

الصور تا بخيط حرير احمر في سبابه يعني سبابر رمان بوند مك ويبخر بالبخور

اين صورت را بخياطه حرير يعني ابريشم قرمز بپيچد و برانگشت سبابه ببندد در حالتي كه حاضر باشد آن مرد

المذكور او عود في ويتلو الجلب ٢١ مرة فان توقف العمل فاتلو الاسماء

مذكور را اگر عود باشد بسوزاند و طلب كند جلب را ٢١ مرتبه پس تامل كرده در عمل پس بخواند اين اسما

ثلث ليال فانه يأتي ولو كان في السلاسل وان رايت مصابا فاجلسه

در سه شب پس هرگاه بيچاره شده باشد ابريشم چون اراده كند در نشستن در مجلس پيشانيها

بين يديك واكتب الاسماء في كفه وتكلم عليه بالجلب وقل يا معشر الجاورين

ديگر گذارد ابريشم را پيشانی در دست خود بنويسد اين اسماء را در كف دست خود و دست كند جلب و

مِنَ الجِنِّ والشياطِينِ الاما اصرعتموه فانه سيصرع بِاذنِ اللهِ فاحكم فيه بما تريد

وهذا خاتم الجلب الثالث يقمه في فولاد ذكر في شرف المريخ وساعته

واين خاتم جلب است كه سه شبانه بعد تلاوت بايد نمايد و بعد مهر را در فولاد نقش كرده در شرف

ويبخر وارفعه في خرقة حرير حمرا الى وقت الحاجة فانه ذلك وهو هذا

و ستاده در شرف و ساعت باشد پس ابريشم در پارچه حرير سرخ بپيچد تا وقت حاجت

[i]

كفاية مجاهدية

کتاب از جمله موقوفات مرحوم [illegible]

[illegible] [illegible] ۱۲۸ [illegible]

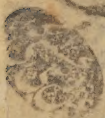
[illegible]

محمد تقی خادم

[ii]

[illegible]

مالکه ... الفقیر الی الله ... ۱۲۸۳ [illegible]



[illegible]

بجهة تسخیر و خوشی طیور زهره کربه سیاه ... نفعی قرار داد
کربه سیاه تنها در صحرا اورد حمی ع و حوشی طیور مسخر شوند و هرگاه
زبان ... را ... قرار دهند و بصحرا اورند بیاع مسخر شوند

هرگاه تخم مورچه را با مغز بیز ملکی مخلوط
کرده ... ببینند و در چشم کنند جنیان را به بینند
هرگاه زهره کربه سیاه را با خون خروس
مخلوط سازند و خشک کنند و در چشم کنند
جنیان را به بینند و جمیع پریات بیدار ببینند و دیگران
نه بینند بعض گفته اند خون کربه سیاه را
با خون خروس مخلوط ساخته و خشک کنند
و در چشم کنند جنیان را ببینند و جمیع ببینند

زرع ال ... تخم ...
یا سیاه دانه ...
یا تخم خیار در خون
... حیوان بریزند در
آفتاب بنهند در هفته
بعد بیرون آورده
و در روغن ...
... خشک کن ۲

ارتفاع وقت ولادت بود [غربی طالع تخمیناً . الط

اتفاق ولادت باسعادت نورچشمی میرزا ابوتراب روز چهارشنبه ۲۹ شهر جمادی الاول سنه ۱۰۷۰



قمر تحت الشعاع

پی بز با خروس در دو چراغ کرده و روشن کنی

که شعلهای چراغ با هم جنگ کنند و در هم پیچند

اهنگر نقره را نلکی شند روسی با گوهر کرده در آب

انداز نه نزود ف ر دارد منی مضمضه کنی و آب کلا

فرو بی اهن را رخ کرده بز با ان

بگذار زبان نی زد



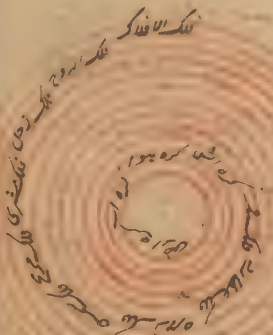
يوم نبطش البطشة الكبرى انا منتقمون

این معنی زمان را مثل ریسمان فرض باید کرد که هر جزو ان ریسمان برنگی باشد
انگاه اگر انسان بنظر تامل مشاهده ان ریسمان کند همه را بیک نظر ببیند
اگر موری متحرک بنظر قاصر انرا مشاهده کند هر دم رنگی ظاهر شود و رنگی
غایب گردد فعل حق نزد حکما بر وفق ارادت و عنایت اوست
اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند ولیکن فعل خیر لازم ذات اوست چنانکه
علم و سایر صفات کمال لازم ذات اوست و مقدم شرطیه اولی در صورت
واجب التحقق است و مقدم شرطیه ثانی ممتنع التحقق است و اطلاق ایجاب
بر ذات باین اعتبار میکنند و او خیر محض است و اگر شری قلیل در وجود
متحقق میشود بواسطه انست که شری قلیل دران موجود لازم خیر کثیر است
و ترک خیر کثیر برای شر قلیل منافی حکمت است همه اشیا پرتو
هستی حق اند و عقل اول را بی واسطه ابداع فرموده و بواسطه عقل
اول عقل ثانی و فلک اطلس نفس او را و بواسطه عقل ثانی عقل ثالث
و فلک ثوابت و نفس او را و برین منوال ایجاد عقول و افلاک و نفوس
شده تا عقول عشره و افلاک تسعه و نفوس فلکیه نه گشته و اشراقیان
منع حصر عقول در ده کرده اند و میگویند عدد عقول از حد احصا متجاوز است
و بزعم حکما فلک اطلس عرش است و فلک ثوابت کرسی و عقول و نفوس
فلکیه ملایکه علوی و موجود شدن مجردی از مجردی مثل روشن شدن چراغی

است از چراغی و عقل عاشر که او را عقل فعال گویند و جبرئیل نزد حکما عبارت
از وست هیولی عناصر و صور و اعراض و نفوس عنصریه صادر شده
و اشراقیان گویند هر نوع ربی دارد از جنس عقول و انرا رب النوع
و طباع تام گویند و مُثُل افلاطونی این عقولست و این مثل غیر مثل معلقه
است که اشراقیان و صوفیه در اثبات ان متفق اند و اشراقیان انرا اقلیم
ثامن و عالم اشباح گویند و صوفیه از عالم امثال و ارض حقیقه و خیال
منفصل خوانند عقل را جمیع کمالات ممکنه حاصل است و فلک را
هیچ کمال ممکن در حیز قوت نیست الا اوضاع مختلفه و او تشبه بعقل میکند
و میخواهد که اوضاع مختلفه غیر متناهیه از قوت بفعل آورد و ان بیکدفعه
دفعه میسر نیست پس بتدریج بواسطهٔ حرکت بفعل آورد و اشراقیان برانند
که حرکت فلک رقصی است بواسطه بوارق قدسیه و شوارق انسیه از و
صدوری یابد و مبدا اشراق انوار بر هر فلک رب النوع اوست
و فلک بواسطه هر اشراقی مستعد حرکتی است و بواسطهٔ هر حرکتی
مستعد اشراقی نفس ناطقه دو قسم است اول نفس فلکیه
و بعضی گویند هر یک از کواکب سیاره مانند دل است و افلاک جزئیهٔ او
مانند سایر اعضا و نفس فلکیه اول متعلق است بکوکب و بواسطهٔ کوکب
بافلاک جزئیه پس نفوس فلکیه نه باشد بعدد افلاک و ابو علی گوید

هر فلک را نفسی است وهر کوکب را هم نفسی است که محرک اوست بحرکه وضعیه پس نفوس فلکیه بعدد افلاک وکواکب باشند ثانی نفس انسانیه که مشار الیه به انا اوست ونزد افلاطون ازلی ابدیست ونزد ارسطو حادث ابدیست وبعد از خراب بدن باقی است واو بمثابه لب است وبدن بمنزله قشر واشراقیان گویند نفس ناطقه مخصوص بانسان نیست وحیوانات دیگر را هم هست بلکه نبات هم از ادراک خالی نیستند ولهذا اگر در سمت جوکه نبات در وقت نمو مانعی پیدا میشود ان نبات قبل از وصول بان مانع منحرف میگردد وسمتی دیگر تعیین میکند تتمه هیولی هر فلک مغایر هیولی فلکی دیگرست ومغایر هیولی عناصرست اما هیولی عناصر یکیست وصورت دو قسم است صورت جسمیه که هیولی با او جسم مطلق است وصورت نوعیه که جسم مطلق با او نوعی از انواع جسم مطلق است ونسبه هیولی بصورت جسمیه چون نسبت نفس انسانست بهیأت صورت وصورت بمنزله جسم مطلق است ونسبه جسم مطلق به صورت نوعیه چون صورتست بهیأت حرفیه وحروف بمثابه انواع جسم اند واشراقیان نفی این هیولی میکنند وجسم مطلق را هیولی میخوانند وبه صور نوعیه جوهریه قایل نیستند و میگویند تنوع جسم مطلق از اعراض اوست تتمه جسم دو قسم است بسیط ومرکب وهر شکل طبیعی هست شکل طبیعی بسایط کرویست وجسم بسیط

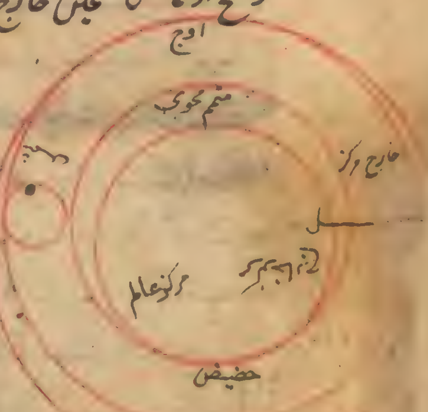
افلاکست و کواکب و عناصر و افلاک کلیه نه است فلک الافلاک که اورا فلک
اطلس و فلک اعظم گویند پس فلک ثوابت پس فلک زحل پس فلک مشتری
پس فلک مریخ پس فلک شمس پس فلک زهره پس فلک عطارد پس فلک
قمر و تحت او کرهٔ آتش است پس کرهٔ هوا پس کرهٔ آب پس کرهٔ خاک
و همه مماس یکدگرند بدین هیأت.



فلک الافلاک کرهٔ ایست
متوازی السطحین که مرکز او مرکز عالمست
و هیچ کوکب در او نیست و فلک البروج مثل
او نیست و جمیع ثوابت در وی مرکوزند و
انچه مرصود شده ۱۰۲۵ است و
منطقهٔ فلک الافلاک که معدل النهارست
و منطقهٔ البروج که دایرة البروج است
بدو نقطهٔ متقابل تقاطع کرده اند یکی را نقطهٔ اعتدال ربیعی گویند و یکی
را نقطهٔ اعتدال خریفی و غایت بعد دایرة البروج از معدل النهار در
جانب شمال مسما بنقطهٔ انقلاب صیفی است و در جانب جنوب بنقطهٔ انقلاب
شتوی و باین چهار نقطه دایرة البروج بچهار ربع منقسم میشود هر مدت قطع
افتاب هر ربعی را فصلی است از فصول اربعه مشهوره در اکثر معموره

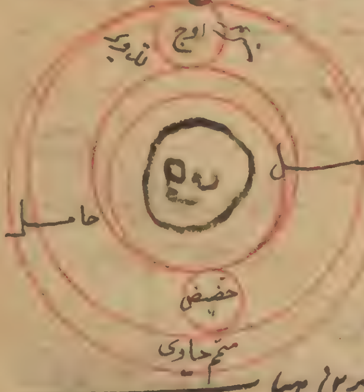
و دو ربع متلاصق را بچهار نقطهٔ دیگر به شش بخش متساوی قسمت کنند و شش
دایرهٔ عظیمهٔ متقاطعه بر قطبین دایرة البروج فرض کنند که چهار از آن بآن
چهار نقطه گذرد و یکی بنقطهٔ اعتدال و یکی بنقطهٔ انقلاب و فلک باین ۶ دایره
به ۱۲ برج مقسوم شود و دایرة البروج هم به ۱۲ قوس قسمت یابد و آنها را
هم بروج خوانند و هر برجی ۳۰ درجه باشد از ۳۶۰ درجهٔ منطقه و همین
فلک را به ۲۸ بخش متساوی قسمت کنند و آن منازل قمرست و هر
برجی دو منزل و ثلث منزل باشد و اسامی بروج و منازل باعتبار کوکبی
چندست که در وقت قسمت مسامت بروج و منازل بوده اند و اکنون
بواسطهٔ حرکهٔ فلک البروج آن مسامت تغیر یافته و دور نیست که احکام
نجومی هم بواسطهٔ تغیر متغیر شده باشد [illegible] فلک آفتاب
کره ایست متوازی السطحین که مرکز او مرکز عالمست و او را فلک ممثل
خوانند و در ثخن ممثل کره ایست متوازی السطحین که مرکز او غیر مرکز
عالم است و او را فلک خارج مرکز گویند و محدب ممثل مماس محدب
اوست بنقطهٔ اوج و مقعر ممثل مماس مقعر اوست بنقطهٔ حضیض و چون
خارج مرکز را از ممثل جدا کنیم دو کره مختلف الثخن بماند یکی حاوی
خارج مرکز و یکی محوی او و اول را متمم حاوی گویند و ثانی را متمم محوی
و رقهٔ حاوی از جانب اوج است و غلظهٔ او از جانب حضیض و رقه

وغلظت محوی بعکس است وافتاب کره ایست مصمته مرکوز در خارج مرکز
وسطح او مماس سطحین خارج مرکزست بدو نقطه برین هیأت



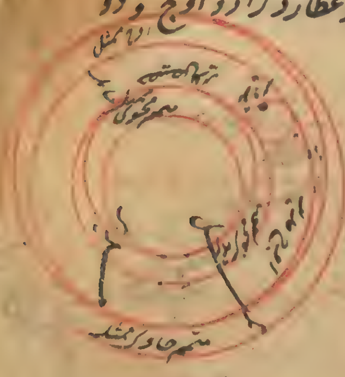
فلک زهره ومریخ و
مشتری مانند فلک افتابند لیکن انچه
در فلک افتاب خارج مرکز نام دارد
انجا بحامل مسمی است وبجای جرم افتاب
فلکی است که اورا تدویر گویند واین کواکب
اربعه مرکوزند در فلک تدویر وسطح
ایشان مماس سطح تدویرست بیک
نقطه برین هیأت والله اعلم

فلک قمر مانند
این افلاکست لیکن انچه در ان
افلاک ممثل نام دارد انجا
بحامل مسماست ومحیط فلکی
متوازی السطحین است
که اورا جوزهر ممثل خوانند برین هیأت





مقصد چهارم. فلک عطارد
مشتملست بر ممثل فلکی خارج مرکز
واورا مدیر خوانند ومقعراو مماس
مقعر ممثل است بنقطه که اورا حضیض
وحضیض مدیر کویند ودر ثخن
مدیر حامل است ومحدب او مماس محدب مدیرست بنقطه که اورا
اوج مدیر واوج حامل کویند ومقعراو مماس مقعر مدیر است بنقطه که
حضیض مدیری وحضیض حامل کویند وعطارد را دو اوج و دو
حضیض وچهار متمم باشد جزین هیأت
مقصد پنجم از سخنان سابق ظاهر
شد که مجموع افلاک ۲۵ است فلک اعظم
وفلک البروج ودو فلک افتاب ممثل و
خارج مرکز و ۱۲ فلک زهره ومریخ و
ومشتری وزحل باعتبار ممثل وحامل
وتدویر وپنج فلک قمر ممثل ومایل وحامل وتدویر وفلک کلی وچهار
فلک عطارد ممثل ومدیر وحامل وتدویر ودر تحفه شاهی اثبات
افلاک ذکر شده واین مختصر سعة بیان آن ندارد مقصد ششم



انچه در تمام دور از مشرق بمغرب حرکت کند بر خلاف توالی بروج فلک اعظم است
و مدیر عطارد و جوزهر و مایل قمر و انچه در تمام دور از مغرب بمشرق
حرکت کند باقی افلاک که محیط ارض اند و انچه در قطعهٔ علیا از مشرق
بمغرب حرکت کند و در قطعهٔ سفلی بعکس تدویر قمر است و انچه بعکس
این حرکت کند تداویر خمسهٔ متحیره و فلک اعظم در شبانروزی یکدور
کند و نفس او محرک جمیع افلاکست که در جوف اوست باین حرکه سریعه
و فلک ثوابت نزد بطلیموس به ۳۶ هزار سال دوره کند و نزد ابن
اعلم و خواجه نصیر الدین طوسی به ۲۵ هزار سال و ۲۰۰ سال و نزد محیی الدین
مغربی به ۲۳ هزار ۱۶۷ سال و زحل بسی سال دوره کند و مشتری
به ۱۲ سال و مریخ بیک سال و دو ماه و نیم و افتاب و زهره و عطارد
بیکسال از روی تقریب و ماه ۲۷ روز و ثلثی
زمین ۲۳ مثل و ربع قمر است و بیست و دو هزار مثل عطارد است
و سی و شش مثل زهره است و خمس صد و شصت و شش مثل و ربع
و ثمن زمین است و مریخ مثل و نصف زمین است و مشتری هشتاد
و دو مثل و ربع زمین است و زحل هفتاد و هفت مثل زمین است
و از مرکز زمین تا محدب آتش چهل و دو هزار و هفتصد و نه فرسخ است
و تا محدب فلک ثوابت پنج هزار و چهار صد و دوازده هزار و ششصد

وعه نور ونه فرسخت [illegible] جهة حقیقی دو است فوق وتحت وهردو بفلک اعظم محدود میشوند فوق بمحدب او وتحت بمرکز او بنابرین اورا محدد جهات گویند زمان مقدار حرکت اوست وجمیع افلاک شفافند وصاحب البصار لمی شوند ونه خفیف اند ونه ثقیل چه خفیف میل المحیط است وثقیل میل بمرکز ونه سرد ند ونه گرم ونه ترند ونه خشک ونمو وذبول وشهوت وغضب ندارند وقابل کون وفساد نیستند وهمیشه متحرک اند باستدارت وحرکة ایشان ارادی است وحی و ناطق اند چه گذشت که نفس ناطقه مجرده دارند وایشانرا قوة متخیله هست که بان ادراک جزئیات جسمانیه میکنند وقوة متخیله ایشانرا نفس ناطقه خوانند [illegible] نور کواکب ذاتیست الا جرم ماه که تیره است ونور او از افتابست ودر وقت اجتماع روی تاریک ماه مواجهۀ ماست وروی روشن او مواجهۀ افتاب ودایرۀ ضوئ که فاصل است میان روشن وتاریک منطبق است بر دایرۀ رؤیة که فاصلست میان مرئی وغیر مرئی وچون ازهم گذشتند این دو دایره تقاطع کردند هلال پیدا شد وبقدر انفراج دایرتین روشنی می افزاید تا وقت مقابله که باز دایرتین متطابق شدند وبدر مرئی شد بران منوال که نور افزون میشود نقصان می پذیرد تا باز تطابق دایرتین

تحقق یافت و محاق شد و در وقت اجتماع اگر ماه حایل شود میان
بصر و افتاب چنان نماید که افتاب بی نور شده و ان کسوفست و در
وقت استقبال اگر زمین حایل گردد میان ماه و آفتاب ماه بی نور
شود و آن خسوفست عناصر چهار اند خفیف مطلق حار یابس
که آتش است و خفیف مضاف حار رطب که هواست و ثقیل مضاف بارد
رطب که آبست و ثقیل مطلق بارد یابس که خاکست و سطح محدب هوا
و مقعر آتش بر کرویه حقیقیه باقیند و باقی اگرچه بواسطهٔ تاثیر امور
خارجه کروی حقیقی نیستند اما کروی حسیند چه نسبت ارتفاع اعظم
جبال بقطر زمین چون نسبت سبع عرض شعیرست بذراعی که بیست و چهار
اصبع باشد و آب بر هیئات کره ایست که ربع از ان قطع شده و
از خاک مکشوف گشته بر وجهی که مجموع آب و زمین یک کره ایست و این
ربع ربع مسکون خوانند و بحار و انهار و جبال درین ربع بسیار است
و هر عنصر بمجاور خود منقلب میشود اهل اکسیر به قرع و انبیق خاک را
آب میکنند و آب بجوشانیدن هوا میشود و هوا در کورهٔ اهنگران
آتش میشود و آتش در کورهٔ مذکوره باز هوا میشود و هوا بسبب مجاورهٔ
طاس سرد آب میشود و ابسبب قمر میشود افتاب بر سمت
منطقة البروج حرکت میکند و جمیع نقاط که بر منطقة البروج فرض کنیم بحرکة

فلک اعظم متحرک شود و هریک احداث دایرهٔ دروهم میکنند وایشانرا
مدارات یومیه گویند وافق که دایرهٔ ایست فاصل میان مرئی وغیر
مرئی از فلک تنصیف مدارات یومیه میکند در خط استوا که دایره ایست
برروی زمین بمسامت معدل النهار پس شب و روز انجا در جمیع سال
برابر باشند اما در مواضع شمالیه قطع مدارات شمالیه بروجهی کند که انچه
فوق افقست و قطع مدارات جنوبیه بعکس این پس از اول جدی تا
اول سرطان روز درازتر شود و شب کوتاهتر و از اول سرطان تا اول
جدی بعکس و در اول حمل و اول میزان شب و روز برابر باشند

دوایر صغار موازی خط استوا برروی زمین فرض کرده اند
اقالیم سبعه بان متعین شده و ابتدا، اقلیم اول انجا است که اطول ایام
دوازده ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد و در ابتدا، هر اقلیم سی دقیقه
بر اطول ایام افزون میشود و آخر اقلیم سابع که اطول ایام شانزده
ساعت و پانزده دقیقه باشد و بعضی گفته اند ابتدا، اقلیم اول خط استوا
و آخر اقلیم سابع اخر عمارت که عرض ان شصت و شش درجه است و اطول
ایام انجا بیست و سه ساعت است و در اقلیم اول بیست کوه است و سی نهر و
در اقلیم ثانی ۲۷ کوه است و ۲۷ نهر و در اقلیم ثالث ۳۳ کوه است و ۲۲
نهر و در اقلیم رابع ۲۵ کوه است و ۲۲ نهر و در اقلیم خامس ۳۰ کوه است

و پنج نهر و در هر یک از اقلیم سادس و سابع ۱۱ کوهست و چهل نهر
چون عناصر متصغر و ممتزج شوند و در هم تأثیر کنند کیفیت متوسطه
که حادث شود مزاج است و جسم مرکب با مزاج دارد و زمانی دراز امید
بحفظ ترکیب اوست یا نه اول را تام گویند و ثانی را ناقص و از مرکبات
ناقصه آثار علویه است که ایشانرا کاینات جو گویند و هوا ممزوج با بخار است
و آتش ممزوج بخاک دخان و گرمی آفتاب بسبب صعود هر دو میشود و بخار
متصاعد مجتمع سحاب است و اجزاء او که فرو می آیند برف و باران و نظایر
وادبیتم ان و ازین قطرات سرد که از سقف حمام میچکد و گاهی دخان در جوف
سحاب محتبس میشود و او را می شکافد آواز ان رعد است و گاهی از شدت
حرکت مشتعل میشود و آن برق و صاعقه است و چون دخان به کره آتش
رسد آتش شود اگر لطیف باشد شهاب نماید و اگر کثیف باشد ذوابات
و نیازک و از حرکات ابخره و ادخنه و غیر ان هوا متموج و متحرک میشود
و ان باد است و اجزاء رشیه صغیره صقیله میان ما و ماه مجتمع میشوند
بر وضعی که خطوط شعاعیه بصریه از ایشان منعکس بماه می شود و ایشان
بواسطه صغر محاکی ضوء ماه اند بشکل او پس دایره مرئی می شود روشن
و آن هاله است و چون پشت بافتاب کنیم و اجزاء مذکوره در نظر باشد
قوس قزح است نماید و گاهی بخار و دخان محتبس در زمین او را

می لرزانند و می شکافند و آن زلزله است و آب چشمه بعضی بخارست که در زمین محتبس شده و بواسطهٔ برودت او آب میشود و بیرون می آید و بعضی آبست که بعمق زمین نفوذ کرده و لهذا آب چشمه بسبب برف و باران افزون میشود مزاج معتدل حقیقی که عناصر اربعه او بحسب کم و کیف متساوی باشند محالست و هرچند مزاج باعتدال حقیقی اقربست فیض که از مبدا فیاض فایض میشود اکمل است و ابعد همه از اعتدال حقیقی معدنست و فایض برو صورت نوعیه معدنیه است برای حفظ ترکیب و تغذیه و تنمیه و تولید مثل پس حیوان و فایض برو نفس حیوانیه است برای امور مذکوره و حس و حرکهٔ ارادیه و اول بر منی انسان صورتی فایض میشود که حافظ ترکیب اوست پس خلع آن صورت میکند پس نفس حیوانیه مستعد تعلق نفس ناطقه میشود و نفس بقدر استعداد او تعلق میگیرد و اعدل انواع حیوانات انسانست و اعدل اصناف ایشان نزد شیخ رئیس سکان خط استوا اند و نزد امام فخر سکان اقلیم رابع و معدن و نبات و حیوان را موالید ثلثه گویند و افلاک را آبا و عناصر را امهات

بعضی از حکما برانند که ذهب و فضه و نحاس و حدید و قلعی و اسرب انواعند در تحت یک جنس و قلب یکی از ایشان بدیگری محالست

نهایهٔ کیمیا آنست که مس را مثلا رنگ نقره دهند یا نقره را رنگ طلا
دهند و ارباب کیمیا برانند که اجساد مذکوره اصناف اجسادند در تحت
یکنوع و ذهب بمنزلهٔ انسان صحیح است و بواقی بمنزلهٔ انسان مریض اند
و اکسیر بمنزلهٔ دواست که از ایشان ازالهٔ مرض میکند و امزجهٔ ایشانرا
بمرتبهٔ صحت میرساند و بر تقدیر تسلیم که ایشان انواع باشند انقلاب
نوعی بنوعی محال نیست چه ما می بینیم که هر عنصر بمجاور خود منقلب میشود چنانچه
گذشت و می بینیم که استخوان خرما عقرب میشود و برگ نی پشه میشود
و چنین اسحاق از جملهٔ نافیان کیمیاست و شیخ رئیس در شفا بر نفی است
و رساله هم بر طبق آن نوشته و آخر بر غلط خود اطلاع یافته و رساله
در اثبات آن رقم زده کلک انصاف ساخته   نفس
نباتیه را چهار خادم است که ایشانرا قوی طبیعیه خوانند و غاذیه و نامیه
و مولده و مصوره و ایشان مخدوم جاذبه و هاضمه و ماسکه و دافعه
اند و این چهار مخدوم حرارت و رطوبت و برودت و یبوست
اند و قوی نفس حیوانیه که ایشانرا قوی نفسانیه گویند یا مدرکه
اند یا محرکه اند و مدرکه یا ظاهره اند یا باطنه و مدرکه ظاهره پنج است
و غیر آن اگر هست معلوم نیست لامسه و شامه و ذائقه و سامعه و باصره
و مدرکه باطنه دو است و بر سبیل مسامحه مشهور است که پنج است حس مشترک

مسامحه

المسامحه بالشی
بکار سهل فرا گرفتن
مسامحه

که مدرک صورست وخیال که خزانه اوست وواهمه که مدرک معانی جزئیاست
وحافظه که خزانه اوست ومتصرفه که بتفصیل وترکیب قیام می نماید
واشراقیان برانند که خیال وواهمه ومتصرفه یک قوتست ومعانی
جزئیه در نفوس منطبعه فلکیه محفوظند چنانچه کلیات در مجردات
محفوظند وقوه محرکه یا باعثه است وان شوق بتحصیل ملایم است
یعنی شهوت یا شوق بدفع منافرست یعنی غضب یا فاعله است که سبب
قبض وبسط وتشنج وارخار عضلاتست   افراد انسان
در امر معاش محتاجند بیکدیگر پس چاره نیست از قواعد وقوانین
که همه بدان متفق باشند تا ظلم در معاملات ومشارکات واقع
نشود ونظم عالم محفوظ ماند وباید که ان قواعد وقوانین از پیش
خدا باشد تا همه کس انرا قبول کند بنابرین حکمة وعنایة الهی اقتضا
بعث انبیا کرده تا قوانین برای انتظام عالم وضع کنند ومردم را
بلطف وعنف بران دارند که متفق شوند بران قوانین وببرکه
آن احوال امور عالم مضبوط ومنتظم گردد   در عقول
ونفوس فلکیه صور علمیه اشیاست واغلب انست که انسان در بیداری
مشغول محسوساتست ومتوجه بعالم علویه مجرده نمی تواند شد لیکن
اگر صفاء ذهنی وکسبی دارد در وقت توجه آن صور را در نفس ناطقه

و در حس مشترک خود می یابد و گاه متصرفه در ان صور تصرف میکند
و گاه نه و اول محتاج به تعبیرست و ثانی چنانچه مرئی شده واقع میشود
و بعضی کاملان هستند که قوة انقطاع ایشان از بدن بمرتبه ایست
که انچه مردم در خواب می بینند ایشان در بیداری می بینند و گاه
یکی از عقول یا نفوس فلکیه متمثل شود بصورت بشریه و با ایشان
سخن کند از خود یا از خداوند مجرد که متمثل شده فرشته است و سخن که
از خدا گوید کلام خداست و ان کامل که نزد او متمثل شده نبی است
و نفس ناطقه نبی در تنزه و تقدس بمرتبه میرسد که مشابه عقول و نفوس
فلکیه میشود و او را تاثیر و تصرف عظیم در عالم میباشد و خوارق عادات
ازو صادر میشود و شان اولیا در الهام و خوارق عادات که بمعجزات
موسوم گشته و استمداد همت از اولیا مرده و احیا مفید فواید
عظیمست خواه در حال حیوة ایشان و خواه در حال چه نفوس این طایفه
صاحب تاثیرست و تسخیر کواکب ازین وادیست و حاصل ان استمداد
استدعاست از نفوس سماویه   انسانرا سه قوتست
عقلیه و شهویه و غضبیه و اعتدال قوه عقلیه حکمتست و افراط او جربزه و
تفریط بلاهت و اعتدال قوه شهویه عفتست و افراط او فجور و تفریط او
خمود و اعتدال قوه غضبیه شجاعتست و افراط او تهور و تفریط او جبن و

و از ازدواج حکمة و عفت و شجاعة عداله حاصل گردد و این چهار اصول
اخلاق حمیده اند و کمال انسان تحلی است باخلاق حمیده و تخلی است
از اخلاق ذمیمه و ارتسام نفس ناطقه است بصور موجودات و چون
انسان متصف باین کمالات باشد در وقتی که نفس او از بدن
مفارقت کند لذت عظیم و سرور بی اندازه در خود یابد و نفس ناطقه
او بمنزله یکی از ملایکه مقربین شود و بقدر کثرت و قلت این کمالات
مراتب نفوس ناطقه در قرب و بعد از حق مختلف باشد و اگر بنقایض
این کمالات مذکوره موصوف و موسوم باشد بعذاب روح گرفتار
گردد و باتش حسرت و ندامت میسوزد و نعوذ بالله منه و آنچه مذکور شد
معاد روحانی است و محققان حکما چنانچه معاد روحانی اثبات میکنند
معاد جسمانی بر وجهی که انبیا بیان فرموده اند مسلم میدارند و میگویند
تصدیق آن واجبست و شیخ رئیس در آخر شفا و نجاة تصریح باین معنی
کرده و با وجود این تصریح امام محمد غزالی نفی معاد جسمانی باو نسبت فرموده
و گویا سبب نسبت آنست که معاد جسمانی منافی ابدیت عالم اجسام است
و او قایل است بازلیه و ابدیه این عالم برهانی که هست
عرض نه مقوله است و جوهر یک مقوله و مراد از مقوله جنس عالیست و مقولات
تسعه کم است و او عرضی است که بذات خود قابل قسمت باشد و آن دو قسمت

منفصل یعنی عدد و منفصل واو یا قارّالذات است یعنی مقدار که خط است
و سطح و جسم تعلیمی یا غیر قارّالذات است یعنی زمان که مقدار حرکه قطع
است و حق آنست که این دو موجود نیستند و موجود آن سیال
و حرکت توسط است و نسبت این دو بان دو چون نسبت قطرهٔ نازله
است بخط مستقیم که در حس مشترک مرتسم میشود کیف است واو عرضی
است که بذات خود قابل قسمت نباشد و اقتضا نسبت نکند مثل
حیوة و علم وضع واو هیاتیست که عارض شی شود بسبب نسبت
اجزاء او بیکدیگر و بامور خارجه اضافه واو نسبت متکرره است
مثل ابوه این واین هیأتی است که عارض جسم شود بسبب
حصول او در مکان متی واو هیأتیست که عارض شی شود
بسبب چیزی که محیط اوست و منتقل بانتقال اوست فعل
واو تاثیرست انفعال واو تاثرست الحمد درین
رساله بعرض رسید مجمل مطالب حکماست و تصور نباید کرد که هرچه
حکما گفته اند حق است چه بعضی از کلمات ایشان مخالف شرعست مثل
قدم عالم و امتناع خرق و التیام در افلاک و اعتقاد هم نمیتوان کرد
که هرچه ایشان گفته اند باطلست چه تحقیق مسایل در کتب ایشان
بسیارست و متکلمان ارکان حکمت را بمناقضات و اعتراضات

بر

بر براهین ایشان متزلزل ساخته اند و سنگ تفرقه در میان مقاصد
ایشان انداخته اند لیکن خبطی عظیم کرده اند که در برابر مقاصد حکما
مقصد تعیین کرده اند و دلایل ضعیفه واهیه بران مقاصد اقامت
نموده اند مثلا حکما گویند جسم مرکبست از هیولی و صورت و متکلمان
گویند مرکبست از جواهر افراد چون نظر در دلایل طرفین میکنیم همه را مدخول
می یابیم اما سخنان حکما بطبع اقربست پس جانب حکما بواسطه این رجحان
می یابد و اگر متکلمان بمنع و اعتراض اکتفا میکردند فتور و وهنی عظیم در
کلمات حکما ظاهر میشد و طریق اسلم انست که طالب قران و حدیث
را میزان سازد و عقاید خود ازان تصحیح کند و بعد از استحکام عقاید
دینیه در کلمات متکلمین و حکما و صوفیه نظر کند و از هر جا استفاده
برد تا ان عقاید بمزید استحکام و رسوخ موصوف گردد و بدرجه یقین
رسد انشاء الله اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل
باطلا وارزقنا اجتنابه بحق نبینا محمد سید الاولین والاخرین واله

اجمعین الطیبین الطاهرین ۵

قد تمت هذه الرساله فی عشرین
ذو القعده سنه ۹۵۹
علی ید العبد المذنب
صدر الدین المتطبب
م

في الاستفراغ

الاستفراغ في البدن الصحيح يودي الى الغشي لان الدواء اذا لم يجد في البدن ما يخصه تقادم اللحم
والدم لينجذب منهما شي بكرهه وكذلك من اجتمع في بدنه فضول ردية لانها اذا تحركت بالدواء يصل
بخارها الى القلب والدماغ فيودي الى الغشي وينبغي في الاستفراغ نضج الخلط وخاصة ان لم يكن متحركا
هائجا جدا فان كان سريع الحركة رقيقا بادر الى الاستفراغ بعد ان لا يكون الخلط غليظا جدا لان مثله
لا يجوز تحريكه بحال وعلامته بعدم الامتلات من الطعام الاطعمة الغليظة والم في الشراسيف
وتمدد وورم في الاحشا ولا يجوز تحريك الخلط اذا كان في مجاري الاخلاط سدة حتى يتقدم بتفتيح
السدد واذا احتيج في استفراغ المادة من عضوله فعل عام للبدن كالكبد والمعدة بدواء
محلل فيكون تحليله سهلا قليلا قليلا او يخلط بالدواء القوي شي يقوي جوهر العضو واذا كان
المحتاج الى الاستفراغ ضعيفا يستفرغ شيا بعد شي ويغذي بعد كل استفراغين باغذية قليلة الكمية سهلة
الانهضام محمودة الغذاء ولا ينبغي ان يكثر من الغذاء بعد الاستفراغ وخاصة دفعة واحدة لانه يمتلي
بدنه اخلاطا نية لان الاعضاء بعد الاستفراغ يجذب منه الكثير لحاجتها الى عوض ما ينقص منها واسرع
قبل استحكام النضج واذا احتاج الى الفصد والاسهال فيفصد اولا وكذلك اذا كانت الاخلاط البلغمية
مختلطة بدم الا اذا كان البلغم لزجا غليظا باردا جدا فالاسهال اصوب لان الفصد يزيد في رداءتها
واذا كانت الاخلاط متساوية في الكمية يفصد اولا ثم يسهل واذا كان البدن ممتليا وفي اعالي البدن
فضول اكثر يبدا بالاسهال حتى ينقص الامتلاء ثم يقيا وبالعكس واذا منع من الاستفراغ مانع يدبر البدن
بالصوم وتقليل الطعام والنوم الطويل وتغير المزاج بالاشربة والاغذية اللطيفة الموافقة والموانع من
الاستفراغ اما خلاء العروق وعدم الامتلاء واما ضعف قوة من القوى الا اذا ضعفت قوة الحس
والحركة وذكت الاحوال الآخر على كون الاستفراغ صوابا كما في الفالج واما يبس المزاج وكذلك الرطوبة و
البرودة المفرطان حتى يضعف المزاج واما النحافة وتخلخل البشرة ولينها لانه يتوقع منه تحلل القوة و
يعالج مثله بالاشربة والاغذية واما فرط الجبولة المتوقع غلبة البرودة عليه ان يخلو عرق من عروقه فينفجر
وينذفع ما فيه الى الاحشا او يختنق فيه الحرارة واما وقوع الاستفراغ الاتفاقي واما ظهور التشنج فيه واما من
نفع له اسهال من ادنى سبب ويمنع من الاستفراغ اذا كان سنه اقل من اربع عشرة سنة واما في البلدان
الحارة الجنوبية او الحر المفرط لاضعاف القوة وجذب المواد الى ظاهر البدن واما في البلدان الباردة الشمالية
او البرد المفرط لان الاستفراغ فيه يصعب واما لما يتعاطى صاحبه من الصناعات المتعبة كالحمال ونحوه ويمنع
من شرب المسهل نقصان لحم عضل البطن والقضافة المفرطة والصحة في البدن ونقارة وضعف الامعاء
لئلا تقبل الامعاء قوة الدواء ويسعى على تلك الهيئة والثلاثة وهو ان تضم السين ثاء ويدل على رطوبة
لسانه واعصابه وذلك يدل على رطوبة الدماغ ولا يزال يتحلب منه فضول الى المعدة وذلك سبب يودي
الى الاسهال ولا يجوز المسهل للشيخ الا لضرورة شديدة لانه يحفظ عليه القوة والرطوبة الاصلية
والمسهل وحرارته ينقص جميع ذلك ويحلله ومع ضعف القلب يغشى على صاحبها وعند ضعف المعدة يعسر الاسهال

لان المعدة لاتقبل الدواء فيزداد ضعفها واذا علم الطبيب ان في البدن اخلاطا ردية لايمكن للطبيعة اصلاحها وكانت
كثيرة يبادر الى الاستفراغ واذا انتهى المرض لايحرك بالاستفراغ شيئا فاما في الابتداء فمتى كان صوابا يستفرغ
واذا خرج بالاسهال الوان من الاخلاط دل على نقاء البدن وخاصة ان اعقبه خفة ولم يضعف صاحبه وان
خرج خراطة وانجراد الامعاء واشياء منتنة او سوداء او دسم فتلك علامة مضرة من المسهل واذا خرج الخلط صافيا فبالاسهال
روالتي فتلك ايضا علامة مضرة واذا كان غليظا او رقيقا كدرا من المعدة والامعاء ومتى اخذ في استفراغ
خلط وظهر ضعف القوة فيجتهد في قطع الاستفراغ وان كان قد بقي من الخلط بقية ومتى لم يجد في القوة
حادث يستفرغ الى ان نقي البدن على التمام وكل دواء يختص باستفراغ خلط بعينه يستفرغ الى ان نقي البدن
على التمام وكل دواء يختص باستفراغ خلط بعينه يستفرغ الرطوبات اكثر من استفراغه ما يختص به من الخلط
ولهذا لايجوز الاسهال للمدقوق فان شربه يهلك ولا النحيف في الصيف والبلدان الحارة ولهذا يجب
ان يراعى في ذلك حال الدواء والشخص والهواء والفصل السنة والبلد لانه قد يتفق لشخص ان ينتفع بدواء في سنة
اخرى وذلك اذا كان مزاجه حارا رطبا ومزاج السنة كذلك فالواجب ان يستفرغ بالتبريد والسقمونيا ونحوه
لينقي بدنه من الاخلاط الحارة فاما ان اتفق ان يكون مزاج هذا الشخص حارا يابسا ومزاج السنة كذلك فلو استفرغ
بالسقمونيا والتبريد يستضر به لامحالة والسبب الذي يهلك كل من شرب مسهلا في بعض السنين ربما ان يكون مزاج
هذا الشخص حارا يابسا وفي الهواء وبارد ويجب ان يحفظ المرء في هذا السنة قوة القلب والرطوبة في بدنه ويشرب اشربة
باردة ومزاجا باردا ويلزم الدعة ويجتنب الحمام والتعرق والاعمال المتعبة فاذا لم يحترز بهذا التدبير وشرب مسهلا
يستفرغ رطوبته ويحلل رطوبة قواه لاجرم يهلك او يستضر به ويجب ان يخلط بالدواء اشياء طيبة الروائح ليتقوى فم
المعدة ويزيل مضرة الدواء عنه كالورد الاحمر والمصطكي والانيسون والفودنج والسنبل ونحوها وكثيرا ما يكون
سبب تقصير الدواء ضيق المجاري والعروق اما خلقة او بسبب المزاج والعلة كما في الفالج والسكتة فيجب ان ترقق
الاخلاط اولا وتفتح السدد وتطريق الدواء وتطريق الاخلاط وتغيير المزاج ويوافق ذلك ماء الاصول ودهن
الخروع ودهن اللوز المر ويلقى في الدواء ملح هندي وبزر الكرفس ويستعمل المنضج المبدل للمزاج كل وقت واذا
لم يكن الاخلاط نضيجة فيستفرغ بالمسهل وان استفرغ لايكون فيه فايدة لامرين احدهما ان يحرك الاخلاط
النيئة ويفرقها في البدن ويخلطها باخلاط اخر ويقبل الاستحالة فيستولى لذلك على البدن مزاج ردي ويتولد فيه
اخلاط ردية والثاني انه يستفرغ الارق ويبقى الاغلظ فيعسر تحريكه بعد ذلك وينبغي ان يكون اكثر العناية في
المسهلات في تنقية الدماغ وخاصة في العلل المزمنة والمسهل اذا حصل في المعدة لاينتشر جرمه في اجزاء البدن
بل يسري قوته فيها في موضع الاخلاط وقيل بان الدواء ينفذ في مجاري الاخلاط ويلاقي الاعضاء على سطوحها

قال رسول صلعم

کن فی الدنیا غریب او عابر سبیل

قال سعدی رح

معشوقه و آه چون کند جلوه گری

در وی ننگری نظاره گر دیده وری

دردا ز فنا که از نشان بری

مانند عروس ساختن ای [illegible] بلبدری

تا با تو [illegible] در دل و جان در دل گرفت

خلق از غم و درد و قرار و درد [illegible]

[illegible] که در دل [illegible] وادی دارد

سعی با که [illegible] در پای تو [illegible]

ان ورد که

قائله عمر دراز

ای گشته جهان ز فیض عدلت آباد

از قسم دل اصلاح شنید

[illegible] تا درد

حق صیت عدالت

از لب نگاه رو به پای تو نهاد

تثقیه زحل

زاج را تقطیر کن

و زحل را ذوب کن

و در آب زاج ریز

فائده

در علاج لقوه

میان دو سه کبوتر حایل
برادو سه جاره کسیه مثل فلفل
زنجبیل دارچینی قرنفل هیل
وغیر هم الادویه الحاره
وبعد از آن در تنور خبازی
او رنهند تا بنجوی بریان شود
که با استخوانها صلابه توان
کرد بعد از آن نرم کوفته
برابر مجموع عسل مصفی
قوام داده معجون ساخته
هر روز دو مثقال تا ... متوالیا
معجون ... کرد نفع عجیب است

علوم کله سر یجمع اسماء هذه العلوم عن قوله کله سر وهو خمسه احرف الکاف للکیمیا واللام للیمیا والهاء للهیمیا
والسین للسیمیا
والراء للریمیا

یجمع اسامی الکبر شاعر عن قوله فاذ عنا اسکن حکی کی عباک عن وجه المطهره عند علی ابی طالب

فلطر اصون وعوان عاو وجابر ز البیع ابو نبول مسلك الطیب تمت

ولادت [illegible] جلال ابن محمد شفیع [illegible] محمد کاظم طاب [illegible] روز جمعه ۱۲ ماه

شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۳۱ [illegible] سمان [illegible] و آفتاب

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

روزی که حضرت موسی ع با فرعونیان بدریای نیل در آمد سنگی در قعر دریا
پدید آمد جبرئیل ع آمد و موسی را گفت که این سنگ را بردار که روزی ترا
بکار خواهد آمد موسی آن سنگ را برداشت تا وقتی که با قوم خود بصحرای رسیدند
چهل روز دران صحرا ماندند و تشنگی بریشان غلبه کرد موسی مناجات کرد
جبرئیل حاضر شد و گفت ای موسی عصای خود بران سنگ زن تا قدرت حق را
مشاهده کنی حضرت موسی عصای مبارک بران سنگ زد چشمه ازان سنگ
پیدا گردید و دوازده بخش شد و از هر بخشی آوازی بر آمد جبرئیل گفت
یا موسی ق بعضی وجه تسمیه موسیقی را چنین گفته اند بعد ازان بکثرت
استعمال موسیقی شد بعضی دیگر گفته اند که مقامات در اصل هفت بودند و
هر یکی از پیغمبری ناشی شده چنانکه آدم ع در راست ربنا ظلمنا گفتی و موسی
در آهنگ عشاق تضرع کردی و یوسف ع در آهنگ عراق گریستی و یونس ع در
آهنگ کوچک در افغان بودی و داود ع در آهنگ حسینی نغمه نمودی و حضرت
ابراهیم ع در آهنگ حجاز فریاد کردی و اسمعیل در رهوی خواندی و حضرت رسالت
ص بر موافقت اسماعیل در رهاوی خواندی این هفت آهنگ بود تا زمان
شاه شیروه استاد سعدی که در فن موسیقی ماهر بود پرده را دوازده ساختند
در مقابله دوازده برج برین ترتیب راست اصفهان حجاز عراق کوچک

حسینی عشاق نوا بوسلیک بزرگ رهاوی زنگوله وابنهارا دوازده مقام نام کرد و چون نوبت بشمس الدین محمد و کمال زمان حسین ماهر و ابرهیم و اسحاق موصلی رسید ایشان از هر پرده شعبه استنباط کردند یکی از بلندی و یکی از پستی که بیست و چهار باشد موافق ساعات شبانروز کا برین ترتیب دوگاه سه گاه چهارگاه پنجگاه نیریز غزال نهفت همایون عجم بیاتی عشیران محیر رکب روی عراق مبرقع ماهور حصار مغلوب اوج زاول نوروز خارا نوروز عرب نوروز صبا نشابورک بعضی دیگر گفته اند که مقامات را از منقار ققنس گرفته اند چنانکه حضرت شیخ عطار در منطق الطیر فرموده اند فیلسوفی بود دمسازش گرفت علم موسیقی ز آوازش گرفت در اختلافات دیگر بعضی حجاز ترک را داخل مقامات داشته اند و او را حجاز اصل میگویند که ترکان در آنجا خوانندگی کنند چنانکه در تمثال ناطق مذکورست و بعضی دیگر حجاز اصل آنرا میگویند که در میان غزال و نیریز نیست بلکه آن نیریزست بعضی کوچک را زیر افکند میگویند بعضی دیگر حسینی را زیر کشن میگویند بعضی دیگر زنگوله را نهاوند میگویند جمعی عراق را مجلس افروز میگویند جماعتی نشابورک را خوزی چنانکه روی عراق را راهزان میگویند و زاول را عربان و کا را دلوب و بعضی دیگر سپهر نامیده اند بدانکه دوازده مقام و بیست و چهار شعبه پیدا شده بود مدت مدید بران گذشته بعد از آنکه استادان گفتند که ازین دوازده مقام دیگر آهنگها استخراج میتوان کرد

بسم الله الرحمن الرحیم رب اعن علی اتمامه شکر و سپاس مر خالقی را که
در خلقت انسان دقایق حکمت او بی پایان است و حمد بی عدد و ثنای
بی قیاس مر پادشاهی را که نعم و احسان او در حق انسان بیرون از حد
و بیان است گواه بر کمال قدرت او طبایع اصول و صورت ارکان است
و دلیل بر رافت و رحمت او احوال امزجه ابدان است قادری که وصورها
از کمال افاضت قوی و ارواح در اعضا جاری گردانید و صحت و مرض
را با سباب مقرر و مقدر داشت و از فضل بی منتهای خود بتدبیر
حفظ و رد صحت ارشاد فرمود و خلعت
برقامت زیبای ایشان انداخت و سماط
جهت نزل ایشان مرتب ساخت
و تحف تحیات و صلات صلوات مر ذاتی را که مناهج او
اسباب قانون نجات و اشارات او ذخیره اغراض کلیات است
و ارکان خمسه او چون سته ضروری زبده غنا و مناست و چون

بمو

سبعهٔ طبیعی جامع مغنی وحاوی شفاست اعنی سید کونین وخواجهٔ
قاب قوسین مقصود لولاک [illegible] بکمین خاتم
مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوة افضلها ومن التحیات اکملها
وبر آل وعترت او باد که رهروان جادهٔ یقین وراه نمایان
شرع ودین اند رضوان الله علیهم اجمعین . برنظر اصحاب
بصیرت وبصر ارباب سیرت پوشیده نماند که غرض اصلی
ومقصود کلی از انشاء اجرام علوی وابداء اجسام سفلی آفرینش
آدمی است که در صدف وجود وزبدهٔ موجوداتست وقادر
علیم وعالم حکیم تقدست اسماؤه اورا بشرف خلعت
[illegible] نواخته وبترکیب امزجهٔ مختلفه وکیفیات متضادهٔ
آراسته واورا بعدل وسیاست وطاعت وعبادت امر
فرموده [illegible] وحصول این کمال وصدور
این افعال بی وجود صحت که مبدا قابل وموضوع له کامل است
متصور نمیشود پس هر شخصی را لازم است که در محافظت
صحت حاصله واسترداد زایلهٔ آن کوشند تا از سعادت
دارین وکمال درمنزلین محروم نمانند وچون مزاج انسان
بنا بر اختلافات فصول وازمان وتغیر وتبدل ماکول ومشروب

می کل اوان بریک حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی
واخروی باز می ماند لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی در ضمن هر
مصنوعی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده و در هر ادویه فواید
نامحصوره درج نموده و بهر دردی را دوایی آفریده و
باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار روایت است که موسی علیه السلم
در حالت مرض التفات بدوا نمیفرمود با او ندا کردند که ای موسی
میخواهی که ابطال حکمت ما کنی و غرایب اسرار ما از خلق پوشیده
داری بعد از آن موسی علیه السلم امت خود را بمعرفت ادویه
دلالت فرمود و بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم منقول است که اشارت فرمود که العلم [illegible]
و علم ابدان را که اعلاها رتبة است اسلوها
درجه مقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوفست
بر صحت بدن و آن موقوفست بر علم ابدان بنا برین مقدمه
حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند
و در بیان ادویه مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل کافی کرده اند
و چون اضعف عباد الله و اعجز الناس منصور بن محمد بن احمد بن
یوسف بن فقیه الیاس احسن الله عواقبه داریه و غفر له ولوالدیه

برین علم و مطالعهٔ این قسم اشتغال می نمود و بحکم خذ العلم من افواه الرجال در رر فواید و غرر فواید آنرا از السنه اساتذهٔ این فن می ربود و متوجه شد که با قصور فکر و خمول ذکر و توزع خاطر و تفرقهٔ باطن و ظاهر مختصری جامع که در هر باب اشارتی رفته باشد و منتخبی نافع که مفید خاص و عام و مطلوب طوایف انام گردد تالیف کند بعد الاستخاره من الله العلیم دران شروع نمود و آنرا در قید کتابت کشیده بکفایهٔ مجاهدیه موسوم کرد و دیباجهٔ آنرا مزین گردانید بالقاب همایون حضرت اسکندر ثانی واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک و ملت ماحی قواعد ظلم و بدعت شعر آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران اوست

کشف اسرار قضا موقوف بر فرمان اوست

عقل کل طفل دبیرستان ابجدخوان اوست

جام جم عکسی ز فیض خاطر رخشان اوست

آیت نصرت همیشه همره رایات او

گوی دولت دایما اندر خم چوگان اوست

السلطان الاعظم الاعدل الاعلم الاکرم افتخار السلاطین العرب و العجم المبعوث فی عالم الملکوت بغوث الامم المؤید من السماء المنصور علی

الاعداء راعی بلاد المشرق والمغرب والی ممالک العزل و النصب
ظل الله فی الارض مالک ازمة البسط والقبض

ستاره جیش و زحل هیبت و سهیل تمکین
شهاب رمح و سها ناوک و هلال کمان
بزرگ همت و قدر و بلند افسر و تخت
خجسته رایت و گزیده نام و نشان

لازال فی عرصة الممالک مرفوع اللوا و خلد الله ملکه و سلطانه مظفرا علی الاعدا که خورشید رافتش بر مشارق و مغارب عالم درخشان است و سایهٔ همای همتش بر جنوب و شمال جهان تابان و کوس دولتش بر کنگرهٔ قصر سعادت در ششم جهت هفت اقلیم نواخته اند و آوازهٔ معدلت و صیت موهبتش در اطراف و اکناف ربع مسکون انداخته و جناب سلطنت مآبش با شواغل جهانداری و دواعی کامکاری پیوسته اوقات شریف بتربیت اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلاء معالم دین و تشیید مبادی یقین و افاضت سجال نوال و اشاعت آیات افضال مصروف کردانید لاجرم السنهٔ دانی و قاصی و ناطقهٔ مطیع و عاصی بثنای فایح این جاه و

صیت ص

واحیاء قواعد سنن سید المرسلین
و تمهید قواعد شرع متین ص

دعای

دعای صالح این درگاه جاری گشته و امداد فتح و نصرت و اعداد
بخت و دولت لحظه فلحظه از حضرت صمدیت فایض شده
بنده بیزدست در رفتراک سعادت زده این بضاعت مزجات
را وسیله مرقاة ساخته تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت
پناه که صراف بازار خبرت و نقاد ارباب فطنت است
مشرف گشته بشرف قبول ممکن گردد مامول از کمال عاطفت
آنکه چون بر سهو و زلل و نسیان و خلل این مقالات بی عمارت
اطلاع افتد اشارت رود تا برقم اصلاح قرین فرموده برین
کمینه مواخذه نفرمایند و ذیل اغماض بر زلل اقدام اقلام اسبال
فرمایند فانی للخطایا لمعترف و بالتقصیر مقر و عیون الکرام عن المعایب
محفوضة و السنتهم عن المساوی محفوظة والله ولی التوفیق ومنه
الهدایة والتحقیق و صلی الله علی رسوله محمد و آله فهرست کتاب
این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول در قسمی طب یعنی نظری
و علمی قسم اول در طب نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله
مقاله اول در اسباب مادی صحت مشتمل بر چهار ده باب
باب اول در ارکان باب دوم در ارواح باب سیم در اخلاط
باب چهارم در اعضا مقاله دوم در اسباب صوری صحت مشتمل بر دو باب

ومتوجه بارگاه
کیوان رفعت شده

قسم دوم در طب

مشروب

مقاله دوم

مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و یقظه فصل پنجم در تدبیر استفراغ
و احتباس فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حمام فصل
هشتم در تدبیر حرکت و سکون فصل نهم در تدبیر مشایخ فصل دهم
در تدبیر مسافر باب دوم در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل
فصل اول در معالجات سوء المزاج فصل دوم در تدبیر مسهل و قی
و حقنه فصل سیم در فصد و حجامت مقاله دوم در امراض
که حادث شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست باب
باب اول در امراض سر و دماغ باب دوم در امراض چشم
باب سیم در امراض گوش باب چهارم در امراض بینی
باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان باب ششم در امراض
لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق باب هشتم در امراض
ریه و آلات نفس باب نهم در امراض قلب باب دهم در امراض
معده باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم در
امراض طحال باب سیزدهم در امراض امعا باب چهاردهم در
انواع اسهال باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه باب شانزدهم
در امراض انثیین و قضیب باب هفدهم در امراض رحم باب هجدهم
در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب بیستم

در اوجاع نقرس و مفاصل مقاله سیم در حمیات مقاله چهارم
در امراض که بر ظاهر بدن حادث شود و معالجات آن مشتمل
بر هفت باب باب اول در اورام باب دوم در بثور
باب سیم در جراحات و قروح باب چهارم در کسر و خلع و
مانند آن باب پنجم در جذام و امراض جلد باب ششم در امراض
که بموی تعلق دارد باب هفتم در آنچه تعلق بزینت دارد مقاله
پنجم در ذکر زهر حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب
باب اول در زهرها و علاج شارب آن باب دوم در
گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سیم در گزیدن آدمی و
چهارپایان باب چهارم در دفع هوام و حشرات و این
آخر فن اول است والله تعالی اعلم فن دوم در ذکر ادویه
مفرده و مرکبه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی
ادویه مفرده در شش باب باب اول در طبایع و تاثیرات
ادویه باب دوم در حبوب باب سیم در لحوم والبان باب
چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات باب ششم در توابل
باب هفتم در ریاحین و طیوب مقاله دوم در ادویه
مرکبه مشتمل بر بیست باب باب اول در بیان کیفیت ترکیب

ادویه

مقاله سیم و چهارم

مقاله پنجم

فن دوم

مقاله دوم از فن دوم

ادویه وامتحان تریاق باب دوم در تریاقها باب سیوم در
مفرحات باب چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه
ومربیات ولعوقات وربوب باب ششم در جوارشنات
باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهله وغیره
باب نهم در حبها مسهله وغیره باب دهم در ایارجات
باب یازدهم در مطبوخات ونقوعات باب دوازدهم
در حقنها باب سیزدهم در شیافات وفرزجها باب چهاردهم
در ادهان باب پانزدهم در سعوطات وسنونات وغراغر
باب شانزدهم در اطلیه وضمادات باب هفدهم در ادویه
عین باب هجدهم در مراهم وذرورات باب نوزدهم
در حلاوی ومسمنات باب بیستم در متفرقات فن اول در
قسمی طب یعنی نظری وعملی چون شروع در شی لابد است
از معرفت وشعور بآن شی بوجهی از وجوه اشارتی بتعریف
این علم میرود پس بدانکه طب علمیست که بدو احوال بدن
انسان معلوم کنند از جهة صحت ومرض یعنی علم باستقامت
مزاج واحوال بدن یا تغیر آن حاصل شود بدین علم تا حفظ
صحت کنند حال الحصول واسترداد آن در حال زوال واین

دبیان قوت مرکب

تعریف طب

منعم ه

علم بدو قسمت برای آنکه اگر مفید اعتقاد است با موری چند
مجرد از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانکه علم بارکان که
چهار است و امزجه که نه است و اگر مفید اعتقاد است با موری
چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه در اورام مثلا
باعتبار زمان و وقت از جهت ردع و تحلیل چنانچه گفته
شود انشاء الله پس این علم بدو قسم شود علمی نظری و علمی عملی
و چون معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بماهیت او سبب
زیادتی شعور است بدان علم و موجب امتیاز مسایل آن
علم میشود از غیر او و علما را عادت بدان جاری شده است
که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از دو جهت
شعور بدان علم حاصل شود پس ازین جهت موضوع هر یک
ازین دو قسم اینجا مذکور میشود و معلوم شده که موضوع
هر علمی آنست که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی
که بحث از و کنند از آن جهت که منسوب بصحت است
حفظا او ردا او ما یتوقف علیه الصحة علیه آن موضوع این علم
باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسان است
و اسباب صحت و مرض و احوال و دلایل از برای آنکه طبیب بحث

از جهة ه

از

از عوارض ذاتی این امور میکنند از ان جهت که منسوبند بصحتی که
غایت مطلوب این علمست و موضوعات قسم علمی تصرفست
در اسباب ستهٔ ضروری و تدبیر آن و اعمال ید و علاج بادویه
و هر یک ازین بحسب احتیاج طبیب بدان گفته شود انشاالله
و چون اصل علمست و عمل بی علم کلا عمل است شروع کنیم
در قسم علمی طب متوکلا علی الحکیم العلیم قسم نظریست مشتمل است
بر مقدمهٔ و چهار مقاله اما مقدمه چون مقصود بالذات
ازین علم محافظت صحت حاصله و استرداد زایله است و
حفظ شی بعد از علم بآن شی بود و علم باسباب او و معرفت
او در بیان احوال بدن گفته خواهد شد و چون معرفت اسباب
هر شیٔ موجب تحقیق وجود آن شیٔ باشد حالی اسباب او
بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق چه معرفت
عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف
عام آن چیز را گویند که بدان توسل کنند برای حصول امری
دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف
علیه الشیٔ بود اعم از آنکه برای ماهیت بود یا از برای وجود
و این سبب بر چهار قسمست زیرا که در سبب اگر داخل بود

توقف

١ ...

یا خارج اکر داخل بود بالقوه آنرا سبب مادی کویند چون چوب
بنسبت با سریر و اکر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری کویند
چون صورت سریر که مربع باشد یا مسدس پس و اکر خارج باشد
از مسبب اکر موجد اوست آنرا سبب فاعلی کویند چون نجار
و اکر ایجاد برای آنست آنرا سبب غایی کویند همچون جلوس
بر سریر چون این معنی در ذهن مقرر کشت بدانکه اسباب
مادی صحت اسبابیست که صحت دران مقرر می شود و این
یا مرکب بود یا بسیط اکر بسیط است ارکان و اکر مرکبست
یا غلیظ بود و آن اعضاست یا لطیف و آن ارواح است
یا متوسط و آن اخلاط است و اسباب صوری صحت
اعتدال مزاج بود و قوی که بعد از او حادث شود و التیام
اعضا که عبارتست از عدم تفرق اتصال و سوء ترکیب است
و اسباب فاعلی صحت اسبابیست که اکر بر وجه مشاکله
و اعتدال وارد کردد حافظ و موجب صحت بود و الا
موجب مرض و این امور در جمیع زمان اکر محتاج الیه بود
و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا سته ضروری کویند و
اکر بعضی افراد محتاج باشند بدان جنسیه و اکر در بعضی زمان

جمیع افراد بدان محتاج اند انسان واکر بعضی افراد صناعات
و عادات واکر محتاج الیه نباشند وار ذات خارجی واسباب
غاییی صحت سلامت افعالست که از قوی حاصل شود یعنی سلیم
وصحیح صادر کردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال
بود و سبب غاییی در ذهن مقدم بود و در وجود موخر مقاله
اولی در اسباب بادی صحت جون اسباب جهارست این مقاله
منقسم شود بجهار باب باب اول در ارکان وآنرا اصول و
عناصر واسطقسات کویند وآن اجسامی جند بسیط است که
اجزاء اول بدن انسان وغیر آن از مرکبات شود وآن جهارست
زیرا که یا متوجه مرکزست یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب
غایت بود یا طالب جهت آنجه طالب غایت محیط بود آتش است
وطبع او کرم وخشک است و محل او بالای دیکر ارکان بود جنانجه
محدب کرهٔ آتش مماس مقعر فلک قمر باشد وفایدهٔ او در مرکبات
انضاج وتلطیف و کسر برودت عنصرین باردین وتفریق
مختلفات وجمع متماثلات بود وآنجه متوجه جهة محیط است
نه غایت آن هواست وطبع او کرم وتر بود وفایدهٔ او
در مرکبات تخفیف وتخلخل است و محل او زیر کرهٔ آتش است

وآنچه متوجه جهت مرکز است آبی طبع او سرد و ترست و فایدهٔ
او در مرکبات سهولت قبول اشکال و ترک آنست و محل او زیر
کرهٔ هواست و آنچه طالب نهایت مرکز بود خاک و طبع
او سرد و خشک است و فایدهٔ او در مرکبات حفظ اشکال
و هیآت و استمساک بود [illegible] در عرف اطبا
روح جسمیست لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل
بحسب امزاجی مخصوص متکون شود و بواسطه شراین با عضا
منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس و
حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و آنرا روح حیوانی
گویند و قوت حیوانی بدو قایم است و ازین روح چون بعضی بود
بدماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطه محل او را مزاجی دیگر
حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو
قایم بود و مراد بدین روح نفس ناطقه بود چنانچه در کتب
آلهی مراد بروح نفس است و این روح مفید حس و حرکت مفیض
باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود
و او را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قایم بود و از و تغذیه
و تنمیه و تولید حاصل گردد پس بحقیقت و بقول معلم اول و

محققان

وریه و حجابست قلب اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی
بود و او مولفست از لحم صلب و اصناف لیفات و غشایی غلیظ
لطیف بر ان محتوی که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او صنوبریست
و قاعدهٔ او از بالاست و آن غضروفیست بر باطات وثیقه مربوط
و محل دل میان سینه است مایل بطرف جب و او را دو بطن است
بطن ایمن محاذی کبدست و در و خون بیشتر از روح بود و از
کبد وریدی بدو متصل است جهت رسانیدن خون لطیف و
بطن ایسر بزرگتر است و در و روح بیشتر از خون بود و او را
شغاف قلب گویند و از و دو شریان طالع شده است یکی
شریان وریدی که بریه میرود جهت جذب نسیم از و و رسانیدن
دم لطیف بدو و یکی دیگر شریانی بزرگست که اصل جمیع شرایین
بود و آنرا ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن منفذی هست
ببجون قمعی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن ببطن ایسر میرود
و آنرا دهلیز خوانند و از طرفین قلب قریب بقاعده او از
موضع دخول نسیم دو زایده هست که آنرا اذنی قلب گویند
حجاب عضویست مرکب از جوهر لحم و غشا و عصب حساس و محرک
و او ممد ریه است در انقباض و انبساط و حاجز است میان آلات

دم و از موضع دخول نسیم

غذا و آلات تنفس ریه مخلوق است از لحم وردی سخیف و از شعب شریان وریدی و شعب ورید شریانی و شعب قصبه ریه و غشاء ذو الحس بر مجموع کشیده و او بدو شق شده است شق طرف ایمن بسه شق منقسم شده است و شق طرف ایسر بدو شعبه و مجموع گرد قلب بر آمده و فایده او ترویح قلب است بواسطه جذب نسیم و احاله آن باکیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبدا صوتست آلت حلق اما حلق عبارت از جمیع مجریین بود که آن مری و قصبه ریه است و مری فرمار[?] شکل مولف از غضاریف و غشایی بران کشیده و او از قدام مری نهاده است و فایده آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالای او حنجره است و آن عضویست غضروفی که آلت اتمام صوت و حصر نفس بود و او مرکبست از سه غضروف یکی از طرف قدام که آنرا درقی و ترسی نیز گویند و دوی دیگر از طرف خلف که مایل مری باشد و این دو کوچکتر اند یکی را نام نیست و یکی را مکبی گویند برای انکه در حالت بلع بدان می افتد تا چیزی در قصبه ریه نرود و انفتاح و انغلاق حنجره بدو حاصل میشود و در جوف حنجره جسمیست شبیه بلسان فرمار که انضمام

شعبه

در اعضا غذا یاد کرده شود و قصبه ریه عضویست ...

مکبی

یا بسوداویة یا بلغمیة مایل بود اما بلغم طبیعی طعم او مایل بود بشیرینی
وطبع او سرد و تر بود و فایدهٔ او آنست که در جمیع بدن موجود
باشد و در وقت فقدان غذا استحیل بخون کردد و غذاء بدن
شود و ازین جهة او را مفرغه نیست و با خون در جمیع عروق جاریست
وفایدهٔ دیکر آنکه با خون ممتزج کشته غذا ردماغ شود و دیکر آنکه
ترطیب مفاصل کند و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام بنجست زیرا که اکر
متفق القوام بود یا رقیق آنرا مایی کویند یا غلیظ بود و این غلیظ
اکر در وی رطوبتی مانده باشد زجاجی کویند و اکر رطوبت تحلیل
رفته جصی کویند و اکر مختلف القوام باشد اکر اختلاف او محسوس است
بود مخاطی کویند و اکر غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار
عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح آخر اصناف بلغم است اما
صفرای طبیعی لون او احمر ناصع و طبع او کرم و خشک است و او در کبد
بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود و جهت ترقیق دم تا نفوذ کند
در منافذ ضیقه و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذای
بعضی اعضا شود مثل ریه و قسمی دیکر بمراره ریزد جهة غسل امعا
و تنبیه بر دفع براز و صفرا غیر طبیعی آنچه در نفس خود فاسد شده باشد
اکر در جگر بود مرّهٔ دموی کویند و اکر در معده محترق شده باشد

كراثي كويند و كراثي خون محترق شود زنجاري كويند و آن بمنزلهٔ سم باشد
وآنچه بسبب اداري متغير شده باشد اكر وارد بلغم رقيق بود مرة صفرا
كويند و اكر بلغم غليظ بود مي و اكر سودا بود صفراء سوداوي
اما سوداي طبيعي دردي خون طبيعي بود و طعم او بعفوصت
و حموضت مايل باشد و طبع او سرد و خشك است و او در جكر
بدو قسم شود قسمي با خون بعروق رود جهة تمتين و تغليظ دم و
غدا ربعضي اعضا شود مثل عظام و قسمي بطحال رود جهة تنبيه
دغدغه غذا بمعده ريزد و غير طبيعي ازو هر خلطي باشد كه محترق
شود و اكرچه سوداي طبيعي بود و آنرا رماديه و مرة سودا
كويند والله تعالى اعلم باب چهارم در اعضا مشتمل بر مقدمه و دو فصل
مقدمه در تعريف اعضا و تقسيم او بر سبيل اجمال بدانكه اعضا عبارت
است از اجسامي چند غليظ كه از امتزاج اخلاط حاصل شود و ارسطو
برانست كه اول عضوي كه متكون ميشود دلست و بعضي كفته اند
كه دماغ و بعضي كفته اند جكر و بعضي ديكر برانند كه چون مادهٔ زرع
بمستقر رسد درو غلياني پيدا شود و چهار نقطه درو پديد آيد
يكي در محل دل و يكي در محل جكر و يكي در محل دماغ قرار كيرد و يكي نيز همه
محتوي كردد اما تقسيم اعضا بر دو وجه كرده اند يكي آنكه عضو يا معطي

مطلق بود چون دل بمذهب بعضی یا قابل مطلق بود همچون لحم یا معطی
و قابل همچون کبد یا نه معطی و نه قابل همچون عظام و وجهی دیگر آنکه
اعضا یا رییس بود یا خادم رییس بود یا مرؤس یا نه رییس بود و نه
مرؤس زیرا که اگر مبدا قوتی است که محتاج الیه است در بقاء
شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و انثیین آنرا رییس گویند و
رییس بحسب بقاء شخص سه است دل و دماغ و جگر و بحسب نوع
همین سه است یا انثیین که بدان مخصوص است و اگر ممد و متمم فعل
عضو است آنرا خادم رییس گویند و این خادم یا مهیی بود چون
ریه قلب را و معده کبد را و آلات غذا شبکه دماغ را و اوعیه منی
انثیین را یا مودی بود چون شراین قلب را و اورده کبد را و
اعصاب دماغ را و احلیل انثیین را و اگر نه مبدا قوت و نه ممد او
بود اگر قابل فعل رییس بود آنرا مرؤس گویند چون لحم و اگر قابل
نباشد نه رییس و نه مرؤس چون عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود و
آنرا اعضاء متشابه الاجزا گویند یا مرکب بود و آنرا اعضای
آلی خوانند و بیان هر یک در فصلی گفته می شود انشا الله فصل اول
در اعضاء مفرده و اقسام آن ده است اول عظم است و آن
اساس بدن و دعامه حرکات بود و اقسام آن بسبیل اجمال یاد کرده می

شود اما جمجمه مخلوقست از هفت عظم چهار بمنزله دیوار و یکی بمنزلهٔ سطح که آنرا قاعده و ماغ گویند و دو بمنزلهٔ سقف که آنرا قحف خوانند و فک اعلی مرکبست از چهارده عظم که عظام حنک دو چشم و گوش است و آنف از دو عظم مرکبست و درمیان انف غضروفیست که او را بدو قسم میکند و فک اسفل از دو عظم و در فکین سی و دو دندان مرکوز است از فوق دو ثنیه و دو رباعی از دو عظم و در فکین سی و دو دندان مرکوز است از جهة قطع اشیا و دو ناب از جهة کسر و از هر جانبی پنج ضرس جهت طحن و در اسفل مثل این بود و عنق مرکبست از هفت عظم که آنرا فقرات عنق گویند و بعد از و دوازده فقرهٔ ظهر و پشت و چهار ضلع که از طرفین در ان مرکوز است و بعد از و فقرات قطن و آن پنج فقره است و بعد از و سه فقره عجز است و بعد از و سه فقره عصعص است و ترقوه دو عظمست و از ان سینه هفت عظم که آنرا عظام قص گویند و در آخر آن محاذی فم معده عظمی غضروفیست که آنرا عظم خنجری گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و آنرا چهار جزو است قدام را عظم عانه گویند و جزو خلف را عظم

و بیکدیگر متصل شده و مفاصل ازرا دروز گویند

درک

ورک و جزء طرف جنبی را خاصره و مرفقه و جزء اسفل انسی
را حق ورک اما دست مرکبست از کتف و عضد متصل بدوست
و بعد ازو ساعد که مؤلفست از دو عظم که آنرا زند اعلی و زند
اسفل گویند و بعد ازو هشت عظم است که در دو صف نهاده
که آنرا ارساغ گویند و بعد ازو چهار عظم است که آنرا مشط
کف گویند و پنج اصبع هر یکی را سه عظم و پای مرکبست از فخذ
که بزرگترین عظام است و در حق ورک مرکوز و متصل بدو ساقست
مؤلف از دو عظم که آنرا قصبهٔ صغری و قصبهٔ کبری گویند و
عظم رکبه که آنرا رضفه خوانند و قدم مرکبست از کعب و عقب
و عظم نردی و اخمص که آنرا زورقی گویند و چهار رسغ و پنج
مشط و پنج اصبع هر یکی سه عظم الا ابهام که دو عظم است و لله
در قایله عدد عظم چو خواهی که بدانی به یقین ؛ می برون آید
از انجا که برون می آید آخر عدد استخوان بوجه صحیح
از حرم صید کن بدان تشریح ؛ دوم از اعضاء مفرده غضروفست
و آن جسمیست شبیه بعظم اما ازو سست تر است و فایدهٔ آن
منع اصطکاک عظمی بعظمی بود و تدریج ترکیب اعضای صلبه با لینه
و قایم مقام عظمست در عضوی که عظم درو مفقود باشد سیم

عصبست و آن جسمیست لین و رحیص و انعطاف وصلت در انفصال و فایده او بالذات افاضهٔ حس و حرکت بود و بالعرض شد و توثیق اعضا و عصب و نوع است نوعی از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهر و حس و حرکت اعالی اعضا بدان حاصل است و نوعی از نخاع رسته است و آن سی و یک زوج است و فردی و حس و حرکت اعضایی که دون عنق است بدان حاصل شود چهارم عضل است و آن عضوی است مؤلف از لیفات عصب و وتر و شظایای رباط که با هم منتسج گشته و فرج و خلل آن محشو بلحم است و غشایی برو محیط شده و فایدهٔ او تحریک اعضاست بواسطهٔ تشنج و استرخا او و عضل اگرچه مرکبست اما او را از اعضاء مفرده گرفته اند پنجم وتر است و آن جسمیست که مشابه جوهر عصبست و باطراف عضل و اعضا متصل است جهة تحریک اعضا ششم رباط است و آن جسمیست شبیه بعصب اما بی حس است و فایدهٔ او ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضوی دیگر بود و او را عقب نیز گویند هفتم شریانست و آن عروق متحرکه باشد و مخلوق از لیف

و باطن در

عصب

عصب بود و از بطن ایسر قلب رسته و در حرکت انبساط و
انقباض تابع اوست و فایدهٔ او ایصال روح حیوانی است
بجمیع بدن و جمیع شراین دو طبقه باشد الا الشریان وریدی
که یک طبقه است و بریه میرود هشتم ورید است و آن عروق
ساکنه است که از محدب جگر رسته و روح طبیعی بجمیع بدن
میرساند و تغذیه و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع اورده
یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است و بریه میرود
نهم غشا ست و آن جسمی است عصبانی از لیفات منتسج گشته
جهة حفظ شکل و هیات اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک
آن با دیگر اعضا و افاضه حس را عضاء عدیمة الحس مثل کبد
و طحال و این نه قسم از منی متکون شوند و چون منفصل گردند
التیام نه پذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه
غیر این بود مثل لحم و شحم از خون متکون شوند و چون منفصل
گردند التیام پذیرند دهم لحم است و آن عضویست که
از دم طبیعی متکون بشود و فرج و خلل اعضا را مملو
و محشو گردانند و عاقد او حرارت بود و بعضی بدین اقسام
شحم و سمین و شعر و ظفر ضم کرده اند و از اعضای مفرده

ورده

عصب

واین را اعضاء اصلیه و منویه گویند

داخل لحم اند و شحم

شمرده اند و دران نظر است زیرا که شحم و سمین و ظفر از
زواید و فضلا شد و جلد مرکبست نه مفرد و بیان هر یک
گفته آید اما شحم جسمی ابیض است که از ماده مایی دم در اعضای
عصبانی مثل ثرب و امعا متولد شود و بواسطه برودت
محل منجمد گردد و عاقد او برودت و سمین مشابه لحم است
و از دمی دسم متولد شود و او همچون مرکبیست از لحم و شحم
و شعر جسمیست که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت بحسب
فضله آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود
همچون حاجب و لحیه و بعضی زینت و وقایه را همچون موی سر
و مژه و ظفر جسمیست غضروفی عدیم الحس که متصل است
بسلامیات انمله و فایده او از حک و لقط و مانند آن مخفی
نیست و جلد عضویست منتسج از لیفات و شظایای عصب
و خلل آن بلحم محشو شده و همچون غشایی بود جمیع بدن را و فایده
آن حفظ اشکال و هیات و افاده حس و ادراک ملموسات بود
فصل دوم در اعضاء مرکبه و او را اعضای آلی از آن جهة گویند
که بعضی آلات حیات و تنفس است و بعضی آلات غذا و بعضی
آلات شعور و بعضی آلات تناسل اما اعضاء حیات و تنفس قلب

محققان حکما یک روح واحد است که در هر محلی و مظهری صورتی
واثری ازو پیدا می شود وحسب ظاهر قول اطبا اینست که هر یک
باستقلال روحی اند والله تعالی علیم بما خلق لما خلق باب سیم اخلاط
بدانکه غذا که وارد بدن می شود تا آن وقت که تمام اعضا میگردد
او را چهار استحاله لاحق می شود وهر یک را از آن نضجی میگویند
ودر هر یکی خلاصه وفضله از یکدیگر متمیز شود وخلاصه جهت تغذیه
محفوظ ماند وفضله بطریقی اسهل مندفع شود وهضم اولی از آن
زمانست که دهن او را مضغ میکند تا در معده قرار گیرد ومشابه
کشک ثخین شود وآنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق
ماساریقا که عروقی چند شعریست میان کبد ومعده بکبد میرود و
کثیف آن بطریق امعا دفع میشود وآنرا براز گویند وهضم
دوم کبدیست وآن عبارتست از استحاله کیلوس با خلاط
خلاصه آن باورده رود وفضله که مائیه است بطریق کلیه ومثانه
مندفع گردد وآنرا بول گویند هضم سیم در عروق است وآن
عبارتست از استحاله اخلاط باعضا بحسب مزاج فقط هضم چهارم
اعضاست وآن استحاله رطوبت وماده که مشابه اعضا شود با عبار
هیات وصورت هر دو منعقد شود بالفعل هر یک از اعضا

تمام و فضلهٔ این دو هضم بمثل عرق و وسخ مندفع شود پس عمل هضم
دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط اربعه است
و عمل هضم سیم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده و معمول خود و این
رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول باشد بدن را بدان
احتیاجی نباشد و اگر اخراج نکنند متعفن شود و آن داخل اخلاط
غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول باشد چهار صنف است یکی آنکه
در عروق صغار موجود است دوم آنکه مستحیل میشود بجوهر عضو
بحسب مزاج سیم آنکه بمنزلهٔ طل در اعضا منتشر است چهارم
آنکه التیام و التصاق اعضا بواسطهٔ آنست اکنون بدانکه خلط
جسمی رطب سیال است که کیلوس اولا بدان مستحیل شود و آن
چهار است زیرا که آنچه نضج تام یافته است آنچه از و طافی بود
صفرا است و آنچه راسب شود سودا و آنچه متوسط بود
خون و آنچه نضج تام نیافته است بلغم و هر یک ازین چهار
طبیعی بود و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنگ او سرخ
و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیهٔ جمیع بدن بدو
باشد تنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از و یا بنفس
خود فاسد شده باشد یا بسبب اردی و بر تقدیرین بصفراویه

دافقه

یا نضج تام یافته یا آنچه نضج تام یافته

یا بسوداویه

حس مشترک

وانفتاح پذیرد وصوت بدان حاصل شود ولهات عضویست
لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته وفایدهٔ او تصفیهٔ
هوا بود از دخان وغبار ومدد صوت باشد ولوزتین دو
عضو اند از لحم عصبانی شبیه بغده که از اصل زبان رسته اند
وفایدهٔ آن منع هواست از آنکه دفعتا نفوذ کند اما آلات
شعور دماغ وچشم وگوش وبینی است دماغ عضوی رییس
ومحل روح نفسانی بود واو مرکبست از مخ واورده وشراین
وغشایی رقیق که ملاقی نفس اوست وغشایی صلب که همچون
بطانهٔ این غشاست ومماس قحف است وشکل دماغ مثلثی
مخروط بود وقاعدهٔ او مقدم راس است والین از موخر است
زیرا که منبت اعصاب حس است ودراس او از موخر دماغ ا
واصلب بود زیرا که منبت اعصاب حرکتست ودماغ از
جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر بسه قسم میشود
وآنرا بطون دماغ گویند واوسع بطون بطن مقدم است
ودر زیر بطن اوسط تجویفی است که آنرا معصره گویند فضلات
دماغی آنجا جمع میشود ونخنک فرو می آید وغشایی که مماس
جوهر دماغ است مانند تر از بد وغضون بر هم افتاده است

وازان صورتی همچون کرمی پیدا شده و بواسطهٔ حرکت انبساط
وانقباض شراین آن نیز متحرک است نخاع مشابه جوهر
دماغ است و خلیفهٔ اوست و او را سه غشا هست و او همچون
دنبالهٔ دماغ بود که در فقرات منجد شده تا بعضعض برسد چشم
از اعضای شریفه است و مرکبست از سه رطوبت و هفت طبقه
و در واعصاب و شراین وا ورده متفرق شده
کرد آفریدکار تعالی بصنع خویش ، چشمت هفت پرده و سه آب منقسم
صلب و مشیمه شبکه زجاجی و پس جلید پس عنکبوت و بیض و عنب قرن و ملتحم
طبقهٔ اول را که محاط هوا بود ملتحمه کویند و جوهر آن لحمی وسم است
ومتصل است بعضلات محرکه وطبقهٔ دوم را قرنیه کویند
واو بعد از ملتحمه است وطبقه سیم را که بعد از قرنیه است
عنبیه کویند ولون او مختلف است و در بعضی اشخاص سیاه
و در بعضی اشهل و در بعضی ازرق بود و بعد ازین طبقه
رطوبت بیضیه است و آن رطوبتی سفید شفاف بود و
طبقه چهارم بعد از وست و آنرا عنکبوتیه کویند و آن غشائی
رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد از و رطوبت جلیدی
بود و آن جسمیست مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهر

او بهن است

او بهن است جهة انطباع مرئیات وطرف باطن او مخروطیست تا در
ثقبهٔ عصبهٔ مجوف که حس ابصار بران بود مرکوز گردد وبعد ازو
رطوبت زجاجی است که شبیه بآبگینه گداخته باشد وطبقهٔ پنجم را
شبکیه گویند واو بعد از رطوبت زجاجی بود وطبقهٔ ششم را
مشیمه گویند واو همچون غشاییست که بر جمیع محتوی شده است
طبقهٔ هفتم صلبه گویند وآن غشایی غلیظ است که ملاقی
عظم عین بود وبتحقیق ابصار بر رطوبت جلیدی حاصل میشود
وباقی آلات معدّات او اند چه رطوبت بیضی حافظ
اوست تا بواسطهٔ او اشعه دفعتا در جلیدی منطبع نگردد
که موجب اضرار او شود وزجاجی مغذّی اوست وطبقات
از قدام وخلف همچون وقایهٔ او فتبارک الله احسن الخالقین

گوش گوش عضوی غضروفیست وهوای متموج در و مجتمع
میگردد ودر ثقبهٔ عظم حجری نفوذ میکند وچون مصادم
عصبه میشود که در صماخ مفروش است وقوت سامعه
در وست ادراک اصوات حاصل میگردد

انف بدانکه منخرین
چون به بالای بینی رسند بدو تجویف منقسم میشوند قسمی باقصای
فم منتهی شود جهة تنفس واستنشاق هوا وقسمی بعظامی که شبیه

بمصفات است منتهی گردد جهة دفع فضلات دماغی وتادیه
روایح کند بدان دو عصبه که شبیه بدو سر پستانند وادراک
روایح بدیشان حاصل شود اما اعضا و آلات غدا اول آن مجری
دهن است که فایدهٔ آن ظاهر است و دندان سحق وطحن دران موجود وزبان
مولف است از لحم ابیض وشراین واورده واعصاب و در اصل
او قطعهٔ لحم غددی هست جهت انسکاب لعاب تا به مطعوم مختلط
گردد وزبان در اساحت واز درادو تقلیب مضوغ ممد نفست و
حس ذوق وتکلم بدو حاصل شود لب مخلوقست از عصب و لحم و
عضل وشریان وورید وفایدهٔ او ستر دهن وحفظ ممضوغ وحبس
لعاب و اعانت تکلم است مری مرکبست از لحم وغشا و دو طبقه است
ومتصل است بنهایت فم وبدایت معده است وجون برابر غظم
حیجزی رسد فراخ تر گردد وآنرا فم معده گویند وحس او بغایت بود
معده دو طبقه است داخل آن عصبانی جهة حس وخارج آن لحانی جهة
مددهضم وتکون حرارت واز فم معده بتدریج فراخ تر گردد تا
بنهایت او که نزدیک نافست وبرشکل کدویی باشد وغدا در او
مستحیل بکیلوس شود امعا مخلوق است از اغشیه واورده وشراین
ولیفات عصبانی و امعا شش قسم است اول آنرا اثنی عشری گویند

متصل

[illegible]

متصل بقعر معده و بوابش نیز گویند زیرا که در وقت هضم منغلق بود
و چون هضم تمام شود منفتح گردد و دوم را صائم گویند و آن بعد از
بواب است و عروق ماساریقا از وی جذب لطیف کنند و صفرا
از مراره به و منصب شود و سیم را دقاق گویند و او بعد از صایم
بود و در و لیفات بسیار باشد و این هر سه را امعاء دقاق
گویند و چهارم را اعور گویند و او همچون کیسی است که مدخل و مخرج
آن یکیست و پنجم را قولون گویند و ششم را معا مستقیم گویند و او
آخر همه است و بمقعد متصل است ثرب از شعب عصب و اورده
و شرایین منسج بود و رطوبتی دسم بر آن مترشح شده و بسبب برودت
محل منجمد گشته و از جمیع هجو پرده حاصل شود و گرد معده برآید
برای تکون حرارت و معاونت هضم جگر عضوی رئیس است و جوهر او
لحمانی بود و بی حس و عشایی ذو الحس مجلل او شده و محل او طرف
ایمن است و محدب او به رباطات قویه با ضلاع مربوط است و
مقعر او مماس طرف ایمن از مقعر معده است و آنرا پنج زایده است
بمنزله پنج اصبع بر معده محتوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته است
که آنرا باب گویند بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی بیرون
آمده جهت جذب غذا و آنرا ماساریقا گویند از معده و بعضی از

امعا لطیف غدا جذب کند و در شعب داخله جمع کرداند تا نضج یابد
واخلاط از هم متمیز شود واز محدب کبد عرقی رسته که آنرا جوف
کویند وبعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده است
جهة جذب دم و آنچه از و خارج شده است اصل اورده است
و بدو قسم می شود قسمی صاعد شود با علای بدن منشعب کردد
وقسمی هابط کردد و باسفل بدن متفرق شود مراره عضوی
عصبانیست همچون کیسی و فم آن بمقعر کبد متصل است جهة جذب
صفرا واز و رکی بیرون می آید و بدو قسم می شود قسمی بمعاء صایم
متصل شود جهة رسانیدن صفرا بدو وقسمی بقعر معده متصل است
جهة انصباب صفرا باو طحال عضوی لحمانیست بر شکل زبانی
ومحل او جانب ایسر است محدب او مماس اضلاع ومقعر او
مماس قعر معده است وعروق وشراین درو منتشر شده است
واو را دو مجری هست یکی متصل بکبد جهة جذب سودا
از و ویکی متصل بقعر معده جهة انصباب سودا بدو کلیه عضویست
مؤلف از لحم غلیظ وعروق وشراین وعشایی غلیظ حساس
بران محتوی شده او مانند نیمه دایره است وکلیه دو است
وبرباطات قویه بطرفین صلب مربوطست وکلیه یمنی بلند تر از

پسری

یسری بود فایدهٔ ایشان آنست که فضل کبدی بر ایشان ریزد دو
دموتیی که دران باشد جهة غذای خود جذب کنند و باقی بمثانه ریزند
مثانه کیسی بلوط شکل است مؤلف از لیفات و دو طبقه است
و بول درو مجتمع میشود و دفعتاً بقبل مندفع میگردد و اورا
عنقی هست که بول بدان طریق دفع شود اما اعضاء تناسل انثیین
وقضیب و رحم است انثیین مرکبست از لحم سفید غددی و درو
منافذ بسیار رست و اورده و شراین کرد او برآمده اند ولیفات
بسیار درو پیدا شده وغشایی بر او کشیده ومنی از فوهات
این عروق بانثیین می ریزد وجمع می شود واعصاب بدو متصل
وغشایی براو کشیده ومنی درو جمع میشود ونضج می یابد
وبواسطهٔ بیاض جوهر انثیین سفید میگردد همچنانکه در بستان دم
طمث شیر می شود ومنی از فضلهٔ هضم رابع متولد شود وبانثیین
آید تا اورا صلاحیت تولید واستعداد آن حاصل شود وانثیین
رجال بزرگ وظاهر ومستدیر بود وانثیین نسا صغیر وپهن باشد
ودر طرفین فرج پنهان باشد قضیب مرکبست از اعصاب وشراین
واورده وخلل آن بلحم محشو شده است ودر او مجری بول ومنی
وودی هست واو از عظم عانه رسته است واصل او رباطی

مجوف بود و نعوظ آنست که تجاویف او بریح ممتلی شود و شراین او بروح و اورده او بدم و چون حشفه او بغایت بود تا انسان از مجامعت ملتذ شود و موجب بقاء نوع بود و فایده قضیب ایصال ماده زرعست بمستقر خویش رحم عضویست مولف از لیفات عصبانی دو طبقه است و او همچون قضیبی مقلوبست و موضع او ورای مثانه و قدام معا مستقیم بود و فوهات عروق بدو متصل شده است جهة دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و او را مجرایی هست محاذی فم فرج برای خروج طمث و جنین ازو و وصول منی بدو و رحم در حالت علوق منضم میشود و در حالت ولادت فراخ میکردد و فضله طمثی در حالت آبستنی غذا رجنین میشود و در حالت رضاع مستحیل به شیر میکردد و رحم را شوقی بجذب منی هست و ازین جهت در وقت مجامعت مایل میشود بطرف فرج و منفعت رحم آنست که منی در او قرار کیرد و جنین از و متولد شود کیفیت تولد جنین بدانکه منی مرد و زن اکر با هم در رحم قرار کیرد و از جمیع سوء المزاجات خالی باشد و رحم صحیح و نقی بود و از واردات خارجی و اسباب بادی هیچ مانعی نباشد از قوت عاقده که در منی مرد است و از قوت

و در رحم او غشایی هست تنک که ازاله بکارت ازان کنند

خالی یعنی از

منعقده

منعقده که در منی زنست دران امتزاجی پیدا شود و چهار نقطه
مانند حبابے را و پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی
در محل جگر و یکی بر مجموع محتوی شود و حافظ حرارت غریزی
و وافی اعضا بود و فوهات عروق بد و متصل گردد تا ازان
مجری غذا الجگر طفل رساند و این را حالهٔ اولی گویند و بهفته تمام
شود و بعد ازان ظهور نقطهای سرخ دران شود و منافذ
عروق پدید آید و به سره جنین چون طمث جاری شود و این را
حالت ثانیه گویند به شش روز تمام شود و بعد ازان مضغه
گردد و بعضی اعضا از هم متمیز شود و قسطی صالح از دم حیوانی
وطمثی بد و مترشح گردد و مستعد آن شود که او واهب الصور
تعالی و تقدس روح حیوانی بد و مفیض شود و آنرا حالت
رابعه گویند بدوازده روز تمام شود و اعضای اصلی تمام شود
وآنرا حالت خامسه گویند به سه روز تمام شود بعد ازان
اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مفاصل بظهور
پیوندد و این را حالت سادسه گویند و در پنج روز تمام
شود و این حالات مذکوره در ذکران بمدت اقصر باشد
و در اناث بمدت اطول چنانکه گویند خلقت پسر بسی روز

چهار روز تمام شود
و بعد ازان علقه شود
وان را حالهٔ ثالثه گویند
واین صح

و بعد ازان خراج ذکوری
وانوثی ظاهر شود صح

تا چهل روز تمام شود و ازان اناث بچهل روز تا پنجاه روز و بعد
ازان نما یابد تا مدت شش ماه که اقل مدت حمل است و جنین در ضعف
ایام تمامی خلقت متحرک شود و در سه ضعف ایام حرکت بوجود
آید مثلا اگر بسی و پنج روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود
و بدویست و ده روز که هفت ماه باشد بوجود آید و غالب
آن باشد که بماند و اگر بچهل روز تمام شود بهشتاد روز حرکت
کند و بدویست و چهل روز که مدت هشت ماه باشد بزاید و نماند
و دلیل گفته اند که مولود در ماه هفتم در اضطراب آید و حرکت
کند اگر صحیح المزاج و قوی الحال باشد خرق اغشیه کند و باذن
باری تعالی عز اسمه بیرون آید و اگر ضعیف بود و قوت
خرق و خروج ندارد ازان حرکت متألم گردد اگر مهلت
یابد تا بماه نهم رسد خستگی او زایل شود و قوت گیرد و در ماه
نهم بوجود آید و بماند و اگر بغایت ضعیف و رنجور بود
یا در شکم بمیرد یا در ماه هشتم بزاید و ازین حرکت خستگی
او زاید شود و هوای خارج بنسبت با او غریب بود پس
هلاک شود و اگر در چهل و پنج روز تمام شود در ماه نهم
بوجود آید و باقی ماند و اکثر چنین واقع شود والعلم عند الله

مقالهٔ دوم در اسباب صوری صحت و آن دو بابست باب اول
در مزاج و آن کیفیتی ملموس است که از امتزاج جسمی مرکب از ارکان
حادث شود بواسطهٔ فعل و انفعال که میان صورت و مواد
متصغرهٔ ارکان واقع شود بحیثیتی که حدت و صولت سورت
هر یک از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسطه حاصل شود که آنرا
مزاج گویند و آن کیفیت یا در حاق وسط افتاده باشد چنانکه
بهیچ طرف از کیفیات مایل نباشد آنرا معتدل حقیقی گویند
زیراکه حقیقت اعتدال این باشد و معتدل بالغرض گویند
برای آنکه وجود او در خارج محال است یا آنکه مایل باشد بکیفیتی
از کیفیات و این قسم خالی نیست که بیک طرف مایل بود
یا بدو طرف آنچه بیک طرف مایل بود چهار قسم است
احرّ مما ینبغی یا ابرد یا ایبس یا ارطب یا بدو طرف مایل بود و
این نیز چهار قسم است احر و ایبس احر و ارطب ابرد و ارطب ابرد
و ایبس و این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از
اعتدال حقیقیست و این کیفیت ملموس که بدین نه قسم آمده است
بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار قسمت عقلیست
اما اعتدالی که مبحوث عنه اطباست و پیش ایشان معتبرست

آنست که بهر مرکبی از ارکان قسطی ازین کیفیت که به نسبت با این مرکب اولی والیق بود متوفر و محصل گردد براعدل قسمت و نسبت و این اعدل نه از تعادل و تکافو مشتق است همچنانکه در قسمت عقلی بلکه از عدل در قسمت مشتق است و این اعتدال را هشت اعتبار عارض شود زیراکه اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسان یا بحسب صنف بود مثل ترکی و هندی یا بحسب شخص از هر صنفی کی باشد یا بحسب عضو همچون اعتدال جلد و هر یک ازین بقیاس یا داخل بود یا خارج پس اعتبارات ثمانیه متصور شود اما علما را خلافست که اعدل اصناف کدامست شیخ الرئیس برانست که سکان خط استوا اعدل اصنافند زیراکه شب و روز آنجا یکسانست و سورت کیفیت هر یک از آن بیکدیگر منکسر می شود پس اعدل بقاع بود و نیر موازی معدل النهار رند و امام رازی برانست که سکان اقلیم رابع اعدلند برای آنکه وسط اقالیمست و توالد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال بحسب شخص اعدل شخصی بود از اعدل صنفی و بحسب عضو گفته می شود تنبیه فی امزجة الاعضا بدانکه گرمترین چیزی در بدن

دو تست

روحست پس قلبست پس منی پس خون پس کبد پس لحم پس طحال
پس کلیه پس شراین پس اورده پس جلد و سپرد ترین آن
بلغمست پس شعر پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر
پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین
پس جلد و ارطب آن بلغم است پس دم پس سمین پس شحم پس
دماغ پس نخاع پس ثدی و انثیین پس ریه پس کبد پس طحال
پس کلیه پس عضل پس جلد و ایبس آن شعر است پس عظم پس غضروف
پس رباط پس وتر پس غشا پس شراین پس اورده پس عصب
حرکت پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب جالینوس
نهاده است پس برین تقدیر جلد اعدل اعضا باشد و اعدل
از و جلد کف و اعدل از و جلد سبابه و اعدل از و جلد انمله والله اعلم

باب دوم در قوی و افعال قوت در عرف اطبا مبدا جسمانی
فعلست و صدور او اگر با شعور است قوت نفسانیست
و اگر بی شعور است یا مختص بحیوان بود و آن قوت حیوانی
باشد و یا مختص بحیوان نباشد و آن قوت طبیعی بود که در نباتات
نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود و مرکب
او روح حیوانیست و بواسطهٔ شراین بجمیع بدن میرسد و این

بعضی از امور طبیعیه

قوتیست که قلب و شرایین را تحریک یا بنساط و انقباض میکند تا
ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین اعتبارش
فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا منفعله
گویند قوت نفسانی از دماغ منبعث می شود و بواسطهٔ اعصاب
در جمیع بدن منتشر گردد و افاضت حس و حرکت کند باذن
باری و این قوت بدو قسمت شود مدرکه و محرکه اما مدرکه
بدو قسم میشود اول مدرک امور ظاهری و آنرا حواس ظاهر
گویند و آن پنج است اول قوت باصره و آن قوتیست که موجود است
در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم
دماغ بعینین می آید و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل می
شود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد
و مدرک ایشان یکی باشد و این قوت بواسطهٔ روح لطیف که
در عصبهٔ مجوفه است برطوبت جلیدی میرسد تا ادراک الوان
و اشکال کند دوم قوت شامه و آن قوتیست که بواسطهٔ
روح جاری میگردد در دو عصبه که شبیه بحلمتی الثدی است که
از مقدم دماغ رسته تا ادراک رایحهٔ مشمومات کند سیم ذایقه
و آن قوتیست که بواسطهٔ عصبی که در زبان مفروش است

و بمعونت لعاب ادراک طعوم میکند چهارم سامعه است وآن قوتیست
که در عصبه که در صماخ مفروش شده است موجود است تا
بواسطهٔ وصول هوا ادراک اصوات میکند پنجم لامسه است
وآن قوتیست که موجود است در لیفات و شظایا اعصاب
که در جمیع بدن منتشر است و بدن بواسطهٔ او بملاقات اجسام
از کیفیات آن متاثر می شود قسم دوم مدرک امور باطنی است
وآنرا حواس باطنه گویند وآن هم پنج قوتست اول حس مشترک
وآن قوتیست که هرچه بحواس ظاهر مدرک می شود مودی
باو میگردد وازین جهتش حس مشترک گویند ومحل او بطن
اول دماغست دوم خیالست واورا خزانهٔ حس مشترک گویند
زیرا که هرچه دریابد بدو سپارد ومحل او موخر این بطن است
سیم متخیله است واورا متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند
در صور محسوسه که در خیال موجود است واین تصرف
ترکیب بود همچون تصور انسانی دو سر و به تفصیل بود
همچون تصور انسانی بی سر و متفکره نیزش گویند چون
مطاوع عقل باشد چهارم متوهمه است وآن قوتیست که
ادراک معانی جزئیه کند بمحسوسات متعلق است مثل صداقت

وعداوت و محل او بطن اوسط است پنجم حافظه است و آن
قوتی بود که معانی که متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشد
نگهدارد و او را نیز متذکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهایی
فراموش شده را بایاد آورد و همچون خزانه متخیله و متوهمه است
و محل او بطن مؤخر دماغ است اما محرکه بر دو قسمست باعثه
و فاعله و باعثه بر دو قسمست شهوانی و غضبی شهوانی آنست
که باعث شود بتحرک جهة نافعی و غضبی آنست که بر تحرک
جهة دفع مضرتی و این منفعت و مضرت اعم از آنست که
فی الواقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در عصب
نفوذ کند تا بواسطهٔ او عضل متشنج و مسترخی شود و بقبض
و بسط آن اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع باعثه
باشد و قوت طبیعی در جگر است و مرکب او روح طبیعی است
و آن یا مخدومه باشد برای بقای نوع یا شخص یا خادمه باشد
اما مخدومه که متصرفه است از برای بقای شخص غاذیه و نامیه است
و غاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند و آنرا مشابه جوهر
بدن گرداند و متصل و ملصق باعضا کند و نامیه قوتیست که
آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در اقطار بدن بر وضع

مناسب

ثا سب طبیعی صرف میکند تا بکمال مقداری و غایت نمای
که نوع و مزاج او مقتضی آنست برسند و مخدومه که متصرفه است
برای بقای نوع هم دو قسمت مولده و مصوره مولده آنست
که از خون صالح و رطوبات ثانیه تحصیل منی کند و او را
مستعد قبول صورت انسان کند و مصوره آنست که
باذن خالق خود تعالی اسمه اعضا را مشکل و مصور کرداند
و تجاویف و مفاصل آن پیدا کند اما خادمه چهار است
اول جاذبه است و آن قوتیست که در اعضا موجود است
تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب کند دوم ماسکه و آن
قوتیست که مناسب مجذوب را نگاه میدارد تا هاضمه در او
عمل کند سیم هاضمه است و آن قوتیست که آن مجذوب را
مستحیل کرداند و مهیا آن سازد که غاذیه آنرا تصرف کند
چهارم دافعه است و آن قوتیست که آنچه از تغذیه بدن
فضله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد مندفع کرداند و
کیفیات اربع خوادم آن چهارند اما حرارت بالذات همه
را خادم است زیرا که این افعال حرکاتست و آن بی صورت
حرارت نتواند بود اما برودت بالعرض خادم ماسکه است

جهت استمساک و خادم ماسکه دافعه نیز باشد جهة منع تحلل ریحی که ممد دفع بود و بپوست بالعرض خادم ماسکه است جهت قبض و خادم جاذبه دافعه نیز باشد جهت تقویت روح که حامل قوتست و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهة تسییل و نفوذ و احالت غذا و خادم دافعه بود جهت تسییل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خوادم غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند والعالم هو الله مقاله دویم

در اسباب فاعلی صحت و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب

اما مقدمه در بیان اسبابی که بعرف اطبا متداول و منقسم است بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که او لا او موجود شود پس ازو حالتی از احوال بدن حادث گردد بر سبیل وجوب و او را مغیره گویند یا ازو ثبات حالتی از احوال موجوده لازم آید و آنرا حافظه گویند پس بدانکه هر حالتی از احوال بدن راسه سبب هست مادی و سابق و واصله برای انکه سبب یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی بود همچون حرارت آفتاب و برودت هوا و این را خارجی گویند یا همچون غضب و فرح و آنرا نفسانی گویند و سبب غیر

بدنی

بدنی را با وی میکویند و سبب بدنی اکر بواسطهٔ چیزی دیکر موجب حالتی
کردد همچون امتلا که اولا حاصل شود و سبب عفونت بود آنرا
سابق کویند و اکر بواسطهٔ سبب حالتی شود آنرا واصل کویند
همچون عفونت که سبب حمی شود و بدانکه فعل و تاثیر سبب بالذات
بود همچون تبرید آب سرد باستعمال آن و یا بالعرض بود همچون
تسخین آب سرد بحقن حرارت و هر سببی از اسباب خالی نیست
که نقصی و تباعد از و ممکن باشد یا نه اکر ممکن نیست ضروری و اکر
ممکن است غیر ضروری و این قسم یا مضاد طبیعت بود همچون
غرق و قتل و تفرق اتصال یا مضاد نبود همچون تضحی بآفتاب
واستحمام پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری باب اول
در اسباب ضروری و او را از آن جهت ضروری کویند که مادام
که انسان در حیوت باشد از آن لابد بود و اسباب عامه نیز
کویند از برای آنکه احتیاج بدان عمومی دارد در حالت صحت
و مرض و این اسباب شش اند زیرا که اکر وارد نفس می شود
اعراض نفسانیست و اکر وارد روح می شود هواست و اکر
وارد اعضا میکردد اکر این عروض بالذاتست ماکول و مشروب
و اکر بالعرضست استفراغ است و احتباس و اکر وارد روح

جول اسباب ... صحت عباد ... صانع تعالی ... و در علوم ... ذکر نکرد ... فاعلی ... و اهویه ... بدل ... ذکر حوا ... از ... علیحده ... شکر ... دوائی ...

وعضو مرده میکردد اگر بی شعور باشد خواب و بیداری و اگر
باشعور باشد حرکت و سکون بدن و مجموع در شش فصل گفته شود
فصل اول در هوا بدانکه هوایی که محیط است بابدان محتاج الیه است
از جهة ترویح و تعدیل باستنشاق آن و دفع فضلات دخانی از روح ه روح ه
از وجه هوا چون باندرون میرود موجب تقویت و ترویح
روح میشود بسبب حرارت روح میسوزد و دخان میگردد
پس بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و بابخار
و دود نیامیخته باشد و از مواضع اجامی و خنادق و مقابر
و از مباقل ردیه مثل پیاز و گندنا و چرچیر و کرنب و از معادن
ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار مفسده مثل انجیر و جوز
و بید انجیر دور بود و در میان سقوف و جدران محبوس
نباشد مگر وقتی که هوا را افساد عام پیدا شود و موجب وبا
گردد نعوذ بالله که در آن وقت هوای محبوس بهتر از هوای
گشاده بود و تغیراتی که هوا را حادث شود طبیعی بود یا غیر
طبیعی یا مضاد طبیعی بود یا نه مضاد طبیعی بود اما تغیرات و غیر طبیعی ه
طبیعی آنست که فصول و انتقالات آن لاحق هوا شود و بواسطه ه
پیش منجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتابست در ربعی از فلک

چنانچه

هوای غیر که مضاد نباشد مثل تغیراتی که
بسبب ستاره سیاری دارد طبیعی
ثم اسد و اما مضاد مثل دبا و سموم 5

چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس پس خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانیست که در مقابل ربیع بود و تغیر در اشجار و اثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا آن زمان است که سرما غالب شود و صیف آنگاه که گرما غلبه کند و شاید که فصول طبیبان با فصول منجمان موافق بود و باشد که تقدم و تاخر کند اما هوای ربیع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول بود و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرت خون بود و اخلاطی که در بدن بواسطهٔ سرمای زمستان بسته باشد در ربیع بحرکت آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و باران باعتدال آید اما هوای تابستان چون بطبعت خود باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت بافراط نباشد موجب کثرت خون و حمرهٔ وجه و شدت اشتها شود و اگر مفرط بود موجب صفرهٔ لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف

آنست که هوا صافی بود وابر و بخار و باران نباشد وگرما در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود باشد سرد و خشک بود واو رابدترین فصول نهاده اند ازانجهة که در مقابل ربیع افتاده است واو موجب تزید اخلاط ونحافت بدن وکثرت سودا وامراض سوداوی وحمیات عفنه بود وبهترین خریف آنست که باران بسیار آید و بامداد وشبانگاه بغایت سرد نباشد وپشین گاه بغایت گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر باشد وموجب تکاثف وعدم تحلل بود واگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها وتقویت قوی وسلامت افعال بود اما امراض بارده نیز حادث شود واگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال واسترخاء اعضا ونزلات وزیادتی بلغم وامراض رطوبی شود وبهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر اما تغیرات غیرطبیعی که مضاد طبیعی نبود ولاحق هوا شود بواسطهٔ امور سماوی بود یا ارضی که بدان سبب فصول برطبیعت خود نماند مثلا چنانکه ربیع بهوای شتا گذرد با صیف

بطریق

بطریق ربیع و بالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات و قرانات
کواکب و کثرت و رازی فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن
بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطهٔ عرض بلد بود
که اگر بلد قریب بود بمحاذات احد المنقلبین یعنی نقطهٔ صیفی و
شتوی در شمال و جنوب آن بلد در غایت سخونت بود و
اگر ازین محاذات دور بود و اگر بخط استوا اقرب بود معتدل
باشد والا بارد بود دوم آنکه بواسطهٔ وضع بلد باشد اگر
بنجد بود یعنی مرتفع بود بارد باشد و اگر غور باشد گرم بود
سیم آنکه بواسطهٔ مجاورت جبال بود و این بدو وجه باشد
یکی آنکه جبل موجب زیادتی و توفر اشعه باشد و موجب
کثرت سخونت شود یا بعکس این واقع شود و موجب
برودت گردد دوم آنکه جبال موجب هبوب ریحی از
ریاح یا مانع یکی از آن شود و موجبات آن گفته می‌شود
پس تغییر بحسب جبال در هوا حادث شود بالعرض چهارم
آنکه بواسطهٔ مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب
کند اما اگر شمالی بود تبرید نیز کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر
مشرقی بود ترطیب فقط و اگر مغربی بود تغلیظ پنجم آنکه بواسطه

اقترانات را

هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهار است شمال و آن
بارد یابس است و موجب تقویت قوی و هضم و اشتها بود و
اصلاح هوای فاسد کند اما اعضای عصبانی را مضر بود و جنوب
و آن حار رطب است و موجب انفتاح مسام و ثوران اخلاط
و ارخای قوت و ثقل حواس و صداع و حمیات بود و بهترین
او آنست که در روز آید و صبا معتدل است و در غایت
لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل
مزاج بود و بهترین او آن باشد که در اول روز آید و دبور
بنسبت با صبا ارطب و اغلظ بود و بهترین او آنست
که در آخر روز آید پس هر مسکنی که هبوب یکی از ریاح در و
اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر
شود ششم آنکه بواسطه تربت بود هوای بلد صخری سرد و
خشک بود و طینی برطوبت مایل بود و صحیح و سلیم باشد
و نزدیک عفن باشد و تغیر هوای موضع بحسب قرب معادن نیز
بود و آن بحسب طبیعت آن معدن بود و بباید دانست
که بهترین اوضاع بلد اعتدالست در ارتفاع و انخفاض و
بهترین مهاب مهب شمال و صبا بود و خانه باید که مهب او

لعوق خشخاش که
متداول است میان
اطبا بجهة نزلات
حاره و دقیقه

خشخاش
خشخاش
حب السمنه حلق
سفید
مغز تخم
صمغ
که رب
بر ۳ ۸ جلاب

و از عفونت دور باشد
و هوای بلد سبخی و رملی
گرم و خشک بود

لعوق کنند

ازین دو ریح کشاده بود و مهب جنوب و دبور بسته باشد
واین در موضعی باشد که اعدل بقاع بود والا یحتمل که
عکس این باعتدال اقرب بود اما تغیرات غیر طبیعی که
مضاد طبیعت بود بر دو قسمست یکی آنکه تغیر و فساد
درجو هر هوا پدید آرد و آن وقتی باشد که هوا بر بساطت
خود نماند و بسبب اجزای مایی و بخاری و دخانی که بواسطه
مجاورت بطایح ردیه و خنادق و اجام و مقابر و جیف
قتلی با هوا ممتزج گردد و هوا را متعفن کند موجب وبا
شود و بیشتر در خریف و آخر تابستان حادث گردد
و فساد وبا بدو مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج
و فساد آن گردد و بواسطه آنکه هواء وبائی رطوبات را متعفن
گرداند و فساد آن بجمیع بدن رسد و مرتبه دوم آنکه
موجب هلاک حیوانات و فناء نباتات شود زیرا که
چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند هر اینه
انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا می سازند و هر غذا
که از آن ماده حاصل شود بسبب فساد و تغیر مزاج گردد
وچون این صورت متمادی شود موجب هلاک گردد

قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب فساد
زرع و نسل باشد و این تغیر یا موافق مزاج فصل باشد چنانچه
گرمای تابستان در موضعی معین بحدی زیادت شود که
افساد هوا کرد د فصل دوم در حرکات نفسانی که آنرا اعراض
نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح بود و این حرکت
یا بجهة خارج بود یا بجهة داخل اگر بجهة خارج دفعة حرکت
کند غضب بود و اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر بجهة
داخل بود اگر دفعة بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود حزن
و غم و آنچه از هر دو جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند
پس بخارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم و فرق
میان هم و غم آنست که هم در مکروهی گویند که هنوز حادث
نشده و غم در مکروهی بود که واقع شده باشد و این عوارض
تابع سوء المزاج بود و سوء المزاج نیز تابع این عوارض
باشد و تصورات نفسانی نیز موجب تأثیر و انفعال میگردد
چنانکه گفته اند در حالت مجامعت هر صورتی که در خیال
مجامع آید نطفه بران صورت متشکل شود و از تصور
حموضات و مشاهده آن کندی دندان پیدا شود فصل سیم

کند یا مخالف مزاج فصل
همچون زمهریر که در
تابستان پیدا شود
و موجب فساد هوا
شود

در

در حرکت و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایای غذا و خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی بود و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضتست و آن حرکتی ارادی بود که انسانرا مضطر گرداند بتنفس عظیم متواتر و بعضی ازان شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاصیت بعضوی مثل قرات اعضاء صدر را و آواز بلند گوشرا و نظر در اشیاء دقیق چشم را و اعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط دران مضر بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود انشاء الله تعالی فصل چهارم در خواب و بیداری خواب مشابه سکونست و درا و حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمع گردد جهة نضج و هضم چیزی که آنرا استعداد آن باشد که هضم شود و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی راست و منکدر گرداند بسبب تصاعد بخارات و افراط درا و موجب تبرید بدن و تبلید نفس و تهیج وجه و ضعف اعضاء عصبانی بود و اشتها ببرد و رنگ وی تباه کند و از خواب روز بیشتر این افعال

صادر شود و پنداری مشابه جرع گشتست و موجب اضداد
خواب و افراط در او موجب اختلاط و خفت عقل و صداع
و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان بهضم بود و از آن امراض
سوداوی تولد کند **فصل پنجم** در ماکول و مشروب و آن
دو قسمت قسم اول در ماکول بدانکه هر چیزی که وارد بدن میگردد
و میان او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا می شود از
شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوایی
یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما
غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدنرا متغیر نگرداند
به تغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای
دوایی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند بکیفیت
احسن و مشابه او شود غذائیت او بر دوائیت غالب بود
اما اگر دوائیت غالب بود دوای غذایی گویند و دوای مطلق
آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند و مشابه او
نشود دوای سمی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر
گرداند و افساد بدن کند اگر حار باشد بتحلیل روح و اگر بارد
بود با جماد و موجب هلاک شود و ماکول را بر وجهی دیگر تقسیم

دوم مطلق آنست که از بدن
متغیر نشود و او را متغیر
کند و افساد کند اما

کرده اند

کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود از او غذا گویند و اگر بصورت فقط بود ذو الخاصیت گویند و این ذو الخاصیت اگر مرکبی موافق بود تریاق گویند و اگر مفردی موافق بود دفع زهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم گویند و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذایی و اگر بکیفیت و صورت بود دوا ذو الخاصیت و اگر بماده و صورت بود غذای ذو الخاصیت بود و اگر اثر آن بماده و کیفیت و صورت بود آنرا غذای دوایی ذو الخاصیت گویند و بدانکه غذا منقسم می شود بلطیف و کثیف و معتدل و هر یک ازین بکثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل و هر یک ازین مجموع بحسن الکیموس و ردی الکیموس و معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل الضرب سه در نه قسم دوم در مشروب و در او دو بحث است بحث اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را میدرقی باید تا صلاحیت قبول هضم و نضج در و پدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیز که از و این حاصل شود دو قسم است یکی

و مرقعی ده

فوائد ه

آب باشد وآنرا فواید دیگر هست مثل محافظت رطوبت
اصلی و نضارت وصفای لون و بدن و ترطیب وتبرید
اعضا وتلطیفه حرارت ومنع عفونت وآب غذا نشود
وافراط دراو موجب ضعف اعصاب وقوی وشهوت شود
وبهترین آب آب چشمه است که برگل خالص یا بر سنگ جاری
گردد ومنبع آن دور بود واز بلندی متحدر شود وتیز
رود وزود سپرد وگرم شود وزود گیرد وصافی گردد
وشمال یا صبا بدان وزد وآفتاب بدان تابد وهرچه
در وبجوشانند زود مهرا شود وموجب ثقل معده نشود
ویکبار که بیاشامند تشنگی بنشاند ومجموع این صفات
درآب نیل موجود است وآب باران لطیف بود
خصوص که در تابستان از ابر راعد بارد اما از جهت
کثرت رطوبت ولطافت زود متعفن شود و
اصلاح آن طبخست وآب کاریز ثقیل بود وآب چاه
ازان اثقل ومضر بود وآب نزّی وآجامی مضر بود وآب
معدنی اگر حدیدی بود تقویت احشا کند وشتی منع سیلان
ونقث دم کند ونوشادری مطلق مجلی بود وفضی وذهبی

تقویت

تقویت معده و دل و احشا کند و بو رقی ویلی هزال و قشف
آرد و کبریتی تلیین طبع و تنقیه جلد کند آب گرم مفسد معده
و ناسل او بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند آب سرد مقوی
معده و منبه شهوت و مسکن عطش بود آب برف و یخ
اعضای عصبانی را مضر بود بحث دوم در شراب اگرچه در کلام
مجید بر منع و تحریم آن نازل گشته است و مباشرت ان از
جمله کبایر است و اخبار و احادیث در خباثت آن وارد
شده اما چون طبیب در معالجات وقتها بدان محتاج میشود
خصوص که شرع نیز بشرطی مخصوص رخصت فرموده و اکثر خلایق
دران شروع می نمایند و بدلیل منافع للناس پس طالب
منفعتند و او را مضرت بسیار هست بنا بران مقدمه در
انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رایحه و قوام شروع
میرود اما بحسب زمان بدانکه ابتداء ظهور سکر در و تا
شش ماه حکم نو و اسم نو دارد و تا تمامی سال متوسط
گویند و بعد از یکسال حکم کهنه دارد و شراب نو غذا
بسیار دهد و فربه کند و مناسب محرور و اوقات حار
باشد اما کبد را زیان دارد و اسهال و نفخ از و تولد کند

وکهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و بلغمی مزاج را
و امراض بارده بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت کند و
متوسط در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار لون بهترین لون
شراب احمر ناصع است پس یاقوتی و آنچه زرد بود حاد و کم غذا
باشد و زود نفوذ کند و خمار آرد و ابیض نیکو غذا دهد و
ترطیب کند و اسود بدترین انواع بود اما باعتبار طعم شراب
شیرین مقوی و مقطع بود و دیر گذرد و جگر و سپرز را مضر بود
و شراب تلخ حاد باشد و زود نفوذ کند و احشا را مضر بود
و شراب قابض تقویت معده و احشا کند و تغذ الات سینه
را مفید بود و حامض دیر مستی کند و دماغ را مضر باشد اما
باعتبار رایحه شراب حاد طیب الرایحه تقویت و تنشیط بیشتر
کند و معده را تقویت کند و حاد غیر طیب مصدع باشد و
عدیم الرایحه دیر مستی کند و منتن بغایت بد باشد و موجب فسادها
بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ و کدر دیر گذرد و سده آرد
و رقیق و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و سکر و خمار آن
زود زایل شود بخلاف غلیظ اما نبیذ دوشابی جگر و معده را مفید
بود و لیکن قبض و نفخ و صفرا پدید آرد و دوشابی گرم تر و

مسمن بود وعسلی حاد ومقطع بود وزود نفوذ کند وادرار
آرد ووجع مفاصل را مفید باشد اما صداع وتب آرد وخلط
مفسد ومغلظ بود ورياح وسودا ازان تولد کند اما تسمین
بدن کند وآنچه از حبوب مثل زرت والم سازند بحسب مزاج
طبیعت آن مختلف بود ودران منفعتی نباشد وموجب مضرتها
شود اما اسکار کند اما منفعت شراب قرشی گوید که در
هیچ مفردی ومرکبی این منفعت نمی تواند بود که دراوست
واین منفعت یا نفسانی بود یا بدنی اما منفعتی که نفسانیست
سرور ونشاط وازالت افکار فاسده وترغیب بشجاعت
وسخاوت ومنع وحشت ودفع سوء خلق وجودت ذهن
وذکا وصفاء خاطر بود وآنچه بدنی بود تحسین لونست وبراقت
واشراق آن وانعاش حرارت غریزی وتفتیح مسام
ومجاری وتقویت هضم وتکثیر وتلطیف دم وترقیق وتصفیه
اخلاط واستحالهٔ بلغم باخون وکسر غایلهٔ سودا ومعاونت
طبیعت در دفع فضلات مثل قی واسهال وعرق وادرار
اما مضرت او آنست که ازالهٔ عقل میکند که اشرف مخلوقات
وانفع نعمتهاست وتمیز انسان از دیگر حیوانات بدوست

وقوی را ضعیف میکند ومنع ادراکات نفسانی و بدنی وسقوط شهوت طعام وجماع وارخاء اعصاب ومفاصل وحدوث غفلت وبهتت ونسیان ورعشه وفالج وتغیر کلام وصورت وشکل وثقل حواس وغیر آن ازو تولد کند **فصل ششم** در احتباس واستفراغ بدانکه اعتدال در احتباس واستفراغ موجب حفظ صحت است واستفراغ مفرط موجب تبرید وتجفیف وضعف ونحول بود واحتباس مفرط موجب سده وعفونت و تولد حمیات ومسقط شهوت طعام بود و بدن وحواس را ثقیل کند وچون از استفراغات معتاده جماع وحمام است دران شروع میرود اما جماع فعلیست که بر صحت بدن وقوت جمیع افعال وقوی موقوفست زیرا که مبداء او قوت عشقیه وباعث شهوانی متخیله است ومحرکه که تمدید آن عضلات میکند وقوت حیوانی که ارسال حرارت وروح وریح بدان عضو میکند وقوت طبیعی که تولید مادهٔ منی واحالت آن ودفع آن میکند وانثیان خود مخصوص بر این فعلست بنا بر این باید که در این اعضا هیچ نوع از امراض نباشد وجمیع افعال که بهر یک متعلق است برنهج طبیعی بی آفت صادر شود چه هر آفتی از این

موجب

موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال و
احسن اوضاع و اشکال استعمال کنند موجب انتعاش حرارت
غریزی و تفریح و تقویت اشتها و دفع وساوس و امراض
سوداوی و رطوبی بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال
حواس کند و ترک آن موجب حدوث اضداد این شود و افراط
دران موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض بارده شود
و اعضای عصبانی را مضر بود اما حمام فعل طبیعی او تسخین است
بواسطهٔ هوا و ترطیب کند بواسطهٔ آب و استعمال حمام و انفعال بدن
ازان بحسب بیوت و امکنه سه مرتبه است اول بیت میبرد مرطب
بود و بیت دوم مسخن و مرطب و بیت سیم مسخن و مجفف بود
و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب نضج فضلات و دفع
آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انعاش حرارت غریزی
و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود و ترک
آن بموجب اضداد این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل
و ضعف قوی و عدم شهوت جماع و انصباب مواد باعضاء
ضعیفه گردد و استحمام بآب سرد موجب تبرید و ترطیب و
نشاط و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب

جوانان محروری مزاج باشد والله اعلم بجمیع الامور باب دوم
در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه
بسته ضروری و آن نخست اسنان و اجناس و عادات و صناعات
و واردات خارجی اسنان از انجمله است که او را تاثیر در احوال
بدن بیشتر است چنانچه بعضی از اشخاص در سنی ضعیف و مریض باشند
و چون انتقال کنند بسنی دیگر قوی و صحیح گردند و بالعکس چنانکه
محروری مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت
قوی گردد و سرد مزاج بعکس این بود و درجات سن چهار است
اول سن نمو و آنرا سن حداثت گویند ابتداء آن سن طفولیت
و آنرا مانیست که مولود را استعداد حرکت نباشد بعد از ان
سن صبی و آن بعد از نهوض بود و قبل از سخت شدن اعضا
بعد از ان سن غلامیت و آنرا راهق گویند و این وقت
بلوغ باشد و بعد از ان سن فتی تا قریب بسی سال که سن شباب
دوم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند و بعد از انقضاء
سن نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت و رطوبت در صبی و شباب
بر رای جالینوس در کمیت متساوی باشد اما در صبی بواسطه
کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت

و بعد از ان سن ترعرع و هو

شدید

شدید و حاد بود چنانچه هیزم خشک و تر را علی حده مشتعل کرد اند
درنارین متساوی شود رکیت سوم سن کهولت بود و آن از انقضا
سن وقوف تا قریب شصت سال بود و دراین سن حرارت
در نقصان و یبوست در تزاید بود و درین چهارم سن شیخوخیت است
و آن از انقضاء سن کهولت تا آخر عمر بود و درین سن یبوست غالب
شود و برودت بسبب رطوبات غریبه واین مجموع که گفته شد
بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد
چنانکه گویند در حبشه و زنگبار انسان تا سی سال و چهل سال منقضی
میشود اما اجناس پس مزاج ذکور بحرارت و یبوست مایل
بود و مزاج اناث برطوبت و برودت واین نیز باعتبار اغلب
بود نه آنکه کل واحد از ذکور بنسبت با کل واحد از اناث چنین بود
اما صناعات هر قسمی ازان موجب امری شود مثل آنکه صناعتی
که مباشر و مجاور آب باید بود همچون قصارت موجب ترطیب
شود و صناعتی که مجاور آتش باید بود موجب تسخین و
تجفیف بود و افراط دران بسبب کثرت تحلیل موجب
تبرید شود و صناعتی که مجاور گل باشد موجب یبوست گردد
مثل اکاری وطیانی اما عادات ازانجمله است که ترک او

بود
مغیر مزاج بود و وارادات او حافظ صحت و استقامت مزاج
اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت بچیزی کرده باشد
که موجب مواد فاسده خواهد بود و اگر بکلی دفعتا باز آیند موجب
ضرر و تغیر مزاج شود پس بتدریج ازان باز آیند و ازین جهة
گفته اند که العادة طبیعة خامسة اما واردات خارجی مثل ضمادات
و اطلیه و کادات و مشمومات که هم حافظ صحت و هم مغیر
مزاج می باشد و تغیری که از مشمومات حاصل میشود از دیگران
نمی شود انچه طیبه است بواسطه مناسبت باروح و سرعت
نفوذ مقوی و حافظ صحت بود و انچه کریهه بود بالعکس و ازان
جمله تضحی بآفتابست که موجب تحلیل رطوبات و استسقا
بود و ربو و صداع بارد را مفید افتد و همچنین اندفان در رمل
گرم امراض رطوبی را نافع باشد و استنقاع در زیت تشنج و
اعیا را مفید است و مثل رش آب بر روی موجب انعاش
قوت و ازاله کرب و لهیب می شود خصوص که با گلاب بود
فصل دوم در تعدید اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت
حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی همچون حرکت ریاضت
و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه بحسب داخل بود

ازان م

و بعضی گفته اند العادة طبیعة ثانیة و اکل و جه

دخواه

باید اتلاس ال ببنج ستر ... و ستی اخر ۱

۲ للبوبی و ... ی و ... کردو ان

مسرو ... ابر جینی و تکه

وخواه بحسب خارج و تکاثف مسام و عفونت اخلاط واسباب
برودت حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مسخنات
وافراط در تقلیل و تکثیر غذا و اسباب رطوبت استعمال
مرطبات بود و کثرت اکل با جودت هضم و سکون و نوم
واجتناب محللات و مجففات و اسباب یبوست استعمال
محللات مفرطه و مجففات بود بحسب داخل و خارج اسباب
ملاست از داخل مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطبه
لزجه بود و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیهٔ ملینه و هوای
نرم واسباب خشونت ملاقات محللات و مجففات با فراط
وقابضات خارجی و داخلی بود واسباب استفراغ قوت دافعه
وضعف ماسکه و رقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود
واسباب احتباس قوت ماسکه وضعف دافعه وغلظ ولزوجت
ماده بود و توجه طبیعت بطرفی دیگر اسباب فساد شکل قصور
قوت مصوره یا ردائة منی بود در اصل خلقت یا ردائة
انفصال از رحم یا ردائة تقمیط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت
خویش یا ضربه یا سقطه و مثل آن بود اسباب سده حدوث
چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثفل یا التحام منفذ یا انطباق

ستر کی و ان ... تکز ... بو ا ... مبرودت داخلی و خارجی و فجاجه اخلاط و افراط در استعمال ه

مجری بواسطهٔ ضاغطی یا یبس مجاری اسباب اتساع مجاری ضعف
ماسکه باشد یا شدت حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه اسباب
زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدت قوت جاذبه
باشد اسباب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت نقصان
ماده یا ضعف مصوره بود و بعد از خلقت سببی از اسباب
خارجی بود مثل قطع و تاکل اسباب فساد وضع بمقاربت
عضوی به عضوی تشنج یا التحام بود یا ولادی باشد و بمباعدت
عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا اثر قرحه باشد یا ولادی
باشد اسباب تفرق اتصال از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع
بود یا امتلای مفرد یا شدت دافعه نه بر مجرای طبیعی یا حرکتی
عنیفه یا انفجار ورمی بود و از خارج مثل قطع سیف و کشیدن
بریسمان و سوختن بآتش بود اسباب قرحه جراحتی بود که
متقیح کردد یا ورمی که منفجر شود یا بثره که متاکل شود اسباب
ورم امتلا از اخلاط یا از ماده ریحی یا مایی بود و قوت عضو
دافع و ضعف عضو قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود
اسباب خلع شاید که بدنی بود مثلا که از رطوبتی مرخیه پیدا
شود یا امری خارجی باشد مثل ضربه و سقطه مثلا اسباب وجع که

عبارت

۴۸

مثل ضربه و

عبارت از احتباس و ادراک منافی بود من حیث هو سوء المزاج
مختلف بود یا تفرق اتصال و چون او جاع مختلف و متعدد است
اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود و اوجاع مشهوره پانزده است
اول حکاک است و سبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم خشن است
و سبب آن خلطی خشن است سیوم ناخس است و سبب آن ماده
تیز بود یا ریحی که ممد د غشا بود از جهت عرض چهارم ممدد است
و سبب آن خلطی یا ریحی بود که ممدّ د عصب یا عضل بود از جهة
طول پنجم ضاغط است و سبب آن ماده یا ریحی بود که جای
بر عضو تنگ کند بود ششم منفخ است و سبب آن ماده بود که
میان عضل و غشای او حادث شود هفتم مکسر است و سبب
آن ماده یا ریحی بود که میان عظم و غشای او حاصل شود هشتم
رخواست و سبب آن ماده آن بود که ممد لحم عضل باشد نهم
ثاقب است و سبب آن ماده غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات
اعضا واقع شود دهم مسلی است و سببا و همین سبب ثاقب
است و فرق میان او و ثاقب آنست که ماده ثاقب را نفوذی
بود چنان که محسوس شود که عضو را سوراخ میکند و ماده
مسلی دران موضع محتبس بود یازدهم خدر است و سبب آن

منفخ

دوازدهم تکبران عضوی
ورمی حار زمانی است
بوده خلطی

ست

خلطی بارد بود یا انسداد منافذ روح نفسانی سیزدهم اعیائی
وسبب آن یا تعب بود وآنرا اعیائی تعبی گویند یا خلطی ممدد
وآنرا اعیای تمددی گویند یا خلطی لاذغ وآنرا اعیائی ریحی گویند
چهاردهم لاذغست وسبب او خلطی حار بود پانزدهم ثقیل است
وسبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا معلق
بود یا غشا گرد او در آمده وبواسطهٔ انجذاب غذا احساس
ثقلی کند یا بسبب ورمی بود که در عضو حساس واقع شود و
حس او را باطل کند همچون سرطان نعوذ بالله اسباب سکون
وجع قطع سبب موجع بود بحللات ومستفرغات یا مخدرات
وخواب هم از مسکنات وجع بود وبحقیقت مسکن وجع
قطع سبب است اسباب تخمه وامتلا از دو بیرون نیست
یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات با توفر رطوبت
فضلی وموانع تحلل یا امری داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه
یا شدت ماسکه یا ضیق مجاری اسباب ضعف انواع است
زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو شود سوء المزاج وسوء
الترکیب وتفرق اتصال بود واگر وارد روح می‌شود سوء
المزاج بود وتحلل بکثرت استفراغ واگر وارد قوت شود

کثرت

قروحی گویند یا سبب ریحی که آنرا اعیائی

یا وارد روح یا وارد قوی اگر وارد عضو شود

کثرت صدور فعل ازان قوت بود و اکر اعتبار اسباب بعیده کنند
فساد هوا و ما یوکل و ما یشرب نیز از اسباب ضعف بود و اسباب
حرکات غیر طبیعی یا پسی مضعف بود همچون رعشه یا بسته یا پوستی
متشنج همچون فواق یابس یا فضولی موذی به تبرید همچون نافض
یا موذی بلدغ همچون قشعریره یا ریحی که طالب خروج بود همچون
اختلاج مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات و این مقاله مشتمل
بر دو بابست باب اول در احوال و اعراض بدانکه احوال بدن
انسان بمذهب جالینوس سه حالت صحت و مرض و
حالت ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که با وجود آن افعال
از بدن انسان به سلامت صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی
بود که بی واسطه موجب آفت افعال بود و حالت ثالثه
هیئتی بود که نه حد صحت بر و صادق آید و نه حد مرض زیرا
که حالتیست که افعال مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم
هم نیست چون شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض
هر دو مجتمعند در شخصی اما در دو جنس همچون صحت مزاج و مرض
ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار یا مجتمع شوند اما
در دو وقت همچون شخصی که در تابستان یا در سن شباب

صحیح بود در زمستان یا سن طفولیت مریض و بعکس این اما
انفعال پس شیخ الرئیس صحت و مرض است و میان ایشان
واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت در حدی که او گفته است
خللی نیست اما عرض هیأتی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب
آفتی شود و او تابع مرض باشد و شاید که عرض بنفس خود
مرضی باشد و باشد که عرض سبب مرضی شود همچون وجع
قولنج که سبب غشی میشود و باشد که چیزی هم سبب و هم
عرض و هم مرض باشد چون حمی و سعال که عرض ذات
الجنب باشد و چون مستحکم شود بنفسه مرضی باشد و سبب
انصداع عرق میشود و بواسطه اقتضا حرکت عنیفه سل که
عرض قرحه ریه است و سبب ضعف معده می شود و بنفس
خود مرضی باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد
سه جنس است جنس اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت
قسم است که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج ساذج بود
و مادی جنس دوم امراض ترکیبست و آن چهار قسمست امراض
خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار است
اول مرض شکل و آن آنست که شکل عضو از مجری طبیعی متغیر شود

همچون صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرضی باشد

الجنس

مرض مجاری

مرض تجاویف

بحیثیتی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم
امراض مجاری بانکه فراخ شود مثل اتساع عصبهٔ مجوفه
یا تنگ کردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ نفس است یا
منسد کردد مثل انسداد عرق کبد و غیره سیم امراض
تجاویف بانکه بزرگ شود همچون کیس انثیین یا کوچک کردد
همچون صغر معده یا خالی شود همچون خلو تجاویف قلب
در فرح مهلک یا ممتلی و منسد شود همچون صرع و سکته
چهارم امراض صفایح است همچون ملاست معده و خشونت
قصبهٔ ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضوی خاص بود
همچون عظم لسان و داء الفیل و بزیادتی عام بود همچون سمن
مفرط و بنقصان خاص بود همچون ضمور لسان و عام بود
همچون هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی عدد طبیعی بود
همچون اصبع زایده یا غیر طبیعی همچون سلع یا بنقصان بود
همچون قطع اصبع یا نقصان آن در اول خلقت اما مرض وضع
همچون زوال عضوی بود از موضع خود بخلع و بغیر خلع جنبش
سیم از امراض مفرده تفرق اتصالست و اسم این مرض بحسب
موضع مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج

کویند و اکر در لحم باشد جراحت کویند اکر متقادم و متقیح شده باشد و قرحه کویند چون آن متقادم شود و اکر در عظم واقع شده باشد کسر کویند اکر بعرض بود و صدع کویند اکر بطول بود و تفرق در غضروف اکر بعرض بود فسخ کویند و اکر بطول بود تفتت و در عصب شق و شدخ کویند و در عروق بتر و شق اما مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچون سل مثلا که از حمی دق و قرحه ریه مرکبست و تسمیه بعضی امراض یا بحسب مشابهت بود همچون داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب محل همچون ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض بود همچون صرع و بدانکه مرض اصلی باشد و بشرکت باشد آنچه اولا حادث شود اصلی بود و آنچه بسکون اول ساکن کردد بشرکت بود و این که بشرکت باشد یا بواسطه مجاورت بود یا بواسطه آنکه از عضو مأوف طریقی باو بود یا آنکه میان دو عضو خادم مخدومی بود چون عصب و دماغ یا مبدأ فعل او بود چون حجاب و ریه یا محاذی عضو مأوف بود چون دماغ معده را یا مصب مواد عضو بود یا محل بخار چون بغل قلب را و پس کوش

یا محل بخار

دماغ

بیان اوقات امراض

دماغ را و از بته کبد را و بدانکه اوقات وازمنه در مرضی
که بسلامت منتهی میشود جهار راست ابتدا و تزید وانتها
وانحطاط ابتداء مرض را زمان ابتدا کویند وما دام که در
تزاید بود زمان تزاید و چون واقف باشد نه زاید شود
ونه کم زمان انتها کویند و چون نقصان یابد زمان انحطاط

باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه و هشت

فصل اما مقدمه بدانکه علامت آنست که بدان استدلال
کنند با حوال بدن وافعال که از قوی صادر میشود واین
علامات وامارات یا دلالت بر نفس مرض کند همچون
سرعت واختلاف نبض که دلالت بر حمی کند یا دلالت
بر محل مرض کند همچون نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود
یا دلالت بر سبب مرض کند همچون علامات امتلا یا علامات
لازم مرض بود چون تب حار وضیق نفس ووجع ناخس
در برسام یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون وملمس یا
دلیل امراض باطنی بود واین نوع مشکلتر است وموقوف
بر معرفت تشریح است واستدلال را ان بچند چیز کنند اول
افعال اکر نه بر مجرای طبیعی بود دلیل آفتی بود در مبدا افعال

که قوتیست و آفت قوی دلیل آفت آن عضو بود که مظهر اوست
چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت
نبض بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد و براز بر معده
و امعا دوم موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن که
دلیل ورم کبد بود و طرف ایسر که دلیل ورم طحال بود سیم
شکل مرض همچون دلالت ورم هلالی شکل بر آنکه ورم بر محدب
کبد است چهارم ما یستفرغ همچون بول و براز که در باب خود
یاد کرده آید و چون استدلال بانواع است در هشت
فصل یاد کرده می شود انشا الله فصل اول در علامات مزاج
بدانکه علامات و امارات مزاج ده است اول ملمس است
اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و میل آن بکیفیتی از کیفیات
اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم سحنه است سمن لحمی دلیل
حرارت و رطوبت بود و سمن شحمی دلیل برودت و
رطوبت بود و هزال از لحم دلیل برودت و یبوست و از شحم
یبوست بود سوم لون است بیاض لون دلیل برودت
بود و حمرت و سمرت دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا
و کمودت دلیل سودا چهارم مویست کثرت و سواد

جعودت

جعودت آن دلالت بر حرارت فراج کند و شقرت و
حمرت بر اعتدال و صهوبت و بیاض بر برودت پنجم هیات
اعضاست سعت عروق و سینه و عظم عظم و تمامی خلقت
دلیل بر حرارت بود و ضد آن دلیل بر برودت ششم
کیفیت انفعالاتست سرعت از کیفیتی از کیفیات دلیل
بر غلبهٔ آن کیفیت بود هفتم افعال طبیعی است از افعال
آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع
بود دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت باشد هشتم
نوم و یقظه است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت
آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم
افعال نفسانیست طیش و حرارت و حدت ذهن و کثرت
کلام و سرعت انفعالات دلیل برودت بود دهم
فضول مندفعه است شدت رایحه و صبغ آن دلیل حرارت
بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر
رطوبت کند و قلت آن بر یبوست فصل دوم در علامات
امتلا امتلا زیادتی کمیه در دیه یا اخلاط صالحه بود و علامت
امتلا مجملا ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق

انفعالات

حرارت بود و جبن و بلاده و فرط حیا و وقار و بطوء انفعالات دلیل

اخلاط

وامتلاء نبض و انصباغ و غلظ قاروره و کلال بصر بود اما مفصلا علامت غلبهٔ دم ثقل سر و تمطی و تثاؤب و نعاس و کدورت و بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرهٔ لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع سهلة مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامت غلبهٔ بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و جشاء ترش و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل آب و سرما و چیزهای سفید بود و علامت غلبهٔ صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی صفرا و قشعریره و تخیل شعلهٔ آتش و چیزهای زرد بود و علامت غلبهٔ سودا تیرگی و خشکی بدن بود و غلظ و سواد خون و شهوت کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خوف و تخیل دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود

فصل سیوم در نبض و آن حرکتیست از اوعیهٔ روح که عبارت از قلب و شراین باشد و هر نبضهٔ مرکبست از انبساطی و سکونی و انقباضی و سکون و قبض و بسط او جهة جذب نسیم

ودفع دخانست واجناس نبض است جنس اول باخود از مقدار است
واجناس او نه است اول طویل است واو آنست که جنس اول
باخود از مقدار انبساط واقسام بسیطه آن نه است که اجزای
او اکثر در طول محسوس شود وسبب آن شدة حاجت تریح
بود وکثافت لحم وصلابت جلد دوم قصیر بود واو در مقابل
طویل بود سیوم معتدل در قصر وطول بود چهارم عریض واو
آنست که اکثر اجزاء او در عرض محسوس شود وسبب آن
خلو عروق ورطوبت آلت بود پنجم ضیق است واو در مقابل
عریض بود ششم معتدل در عرض وضیق هفتم شاهق است
واو آنست که اجزاء او در علو محسوس شود وسبب آن
شدت حاجت ومطاوعت آلت بود هشتم منخفض است
واو در مقابلهٔ شاهق بود نهم معتدل در شهوق وانخفاض
وآز ازدواج این بیست وهفت قسم حاصل شود اما آنچه
مشهور است واسمی دارد شش است اول غظیم است وآن
نبضی طویل عریض مرتفع بود دوم صغیر است واو در مقابل
عظیم بود سیوم معتدل در عظم وصغر باشد چهارم غلیظ است
واو آنست که در عرض وشهوق زاید بود پنجم دقیق است

اول طویل واو آنست

عرض وضیق محسوس بود

واو در مقابل غلیظ باشد ششم معتدل العظم در غلظ و رقت بود
جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و آن سه قسمت اول
سریع و او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و
سبب آن شدت حاجت باشد دوم بطی و او در مقابل سریع
بود سیم معتدل در سرعت و بطو جنس سوم ماخوذ است
از زمان سکون و آن سه قسمت اول متواتر است و او
آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت
حاجت وضعف قوت بود دوم متفاوت و او در مقابل
متواتر است سیوم معتدل در تواتر و تفاوت جنس چهارم
ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسمت اول صلب
بود و او آنست که انگشت باعتمادی تمام حرکت انبساط
او فرو نشاند و سبب آن پیوست جرم رگ باشد دوم
لین است و او در مقابل صلب است سیوم معتدل در صلابت
و لین جنس ماخوذ است از ملمس آلت و آن سه قسمت اول
حار و سبب آن اسباب مسخنه بود دوم بارد است و او
در مقابل حار بود سیوم معتدل در حرارت و برودت
جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلو و آن سه قسمت اول

پنجم

ممتلی

ممتلی و آن چنان باشد که در اندرون عروق چیزی زاید از حد اعتدال
محسوس پس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی و او در مقابل
ممتلی بود سیوم معتدل در خلو و امتلا جنس هفتم ماخوذ است از
کیفیت قرع و آن سه قسمست اول قوی و او آنست که در انبساط
سخت بر انگشت بکوبد سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب و فرح
معتدل دوم ضعیف و او در مقابل قوی بود سوم معتدل در
قوت و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف
و آن دو قسمست اول مستویست و آن عبارت از آن باشد که در
جمیع نبضات یعنی قرعات مساوی بود دوم مختلف و او در
مقابل مستوی بود و این مختلف دو قسم است منتظم و غیر منتظم
مختلف منتظم آنست که اختلاف او در انتظامی باشد یعنی در چند
دور که کند بر آن یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست
که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلافی
ظاهر شود جنس نهم ماخوذ است از حال وزن و آن یا جید الوزن
باشد یا ردی الوزن آنست که بر مجرای طبیعی بود یعنی وزن آن
نبض متناسب مزاج سن صاحب نبض بود و ردی الوزن سه قسم است
اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق سن صاحب

الوزن جید صح

نبض باشد تجاوز کرده باشد چنانکه وزن نبض صبی مثلا همچون وزن
نبض شاب بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی
که لایق سن صاحبش باشد قاصر بود چنانکه وزن نبض شباب مثلا
همچون وزن نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و آن نبضی بود
که وزن او متشابه هیچ وزنی از اوزان نباشد و باید دانست
که در حرکات نبض طبیعی موسیقاری موجود است زیرا که همچنانکه
تالیف نغمات باد وار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات
متخلل میگردد تمام میشود نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت
و تواتر نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود چنانچه در از منه
آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند والّا غیر منتظم و از
انواع نبض که آنرا نامی نهاده اند و مشهور است ست اول غزالی
و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطو چنانچه اولا
بطی باشد پس ثانیا بسرعت مایل شود و بتدریج هر بار سریعتر
شود شبیه بحرکت غزال دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف
در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا و بطریق موج آب
محسوس شود سیوم دودی و آن نبضی بود همچون موجی اما
او را عرض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم نملی و او صغیر تر

تر

ترا زدودی بود پنجم منشاری و او نبضی بود که مختلف بود در عظم و صغر و صلابت و لین و شهوق و انخفاض چنانکه دکارن که بعضی اجزاء او شاهق بود و بعضی منخفض ششم ذنب الفار و او آنست که نبضه متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر می شود و باز بدرجهٔ اول عود کند و بدین وتیره ضعیف شود هفتم مسلی و او چون ذنب الفار است الا آنکه عود او بدرجهٔ اول بتدریج بود چنانچه بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار دفعتا عود کند هشتم ذو الفتره و او آنست که زمانی که توقع حرکت بود ساکن گردد نهم واقع در وسط و او آنست که حرکت ~~او همچون~~ زمانی که توقع سکون بود متحرک گردد دهم مرتعش و او آنست که حرکت او همچون حرکت رعشه بود یازدهم ملتوی و او آنست که همچون ریسمان پیچیده محسوس شود دوازدهم مطرقی و ذو القرعتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانکه حرکت انقباض او محسوس شود شبیه بحرکت مطرقه سیزدهم مرتعد و او آنست که حرکت همچون حرکت رعد محسوس شود و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض کند والله اعلم فصل چهارم در نبض انسان و اجناس و فصول و اعراض اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور را اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض حبالی عظیم

منشاری

الفار

مسلی

ذو الفتره

واقع در وسط

مرتعش

ملتوی

اسنان ...

و سریع و متواتر بود اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بلین مایل
بود و نبض شباب مایل بعظم و قوت بود و وزن لایق بهر دو آنست
که در صبیان زمان انقباض و انبساط مساوی باشد و در شبان
زمان انقباض از انبساط اندکی زاید بود و نبض کهول بصغر و بطو
مایل بود و وزن لایق بایشان آنست که زمان انقباض از انبساط
کمتر بود باندکی و نبض مشایخ صغیر و بطی و متفاوت بود
و وزن لایق بدیشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان
انقباض بود اما اعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در
صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در شتا
بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود
اما باعتبار نوم و یقظه در ابتدای خواب نبض صغیر و متفاوت بود و در
بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فجأة
یا بسببی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود
و باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد
نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بحد تعب رسد
نبض در عظم و قوت ناقص شود و در سرعت و تواتر زاید
و اگر بافراط بود نبض دودی و نملی شود اما باعتبار استحمام

اگر

اکر استحمام آب کرم بود و باعتدال باشد و بتحلیل نرسد نبض سریع
و قوی بود و اکر به تحلیل رسد صغیر و متفاوت بود و اکر تحلیل
بافراط بود سریع و متواتر باشد و استحمام آب سرد نبض در قوت
زاید کند و در سرعت و تواتر ناقص و اکر بافراط بود ضعیف
و بطی و صغیر و متفاوت کردد اما باعتبار عوارض نفسانی
در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف
و خجالت عظیم و بطی و متفاوت بود و در سرور و غم
صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فرح سریع و
مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدا روجع
نبض عظیم و سریع باشد و اکر متمادی شود صغیر و متواتر
شود پس دودی و بطی شود اما نبض در ورم اکر ورم حار بود
نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انتها در سرعت
و تواتر افزاید و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود
و در ورم لین موجی و در ورم صلب منشاری بود والله اعلم
بجمیع الامور فصل پنجم در قاروره و آنرا تفسره کویند و استدلال
بدان باعتبار هفت جنس بود جنس اول لونست و طبقات
آن پنج باشد اول صفرتست و مراتب آن شش است اول تبنی

اول ه

واو دلالت بر قصور نضج کند ۲ اترجی واو دلیل حسن حال
نضج باشد سیوم اشقر واو دلیل حرارت بود چهارم نارنجی
واو دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری واو زاید از
نارنجی بود ششم زعفرانی واو دلیل حرارت مفرط باشد
دوم حمرة است و مراتب او چهار باشد اول اصهب واو دلیل
غلبهٔ دم باشد دوم وردی و حمرة او زاید از اصهب بود
سیوم احمر قانی چهارم احمر اقتم واو در حمرة بکمال بود و
مجموع دلیل غلبهٔ خون باشد سیوم خضرت و مراتب او
پنجست اول فستقی و آن دلیل برودت بود دوم اسمانجونی
و آن دلیل برودتی سخت یا شرب زهر باشد سیم بلخی و آن
دلیل برودت با فراط بود و این هر دو در صبیان و مشایخ
دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی و آن دلیل احتراق اخلاط
بود پنجم زنجاری و آن دلالت کند بر احتراقی شدید و دلیل
هلاک بود چهارم اسود است و مراتب او چهار بود اول
اسودی که ماخوذ از زعفرانی باشد یعنی زعفرانی باشد که
بسیاهی زند واو دلالت کند بر یرقان و تکاثف صفرا دوم
اسودی که از احمر اقتم بسیاهی زند دلیل غلبهٔ خون و احتراق

آن

آن باشد سیوم اسودی که از خضرت حاصل شده باشد و
آن دلیل سودای صرف باشد چهارم اسودی که از بیاض باخود
باشد و آن دلالت بر احتراق بلغم کند و بول اسود فی الجمله
دلیل حرقت مواد یا فوت غریزی بود و بغایت بد باشد
خصوص در مشایخ و نسا و ابتدا رحمیات اما اگر از تناول
چیزی سیاه مثل آبکامه و آش مویز بود آنرا اعتباری نباشد
پنجم بیاض است و آن دو قسم است اول رقیق شفافست
و آن دلیل برودت بود و نومیدی سخت از نضج دوم
ابیض حقیقی و آن اصنافست اگر مخاطی بود دلیل غلبهٔ بلغم
باشد و اگر بآن دسومتی باشد یا چون شیر باشد دلیل ذوبان
بود و این در آخر دق باشد و فقاعی با مده دلیل قروح آلات
بود و فقاعی بی مده دلیل حصات یا مواد خام بود و در صبای
بی رسوب بغایت بد باشد و اگر مشابه منی بود دلیل بحران
امراض بلغمی بود و آنچه مشابه ماست و شیر بود در امراض
حاده دلیل هلاک بود و آز الوان بول یکی آنست که مشابه غسالهٔ
لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبهٔ دم باشد و دیگر آنست که
مشابه لون زیت باشد و آن دلیل بد باشد خصوص که مثتن

باشد جنس دوم از دلایل قوام بول باشد و آن سه قسمت اول
رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه
و آلات بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم
نضج بود و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار اورام
یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک
باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات حادّه بد باشد
سیم معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن
حال بود جنس سیوم رایحه بول ست و آن شش قسم باشد
اول عدیم الرایحه و آن دلیل برودت مزاج بود و نقصان
حرارت غریزی دوم منتن و آن دلیل قروح مجاری بول
بود یا اخلاط عفنه سیم حامض الرایحه و آن در مرض حاد
دلیل موت حرارت غریزی بود یا دلالت کند بر حدوث
غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد چهارم حلو الرایحه
و آن دلیل فساد صفرا بود ششم زهیم الرایحه و آن زهمناک
بود و آن دلیل فساد رطوبات بود جنس چهارم زبد کاروره
و ماده زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی بود که در جوهر
بول باشد و سواد و شقرت زبد دلیل یرقان بود و کبر آن

دلیل

دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت جنس
پنجم قلت و کثرت آمدن بول است و آن اگر کمتر ازان باشد که
می باید دا بنسبت یا مشروب دلیل مقدمهٔ استسقا یا اسهال یا تحلیل
مفرط بود و اگر بیشتر ازان که می باید دلیل استفراغ رطوبت
زایده بود یا ذوبان اعضا جنس ششم صفا و کدورت است
و آن غیر رقت و غلظ بود بول کدر دلالت کند بر اشتغال
طبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت بر عدم
نضج کند جنس هفتم رسوبیت و رسوب جوهری باشد که از
مائیه غلیظتر بود و از و متمیز شود خواه که مترسب شود
خواه که معلق بایستد و استدلال بدو از چند وجه کنند اول
از جوهر و آن یا طبیعی بود یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد
یا زرد و متصل الاجزا و متخلخل و بی نتن و راسب بود و
چون تحریک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود
راسب نشود و دلالت کند بر هضم طعام و نضج تام اما
غیر طبیعی یازده قسمست و هر یک را اسمی هست اول
خراطی بود و آن همچون صفایح بود و کبار باشد و صغار
باشد اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر ثابت

باشده

طبیعی له

بود دلیل خراشیده شدن اعضای بول بود و اگر کمد بود یا شبیه
بغلوپس‌های بد بود و آنچه سفید باشد دلیل قروح و جرب
مثانه بود و اما صغار را اگر سفید بود نخالی گویند و دلیل جرب
مثانه یا ذوبان اعضا بود و اگر سرخ بود آنرا کرسنی گویند از
کبد یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم شیشی و سویقی نیز گویند
و از نخالی خردتر بود اگر سفید باشد دلیل ذوبان یا جرب
مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود
سوم لحمی و آن شبیه بجوهر گوشت باشد و سبب آن سبب
کرسنی بود چهارم دسمی و آن همچون چربی باشد و دلالت
کند بر ذوبان شحم یا سمین پنجم مدّی و آن دلیل انفجار ورمی
بود یا قرحه ششم مخاطی و آن از خلط خام بود هفتم شعری
و آن همچون پارهای موی باشد و آن از اخلاط خام و
انعقاد رطوبت و حرارت غریبه باشد هشتم شپنه بقطعهای
خمیر و آن از ضعف معده یا امعا بود یا از تناول لبنیات
نهم رملی و آن دلیل حصاة و رمل بود اگر سرخ بود در
کلیه و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی و آن
همچون خاکستر نماید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا مده که

بطول

بطول لبث منعقد شده باشد یازدهم علقی شبیه بخون بسته باشد

اگر با مائیة ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد و الا قروح مجاری

بود دوم استدلال از مکان رسوب و آن سه قسمست اول

غمام و او آنست که طافی بود و بر سر آمده دلالت بر قلت

نضج و کثرت ریح کند دوم معلق و او آنست که در وسط

باشد و دلیل توسط حال نضج باشد سیوم راسب و آن اگر طبیعی

بود نیک باشد و اگر غیر طبیعی بود زیرا که دلالت بر استحکام

سبب کند سوم استدلال از وضع رسوب بود ملاست

و استوا و رسوب محمود دلیل نیک بود و رسوب مذموم

بعکس این بود و تشتت و پراکندگی آن از ضعف هضم و کثرت

ریاح بود چهارم استدلال از هیات رسوب شدت مخالطت

و ممازجت آن با بول دلالت کند که از مثانه و ما یلی اوست

پنجم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب زود باشد

دلیل هضم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این باشد و باید

دانست که بول زنان سفید تر و غلیظ تر از بول مردان است

و بول زنان آبستن صافی بود و در وسط آن چیزی همچون پنبه

منفوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدا حمل مایل بزرقت بود

براں کند که از کبد
و حوالی آن باشد
و اگر متمیز بود و ممتزج
نباشد دلالت

بول
و در انتها مایل بحمرت بود و بول نفسا مایل بسودا باشد و
صبیان سفید و غلیظ و بول شبان مایل بناری و معتدل القوام
بود و بول کهول به بیاض مایل بود و بول مشایخ سفید و رقیق بود
فصل ششم در براز و استدلال بدان از چند وجه کنند اول از
کمیت آن اگر زاید بود از فضلهٔ طعام دلیل کثرت اخلاط یا
ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف دافعه
بود یا احتباس که در معاء قولون یا اعور حادث شده باشد
دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط
لزجه کند و در تب حار دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر
لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف مجاری یا سوء هضم یا
تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبات نیامیخته باشد
از تحلل و حرارت یا یبس اغذیه یا طول مکث بود و اگر برطوبت
مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مرار بود سیم
استدلال از لون او بدانکه براز طبیعی آنست که ناری بود و شدت
آن دلالت بر غلبهٔ صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم بود
و بیاض آن از سدهٔ مجرای مراره باشد و هم یرقان بود و اگر
بوی از آن آید دلیل انفجار قرحه بود و خضرت آن از مرار
زنگاری

زنجاری وکراثی باشد و باقی دیکر الوان براز همچون الوان بول باشد
چهارم استدلال از هیات آن و هیات طبیعی آنست که جبلی بود
اکر منتفخ بود همچون زبل کاو دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال
از وقت آن اکر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج سریع باشد
دلیل کثرت صفرا یا حرقت یا ضعف ماسکه و اکر تاخر کند و بطی الخروج
باشد از ضعف هاضمه یا دافعه یا برد امعا یا تناول قابض بود
ششم استدلال از رایحه اکر نتن او زاید باشد از انچه معتاد
است از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باقی همچون
اعتبار روایح بول است هفتم استدلال از زبد ان کنند و زبد
دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کنند و براز طبیعی آنست که متشابه
الاجزا و معتدل باشد در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود
و منتن و عدیم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود غیر لاذع
فصل هفتم در بحران بدانکه بحران عبارتست از تغییری عظیم
که دفعتا واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند
طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن یاغی و بدن را بمملکت
و روز بحرانرا بروز قتال پس اکر درین روز سلطان که
طبیعتست دشمن را که مرض است بشکند و برو غالب آید

واز مملکت براند آنرا بحران تام جید گویند واین بحران موجب صحت
شود بزودی واگر سلطان غالب شود لیکن نه چنانکه دشمن
را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد بمقاومتی دیگر آنرا بحران ناقص
جید خوانند و دلیل طول مرض باشد واگر دشمن غالب شود
نعوذ بالله وسلطان تباه شود و مملکت بدست فروگیرد
آنرا بحران تام ردی گویند بغایت بد باشد واگر دشمن غالب
شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت
را مسخر کند آنرا بحران ناقص ردی گویند و بدانکه انتهار
مرض یا بحران باشد یا تحلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران یا
بانتقال ماده از عضوی بعضوی واین را بحران انتقال گویند
پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند انتقال جید گویند
واگر عضو خسیس برئیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست
که بعد از نضج تام در روز باحوری واقع شود و بحران بدفع
ماده باشد نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت حاصل
شود و بحران مذموم بعکس این باشد و هم چنانکه در روز
جنگ و مصاف که از طرفین بتهیهٔ اسباب ویا صامتی مشغول
می باشند امور هایله مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در روز

در انتهار مرض

بحران

بحران نیز امور هایله مثل اضطراب و سوء حال مریض واقع می شود و بحرانی که بدفع ماده باشد یعنی تو یا باسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر یک را از آن علامتی باشد که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهة دفع ماده خواهد کرد اما علامات قی ضیق نفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامات اسهال ثقل بطن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات رعاف صم و طنین گوش و اشتعال سر و سرخی روی و خارش بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول و علامات عرق نبض موجی و نداوت و انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار واقع شود ماده رقیقه دفع کند ازین جهة بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحران که در ابتداء مرض واقع شود مهلک باشد و در وقت تزید ناقص بود و در انتها تام و در انحطام بحران نباشد و در روزهای بحران باحوری طبیعت آنست که مریض را بهیچ وجه تحریک نکنند و روزهای بحران را که ایام باحوری میگویند اول آن چهارم مرض است و باشد که در امراض حاده تقدم کند و در سیوم واقع شود و بحران جید در روز چهارم منذر باشد ببحران هفتم و ردی منذر باشد ببحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بد باشد و اگر در پنجم بحران واقع شود نیک باشد و در روز هفتم بحران است و درین روز بحران جید قوی

واقع شود و روز نهم منذر است بحران در یازدهم و اگر روز دهم
واقع شود بد باشد و در هشتم تا در بحران واقع شود و اگر بشود
روز یازدهم روز بحران است و منذر است بحران در چهاردهم
و در دوازدهم بحران بد باشد و در سیزدهم همچون روز هشتم
باشد و روز چهاردهم روز بحرانست و درین روز بحران قوی
و جید و بسلامت بود و بحران در پانزدهم بد باشد هفدهم
روز بحرانست و منذر است بحران بیستم و اگر در هجدهم و نوزدهم
بحسب نادر بحران واقع شود بد باشد و روز بیستم و بیست و یکم
روز بحرانست اما بیستم اقوی باشد و روز بیست و چهارم روز
بحرانست و درین روز بحران قوی واقع شود و روز بیست و هفتم
روز بحرانست و بعد از ان سی و یکم و سی و چهارم و هر بحران که بعد
ازین واقع شود آنرا قوتی نباشد و روز سی و هفتم روز بحران است
و بعد از ان روز چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران نباشد
اما بقول بعضی در شصتم و هشتادم و صدم و صد و بیستم نیز واقع شود

فصل ششم در علامات ردیه و محموده در امراض بدانکه علامات
محموده در امراض ثبات قوت و صحت و اشتها و سلامت عقل
و ذهن و خلق و دماغ و انتفاع بمعالجات بود و در حمیات ظهور

علامات ردیه

بثرات برلب وبینی وبحران جید در روز بحران وخواب شب واول روز وخفت وراحت بعد از خواب وتنفس طبیعی مجموع علامات نیک باشد وعلامات ردیه خلاف این بود وچشم درگو افتادن وگشادن دهن وتنفس بهای وحدت سربینی وسرد شدن گوش وتیره شدن چشم ودایما نظر بریکجای داشتن وبسیار انگشت در بینی کردن وپیچیده شدن لب وبه پشت باز افتادن وروی از مردم گردانیدن ودست در جامه ودیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد وسکوت با گشادن وبسیار گفتن واضطراب در غیر روزهای بحران وهر لحظه برخاستن ونشستن واز مرگ ترسیدن ویرقان پیش از هفتم ورعاف مفرط بی ظهور خفت وعطسه در اول مرض همه علامات بد بود ودر حمیات حاده برهم سودن دندان وبرودت اطراف با حرارت وسبات وضعف نبض ووجع احشا وحدوث رعشه وسواد زبان وبثور عدسی سیاه یا بنفسجی ورعاف سیاه اندک وبول سفید وبول سیاه مجموع علامات بد است ونتن بینی وحدوث خناق در غیر ایام بحران وطلب جای تاریک وسواد وخضرت وتیرگی لون وهذیان گفتن با سکون ووقار وسیاه وتیره شدن ناخن وکشیده شدن پوست پیشانی وسرد شدن بینی وگوش وبول

رقیق اینض در سرسام واختلاط عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن
و گشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که نزد
مرگ مرض و وجع ساکن شود بغتة بی سببی ظاهر و آن بجهت آن
باشد که طبیعت از حیوة نومید گردد و ترک تصرف کند و آنچه
دلیل مرگ باشد و علامات نکس ساکن شدن تب بود بی وقوع بحران
و ضعف و عدم اشتها و غثیان و خبث نفس و فساد هضم و خواب
بسیار و تهیج روی و پشت چشم و صبغ بول و علامات طول مرض استمرار
اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتدای مرض بود والله اعلم
تنبیه خاتمة فی الانذار بالحوادث والانتقال من علة الی اخری اما انذار
بحوادث چنان باشد که کسی را که تغیری حادث شود در عادات
طبیعی مثل شهوت طعام و جماع و بول و براز و عرق یا در عادات
غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان خون بواسیر و طمث منذر
بمرض باشد و خفقان دایم منذر باشد بمرگ مفاجات و کابوس
و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار بتشنج و خدر شدن اعضا
بفالج و اختلاج وجه بلقوه و ثقل و کلال بدن با کثرت عرق منذر
باشد بسکته و فالج و حمرة روی و چشم و سیلان دمع و نفرة از
روشنی منذر باشد بسرسام و خوف بی سبب و کثرت فکرهای بد منذر

باشد

باشد بمالیخولیا و سرخی روی با کمودت و غلظ منذر باشد بجذام و تهیج
روی و چشم باستسقا و دوام صداع و شقیقه بنزول آب در چشم و
وانتشار و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل
کمرگاه و خاصره بعلل کبد و سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف
بقولنج و حکه مقعد که نه بسبب کرمهای خرد باشد منذر بود ببواسیر
و حدوث قوبای بسیار به برص و بهق ابیض منذر بود به برص
و سیلان طمث در زمان حمل باسقاط و سخت شدن و برآمدن
ساق بدوالی و داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه و ذات الجنب
وسل و عرق و بول منتن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه
اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان باشد که اگر در حمیات حاده
صمم حادث شود و بعد از آن اسهال صفراوی دست دهد صمم زایل
شود و همچنین رمد به اسهال صفراوی زایل گردد و اسهال صفراوی
نیز به صمم زایل شود و استسقا باسهال بلغمی و مائی و تشنج رطب
بحمی و جنون ببواسیر و سعال بورم خصیتین و فواق امتلایی بعطاس
زایل گردد و همچنین داء الثعلب در دو گرده و دیگر اعضا بدوالی
و داء الفیل زایل گردد والله اعلم قسم دوم در طب عملی مشتمل
برپنج مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر ده فصل فصل اول

الجنب و ذات الریه

متعالم

در تدبیر حبالی و مولود بدانکه هرگاه که علامت آبستنی ظاهر شود
باید که از فصد و حجامت وقی و اسهال و قرع و اصوات هایله و
ریاضت و تعب و بویها نیز احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد
بعد از ان اگر چیزی ازینها بحسب اضطرار واقع شود مضر نباشد
و چون بماه هفتم رسد همان احترازات مرعی دارند و سکنجبین
و گلنگبین تلطیف غذا و اسقاط شهوت گل کنند اما مولود
باید که در خانه که معتدل باشد بزاید و چون جدا شود ناف او
بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن بیالایند و بران
نهند و مولود را بآب و نمک بشویند چنانکه آب بدهن و بینی او
نرسد و اگر با آن آب سماق و شادنه و حلبه را باشد بهتر بود بعد از ان
بآب فاتر عذب بشویند و انگشتی عسل در دهن او نهند و در قماط
پیچیدن هر عضوی را بجای خود بنهند و برفق ببندند و در خانه تاریک
پرورش دهند و هر روز برفق او را تحریک کنند و هر چند روز
بآب فاتر بشویند اما رضاع بدانکه شیر مادر به نسبت با طفل مناسب
تر می افتد اگر مادر صحیح المزاج باشد و لیکن تا چهل روز نگذرد
شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر
خواهند که دایه بگیرند اختیار مرضعه بکنند خوش شکل نیکو خلق که

وقت ما

بقوت

بقوت بود و سال او میان بیست و پنج و سی و پنج بود و معتدل
مزاج و بزرگ بستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد
و شیر پسر بهتر از شیر دختر است و چنانچه گفته شد چهل روز
از وضع حمل او گذشته باشد و غذاهای لطیف معتدل تناول کند
و در بامداد بستان او اندکی بدوشد پس در دهن طفل نهند و از
حرکت مفرط و ریاضت اجتناب نماید و با او مجامعت نکند
و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کند مثل سکنجبین ساده یا
بزوری و سعتر و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر
رقیق باشد اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و ثرید تناول کند و اگر شیر
بسیار بود چنانچه مودی بفساد شود تقلیل غذا کند و تضمید پستان
بزیره و عدس و سرکه کند و اگر امر خارجی عارض او شود
شیر بطفل ندهد تا اثر آن عارض زایل شود و مدت رضاع
دو سال است چون نزدیک فطام باشد آب بدهند و بتدریج
معتاد بطعام گردانند و شیر برنج و نان در شیر و عسل آغشته
میدهند و چون اثر برآمدن ثنایای او ظاهر شود روغن بابونه
و عسل در لثهٔ او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دهن او را بعسل و
نمک بشویند و قطعهٔ پنج مهک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن

طعام خوردن

و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن
بن دندان او بمالند

بر زبان او را می مالند و در امراض که او را عارض شود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کردن و مرضی که اطفال را بسیار عارض میشود ذکر میکنند اما در استطلاق شکم او را کمون و انیسون و ورق گل و سرکه گرم کرده طلا کنند خبا[نچه] ازان متاذی نشود و زرده تخم مرغ نیمرشت بدهند و پست شوتیز مفید بود و اگر متمادی شود دانگی پنیر مایه بزغاله باب سرد بدهند و در احتباس شیافی از عسل و فودنه و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در سوء تنفس بن گوش بروغن زیت چرب کنند و آب گرم دهند تا بیاشامد و در زکام سر طفل را گرم دارند و اندکی عسل بدهند و سعی کنند تا قی کند یا بکمه انگشت یا پر مرغ چرب کرده بگلوی او فرو برند خبانچه اذیتی بدو نرسد و در سعال صمغ عربی و کثیرا و دانه به و فاینید یا شیر یا روغن بنفشه بدهند و در وجع گوش حضض و سعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر از گوش رطوبتی بیرون آید پاره صوف بعسل و شب یمانی و زعفران آلوده کرده نهند و در قی کردن بسیار شراب و اندکی بوست بسته بدهند و معده را بحابسات طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشامد

و در شکم

و بر شکم نیز ریزند و روغن زیت در شکم بمالند و در قلاع که عبارت
از بثراتی بود که در دهن حادث شود و ازان هرچه سیاه بود
قتال باشد باید که دهن را بماء العسل بشویند و بنفشه و گل و کشنیز
بسایند و بران افشانند و سماق و کلنار و پوست انار نیز مفید بود
و اگر او عطسه متواتر کند و علامات ورم دماغ یا حوالی آن
ظاهر بود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم نباشد یا دروج
بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف در ان موضع ورم
حادث شود سنکال و علک بطم در روغن بجوشانند و اندکی
در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر دیر مندمل شود عروق و
خون سیاوشان و انزروت و اوشنه و مر بسایند و بران افشانند
و در اضطراب و بیخوابی او روغن خشخاش در سر بمالند و پوست
خشخاش و کاهو در آب بجوشانند و در سر بمالند و شراب خشخاش
بدهند تا لعق کند و در فواق جوز هندی و شکر بدهند و در ورم حلق
تلیین کنند بشیاف و رب توت و شراب بنفشه بدهند در خرخره
خواب بزرگ بکوبند و با عسل بسرشند و بدهند و در ریح الصبیان
که عبارت از هیاتیست شبیه بصرع سعتر و جند بیدستر و کمون و عود
الصلیب بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت و گل سرخ و مورد

وکلنار و پوست انار روشنی یمانی بجوشانند و دران آب نشانند
یا آن آب برکوبی بر می چینند و برانجام می نهند یا آب ورق گل یا تاریک
بر مقعد بمالند و در شرقی که از سرما بود و کمونی سفیدان یا روغن
گاو بدهند و آجری گرم کنند و نمدی بر سر آن اندازند و بر آن
نشانند یا زرده تخم مرغ ناپخته بر سر نمدی نهند و بر سر آن
نشانند چنانچه آن زرده بمقعد او رسد و در تولد کرمهای خرد
در نواحی مقعد راسن و عود و شکر بدهند و شیاف از مغز
استه زردالو تلخ یا استه شفتالو یا برگ آن استعمال کنند و دراز
دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهره گاو و شحم
حنظل بر شکم طلا کنند و طفل چون از شیر باز گیرند باید که
ابتدا با طعمه لطیف لین کنند و تا قوت نگیرد بحمام نبرند و از
خوف و غضب و اخلاق بد و غم و بیخوابی نگه دارند و چون قوت
دویدن و بازی کردن باز دید آید رها کنند تا بلعب مشغول
شود چه آن همچون ریاضت ایشان است و چون شش ساله
شود بمؤدب سپارند و در آسایش دادن بتدریج کم میکنند و بر
ریاضت می افزایند نه بحدی که از کار و شغل نیز ملول شود و
خیر الاموری رعایت میکنند تا باخلاق حمیده بالیده شود

فصل دوم در تدبیر فصول ربیع موادی که در زمستان افسرده باشد
در حرکت آید و منبسط گردد و تدبیر آنست که آنرا کم کنند بتعلیل
وتلطیف غذا یا استفراغ و آن بقی یا فصد یا اسهال کنند بحسب
عادت و غلبهٔ خلط و از مجففات و مسخنات شدیده و
کثرت حرکات و استحمام و کثرت اکل لحوم و حلاوی و شراب
احتراز باید کرد و از اشربه مثل شراب حماض و لیمو و صندل
و ریباس و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه زرشک و سماق
و انار و امثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان بآسایش
و رفاهیت مشغول باید بود و در مهب شمال قریب بآب
روان که از بخار و غبار و دخان دور باشد مسکن سازند
و از حرکات عنیفه و خواب روز و کثرت مجامعت و اکل
و شرب شراب صرف و مسخنات اجتناب نمایند و بجائی که
بغایت گرم نباشد روند و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه
مبرد و مرطب باشد خورند و از جامها کتان پوشند و استفراغ
بقی کنند و در فصل خریف از سرمای بامداد و گرمای میانهای
روز خود را نگاه می باید داشت و از خواب روز و مجامعت
و کثرت اکل و شرب و اکل فواکه و استحمام بآب سرد اجتناب

باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد در ابتداء خریف استفراغ بقی نشاید کرد
و در وسط آن استفراغ بمسهل و در زمستان خود را پوشیده باید
داشت و حرکات و ریاضات و کثرة اغذیه و لحوم و شراب درین
فصل مفید بود و قی و استحمام و استعمال منجحات نشاید کرد و اکثر
جامهٔ موینه و پشمینه باید پوشید اما در وبا نعوذ بالله منه که هوا
از مجرای طبیعی بگردد تدبیر آنست که بتقلیل اخلاط و رطوبات
کنند بتقلیل غذا و استعمال مجففات و اصلاح هوا مسکن کنند برایحه
طیبه مثل سیب و ترنج و به و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر
و مشک و بخورات مثل عود و قسط و سعد روس و قرنفل و لادن
داشه و سعد و اذخر و ابهل و پوست انار و مورد و آبنوس و
زعفران و باید که خانه را بگلاب و سرکه و آنکه جوشانیده
مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از
قی و فصد و مجامعت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در
مواضع مکشوفه ساکن نشوند و قطعا توهم بخود راه ندهند و از
اشربه شراب حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و از
اغذیه اقتصار بحموضات کنند و آب سرد بسیار خورند و گل
ارمنی با شراب ورد با آورده اند که مفید بود و تریاق فاروق

و تنزد

ومثرودیطوس پیش از غلبه وبا مفید بود وصبر وزعفران ومر
بکوبند وبا عسل قرص سازند وبامدادان یکدرم بخورند **فصل سوم**
در تدبیر ماکول ومشروب ودر او دو بحث است بحث اول در
ماکول ومشروب بهترین غذا آنست که از آن خون نیک حاصل
شود ولذیذ باشد چون نان گندم آفت نرسیده وگوشت گوسفند
یکساله واز میوه آنچه قریب بغذا باشد انگور است وانجیر
ورطب واغذیه ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد انشاالله
وبهترین وقت آن زمان باشد که اشتها صادق بود وبعد از غذاء
ریاضت باشد ولی بی‌اشتها چیزی نباید خورد واشتهای بچه را
دفع نباید کرد واز ادخال وتطویل زمان اکل اجتناب
باید نمود وجمع میان الوان اطعمه نکنند که موجب تحیر طبیعت
شود وبیک غذا نیز عادت نباید کرد وعادت بجوعات
ضعف ونحافت آرد واعضا را مضر بود وغذاء تفه موجب
کسالت باشد واشتها ببرد وشیرینی وچربی اشتها باطل
کند وبدن گرم گرداند وغذاء مالح هزال وخشونت آرد وچشم را مضرت آرد و
دفع مضرت حلو ودسم بحامض کنند وبالعکس واز آن تفه بمالح و
وحریف وبالعکس وعادت باحتما کردن دایم مزاج را ضعیف
پرهیز

کند و مناسب مزاج صفراوی اغذیهٔ مرطبه بارده و حموضات
غیر یابسه مثل تمر هندی و نارنج و غوره و دموی مزاج را مبردی
که قامع رطوبات بود مناسبتر بود مثل حموضات و بلغمی مزاج را
مسخن ملطف مثل گوشت کبک و گنجشک و طیهوج مناسب باشد
و سوداوی مزاج را مرطبی معتدل در حرارت مثل مرق گوشت
بره و زردهٔ بیضه و بهترین نوبت غذا آنست که روزی دو نوبت
و روزی یک نوبت اتفاق افتد و آب در عقب غذا آشت
~~روزی دو نوبت~~ و میان غذا تا توانند نخورند خصوصا که
بسیار بود و خواب جهة هضم مفید بود و حرکت خفیفه
جهة انحدار مطلوبست و شراب و شیرینی بر غذاء هضم نشده
مضر بود و سبب تخمه باشد و در عقب غذایی که بر ماییه غالب باشد
ریاضت مناسب بود و صاحب معدهٔ ناری را اغذیهٔ
لطیف نباید خورد و صاحب سکون و دعت و معدهٔ
ضعیف را گوشت و اغذیهٔ غلیظ کمتر باید خورد بخلاف متاخر
که او را اغذیهٔ غلیظه کثیرة الغذا مناسب بود و کسی را که از
غذا احساس حرکت کند غذا بدفعات اندک باید خورد
و مطلقا از تخمه احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس باشد و

ترتیب

اما حرکت عنیفه نشاید کرد

حرارت

غذا

غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد والا تلیین طبیعت ضروری بود
و مبرود را گوارش کمونی و شهریاران و محرور را طریفل و گل قند
موافق بود و اگر هیچ ازین تدبیرات نکند خواب باید کرد
و شبانروزی امساک نمودن و بعد ازان استحمام و اصلاح
اغذیهٔ حاره بسکنجبین کنند و ازان بارده بعسل و دفع مضرت
اشیاء غلیظه مثل هریسه و پاچه و فالوده و نان فطیر باشیاء
ملطفه باید کرد مثل آیکامه و کبر سرکه و پیاز سرکه و برگ ترب
و همچنین دفع مضرت هر چیزی بدان کنند که در مزاج ضد او بود
و جمع میان لبنیات و حموضات و ماهی تازه نباید کرد و
ماست و ترب و ماست و مرغ نخورند و پست با برنج و انار
و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز و عسل
با خربزه و شیر و شراب و باقلی و ماست با هم جمع نکنند
و از کبابی که بر چوب خروع کرده باشد و بریانی که پوشیده
باشد احتراز نمایند و از دسومات و حموضات که در ظرف
مس باشد اجتناب نمایند خصوص که در ان پخته باشد و در
زمستان غذایی باید خورد که بحرارت مایل بود و بالفعل
حار باشد و در تابستان باید که بالفعل بارد بود و در هیچ

ولبنیات لحم

و ترب

وخریف معتدل مناسب بود بحث دوم در مشروب اما آب بعد ازان
خورند که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند
وبعضی گفته اند که هرگاه که غذا آب بطلبد بباید خورد خصوص
که در میان غذا خوردن عادت کرده باشد و جوانرا و
محروری مزاج را ازان منع نباید کرد اما در عقب استحمام
وریاضت و اکل فواکه خصوص خربزه و در اثناء خواب
مطلقا آب نخورند خصوص آب سرد و اگر صبر نتوانند اندکی
مص کنند ومطاوعت عطش کاذب نباید کرد و جمع میان
آب روان و آب چاه مضر بود و اصلاح آب فاسد بطبخ کنند
یا با خاک پاک بیامیزند پس صافی کنند و آب غلیظ وکدر را
اصلاح به شیر یا شراب کنند و آب شور را به سکنجبین و آب
زاجی را بچیزهای نرم و آب تلخ را با چیزهای چرب وشیرین و تریاق
همه آبهای مخالف پیاز است خصوص بسرکه پرورده اما شراب قرشی
در موجز گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی او خوش بود
وصافی و معتدل القوام باشد و اگر اندکی ازان در ظرفی
کنند و چند روز بنهند فاسد نشود و باید که تا بچهارده سال
وبقول افلاطون تا هژده سال نرسند در شراب شروع ننمایند

و آب ناشتا نباید
خورد از ما مخموران

مال الطبيب ... و ... الاصفهاني

ومشایخ و سوداوی مزاج را شراب احمر واصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوانرا ابیض یا اسود ممزوج یا مزوّق اما بدو ساعت پیش از شروع ممزوج باید کرد و کهول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر محتمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار صرف واندک باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذای ردی الکیموس پس نخورند و غذایی که مناسب آنست زرشک و سماق و انار دانه و آب گوشت و امثال آن بحسب مزاج و در میان غذا و عقب آن پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بران معتاد باشد اندکی شاید و ما دام که سرور و نشاط در تزاید و ذهن سلیم و عقل بحال خود باشد از کثرت شرابهم خوفی نبود و حد انتفاع او این باشد که نگذارند که طافح شود و چون خواب غلبه کند و غشیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست گردد قی باید کردن و ترک شراب و بخواب مشغول باید شدن و بر شراب اندک قی نباید کرد و تشرب بکاسهای کوچک مناسبتر بود و پیاپی نخورند و بیک دفعه

تشرب

خورد و غذا در میان شراب نباید خورد و بناشتا نخورند
صح

خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد بود و کسی که خواهد که
شراب بسیار تناول کند غذا اندک باید خورد و در غذاء او
باید که چیزی از مدرات باشد و از چیزهای شیرین احتراز
کند و کسی که خواهد که زود مست شود عود و زعفران و جوز
بوا در شراب کند اما تنقل در شراب حکما ازان منع کرده اند
لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشند محرور ی مزاج را سیب و به
و امرود و انار و زعرور و حماض و ربوبات حامضه و
قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار و کاسنی مناسب بود
و اگر مزاج در غایت حرارت باشد قرص کافور رخصت
داده اند و مزاج سودایی را تنقل بکوارش مصطکی و عود
و زعفران و کلقند و فندق و بسته و جوز مناسب بود و مرطوبی را
به نخود برشته و فندق و بسته و بادام بریان کرده بنمک شور
کرده و یابس مزاج را بفواکه و مرطبات تنقل باید کرد و
درمیان شراب غذا نباید خورد و تشرب در مجلس فراخ
روشن و در تابستان کنار جویها مقام سازند و با اصدقا
و احبا و کسانی که از یشان شغلی نباشد بنشینند و آداب
صحبت آنست که تزئین بدن کنند با تکه اندام را از وسخ پاک کنند

دجامها

و جامهای لطیف پاک پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند
و بوی خوش بکار دارند و در مجلس از چیزی که موجب
تنفر باشد مثل قی و نفث و بینی پاک کردن احتراز کنند و اگر غثیان
شود از مجلس دور شوند و چون قی کنند با مجلس معاودت
نکنند و کلمات ظریف و حکایات لطیف کنند و از حکایتی
و سخنی که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم بر آید
زود متفرق باید شد و اگر جماعتی مست شوند و یکی هنوز
مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس غرامیر و
ریاحین طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و
خوش طبع و خوش آواز باشد و خلوط و الوف و متمیز
بود و در مستی افراط نباید نمود و در مستی مجامعت نکنند
که موجب ضعف اعصاب شود اما بر شراب اندک و خمار در
مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا سه نوبت
بیش تشرب نباید کرد و اقل مقدار آن رطلی باشد و
بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل باشد یا حرارت
مزاج یا بقدح بیایی یا تناول مبخرات و مجففات مثل زعفران
و جوز بوا و قرنفل و بطوء سکر از عکس اینها بود و تناول قهوه

یا قوت
شراب

و حلوای عسل جرب و به و کبر و کشنیز و نمک و سداب و زیره
و دوغ و آب سرد باشد که از آن جمله است که دیر مستی آرد
و میگویند اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد
مست نشود و اگر صندل و تخم کاسنی و تخم کاهو و گل سرخ و
تخم کرنب از هر یک سه درم و کافور دانگی بکوبند و حب
سازند بمقدار نخودی و پیش از شرب یکی از آن بخورند دیر مست
شوند و شراب با عرق گاوزبان تفریح زیادت کند و با گلاب
آمیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی محرور و ریه و جگر
گرم را مناسب بود و اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات
شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال
نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب
آن بقیت شراب باشد که منهضم و منحدر نشده باشد و خمار
از امتلا و کثرت فضول بود و از ضعف هاضمه و دافعه و
کثرت شرب و شرب شرابهاء مختلف نیز بود و بهترین علاج
خمار آنست که معده را از بقیتی که باشد یعنی پاک کنند یا تلیین
طبیعت کنند و مشمومات بارده مقویه ببویند و آب برف
و یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مفید

باشد

باشد و بعد از تنقیه معده را از بقایای شراب از اشربه شراب زرشک و ریباس و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه حموضات و اسفید باجات رقیق و گویند اگر دو سه کاسه شراب جهت تنفیذ و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعشی گوید
وکاس شربت علی لذة • واخری تداویت منها بها • ومجنون بنی عامر گفته • تداویت من لیلی بلیلی من الهوی • کما یتداوی شارب الخمر بالخمر
واین را بهترین معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی خواهد که از مستی باهوش آید دلک اطراف و پای شوره کند و آب برف بباید بر روی زد و سرکه و صندل و گلاب و کافور بوید و آب عصل و غوره و دوغ و سکنجبین و آب انار ترش و امثال آن مناسب بود و آب کشنیز و بید و خیار کدو و عرق طلع و شاهسپرم بر پیشانی و سر مالیدن مفید بود و آنچه رایحه شراب کم کند کشنیز و رازیانه و عود و دارچینی و قرفه و کبابه و راسن و حب المسک بود و مضمضه بسرکه و آب غوره هم مفید بود **فصل چهارم** در تدبیر خواب و بیداری بهترین خواب آنست که مغرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند که باید که کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان باشد

بابرف

[illegible]

که غذا در هضم شروع کند پس بر طرف چپ گردد تا کبد بجملتها
بر معده مشتمل گردد بواسطهٔ تسخین او هضم کامل شود و بعد
از هضم باز بطرف راست باید خفت تا انحدار غذا از کبد اسهل
باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم
خفتن ممد هضم باشد و بپشت باز خفتن موجب ضررها شود
مثل نزله و سل و درد پشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو
معده مضر باشد و ضعیف گرداند آواز آب و آواز آسیا
که نزدیک بنا شد و حکایات کردن و کتاب خواندن خواب آورد

فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست
که هر روز دو نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضلهٔ لیل و نهاری
مندفع گردد پس اگر در طبیعت حبس واقع شود بمثل اسفید
باجهای چرب یا اسفناخ و حلیم گندم و جو و امثال آن طبیعت
نرم باید کرد و از قابضات احتراز باید نمود و اگر احتیاج
افتد بشیافات و حقنهاء نرم مدد دهند خصوص مشایخ را
چه قوای ایشان ضعیف باشد و محتاج بمددی بود و اگر
طبیعت زیاده از معتاد مجیب شود و نه بسبب امتلا از اخلاط
یا غذا یا تناول اغذیهٔ مختلفه بود سعی باید کرد که زاید نشود

و بمثل

وبمثل سماق و زرشک و قلیه سیب حبس ماهی کنند و خیر الاموری رعایت کنند
و باقی علاج اسهال و حبس طبیعت در باب خود گفته می شود انشاء الله تعالی

فصل ششم در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که هوا معتدل بود و بدن ممتلی نبود و جماع در خلو معده مضرتر از آن بود که در امتلا و باید که آنگاه شروع کنند که شهوت و شدت بحد کمال باشد نه آنکه بتکلف و تصور و تخیل خود را بدان دارند و مجامعت با عجایز و کریه اللقا و کسی که از و متنفر باشد و با حایض و صغیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرطی و اسهال و فصد و حجامت مجامعت نباید کرد و کسی را که یا بس مزاج بود یا قلبش یا معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب مسرت بود و ضعف نیارد با وجود کثرت استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بر زبر زن در آید و بدترین هیات آن بعکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود و شاید که منی زن با حلیل فرو رود و موجب تعفن و ورم قضیب گردد و بپهلو خفته هم نشاید و بپای

ایستاده ضعف آرد و بباید دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد
که فاعلست و بر طوبت که منفعلست پس اگر هر دو نقصان یابند
تدارک آن مشکل بود و اگر یکی باقی ماند و یکی ناقص تدبیر آن
آسان تر باشد و آنچه بواسطهٔ پیری باشد تدبیر آن نتوان کرد پس
مراعات حرارت و رطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این
امر باشد و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال و نسیان بود
چنانکه در فطام یا از تخیلات فاسده و اوهام بود چنانکه احتشام
و جلالت قدر آنکس که با او جماع میکند در نفس متاثر گردد
یا وهم کند که او را بسته اند و فرط محبت و تعشق نیز موجب
ضعف این فعل شود و تدبیر آن دفع این تخیلات بود و مطالعهٔ
کتبی که در قسم جماع نوشته اند و حکایتی که تعلق بدان دارد و استماع
کلام نسا و نظر در تسافد حیوانات موجب هیجان این قوت بود
و چون معالجهٔ این قسم در باب خودش خواهد آمد بدین قدر اکتفا
کرده شد فصل هفتم در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن
بلند باشد و مکان او فراخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم
و بسرگین گرم نکرده باشند و معتدل باشد و وقت استحمام آنگاه
باشد که غذا منهضم شده باشد و بتدریج باندرون حمام باید رفت

یعنی

یعنی در خانهٔ اول زمانی توقف کند پس در خانهٔ دوم پس بخانهٔ سوم
روند و آب بر زمین ریزند و بنشینند و اگر مرطوبی مزاج باشد
اول بنشیند و آب بخود بریزد تا هوای حمام در او اثر کند و
استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس مزاج بود اول آب
بر بدن بریزد و بنشیند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و
بتدریج از حمام بیرون باید آمد و رعایت بیشتر باید کرد
تا هوا اثر نکند و کسی که او را ورم یا تفرق اتصال یا حمی عفنه
بود که نضج نیافته بود بحمام نباید رفت و در عقب حمام غذا
خوردن فربه گرداند و در عقب غذا استحمام همچنین بود اما
با آن خوف سده باشد و بر خلو معده بحمام رفتن هزال و
جفاف آرد و مرطوبی را چنین مناسب بود و کسی را که
استعمال ریاضت کمتر کند استحمام معرق باید کرد و اما اغتسال
بآب سرد جوان مجروری مزاج را در تابستان مناسب باشد
وصبی را و شیخ و کسی را که او را اسهال باشد یا نزله با آب
سرد نشستن مضر باشد و اغتسال بآب کبریتی تحلیل فضلات
کند و امراض جلد را زایل کند و رعشه و فالج و تشنج رطب
را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع ورک را نافع بود

فصل ششم در تدبیر حرکت و سکون بدانکه از استقرار غذا در معده حرکت مناسب بود و تا ممد باشد بر هضم و انحدار و وقت ریاضت آنزمان باشد که فضله بدنی از بول و براز دفع شده باشد و غذا هضم گشته و هنوز وقت غذا نیامده و ریاضت بر امتلا مضر بود و تا حمرة لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق بدید نیامده ریاضت مفید بود و چون تغیر در لون و کلال در حرکت بدید آید ترک کنند و بر خلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید کرد و اعضاء مأوفه را همچنین ریاضت نباید داشت مثل کسی که اورا دوالی بود ریاضتی باید کرد که پای را در ان حرکت نباید داد و علی هذا ریاضت بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن و اسب دوانیدن و پیاده رفتن و شتاب کردن و تیر انداختن و دولاب بر گرفتن و گوی زدن و نیزه بازی کردن و شمشیر بازی کردن و بعضی لطیف و نرم باشد و مناسب ناقهان و ابدان ضعیفه بود همچون سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضات بنسبت با جمیع اعضا بود و

بعضی

و وقت الریاضة بعد ان یحدر الغذاء و یهضم الغذاء سابدا و علامته ان ینصبغ البول لونا و قوامها و ترتاح الطبیعة الی الغذاء ...

الشنزاغ

و شتاب

بعضوی خاص بود همچون افکار که ریاضت دماغست واستماع
اصوات حاده والحان لذیذ که ریاضت گوش بود
ونظر در اشیاء دقیق که ریاضت چشم بود وریاضات آلات
کلام وتنفس بقرات بود واز ثقیل بحاد وابتدا به ثقیل باید
کرد وبتدریج بجا آوردن رسانیدن ودلک نیز نوعی از ریاضتست
واورا تاثیر تمام هست ودلک سخت بدنرا قوی گرداند ودلک
نرم خستگی زایل کند ودلک بسیار بهزال آورد ودلک بچیزهای
درشت جذب خون کند وبچیزهای نرم یا دست نرم حبس خون
کند وپیش از ریاضت وبعد ازان دلک عظیم مناسب بود
وبعد از دلک اعضا را باید کشید ودلک از اعالی بنیاد باید
کردن وباسفل قطع کردن وبعکس این نشاید **فصل نهم** در تدبیر
مشایخ بدانکه چون در سن شیخوخت برودت ویبوست غالب
میشود تدبیر ایشان بمسخنات ومرطبات باید کرد وریاضت
واستحمام معتدل مناسب ایشان بود وتقلیل غذا کنند واگر
چه بدفعات خورند واجتناب از اغذیهٔ سوداوی وبلغمی
کنند واستعمال طیبها مثل عنبر ولادن وغالیه وتدهین بروغن
نرگس ویاسمین وزنبق مناسب باشد واز اغذیه آب گوشت

و دلک ه

چرب ه

و حسو و حلیم گندم و شیر و عسل خورند و از میوها انجیر و مویز
و رطب و از شرابها شراب کهنه و متوسط غیر ممزوج و از بقول
کرفس و گندنا و سیر و پیاز و باید که طبیعت ایشان محتبس
نباشد و الا تلیین کنند بآب کربتب و لبلاب و شیرهٔ خشکدانه و کشک
جو و مرق مرغ با کرنب و سلق و اکر دو درم علک بطم با شکر بخورند
طبع نرم کند و انجیر خشک در ماء العسل جوشانند و بخورند هم چنین
بود و اگر احتیاج افتد حقنهای نرم بکار دارند و ایشانرا فصد
مضر بود مگر که بدان محتاج شوند و در زمستان احیانا تناول
اطریفل کبیر و نوشدارو و مادة الحیوة و قرص مصطکی
و عود و عنبر و امثال آن کنند فصل دهم در تدبیر مسافران
کسی که بسفر خواهد رفت باید که اگر ممتلی بود تنقیهٔ بدن کند از
فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر
و پیاده رفتن و امثال آنکه در سفر بآن احتیاج می باشد عادت
کند و در سفر بر فوق سیر باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز
کنند و دفع تشنگی تخم تورک کنند و باید که معده ممتلی نباشد و
اکر در گرما سفر کنند سر را از آفتاب پوشیده دارند و
روغن بنفشه بر سر مالند و سینه را بلعاب تخم نیلوفر روی مالند

یا سرکه و آب بهم آمیخته

طلا کنند و تخم نیلوفر تورک
خواهند اکر رنگ
روی متغیر نشود
لعاب

وتخم تورک طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی متغیر نشود
لعاب نبکو بر روی مالند و شراب حامض ولیمو وسکنجبین
خورند و در موضعی که سموم باشد دهن ببندند و پیاز با دوغ
باید خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود. و اگر کسی را سموم وخوردن ده
زند اطراف را با آب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن
گل و آب بید وکدو در سر مالد و اطعمهٔ بارده خورد و تا صبر
باشد آب نخورد و چون تحمل نماند کی مص کند و تورک و
کاهو و خیار بخورد و اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب
بود و اگر در سرما سفر کند خود را پوشیده دارد و از سرما
احتراز کند و بینی و دهن را بپوشد و بامدادان طعامی که در و
سیر باشد بخورد پس سوار شود و با آتش عادت نکند و اگر سرما یارحه
یابد زود پیش آتش نرود بلکه بتدریج نزدیک آتش رود و
سیر و جوز بخورد و شراب نیز مفید بود و اگر سرما سخت
رسیده باشد یکدرم حلتیت با رطلی شراب بخورد و اطراف
را بروغن زیت و یاسمین و سوسن چرب کند و یا در آب شونیز
شلغم نهد یا در آبی که در وانجیر و بابونه و شبت بخته باشد و از
آتش دور نشیند و بعضی کویند دست و پای در آب سرد باید

نهادیا در برف باید گرفت و اگر رنگ بگرداند رگ بزند و
علاج آن در باب خود گفته خواهد شد و مضرت آبهاء مختلف
را بطبخ و تقطیر زایل باید کرد و پیاز بسرکه یا غیر مخلل و سیر و کاهو
جهت مضرت آب مختلف بغایت مفید بود و آب شور را
بسکنجبین اصلاح کنند و آب رشتی بچیزهای نرم و آب غلیظ و تیره
را بسیر که و اگر ممکن باشد که آب بلد خود بر داشته و با آبهای مختلف
بیامیزند یا گل مملکت خود که دارند و با آب می آمیزند و
صافی میکنند بغایت نیک باشد و کسی که در کشتی نشیند
اگر او را غثیان حادث شود قی کردن مفید بود اما اگر بحد
افراط رسد بمثل شرابها و سیب و انار منع کند و سرکه و عدس
خورد و تخم کرفس و افتیمون نیز از دافعات قی بود و سوراخ
بینی را با سفیداج مالیدن نافع بود باب دوم در معالجات
کلی مشتمل بر سه فصل بدانکه معالجات سه نوعست تدبیر و
و علاج بدوا و عمل بید اما تدبیر آنست که در اسباب سته
ضروری تصرف کند بر وجهی که مطابق صحت باشد و احکام
او از جهة کیفیت همچو حکم ادویه باشد زیرا که تاثیر اسباب
ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچو تاثیر ادویه

و شراب انارها

باشد

باشد و غذا ازانجمله است که او را حکمی چند خاص هست مثل آنکه
در بحران و در وقت نوبت تب ازان منع کرده اند تا طبیعت
بواسطهٔ شغل بهضم غذا از دفع مرض باز نه ایستد و وقتی که بدن
محتاج غذا باشد و شهوت و هضم ضعیف بود تقلیل در
کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذایی باشد بمقدار
اندک و بتغذیه بسیار تا بواسطهٔ کثرت غذائیه تقویت و تغذیه
حاصل شود و بقلت مقدار آن هاضمه عاجز نیاید و وقتی که
اشتها قوی باشد و هاضمه بقوت بود لیکن بدن از اخلاط
ممتلی باشد تقلیل کند در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت او
یعنی غذا در کیفیت کم باشد و ازان غذا بسیار حاصل شود
تا موجب زیادتی اخلاط نگردد و در کمیت بسیار بود
تا معده و قوی بدان مشغول شوند و وقتی که اشتها
نباشد و معده ضعیف بود و اخلاط بسیار باشد تقلیل
در کیفیت و کمیت غذا کنند و باید دانست که غذا اگرچه
ممد قوتست مرض را نیز مدد دهد پس در امراض آن قدر
که ازان لابد باشد بکار دارند و در امراض مزمنه رعایت
قوت ضروری بود اما در امراض حاده که دراز نمی کشند

تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدوا سه قانون رعایت کنند
اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف باشد بر معرفت کیفیت
مرض چنانکه اگر مرض حار باشد دواء بارد استعمال کنند و
بالعکس جهة آنکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ
صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت دوا و آن موقوف
بر معرفت کیفیت و درجهٔ دوا بود تا تقدیر وزن او توان
کرد و تعیین دوا و وزن آن موقوفست بر آنکه از معرفت
طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و
صناعت و عادت بسبیل حدس اخذ کنند اما معرفت
طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع
و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج و خلقت و وضع
و قوت عضو باشد اصلی صحی عضو معلوم باشد بحدس
باید که بچه مقدار از ان مزاج تغیر یافته تا تعیین وزن دوا کنند
و چون خلقت عضو معلوم شود یا نک مصمت یا مجوف سخیف است
یا کثیف بداند که در عضو مصمت و کثیف ادویهٔ قویه استعمال
باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت
وضع عضو مفید باشد بچند وجه یکی آنکه داند که عضو بعید را

بادویه

بادویهٔ قویه علاج کند و قریب را بعکس و دیگر آنکه بداند که بادویه

چه بباید آمیختن تا بدان عضو رسد چنانکه زعفران با دویهٔ قلب

بادویه ومدرات اعضاء بول مزج کنند دیگر آنکه داند که دوا بکدام

جهت بعضو رساند چنانچه در امعاء سفلی بحقنه و در امعاء علیا

بمسهل و دیگر آنکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد

و در جذب ماده که هنوز تمام نه پخته باشد چهار شرط رعایت

باید کرد اول مراعات مخالفت چنانچه از زمین بسیار و از

فوق باسفل جذب کند دوم مراعات مشارکت چنانچه در

حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب کنند سوم مراعات

محاذات چنانکه در علل کبد باسلیق ایمن کشایند و در علل طحال

باسلیق ایسر چهارم مراعات تبعید کنند یعنی عضوی که ماده

ازان جذب میکند نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد

اگر متمکن شده باشد از نفس عضو باید کرد و بعضوی که قریب

بدو باشد و شرط او آنست که از عضو اشرف بعضو اخس

نقل باید کرد لا بالعکس و معرفت قوت مفید عضو باشد از

سه وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو رئیس ادویهٔ را

از مقویات خالی نگذارند دوم آنکه مراعات فعل مشترک

بل ببسیاری نزدیک عضوی که ازان جذب میکند

ادویه قویه استعمال نکنند وادویهٔ [illegible]

٢	٨	٦
١	B	٥
٧	٤	٣

عضو کنند یعنی عضوی که فعل او بنسبت با جمیع بدن مشترک بود
مثل معده و ریه دران ادویه قویه استعمال نکنند وازین باشد که در حمیات
اگر ضعف معده باشد ادویه که آنرا برودتی شدیده باشد بکار نداند
سوم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانکه در اعضار ذکیة الحس استعمال
ادویه لذاعه وادویه شدیدة التحلیل نکنند و معرفت مقدار مرض
مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده است شدیده باشد
آنرا بادویه قویه علاج کنند واگر ضعیف بود با دویه ضعیفه واما
اعراض ملایمه خود ظاهر است که هر فراج وهر سن را چگونه علاج
باید کرد وعادت را مرعی باید داشت و در اثنای بحث گفته
می شود سوم قانون در استعمال ادویه باعتبار وقت باشد چنانکه
در ابتدای ورم استعمال رادعات کنند و در انتها استعمال محللات
و منضجات و دیگر آنکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی
که با خطر باشد در ابتدا استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکشند
واگر مرض بے خطر بود و مواد آن معتدل المقدار باشد و بیم آن
نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ
کنند و چون مرض و الم با هم جمع شده باشد اول تسکین وجع باید کرد
اما معالجه بعمل ید مثل جبر استخوان مکسور ورد مخلوع و بط که عبارت

از

مختلف

از شکافتن است و کی که داغ کردن بود و قطع و خیاطت و امثال
آن بود والله اعلم و چون معالجه انواع است و حکم هر یک علی سبیل
بیان هر یک الاجمال در پنج فصل گفته شود فصل اول در معالجات سوء المزاج بدانکه
سوء المزاج ساذج را معالجه بتبدیل مزاج کنند فقط چنانکه سوء المزاج
گرم را باشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ
ماده باید کرد و بعد از ان اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج
باید کرد و تسخین مزاج بارد در ابتدا اسهل باشد و در انتها مشکل
بود و چون مستحکم شود و تبرید حار بعکس این بود و اگر ماده مستحکم
نشده باشد و در ابتدا ظهور بود منع سبب کنند و تبدیل مزاج
و بباید دانست که استفراغ وقتی کنند که ده شرط بود اول امتلا
از مواد دوم قوت بدن سوم مزاج حار رطب چهارم سحنه معتدل
در سمن و نحافت پنجم بلد معتدل در حرارت و برودت ششم عادت
استفراغ هفتم عدم اعراض لازمه یعنی مستعد قروح امعا و ذرب
نباشد هشتم آنکه سن مقتضی بود یعنی سن شیخوخت و طفولیت
نباشد نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرما سرد و گرما
گرم نباشد دهم آنکه صناعت او شدیدة التحلیل نباشد و در
استفراغ رعایت پنج چیز کنند اول اخراج ان خلطی که بدن ازو متاذی

شود دوم رعایت جهت میل ماده کنند چنانچه غثیان را بقی دفع کنند
و مغص را باسهال سوم آنکه مخرج ماده مخرج طبیعی بود چنانکه آلات
بول نسبت با محدب کبد و امعا نسبت با مقعر او چهارم آنکه ماده را
چند آنکه احتیاج باشد مستفرغ گردانند و اگر مریض متحمل باشد از کثرت
استفراغ اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه
در امراض مزمنه و بی خطر بعد از نضج تمام استفراغ کنند فصل دوم
در تدبیر مسهل و قی و حقنه اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن
مسهل ماده را نضج بدهند و پیش از آن یک روز بحمام روند و
بهترین وقت مسهل خوردن ربیع و خریف است و کسی را که معتاد
نباشد ادویه قویه نباید داد و در عقب مسهل پیش از آنکه در
عمل درآید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود چندان مضر
نباشد و پیش از آنکه در عمل درآید جایز باشد و بعد از شروع در
عمل قطعا خواب نشاید کرد و تا مسهل در معده باشد غذا نخورند
و آب گرم بر سر مطبوخ قوت آنرا زایل کند اما اگر تشنگی بحدی باشد
که اندکی آب گرم بخورند و دو سه قدمی بنهند و بعد از حبها
و معجونها آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مسهل غثیان
آید مقویات معده مثل سیب و به و ریباس اندک تناول کنند

وکسی

وکسی را که در مسهل قی کردن عادت باشد پیش از شرب مسهل بدو روز
قی کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات
باب فاتر بپاشامد و محروری فراج تخم نبکو بر سر آن کند و مبرود
تخم مرو و معتدل مزاج تخم شاهسفرم و جون این شربت بگذرد
غذایی لطیف تناول کند و نان نخورند و جون کسی مسهل بخورد
و عمل نکند بشیاف یا حقنه نرم تحریک باید کرد و دو مثقال مصطکی
بسایند و بر سر جلاب گرم تناول کنند و در روزی دو مسهل
نباید خورد و اگر در مسهل اعراض منکر حادث شود بسبب آنکه
ماده بعضو رییس مایل گردد فصد باید کرد وگاه باشد که مسهل
معتقل شود و سبب آن ضعف معده یا تخمه یا پیوست ثفل یا کراهت
دوا بود و جون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود
و رنگ مستفرغ بگردد قطع باید کرد بانکه اطراف ببندند و
قابضات تناول کنند و بر معده ضماد کنند و تقویت بمشمومات
و تعریق بحمام مفید بود و شراب ریباس و غوره ببرف سرد
کنند و اگر بارتنگ در شیر بجوشانند و بخورند مفید بود و اگر
ساکن نشود حب الرشاد بریان کنند و با دوغ بدهند و
تیغ قی نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث

شود نیکو بروغن گل چرب کنند و آب سرد بخورند و عطسه آرند
و باید دانست که ادویهٔ مسهله بعضی به تلیین عمل کند مثل آلو و بنفشه
و ترنجبین و بعضی به ازلاق مثل سپستان و خطمی و بعضی بعصر مثل هلیله
و بعضی بخاصیت مثل شحم الحنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی صحیح مزاج
را مناسب بود و مفاصل و نقرس و رعشه و فالج و مالیخولیا و جذام
سود دهد و در ماهی دو روز بیایی قی کنند و از بهر قی کردن طعامهای
مختلف باید خوردن یا شرابهای مختلف یا مقیات مثل مطبوخ
شبت و بیخ مهک و تخم و برگ ترب و اندکی عسل و نمک بلغمی
مزاج را و سکنجبین و آب گرم صفراوی مزاج را و در حالت
قی کردن شکم را و چشم را به بندند البته و بعد از فراغ دهن و روی
را با آب سرد بشویند و شراب سیب با گلاب تناول کنند و
اندکی مصطکی بخایند و غذا نخورند تا اشتها صادق شود و اگر
از استعمال مقیات اعراض ردیه مثل کرب و عرق و انقطاع صوت
پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند یا حقنه کنند و اگر از قی
شورش معده حادث شود مرقهای چرب خورند و اگر فواق
حادث شود آب گرم اندک اندک خورند و سعی کنند که
عطسه آرند و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فضول

کرداند

کرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم علق
وضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضای سیر بود
و گردن باریک بود و کسی که بغایت فربه باشد و آنکه معتاد
نباشد قی نباید کرد و در صیف و ربیع قی شاید کردن و در شتا
و خریف کمتر باید کرد اما حقنه علاجی فاضل است در استفراغ
فضلات معوی و تسکین اوجاع کلیه و شانه و قولنج و کسی را که
معده ضعیف بود از مسهل غثیان شود و حقنه باید کرد و در اورام
و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف کرداند و پیش
از حقنه شربتی که مقوی معده باشد بخورند چه حقنه بر خلو معده
مضر بود و بهترین وضع حقنه آنست که به پشت باز خفتند و سر بالش
نهند خیانکه میان پشت بر زمین باشد و بطرف وجع میل کنند
و حقنه در وقتی معتدل باید کرد و پیش ازان استحمام نکنند فصل
سیوم در فصد و حجامت و ارسال علق بدانکه استفراغ بفصد استفراغ
کلیست زیراکه دران از هر خلطی چیزی کم میشود و غرض ازان
تقلیل در کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو تا
محتاج بفصد نگردند نباید کرد و وقت مختاران بعد از هضم
غذا بود و در زمانی معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما

اسافل بر بالش نهند

وقت مضطر آنگاه بود که بجهة حدوث مرضی فصد واجب شود
و درین تاخیر نباید کرد و در روز بحران فصد نکنند و در زمستان
و در مرضی که آنرا بحران می باشد خون بسیار بیرون نکنند و
تا چهارده سال نگذرد فصد نباید کرد و کسی که ضعیف باشد
و خون او کم باشد بدفعات اخراج دم کنند و بعد از حمام و اکل
و تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و حایض و قولنجی و فربه و لاغر
بافراط را فصد نباید کرد و کسی که خلط او غلیظ بود بعد از استحمام
فصد کنند و کسی که در فصد غش کند پیش از فصد قی باید کرد و
صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش و غوره و بلغمی مزاج
را شراب نعناع و می به و به مربی مناسب بود و از غش ایمن شود
و فربه را رگ فراخ باید گشود و در زمستان همچنین و نحیف را
و در تابستان بعکس این و عروق مفصوده اورده و شرایین باشد
اما آنچه مشهور است در دست شش عرق است اول قیفال و اورده
آن اعالی بدن را و اعضای دماغ را مفید بود دوم باسلیق و آن
شوربدن را و ذات الجنب و امراض جگر و سپرز و امراض اسافل را
مفید بود سوم اکحل و آنرا نیز نهر البدن گویند و او متوسط
است میان هر دو از مجموع بدن استفراغ کند چهارم حبل الذراع

و او

واو حکم قیفال دارد پنجم ابطی واو حکم باسلیق دارد ششم اسیلم
واو از طرف ایمن بود واوجاع کبد را و از طرف ایسر طحال را نافع بود
وآنچه در پایست چهار ورید بود اول عرق النسا جهة اوجاع
دوالی ونقرس دوم صافن واو برای علل اعضای اسافل و
ادرار حیض کشایند و در امراض دماغی جهة اماله ماده باسافل
خصوصا مالیخولیا مفید بود سوم رگ مابض واو در باطن
کوزانو باشد و فصد آن در ادرار طمث واوجاع مقعد از صافن
اقوی بود وجاری مجرای او بود چهارم عرق عقب واو همین
حکم دارد وآنچه در سر است یازده است اول عرق جبهه برای
ثقل سر و چشم وجرب وبثور چشم دوم عرق یافوخ وآنرا برای سعفه
وقروح سر کشایند سوم عرق ماقین برای رمد و دمعه وغشاوه وجرب
عین چهارم وداجین برای جذام وخناق وضیق نفس پنجم عرق
ارنبه برای بثور وحکه وناصور بینی ششم عروق ثلثه در پس
کوش است برای ابتدای نزول وبخارات سر وقروح کوش
کشایند هفتم عرقی که در پس نقوی بود که در پس کوش است
نزدیک بنقره کردن جهة سدر دموی واوجاع سر که مزمن باشد
نافع بود هشتم چهار رگ برای قلاع وقروح وبثور دهن نهم

لوزتین

عرقی که زیر زبانست در باطن ذقن برای خناق و اورام
و هم عرقی که بر نفس زبانست از زیر او برای ثقل زبان مفید
بود یازدهم عرق عنفقه و آن در گوی زیر لب است برای
بخر گشایند اما شراین مفصوده چهارست اول شریانی
که بر ظهر کف است میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد
گشایند دوم شریان صدغ و آن برای حبس نزلات عین
و انتشار گشایند سوم شریان پس گوش برای رمد و غشا
و صداع مزمن گشایند چهارم شریان حلق برای خناق و خدام
و این شراین از قلب دور باشد و آنچه نزدیک باشد چون
بگشایند خون از او باز نه ایستد ازین جهة متعرض آن نشوند
اما کیفیت فصد قیفال را از سر عضله دور باید کرد و فراخ
و بوریب باید گشود و اگر او را نیابند شعبهٔ او را که در
وحشی ساعد بود بطلبند و در اکحل احتیاط باید کرد که زیر او
عصبه هست تا نیشتر بدو نرسد و بطول بگشایند و حبل
الذراع بوریب گشایند و فصد باسلیق را خطر بیشتر بود زیرا
که شریان و عصب و عضله زیر او هست و باشد که شریان
از طرفین او در آمده باشد و اسیلم از میان خنصر و بنصر گشایند

و دست در میان آب گرم ننهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول
بکشایند و عرق النسا بطول نکنند بکشایند از زیر کعب یا بالای آن
و اگر بر پشت پای میان خنصر و بنصر بجویند بسلامت تر بود و باید
که صاحب آنرا از فخذ تا کعب بدستاری محکم به پیچند و پای بر سر
کروهه یا سنگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بحمام روند
و صافن بوریب بکشایند به همین شرایط و عرق جبهه بوریب
کشایند و عرق اربیه ظاهر نباشد انگشت بر سر بینی فرو نهند آن
موضع که در او همچو شقی ظاهر شود و نیشتر فرو برند و عرق یافتن
و صدغین بانک حلق بگیرند ظاهر گردد و در او نیشتر بسیار فرو
برند و عرق زبان و زیر زبان بطول کشایند و در فصد وداجین
میل سر بجانب ضد مقصود کنند و مبضعی که سر آن بغایت
باریک بود بطول بکشایند و فصادرا در حالت فصد باید
که نیشتر با بهام و وسطی بگیرد و سبابه جهت تفحص عرق رها
کند و اگر سر نیشتر بعصب رسد و عضو آماس کند صندل
سرخ و سفید و شیاف مامیثا و آب کشنیز بر آماس مالند و اگر
قوت باشد از جایی دیگر فصد کنند یا صافن بکشایند و اگر
نیشتر بر شریان آید علامت او آنست که خون اشقر رقیق

آید و همچون حرکت نبض جهد پس باید که در حال کندر و صبر
و دم الاخوین و مرو قلقطار بکوبند و بسپیدهٔ تخم مرغ بیامیزند
و پشم خرگوش یا فرخیته یا نسج عنکبوت با آن آلوده کنند
و در موضع زخم کنند و آب سرد بر دست میریزند و دست
به بندند و سه روز نگشایند و اطراف زخم را بقابضات ضماد
کنند و اگر بعد از انکه بگشایند خون باز نه بسته باشد بار دیگر
این ادویه بنهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود
بران دست هیچ کار نکنند و اگر هر روز که باشد کمتر شود دلیل
خیر باشد و اگر زیاده شود از جانبی دیگر فصد کنند یا صافن مخالف ان ره
بگشایند اما حجامت با شرط باشد و بی شرط باشد آنچه بشرط
باشد استفراغ از جوهر عضو کند بی تعرض استفراغ از اعضای
رئیسه و استفراغ بسیار و حجامت مردمان فربه را مناسب
افتد و بهترین وقت آن میانهٔ ماه باشد که ماه در نقصان افتد
در ساعت سوم از روز و بعد از استحمام حجامت نکند مگر
کسی که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم بدن حس و
ذهن را مضر بود و بر نقره کردن خلیفهٔ اکحل بود و جرب
عین و انجر را مفید بود اما نسیان آرد و بهترین آن باشد

که زبر

که زبر تر از نقره باشد و بر میان شانها خلیفهٔ باسلیق بود
خفقان و فم معده را مضر بود و بهترین آن باشد که میل
ببالا تر کنند و حجامت اجدعین که رکهای کردنست خلیفهٔ
قیفال باشد و بر ساق خلیفهٔ صافن بود و در قمحدوه دماغ
در اختلاط عقل و دوار نافع افتد و بر ذقن دندان و
روی و حلق را مفید بود و بر قطن دمامیل و بثور فخذ
و نقرس و داء الفیل و مثانه و رحم و مقعد را نافع
باشد و حجامت بر فخذ از قدام ورم خصیتین و جراحات
فخذین و از خلف جراحات الیتین زایل کند و بر زیر زانو
برای ضربان زانو و جراحات ساق مناسب بود و
بر کعب برای ادرار طمث و عرق النسا و نقرس مفید بود
و حجامت بی شرط برای آن باشد که ماده را از عضوی
بعضوی نقل کنند یا برای جذب دم و تسخین عضو یا برای
تحلیل ریاح یا تسکین وجع کنند یا برای رد عضو بموضع خود
هم چنانکه در قیله که اتساع کیس انثیین است و آن بسبب نزول
چیزی در و از امعا و ثرب که اگر در حمام محاجم بر پوست شکم
نهند و آنچه فرو آمده باشد بعد از ان که شکم بروغن مالیده
بادکرده

ماده را از جهتی بجهتی جذب
کنند یا ورمی را غایب را
کار سرد اند

باشد بجای خود برده حجامت باشرط از ده سال تا شصت سال جایز داشته اند اما ارسال علق و آن کرمیست رنگین که در آب می باشد و آنرا درن میکویند و در امراض جلد آنرا بر عضو می نهند و خون می مکد و گفته اند که او خون بد جذب میکند و آن در سعفه و قوبا و جمیع امراض جلد مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که دران ضفدع و طحلب که آنرا جامهٔ خواب یک میکویند باشد و آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آنچه شکم او سرخ و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه به دنبال موش باشد و اشقر و جگری همه نیک باشد اما آنچه سیاه باشد و بزرگ سر بود و آنچه شبیه بمار ماهی بود و آنچه از آبهای بد بگیرند و آنچه بر او خطهای لاجوردی یا طاوسی بود مجموع بد باشد و باید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز ارسال کنند و اول او را سرنگون باید کرد تا قی کند و بشویند و عضو را بآب و بوره بمالند و چون خواهند که جدا شود نمک و خاکستر بر او افشانند و چون بیفتد مجمه نهند و بر فوق مص کنند تا اگر بقیتی مانده بیاید پس بشویند و اگر خون باز نایستد

تا سرخ شود پس علق نهند و اگر بگیرد پاره خون دران عضو

باشد م

جالینوس

حابسات بران افشانند تتمه بدانکه جون امراض جمع شوند ابتدا
بمعالجه مرضی باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد اول انکه
بر ثانی موقوف بود برئیه اول مثل ورم و قرحه که جون
جمع می شوند ابتدا بعلاج ورم باید کرد مگر وقتی که ورم تابع قرحه
باشد دوم انکه یکی سبب دیگری بود مثل سده و تب که سده
سبب است و ابتدا بمعالجه او ضروریست و اگرچه حاجت
بسعن افتد که تب را مضر باشد و مثل سل و حمی که علاج سل
بمجففات میکنند و از تب باک نمیدارند سوم انکه یکی از دیگری
مجرده خطرناکتر بود مثل انکه حمی و فالج که اول علاج تب باید کرد
و استعمال مبردات که اگرچه فالج را مضر بود اندیشه نباید کرد
وجون مرض و عرض جمع شوند اول معالجه مرض کنند مگر
وقتی که عرض غالب آید جنانچه در وجع که عرض قولنج است
استعمال مخدرات جایز داشته اند و از اضرار آن بقولنج
طبیب اندیشه نکرده و این مجموع که کفته شد بحدس طبیعت باز
بسته است و باید دانست که غیر ازین معالجات که کفته
شد معالجات دیگر مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایات
ملایمه و کلمات طیبه و احتضار انیسان و اوازهای لطیف و بویهای

خوش و از انجمله انتقال از هوایی بهوایی و از مسکنی بمسکنی بود و تغیر هیات نیز موثر بوده مثل انکه صبی احول را تکلیف کنند که نظر بگوشه چشم کند و صاحب لغوه را که در آینه جبینی نکرد و امثال این بسیارست و همه بتقدیر آفریدگار است چه بتقدیر او صحت بی رعایت این امور حاصل میشود و اوست قادر بهرچه خواهد و خواهد هرچه خواهد کند که حکم او راست والسلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم در امراض که اعضا حادث شود و علاج آن مشتمل بر بیست باب است

باب اول در امراض سر و دماغ از انجمله صداع است و آنرا بپارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا سا ذج آنچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداعی که از غلبه خون بود علامت آن حمرة و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و عظم نبض و غلظ قاروره بود و علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شراب عناب و نیلوفر هر یک پنج درم یا تمرهندی و ترنجبین و نبات از هر یک ده درم و غذا شوربا ماش با تمرهندی یا آلوچه و مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه

دکلاب

و بتقدیر صحت بی رعایت این امور از امراض ...

... در صداع ...

وگلاب بوییدن و لعاب بنکو و خطمی با سرکه بر سر نهادن و تسعیط
بروغن بنفشه و کدو مفید بود و آنچه از صفرا بود علامت
آن شدت حرارت بلمس و خشکی منخرین و تلخی دهان و سهر و سرعت
نبض و صفرت و صفاء قاروره بود علاج آن جلابی از
بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هریک سه درم ترنجبین و نبات
هریک ده درم تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلوفر بآب گرم
حل کرده و غذا انار دانه یا تمرهندی یا آلوچه خورند و بر لوب
نجبین فواکه بارده تعلل کنند و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه
یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا این حب [illegible] بنفشه دو درم
سقمونیا بریان کرده نیمدانگ و دو حبه ترید کوفته سفید بروغن
بادام چرب کرده یکدرم هلیله زرد نیمدرم بکوبند و بآب بادزیانه
بسرشند و حب سازند و فرو برند یا نیمدانگ سقمونیا بریان
کرده با ده درم شراب آجاص بخورند و کافور و صندل و
گلاب و کدو و کاهو و خیار ببویند و پای شوره بآب گرم
و سبوس و خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت
آن ثقل سر و سبات و کدورت حواس و برودت بلمس و رطوبت
منخرین و نبض بطی و قاروره سفید غلیظ بود علاج هرروله

تناول

جلابی از بیخ مهک پنج درم و رازیانه سه درم وکلقند ده درم کنند و غذا نخود آب و شیرهٔ خشخاش خورند و تنقیه کنند بعد از نضج بحب صبر یا حب اصطمخیقون و بابونج و شبت و اکلیل الملک بجوشانند و سر بدان بشویند و آنچه از سودا بود علامت آن ثقل سر و جفاف بدن و کمودت لون و بیخوابی بود و نبض بطی و قاروره سفید و تنک باشد علاج هر روز جلابی از بالنکو و بیخ مهک از هر چهار درم کاوزبان سه درم نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشخاش خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و اسطوخودوس کنند یا بحب ایاره و بعد از تنقیه روغن نرگس و بادام و سوسن بر سر مالند و آنچه از ریاح غلیظه بود که در دماغ محتبس شده باشد علامت آن آواز کوش و انتقال وجع و ضربان بود علاج آن تحلیل و تلطیف بکلقند و رازیانه باید خورد و از میوها و اغذیهٔ نفاخ احتراز کنند و حمام و استعمال نطولات و بخورات حاره مفید بود و اکر مرزنجوش بجوشانند و آب آن در بینی کشند یا روغن آن در سر بمالند نافع افتد اما صداعی که از سوء المزاج ساذج باشد یا حار و یا بارد و آنچه حار باشد اکر

وشبیاره

از

اسباب خارجی

از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب و قرب
آتش علامت آن عطش و حرارت ملمس و قلت آب دهن و خشکی
منخرین و زبان باشد علاج آن شربتی از سکنجبین یا شراب غوره
یا رب زرشک با آب سرد و عرق گل و بید بیاشامند و شیر تخم
خرفه و آب خیار کدو یا سکنجبین نیز مفید بود و غذا نخود ماش یا
مغز بادام و اسفاناخ با تمر هندی خورند و در جایهای خنک
آرام گیرند و مشمومات بارده بویند و روغن بنفشه و کدو
بر سر مالند و اگر از اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویه گرم
همین علاج کنند و درین نوع تلیین طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین
مناسب بود و آنچه از سوء المزاج بارد بود علامت آن
تقدم سبب بود و ثقل و بلادت حواس و میل صداع بموخر سر
علاج آن تناول جلاب از بیخ مهک و رازیانه و کاوزبان
و کلقند بود یا شراب کاوزبان و بالنگو یا کلقند و رازیانه و
اطریفل کبیر و کوارشهای حاره تناول کنند و غذا نخود آب با
کبک و تیهو و ریزه و دارچینی خورند و مشمومات و نطولات
حاره استعمال کنند و صداع بشرکت معده نیز باشد اگر سوء
المزاج معده باشد علامت آن اشتداد وجع بود در حالت

ثقل معده و سکون وجع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت
معده بود و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده
علامت آن غثیان و جشاء ترش و کثرت بزاق بود و علاج
آن تنقیه معده باشد بانکه تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترب
بجوشانند و اندکی عسل و نمک در ان حل کرده بیاشامند و قی
کنند و بعد از قی کلقند و رازیانه بخورند و بعنبروبه و امثال
آن تقویت دماغ کنند و غذا نخوداب و سقر خورند و اگر بقی
ساکن نشود احتقان کنند و اگر بسبب مرهٔ صفرا باشد علامت
آن غثیان و تلخی دهان و تشنگی و قلق و سوزش معده بود
و در حالت گرسنگی نیز باشد علاج آن آب گرم و سکنجبین
قی کنند و بعد از ان شراب انار ترش لعق کنند و غذا آش انار یا
یا تمر هندی خورند و اگر بسبب اخلاط سوداوی بود که در معده
باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن و کثرت
اشتها بود علاج تنقیه معده بقی و تلیین طبیعت به مطبوخ
افتیمون کنند و شراب بالنگو بلیسند و نرجس و یاسمین و غالیه
و مرزه نجوش بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد
علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع از ریش سر بود

واز اطعمهٔ نفاخه زاید شود علاج تقویت معده و تحلیل نفخ
بجوارشات حاره کنند و اگر صداع از ضعف معده باشد
و شدت حسّ او علامت آن اشتداد وجع بود و در بامدادان
در خلو معده علاج ثرید آب غوره و آب ریباس و انار
خورند و اگر حموضات مفید نیفتد شیرینی خورند و اگر صداع
از پس خلوّ دماغ باشد علامت آن حدوث صداع بود
در عقب استفراغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن
تناول اغذیهٔ رطبهٔ جیده الکیموس بود مثل زردهٔ تخم مرغ و آب
گوشت مرغ و حمام معتدل و تدهین مفید بود و اگر صداع از قوت
حس دماغ باشد علامت او آن باشد که باندک سببی مثل
بخار غذا حادث شود و انفعال دماغی بقوت بود علاج
تناول اغذیهٔ غلیظه بود مثل هریسه و کله و پاچه و صداع
بشرکت کبد و طحال و رحم و کلیه و پای نیز حادث شود و علاج
آن علاج اعضا بود بیضه صداعی مزمن باشد که مجموع سر
فرو گیرد و سبب آن اخلاط غلیظه یا بخارات بود که زیر
غشاء مجلل دماغ متحقن شود و علامتش آن باشد که بادنی
سببی اشتداد کند و چشم بر نتواند داشت و از کلام و صوت

متاذی شود و کاسه چشم و پوست چشم درد کند علاج تنقیه بدن
کنند بحب ایارج و شبیار و قوقایا و حقنهاء حادة و سداب
تر در روغن بجوشانند و بر سر مالند و باقی علاج آن همچون
علاج صداع بلغمی و سوداوی بود و این صداع عسر البرء باشد
و مقدمه نزول بود شقیقه وجع شقی از سر باشد و ماده آن
کمتر از ماده صداع باشد و شقی که ضعیفتر باشد قبول کند
و علاج آن همچون علاج صداع بود و تناول دواء المسک
مر مفید باشد و اگر صمغ و افیون و تخم کاهو و کثیرا بر کاغذی طلا
کنند و بر صدغ نهند مفید بود سرسام سرسام ورمی گرم باشد
که در نفس دماغ یا حجاب او حادث شود و آنرا قرانیطس نیز گویند
و سبب آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه
و ثقل سر و هذیان و ضحک و حمرة وجه و عین بود و نبض
عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود و علاج آن در ابتدا فصد قیفال
کنند و هر روز جلابی از عناب هفت عدد و آلوی سیاه ده عدد
و سپستان بیست عدد و نیلوفر و بنفشه هر یک پنج درم و نبات
ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم با آن ضم کنند بهتر بود
و غذا کشکاب با نیلوفر و عناب خورند و درین امر فن توقف

نباید

نباید نمود و در پنجم تلیین باید کرد باین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چار درم تخم کاشنی سه درم آجاص و سپستان از هر یک بیست عدد عناب ده دانه شیرخشت ترنجبین خیار شنبر از هر یک ده درم و استعمال مشمومات بارده کنند و پای شوره بآب گرم و بنفشه و خطمی و سبوس کنند و تنقل شراب آجاص کنند و اگر بیخوابی باشد شراب خشخاش و میانهای روز شربتی از نبات و عرق گل و بید مناسب بود و اگر از ماده صفرا بود علامت آن کثرت هذیان و سهر و جفاف عین و منخرین و صفرت لون و زبان و اضطراب و غضب و سوء خلق و سرعت نبض و ناریت قاروره بود علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی سه درم و آلو سیاه ده عدد و بنفشه پنج درم عناب هفت عدد نبات ده درم ترنجبین با تمرهندی ده درم تناول کنند و شراب بنفشه و بنفشه پرورده و شراب خشخاش تنقل کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود صفت آن بنفشه خطمی سبوس جو نیم کوفته هر یکی کفی عناب سبستان هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صافی کنند و مغز خیار چنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال در آن

حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت
و تشنگی غالب باشد کشکاب بیست مثقال لعاب بنکو و روغن
بنفشه و روغن کدو هر یک ده درم با هم بیامیزند و استعمال
کنند و شربت میانه روز چنانچه گفته شد بیاشامند و تعقل
با آلوم پاک کنند و در هر دو نوع تسکین حرارت با آب خیار کدو
و شیره تخم تورک و شراب صندل و حماض و بنفشه و
نیلوفر و امثال آن کنند و برگ بید در فراش بر یزند و کدو
و خیار و بنفشه بویند و سرسام از ماده سودا و اخلاط
محترقه نیز حادث شود و علامت آن هذیان بسیار
ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و منخرین
بود و بدو ربع تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و
مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج جلاب
از بنفشه و گاو زبان هر یک چهار درم پنج مهک سه درم
نبات ده درم تناول نمایند غذا آب نخود با شیره خشخاش
و بعد از نضج تنقیه بجبها و حقنها کنند که مسهل سودا بود
سنا هفت درم پنج مهک بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث
هر یک سه درم میویز طایفی دانه بیرون کرده ده درم

پوست سیاه دانه

پرسیاوشان اسطوخودوس بسفایج نیم کوفته هریک چهار
درم ورق گل پنج درم بالنکو کاوزبان از هریک دو درم
خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم و بعد از تنقیه بنفشه
وشبت وبابونه وریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن
بادام و شیر دختران بر سر مالند و میانهای روز شربتی
از نبات و عرق گل و کاوزبان و تخم شاهسفرم تناول
کنند و شراب کاوزبان تعلل کنند لیثرغس سرسام بلغمی
بود علامت آن تثاوب و کسل و نسیان و نوم دایم و ثقل
سر و حیرت و اختلاط عقل و سکوت بود علاج هر روز
جلابی از بالنکو و بیخ مهک هریک پنجدرم نبات ده درم
تناول کنند و غذا جو و نخود بجوزند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج
و حب صبر کنند و حقنهای حاده استعمال کنند شیاف زهره کاو
یکدرم شحم الحنظل نیم درم بوره خطمی هریک سه درم بکوبند
و شکر بجوشانند تا منعقد شود و بدان بسرشند و شیاف سازند
و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و گلاب و روغن گل در سر
بمالند و بعد از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و
بمشک یا کندش یا شونیز عطسه آرند والشافی هوالله ماشرا

ورمی و موی باشد که در روی و پیشانی ظاهر باشد و گاه باشد که سر نیز فرو گیرد سبب آن غلیان دم باشد علامت آن انتفاخ و حمره و ضربان وجه و حمی حاده و تشنگی و کرب و لهیب بود علاج فصد قیفال کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هریک سه درم عناب هفت عدد آلو سیاه ده عدد نبات ده درم تناول کنند و تلیین بمطبوخ فواکه کنند و دران روز که مسهل خورند سینه و حلق را بصندل و اقاقیا و فوفل و مثال آن طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از تنقیه آب خیار و خیار کدو و شیره تخم توزک با سکنجبین و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت را محتبس نگذارند دوار مرضی بود که خیال تخیل کند که چیزها میگردد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یا در معده یا در عضوی دیگر متصاعد شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با آن متحرک شود و این حالت بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت آن بلادت حواس و طنین و دوی بود و علامات بلغم ظاهر شود علاج جلابی از انیسون و بالنگو و گاوزبان و دیخ و مهک هریک ده درم گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا

نخوداب با شیره خشکدانه و بادزیره و دارچینی خورند و بعد از
نضج تنقیه بحب ایاره و شیار کنند و شونیز و فلفل و خردل و مار
العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و جند بیدستر و شونیز و فلفل
و مرزنجوش بکوبند و در خرقه کتان بندند و می بویند و بابونه
و اکلیل الملک و سعتر و مرزنجوش بجوشانند و سر بدان فرو
آرند و اکر سودا بود علامت آن وسواس و کثرت فکر و
خاموشی و نبض صلب و ضعیف و قاروره کدر باشد علاج
هر روز جلابی از بالنکو و بیخ مهک و کاوزبان و نبات تناول
کنند و غذا نخود ماش و نخود با مغز بادام خورند و بعد از نضج
تنقیه بحب افیتمون و مطبوخ آن کنند و تقویت دماغ بمشمومات
حاره رطبه مثل عنبر و نرکس کنند و غرغره و نطول مذکوره مناسب
بود و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را هلیله پرورده و اطریفل
کوجک و کل انکبین با انیسون و مصطکی مفید باشد اما دوار
که بشرکت معده باشد علامت آن غثیان و جشاء و سوء هضم
و ضعف معده و اختلاف دوار در اشتداد و سکون باختلاف
حال معده در خلو و امتلا باشد علاج بیخ مهک و تخم ترب
و برک آن و شبت و تخم خربزه مجموع بجوشانند و اندکی

ومطبوخ هلیله

یا بعضی از

عسل ونمک بیاشامند وقی کنند وبعد ازان کلقند وراز یانه بخورند
یا سکنجبین لعق کنند بحسب مزاج وتقویت معده بجوارش مصطکی
وعود کنند وتنقیه بجوارش سفرجلی مسهل ومعجون خیارچنبر کنند
واکر احتیاج افتد حقنه کنند صفت حقنه سنا هفت درم قنطوریون
باریک سه درم برنک حلبه خطمی سوسن بنفشه هریک کفی بجوشانند
وصافی کنند وبوره ونمک هریک نیم درم روغن شیره ده درم
باآن ضم کرده استعمال کنند واکر دوار بسبب ضعف قلب
باشد یا درحال نقاهت از غایت ضعف حادث شود
علاج آن تقویت بشراب حماض ولیمو وصندل وسیب باید
کرد بود ومفرحات مناسب بود بمزاج واغذیه لطیفه
خورند ودوار بسبب غلبهٔ صفرا وغلبهٔ دم نیز بود علامت
دوار صفراوی قلق والتهاب وعدم اشتها وسرعت نبض
وبول ناری بود علاج آن جلابی از تخم کاشنی وبنفشه وهیج مبک
ونبات تناول کنند وغذا نبو ماش با مغز بادام وبعد از نضج
اسهال صفرا بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا سقمونیا وعلامت
دوار دموی حمرة لون وعین وثقل سر وکثرت عرق و
سیلان دمع باشد علاج فصد قیفال وحجامت ساق باشد

واز اشربه تمرهندی ونبات یا آب انارین یا شراب عناب
ونیلوفر با کلاب وعرق بید خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ کرده
کنند واکر دوار بسبب سرما که بر سر زند عارض شود تسخین
دماغ بکمادات وضمادات مسخنه باید کرد وتناول اغذیه
که دران بزور وتوابل بود واکر بشرکت عضوی دیکر دوار
حادث شود علاج آن عضو باید کرد وتقویت دماغ سدر
مرضی باشد که چنان محسوس شود که بخاری از بدن متصاعد
میکردد وبسبب آن چشم تاریک شود وطنین کوش بود
وماده این مرض اکثر سودا بود علامت آن بتلد حواس
وتحیر وثقل سر وسوء فکرت وسکوت وفزع وتخیل اشیاء
سیاه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک وکاوزبان
از هریک سه درم بالنکو دو درم نبات ده درم تناول کنند و
غذا نخوداب با مغز بادام خورند وبعد از نضج تنقیه بحب ایارج
یا مطبوخ افیتمون کنند یا این حب هلیله سیاه وانیسون هریک
سه درم بنفشه دو درم تربد سفید خراشیده کرم کوفته بروغن بادام
چرب کرده یکدرم اسطوخودوس وبسفایج هریک درمی ونیم
بکوبند وبا آب رازیانه بسرشند وحب سازند وبلع کنند

و در عقب آن جلابی از نبات نیم کرم بیاشامند و علاج او
بعلاج دوار باشد و آن حقنه که ذکر رفت مفید بود و اگر
سدر بسبب ضربه یا سقطه حادث شود فصد کنند و سر از
بخار و آفتاب نگاه دارند و بموم و روغن گل و بنفشه و کتیرا
و کتیرا طلا کنند **سبات** خوابی طویل مفرط بود چنانچه دشوار
بیدار شود سبب آن سوء المزاج بارد مادی بود علامت
آن ثقل سر بود و سیلان آب از بینی و کثرت براق و جستن
جشم و ابرو و صعوبت انتباه از خواب علاج هر روز جلابی
از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و انیسون و نبات تناول کنند
و غذا نخود آب با شیر خشکدانه و فلفل و زیره و دارچینی
و شراب بالنگو لعوق کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج
لوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه خشک شبث بابونه هر یک
هفت درم بیخ مهک رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم
حلبه پنجدرم شنه مقل هر یک پنجدرم سکبینج دانگی در شش رطل
آب بجوشانند تا با دو رطل آید و صافی کنند و بوره و نمک
هر یک پنجدرم و آب کامه و روغن زیت هر یک ده درم
با آن ضم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفل

کبیر و صغیر تناول کنند و سعتر و مرزنجوش و تمام بویند و روغن
نرکس و زنبق و خیری استنشاق کنند و اکر سوء المزاج سادج
بود بواسطهٔ ادویهٔ مخدره که از خارج یا داخل استعمال کنند
یا سرمایی که بدماغ رسد علامت آن سبوق اسباب مذکوره
است و برودت ملمس سر باشد و کمودت لون و بیاض
قاروره و حالتی شبیه بخرافت علاج آن معالجات مذکوره
باشد اما درین قسم تنقیه احتیاج نباشد و تدهین سر بروغن
بابونه و شبث و زنبق مفید بود و مثرودیطوس مناسب
افتد و اکر سبات بواسطهٔ بخارات معده بود علامت آن
سبوق امتلا و تخمه و دوی و طنین کوش و خفت آن در حالت
جوع بود علاج تنقیهٔ معده کنند بقی و اسهال بحبها و حقنها و
اکر بسبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود رادعات
و مقویات مثل ماش و نعناع و کل و صندل طلا کنند
و علاج ضربه و سقطه کنند و در سبات رطب زنجبیل و شونیز
با عسل مفید بود و مویز و جوز و نارجیل و قلایا که در
توابل بسیار بود نافع افتد سهر بیداری و بیخوابی با فراط بود
و سبب آن سوء المزاج یابس بود با ماده یا بی ماده علاج

نوع ترطیب دماغ بود بشراب بنفشه و خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه و کدو و غذا بنوهاش با شیرهٔ خشخاش و اسفاناخ خورند و خیار و کدو و کاهو خوردن و بوییدن مفید باشد و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست خشخاش بر سر میریزند و استحمام مرطب و دلک و آواز باد و آب موجب خواب بود و اگر اقحوان و شبث و شونه و زعفران و شاهسفرم در زیر بالش نهند بخاصیت خواب آرد و در سوء المزاج مادی اول تنقیهٔ بدن کنند از سودا و بعد از آن استعمال مرطبات سبات سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب سبات و سهر طاری شود و علامت او آنست که گاهی سهری مفرط بود و روی بر آمده باشد و رنگ آن مایل بسرخی و سیاهی بود علاج آن تنقیهٔ دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال شمومات و سعوطات کنند و درین مرض این حب مفید بود بنفشه دو درم تربد یکدرم هلیله یکدرم تخم رازیانه و کرفس ملح نفطی هر یک نیم درم سقمونیا ربریان کرده نیم دانگ بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و بعد از نضج ماده بلع کنند حقنه که مفید باشد سنا پنجدرم پوست سیاوشان

بجوشانند و ...

حادث ...

پست عدد
چهار درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم حلبه کفی عناب ده عدد سپستان
بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم مغز خیار چنبر ده درم عسل ده
و روغن کنجد پانزده درم نمک بوره ارمنی هر یک نیم درم **شخوص**
علتیست که ناگاه بر یک حال بمانند مثلا اگر ایستاده باشد
همچنان ایستاده باند و اگر خفته باشد و نشسته همچنین و بدین
سبب آخذه نیز ش گویند و سبب آن سده باشد که در مؤخر
دماغ بواسطهٔ خلطی غلیظ حادث شود و علامت آن شخوص
عین و فساد حرکات بود و هرچه مریض را گویند جواب
ندهد علاج اگر موجبات فصد باشد قیفال بگشایند یا
حجامت ساق کنند و جلاب از بالنگو و انیسون هر یک دو درم
گاوزبان پنج درم گلقند ده درم تناول کنند غذا نخود آب
و شیرهٔ خشخاش خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون
یا حب آن کنند و استعمال حقنها کنند و تدهین سر بروغن
بنفشه و کدو و استعمال نطولات محلله مفید افتد **حقنه** آب سلق
و خطمی و شیرهٔ سبوس یک رطل حاصل کنند و با یک درم بوره
و شحم حنظل دانگی و نیم و ده درم روغن کنجد و ده درم شکر
سرخ نیم گرم استعمال کنند **کابوس** آنست که چون در خواب روند چنان

خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل یا انبوهی باشند یا کسی او را می افشارد
و نفس او تنگ شود و آواز بگیرد و سبب این بخاری بود که از
اخلاط غلیظ متصاعد شود پس اگر غلبهٔ خون باشد فصد قیفال
کنند و حجامت ساق و تقلیل غذا کنند شود پس اگر غلبهٔ خون باشد
و اگر از بلغم باشد یا سودا تنقیه کنند چنانچه مکرر معلوم شد و تغافل
نباید کرد که این مقدمهٔ صرع باشد صرع سدهٔ غیر تامه باشد
که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح
نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج گردد
و سبب او خلطی بود که در تجویف دماغ حادث شود پس اگر
بلغم باشد علامت آن کثرت بزاق و مخاط و کثرهٔ زبد در حالت
صرع و کدورت حواس و بلادت و بیاض لون و بطوء و
اختلاف نبض و بیاض و غلظ قاروره بود و علاج آن هر روز
جلاب از رازیانه و انیسون و بالنگو هر یک سه درم و گلقند
ده درم تنا و ل کنند غذا نخوداب و شیرهٔ خشکدانه با دارچینی
خورند و کبک و تیهو و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و اسطمخیقون
و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنهاء قویه کنند و این حب مفید بود
ایارهٔ فیقرا تربد هر یک نیم مثقال انیسون حب النیل هر یک

جم م

بنذرام

مناسب بود صه

دمعصطگی عه

ونیم مقل وکثیرا هر یک
وانکی صه

بمقدار شحم الحنظل نمک هندی هر یکی انکی کوفته و بیخته بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و مصروع را از گرما و سرما و جماع و نظر در آب روان و نشستن در مهب باد و جایهای بلند و مکث در حمام و تناول منجرات مثل سیر و پیاز و کرفس اجتناب باید کرد و همچنین از مستی و سواری خصوص اسب دوانیدن و در دولابی چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند و چند بید ستر با روغن زنبق در بینی کشند و حلتیت در ماء العسل کوشانند و در وقت صرع بحلق ریزند و مثرود یطوس و تریاق اربعه تناول کنند و معجون سیسالیوس نیز مفید بود صفت سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس هر یک پانزده درم غاریقون پنج درم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هر یکی دو درم بکوبند و بسکنجبین تناول کنند و اگر از مادهٔ سودا بود علامت آن خفقان و افکار فاسده و حموضه طعم زبد بود علاج آن تنقیهٔ دماغ کنند بمطبوخ افیتمون و حب آن و تقویت دماغ ببوییدن نرگس و مرزنجوش و بابونه و مشک و غالیه و شویتر کنند و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند و بر سر ریزند و شراب بالنکو با تریاق اربعه و مثرودیطوس و

بسرشند وبکمثقال
د

دشبیت صه

تناول کنند و عود قماری بسایند و در بینی دمند و بسرکه وعسل غسل
و خردل غرغره کنند و اگر از ماده خون باشد علامت آن ظهور
غلبهٔ خون بود و در حالت صرع ممتلی شود و روی بر آید و
سرخ شود و باشد که رعاف حادث گردد علاج فصد صافن
کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببوییدن سرکه و گلاب
و مالیدن روغن گل و تناول ربوب فواکه و اگر از ماده
صفرا بود این ما در افتد علامت آن التهاب و اختلاط
عقل و صفرهٔ روی و چشم بود علاج تنقیهٔ بدن کنند بمطبوخ
فواکه و قرص بنفشه و رب سیب و رب به و پای شویه با آب
گرم و سبوس و خطمی کنند و آنچه اطفال را حادث میشود
و آنرا ام الصبیان میگویند ازین قبیل باشد و اگر صرع
بشرکت معده حادث شود علامت آن غثیان بود و اختلاج
و رعشه در حالت خلو معده و کثرة لعاب و اشتداد
صرع در امتلا و خفت آن در عقب قی علاج آن کنند
بطبیخ شبث و ترب و اندکی عسل و نمک و تلیین طبیعت
بمعجون خیار چنبر و شهریاران کنند و بعد از ان تقویت
معده بجوارش مصطکی و عنبر و مادة الحیوة کنند و غذا

نحو داب

در خصوص عمل کسیر بکیر شصت مثقال از ربّ و شصت مثقال
زیبق با هم ملغمه کن بعد بکیر یک مثقال را بخت و سه قسمت کن
بعد بکیر سه وقیه توتیا ریکراني و سه وقیه فتق و سه وقیه موبز

نحو داب با شیره خکدانه و دارچینی و کرویا و کبک و تیهو خورند
و اگر بشرکت عضوی دیگر بود مثل قدمین و ساقین و ثدیین
ورحم بواسطه ریحی غلیظ یا مادهٔ بخار غلیظ بود که از آن عضو
متصاعد شود و علامت او آن باشد که احساس چیزی
کنند همچون بخار یا دیب نمل که از ان عضو ترفع میشود
و بدماغ می رسد و با آن تمطی و شخوص عین و تثاؤب
باشد علاج آن تنقیه بدن و دماغ بحب فوقایا و ایاره کنند
و تقویت و تسخین سر با دهان حاره و اصلاح حال آن عضو
کنند بدلک و نهادن محجمه بی شرط و با شرط و صرع بواسطه
بخارات که از کرم کدو و حیات متصاعد میشود حادث
کردد علامت آن کثرت لعاب و سرعت هیجان اشتها
و وجع بطن و احساس بصعود بخار بود علاج آن قتل و
اخراج کرم بود چنانچه کفته خواهد شد و اگر بسبب لدغ
عقرب و کزیدن حشرات حادث شود راز یانه ده درم
کلنکبین ده درم بجوشانند و صافی کرده یکدرم تریاق اربعه
دران حل کنند و بیاشامند و اختناق رحم نیز شبیه بصرعست
و علاج آن بجای خود کفته شود انشاالله جالینوس کفته است

سیاه و توتیا
ریکرانی با فتق
و موبز لحی کن
و بیا در قدر شیشه
بفنیه خوب و نرم
لحق کن و شیشه را
در ته بوته فرنی

کن بعد از توتیا
و فتق و موبز را

سنگی قسمت کن و
یک قسم را برون
زجاج فرنی کن
و ملغمه را بیرون
زیبق را ...
...

[illegible]

کصرع در اکثر اوقات بعلاج انجامد و بُرآن دشوار بود و اگر
شیرخواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل
شود و گویند اگر عاقرقرحا بکوبند و در بینی مصروع دمند
اگر عطسه کند امید برُء توان داشت و تریاق ثمانیه مصروع را
عظیم نافع باشد صفت آن زراوند طویل ریوند چینی پوست
بیخ کبر حب الغار جنطیانا قسط و عود متساوی بکوبند و بعسل
کف گرفته بسرشند و یکمثقال ازان شربتی باشد سکته سده باشد
که در بطنهاء دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از حس و
حرکت بازدارد بواسطهٔ آنکه حایل شود میان روح حیوانی
از قلب بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و
این مرض بغتتا حادث شود و سبب این سده بلغمی لزج باشد
و علامت آن ترهل بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و ثقل
سر و کدورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که بآن خرخره
و زبد نیز بود و آن دلالت کند بر اختناق حرارت غریزی
و فساد جوهر ریه و اگر تنفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم کردند
باشد که زنده است یا نه پارهٔ پشم با پنبه واشیده بر بینی او
بنهند اگر متحرک باشد دلیل حیوة باشد یا ظرفی پر آب کنند

وبر سینهٔ او نهند و تفحص نفس کنند یا اصبع در دبر او کنند که آنجا
شریانی هست که تا حیوة باقی باشد او متحرک بود یا چشم او باز
کنند اگر اثر حدقهٔ او ظاهر بود زنده بود علاج او اولا سر
او بتراشند و پارهٔ نمد گرم کنند و بر سر مسکوت نهند و آجری
گرم کرده بر بالای آن نهند و گندش و خردل و قرنفل
و جند بیدستر و درمنه بکوبند و از بینی مسکوت دمند و
اطراف او را بخرقهای درشت سخت بمالند و پر مرغی بروغن
و ایارهٔ فیقرا بیالایند و در حلق او فرو کنند و می جنبانند
باشد که قی کند و فرفیون و جند بیدستر و کندش و فلفل
و زنجبیل و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند و یکمثقال مثرود
یطوس یا تریاق کبیر در ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند
یا انیسون و زیره و مصطکی و کلنکبین بجوشانند و بریزند در حلق
و زهرهٔ کلنگ و مرزنجوش در بینی چکانند و گفته اند که تا هفت
روز هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از هفت روز جلابی از
انیسون و رازیانه و کاوزبان هر یک سه درم و کلنکبین ده
درم تناول کنند غذا نخوداب با کبک و تیهو خورند و زیره
و دارچینی و فلفل دران کنند و میانهای روز ماء العسل بیاشامند

وایاره

وبعد از نضج تام تنقیه بحب یاره لوغاذیا کنند و در هر هفته یکنوبت
یاد و نوبت بحسب مزاج و قوت تا بیست و چهار روز بدین
معالجات مداومت نمایند و سکته اگر بزیاند بلقوه و فالج
منتقل کردد. و سکته از امتلاء خون نیز حادث شود و علامات
آن علامات غلبه خون باشد و دران فصد قیفال کنند و
حجامت ساق و اخراج دم بحسب قوت و جلاب از شراب
عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا نخود و نبو ماش با مغز
بادام و تنقیه بحب بنفشه و قرص آن کنند و حقنهای لینه و
اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود فصد
کنند و تقویت دماغ بمشمومات بارده مقویه حقنه که سکته
بلغمی را مفید بود ورق غار قطر مرزنجوش حلبه خشک اکلیل الملک
ورق بید انجیر و ماحوزسداب کرنب بزرک تخم شبث هر یک ده
درم شحم الحنظل انیسون هر یک نیم درم قنطوریون باریک دو درم
بجوشانند و صافی کرده عسل بیست درم آبکامه پانزده درم بوره
ونمک هندی و مقل هر یک نیم درم کوفته و بیخته بر سر آن کنند
و بکار دارند مالیخولیا تغیر ظنون و افکار بود از مجرای طبیعی و
سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث

شود

شیوه یا جمیع بدن ازان ممتلی شود و بشرکت مراق نیز بود علامت
آنچه از امتلاء بدن و دماغ بود نحافت بدن باشد و سواد
لون و بطوء و صلابت و اختلاف نبض و صفای قاروره
وتنهایی دوست دارند و نظر در زمین یا چیزی که کنند همچنان
بمانند و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج فصد
صافن کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان هر یک
سه درم عناب هفت دانه عدد سپستان بیست دانه عدد نبات ده درم
تناول کند و بعد از نضج تنقیهٔ دماغ بحب افیتمون و مطبوخ آن
و مطبوخ هلیله کنند و نخوداب با مغز بادام و اسفاناخ خورند
خورند و پالوده از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بادام
نیز مفید بود و شراب رقیق نوشیدن و ادمان حمام و تدهین روغن
بنفشه و کدو مفید بود و از اغذیه غلیظه و اطعمهٔ سوداوی
و اشیاء حریفه و مالحه و حامضه احتراز کنند و استعمال تعب
و ریاضت نباید کرد و از معالجهٔ این مرض ملول نباید شد
و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت
منخرین و سیلان لعاب و بلادت و کسل و سکون و قلت
اضطراب بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و نیلوفر

رازیانه و پنج مهک و کلقند تناول کنند غذا نخود آب یا زیره باج یا شیره
خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه باین مطبوخ کنند سنا هفت
درم بالنکو و نیلوفر هر یک سه درم نبات ده درم بجوشانند
و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال یا هفت مثقال دران حل
کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود افتیمون چهار درم بسفایج
وایاره فیقرا هر یک دو درم غاریقون یکدرم نمک هندی نیم درم
اسطوخودوس یکدرم و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند
و حب سازند و سه درم شربتی باشد و این مفرح نافع باشد صفته
بالنکو بوست ترنج و قرنفل مصطکی قرفه دارچینی جوزبوا قاقله
نارمشک بهمن سفید و سرخ زرنباد درونج عقربی زعفران تخم
بادروج تخم فرنجمشک هر یک دو درم مشک خالص دانگی
مجموع سحق کنند و هلیله کابلی چهل عدد در سه رطل آب بجوشانند
تا با رطلی آید پس صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند و از آتش
فرو گیرند و ادویه دران ریزند و بهم بزنند و احیانا مثقالی ازان
تناول کنند و اگر از احتراق صفرا بود و علامت آن بیخوابی و
هذیان و اضطراب و غضب و شتم و صیاح و صفرة لون بود علاج
آن تنقیه بمطبوخ هلیله یا افتیمون یا معجون نجاح یا قرص بنفشه
کنند

کنند و تدهین بروغن بنفشه و شیر زنان بر سر دوشند و بنشاط
و سماع والحان و نغمات و حضور یاران انیس مشغول کنند
و استحمام معتدل مفید بود و بخطمی و بنفشه و برگ بید سر و اندام
شویند و بوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و
خطمی بجو شانند و سر به بخار آن فرو دارند و بر سر نیز بریزند
و اگر از احتراق سودا بود مکث آن بیشتر و معالجات آن
مشکلتر بود علامت آن کثرت فکر و غم و گریه و فزع و
تخیلات فاسد بود و دوستی خلوت بود علاج هر روز حلوای
از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم با لنگو دو درم
گلقند ده مثقال تناول کنند غذا نخود آب و بنو ماش با اسفاناخ
و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افیتمون و ایارهٔ
جالینوس و ایارهٔ لوغاذیا و معجون نجاح کنند و ماء الجبن درین
قسم مفید بود و صفت شیر بز رطلی بجوشانند و در حالت جوشانیدن
فرو گیرند و یک وقیه سکنجبین افیتمونی بران ریزند و بر هم زنند
پس صافی کنند از ثفل بنیر و تشرب نمایند و احیانا این مفرح خورند
صفت ورق گل سعد قرنفل هر یک پنج درم قرفه فرنجمشک
بوست ترنج هر یک سه درم مشک دانگی کوفته و بخته بشراب

سیب بسرشند و یکمثقال در شراب گاوزبان حل کرده تناول کنند
و دوار المسک حلو نیز نافع بود اما آنچه بشرکت مراق بود بواسطهٔ
ورم آن باشد یا سده آن از خلط سوداوی و بدان سبب بخارات
متصاعد گردد و افکار متغیر شود و علامت آن انتفاخ و
لین بطن و ضیق صدر و کثرت ریق و جشا و جوع بود و
احساس بخارات کنند که متصاعد شود علاج هر روز جلابی
از بالنکو و گاوزبان و رازیانه و گلقند تناول کنند غذا
زیره باج و بعد از نضج سنا پنج درم شکر ده درم بجوشانند
و معجون خیار چنبر پنج مثقال دران حل کنند و بیاشامند و حقنهای
لینه استعمال کنند و اگر با این نوع حرارتی باشد جلاب از
نیلوفر و تخم کاشنی و روباه تربک و ترنجبین و نبات خورند
و شراب بنفشه و خشخاش سنگور لعق کنند غذا جو و بنو ماش
خورند با مغز بادام و اسهال نکنند و ترطیب دماغ بدوشیدن
شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه مفید بود و استحمام
و آب گرم و بر آن ریختن مناسب بود و از جمله انواع
مالیخولیا مانیا بود و آن جنونی سبعی باشد و علامت آن غضب
و قصد و اندوه و ایذا بود و از جمله داء الکلب و آن بیشتر از

اقراق

احتراق دم حادث شود و علامت آن ضحک و لعب و عبث و قصد و اذیت
مردم باشد همچون طبیعت کلاب و از آنجمله قطرب باشد و علامت
آن تحرک بسیار و بی آرامی و از مردم گریختن و شدت عبوس بود و ثبت
برساق ایشان اکثر اوقات قروح چند باشد و علاج آن همچون مالیخولیا
عشق نیز از مالیخولیا شمرده اند و آن وسوسه باشد که مردم را
بر فکر صورتی خوب دارد و علامت آن صفرة لون و غفلت
و حیرة و سکوت و کثرت فکر و بیخوابی و سرعت و صغر و صلابت
نبض بود و دایما آه سرد کشد علاج او آنست که بکارهای بزرگ
و سفر و صید اشتغال نماید و ترطیب دماغ با دهان و نطولات
کنند و تقویت قلب بشراب حماض و صندل و سیب و مفرح قوی با
غذا زیرباج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال
ممکن باشد بهترین علاج آن باشد و الا به نصیحت و تقبیح معشوق
و سرزنش و امثال آن سعی کنند که ازان باز آید و کثرت مجامعت
با غیر محبوب نسیان فراموشی بود و آن فساد فکر یا ذکر یا مخیله بامخیل را
باشد و سبب آن استیلاء بلغم باشد بر اجزاء دماغ علامت
آن کثرت خواب و تری متحرین و چشم و گرانی سر و کدورت حواس
بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و پنج مهک هر یک سه درم

رازیانه دو درم کلنگبین ده درم تناول کنند غذا نخوداب با شیرهٔ
وکبک و تیهو و دراج خورند و توابل دران کنند و بعد از نضج
بحب ایاره و قوقایا کنند و فودنه و خردل در ماء العسل بجوشانند
وبدان غرغره کنند و روغن زنبق و خیری و قسط و مرزنجوش
بر سر مالند و جند بیدستر و فودنه و مشک بوییدن و بابونه
و مرزنجوش بجوشانند و سر بر بخار آن فرود آرند و احیانا ماء
الحیوة و وج و زنجبیل پرورده و سرکهٔ عنصل و سکنجبین آن
تناول کنند و مصطکی و کندر بخایند و تنقل بکور هندی کنند
و از آب سرد و از بقول بارده احتراز کنند و اگر بجای آب
ماء العسل یا شراب ریحانی خورند بهتر باشد و بحث و درس و
مجادله و استماع آوازهای بلند مفید بود دوای مفید فلفل
دارفلفل وج دارچینی زنجبیل هر یک ده درم سنا پنجدرم جوز بوا
سه درم زعفران و عود هر یک دو درم مشک دانگی کوفته و
بیخته با عسل سرشند و یکمثقال تناول کنند آخر کندر وج سعد
هر یک ده درم فلفل زنجبیل هر یک پنجدرم کوفته با دو چندان
عسل سرشند و نسیان بسبب سودا نیز باشد و علامت آن
سهر و خشکی منخرین و کمودت لون و بطو تکلم بود علاج آن

جلابی از نیلوفر و گاوزبان و بالنگو و نبات تناول کنند و تنقیهٔ
دماغ بحب افیتمون و مطبوخ آن کنند غذا ابو ماش و نخود و مغز
بادام خورند و استحمام و تدهین بروغن بنفشه و نرگس مفید بود
و نسیان بسبب سوء المزاج گرم سادج حادث شود و علامت
آن خشکی منخرین و دهن و گرمی ملمس سر و تخیل آتش و شعلهٔ و
چیزهای رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل و بید
با آب سرد بیاشامند غذا ابو ماش با مغز بادام و اسفاناخ یا حریره
از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ بروغنها
و نطولهای بارده مفید بود فالج استرخایی بود که در شقی از بدن
حادث شود و سبب آن خلطی بلغمی بود که مسالک روح
نفسانی را منسد گرداند علامت آن بطلان حس و حرکت
بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره سفید باشد و اگر
لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده نگردد امید
بر توان داشت علاج او آنست که چهار روز تا توانند تقلیل
طعام کنند و از ادویه قویه هیچ ندهند و باندکی آب گوشت
بازبره و دارچینی بسازند و بجای آب ماء العسل خورند بعد
از چهار روز جلابی از رازیانه و بالنگو و انیسون و پنج مهک

وکلنکبین بخورند غذا نخود اب با شیره خسکدانه و فلفل و دارچینی باشد
و بعد از نضج تام این حب فرو برند صبر اسقوطری یکمثقال بوزیدان
ماهیزهره تربد خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده هریک
درمی غاریقون انیسون شحم حنظل هریک نیمدرم ملح هندی دانکی
و نیم مقل دانکی کوفته و بیخته بآب رازیانه بسرشند وحب سازند
و بعد از دو روز این حقنه استعمال کنند صفت بزرک ورق بید انجیر
سلق شبت نانخواه مرزنجوش خسک اکلیل الملک حلبه و گل هریک
هفت درم تا ده درم بجوشانند و صافی کنند و شکر سرخ و
عسل و آبکامه هریک ده درم دران حل کرده با روغن زیت
پانزده درم استعمال کنند و اکر مزاج قوی بود حقنه که در باب
سکته ذکر رفته مناسب باشد و تریاق کبیر و مثرودیطوس
وجوارش بلادری هرکدام که باشد مثقالی احیانا تناول کنند
با شراب بالنکو و فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و عاقرقرحا
خایند و چون آثار مرض بر ظاهر شود روغن قسط و ناردین
و شونیز و سداب و نفط سفید و امثال آن در اعضاء علیل
بمالند و مشک و کندش و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دمند
و سوسن و نرکس و یاسمین ببویند و باین ماء الاصول مداومت
نمایند

استعمال کننده

تا خوب روی

نمایند صفت بیخ رازیانه بیخ کرفس اذخر هر یک هفت درم تخم رازیانه و کرفس و اینسون از هر یک سه درم نانخواه زراوند شو نیز هر یک دو درم در دو من آب بجو شانند تا با یکمن آید و با یکمن عسل بقوام آرند تشنج آنست که عصب با مبدا خویش جهد و عضو نیز تابع او شود و بواسطه آن از حرکت انبساطی باز ماند سبب آن رطوبتی بود که عصب و عضل را ممتلی کردانده باشد و در طول آن نقصان و در عرض آن زیادتی واقع شده و آنرا تشنج رطب و امتلایی نیز کویند و این بغتتا واقع شود و علامت آن علامات امتلا و غلبه بلغم بود و علاج آن همچون علاج فالج باشد و اکر بسبب یبوستی باشد که اعضا را عارض شود آنرا تشنج یابس کویند و این نوع مشکلتر بود و سبب آن یبوست استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده و امراض کثیرة التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود و علامات آن باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب مجففه بود علاج آن ترطیب بدن کنند باغذیه چرب از کوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و حسو و حریره و شیر میش و امثال آن و از اشربه شراب بنفشه و خشخاش و انار و عذب و آب خیار کدو با نبات و شراب رقیق جدید یا ممزوج مفید بود و نیلوفر و بنفشه

وخطمی وخشخاش و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و در آن آب
نشینند و بر عضو میریزند و بعد از آن موم روغنی از روغن بنفشه
و موم و کتیرا در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق
کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود تریاق اربعه
در شربتی از نبات حل کنند و بیاشامند و اگر بسبب قرحه
عصب باشد علاج آن خواهد آمد و اگر بسبب کرم نیز حادث
شود علاج آن قتل و اخراج کرم بود کزاز و تمدد اما کزاز
تشنجی بود که عضلات ترقوه را حادث شود و تمدد تشنج
عصب بود از جهت مبدأ و از جهت خلاف چنانچه عضو
بهیچ طرف حرکت نکند و علاج هر دو همچون علاج تشنج باشد
لقوه مرضی بود که در عضلات روی و چشم واقع شود
و شقی از روی بجهتی غیر طبیعی منجذب شود و از هیأت خود
بگردد و سبب آن یا تشنج بود یا استرخا آنچه از تشنج بود علامت
آن تمدد پوست پیشانی و قلت بزاق و از جانب صحیح چشم
برهم نتوان نهاد و علاج آن همچون علاج تشنج بود و آنچه
از استرخا بود علامت آن استرخا و ضعف حرکت و ذهن و
کدورت حواس خصوص حس ذوق بود و جفن زیرین فرو

آمده

نو ع سمی د ۵ عبد و یک قس ملمع کن و با ۹ کو کرد کتو کن بو تو
ی زرق نمی س حل و عقد کن و بعد با ۹ عق اب حل عقد کن
بقمر زن شمس شود

آمده باشد و چنک نیز مسترخی شود و تدبیر ملقوآنست که تا هفت روز
یا جهار روز معالجت نکنند و آب نخورند و تا توانند چیزی نخورند
خنانچه در فالج کفته شد و بعد ازان جلاب از رازیانه و انیسون
و بالنکو و کلقند تناول میکنند و غذا نخوداب با فلفل و زعفران
و دارچینی خورند و کوشت اسب و شتربچه و کبک و تیهو مفید
بود و تنقیه بحب صبر و حقنهای حاده کنند و بوست بیخ کبر در ماء
العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک
نشینند و مرزنجوش و سعتر و جند بید ستر بجوشانند و روی
به بخار آن فرو آرند و کندر و مصطکی و حلتیت بخایند و
وج و فلفل و جوزبوا و قرنفل و عاقرقرحا در دهن کیرند
رعشه علتیست که در اعضا ر آلی ظاهر شود بسبب عجز قوت
محرکه از تحریک عضل با ثبات آن بر سبیل اتصال پس حرکات
ارادی یا ثبات ارادی بحرکات غیرارادی مختلط شود و
سبب این مرض سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج که عارض
عصب کردد و مشایخ و مدمن الخمر را بسیار واقع شود
و از شرب آب سرد با فراط و اعراض نفسانی نیز حادث
شود آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت آن علا

غلبهٔ بلغم باشد علاج هر روز جلابی از انیسون و رازیانه و
کلنگبین تناول کنند غذا نخود آب با فلفل و زعفران بگوشت آب
و کبک و دراج خورند و تنقیه بحب ایاره کنند و بعد از تنقیه روغن
قسط و زنبق و نرگس بر سر و پشت بمالند و بحمام گرم رفتن
و با آفتاب نشستن نیز مفید بود و تناول نارجیل و مغز گردکوش
مفید بود و آنچه از سوء المزاج سادج بود بسبب ملاقات
مبردی داخلی یا خارجی بود علاج آن جلنجبین با ماء العسل
یا کلنگبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال کنند و آنچه
از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت
دماغ بروغن گل و مورد و ربوب فواکه مفید بود و آنچه
بسبب اعراض نفسانی بود مثل غضب و خجالت ازالهٔ
آن سبب باید کردن بهر حیله که باشد و اگر بسبب گزیدن
حشرات حادث شود شراب بالنکو و تریاق تناول
کنند و در ازالهٔ سبب کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب
یبوست بدن بود بواسطهٔ استفراغ بسیار و تحلیل با فراط و
این قسم مشکلتر بود علاج آن ترطیب بدن بود تناول
شراب بنفشه و خشخاش و غذا بنوماش با مغز بادام

اسعاف

اسفاناخ و فروج فربه و حریره از نشاسته و روغن بادام
و نبات و تدهین بروغن بنفشه با دام باشد اختلاج جستن
اندام باشد و جستن ابرو و چشم و لب و روی و مقدمهٔ
لغوه باشد و سبب آن رطوبتی لزج باشد که حرارت
غریزی آنرا بتحلیل بادیح و بخار کند و بسبب غلظ زود از
مسام بیرون نتواند شد و قوت دافعه خواهد که آنرا دفع
کند پس میان ایشان مدافعتی حاصل شود و موجب اختلاج
گردد علاج آن تریاق اربعه با شراب بالنکو تناول کنند
و آن عضو را بروغن قسط و ناردین بمالند و اگر احتیاج
باشد تنقیه بحبها و ایارجها که مسهل بلغم باشد بکنند خدر آنست
که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب
نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سدهٔ باشد که در
عصب واقع شود بواسطهٔ خلطی غلیظ و مانع نفوذ
روح نفسانی گردد پس اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر بود
فصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات غلبهٔ بلغم باشد تنقیه
کنند و معالجات فالج استعمال کنند و اگر بواسطهٔ یبوست بود
علامت آن همچون علامات تشنج یابس بود و علاجش همچنان

باشد و اگر بسبب ضغط ورمی باشد یا سخت بستن عضو یا بران
نشستن علاج آن منع ضاغط بود و تقویت عضو زکام ونزله
عبارتست از فضلات بود که از دماغ فرود آید اگر بمنخرین
آید زکام و اگر بحلق و سینه فرود آید نزله گویند و سبب این
مرض اگر سوء المزاج حار بود که عارض دماغ گردد بسبب
حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حاره حریفه علامت آن
حمرة و حرقت چشم و خاریدن بینی بود علاج آن در ابتدا
فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی بود و شراب بنفشه و نیلوفر
و عناب تناول کنند و غذا ینوماش و مغز بادام و اسفاناج
خوردن و از گوشت و شیرینی و منجزات احتراز کنند و اگر
علامات امتلا باشد بنفشه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند یا شراب
بنفشه و ترنجبین و شیرخشت با خیارچنبر هر یک ده درم و
و بعد از تنقیه استحمام کنند و بروغن بنفشه استنشاق کنند
و اگر سیلان رطوبات متمادی شود بسوسیس و سرکه یا
صندل و کشنیز تبخیر کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود
که بسببی داخلی یا خارجی عارض شود علامت آن تری منخرین
و کلال حواس و ثقل و کسل بود و بهوای گرم استراحت کنند

بوقص ه

علاج

علاج سر بدستار پشمین وغیره گرم دارند وجلابی از بیخ کهک وپرسیاوشان

وبادام وبالنکو تناول کنند وغذا نخود اب با مرغ ومغز بادام واگر طبیعت

محتبس باشد پنج درم بنفشه ونیلوفر وپرسیاوشان وبیخ کهک

از هریک سه درم شکر سرخ وخیار چنبر هریک ده درم بیاشامند و شبت

وبابونه وبیخ کهک واکلیل الملک ومرزنجوش بجوشانند وسر به بخار

آن دارند واگر در حمام نیز بر سر ریزند مفید بود واگر آنچه از

منخرین آید رقیق بود شونیز وانیسون بکوبند ودر خرقه بندند

ومی بویند وندّه بر آتش نهند واگر سیلان رطوبات متمادی شود

بکند روسندروس وکشنه وکاغذ تبخیر کنند ودر زکام خواب

مغرق نکنند وبر پشت باز نخفتند تا ماده بسینه نریزد واگر احساس

دغدغه در حلق کنند تنحنح آنرا دفع کنند وپشتی گرم کنند وآب

سرکه بدان ریزند وبینی بدان فرو دارند اما در نزله از حموضات

وچیزها شور وتیز اجتناب باید نمود وجلاب از بنفشه مربی یا شراب

بنفشه یا ترنجبین خورند وباقلی آب با روغن بادام وحریره

شیره سبوس ونباست وروغن بادام وتخم خشخاش مناسب بود

واگر با آن سعال بود علاج آن کنند چنانچه گفته شود درباب

امراض صدر انشاء الله تعالی باب دوم در امراض چشم بر حافظ

صحت عین واجبست که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس و باقلا
و بادنجان و قدید و گوشتها و طعامهای شور و ریچارها و کامها
احتراز کنند و چشم از هوای گرم و سرد و دود و غبار نگه دارند
و از ادمان کتابت و بی‌خوابی و گریه مجتنب باشد و نظر در اشیار
براق نکنند و استحمام معتدل و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو
کنند و روشنایی و کحل الجواهر احیانا در چشم کشند ضعف بصر
اگر بواسطهٔ غلبهٔ خون بود و علامات آن ظاهر بود فصد قیفال
کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند یا بنفشه و نیلوفر و عناب
با ترنجبین جلاب سازند و غذا بنواش با مغز بادام و اسفاناخ
خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و توتیای غوره و کدو بکشند
و اگر از مادهٔ بارد رطب بود علامت آن دمع و رمص
بود بی حمرة و وجع و در عقب خواب و اکل زاید بود علاج آن
هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و بعد از
نضج تنقیه بایارهٔ فیقرا یا قرص بنفشه با تربد و سقمونیا بریان
کرده کنند و غرغره بماء العسل و رازیانه کنند و روشنایی کبیر
و باسلیقون در چشم کشند رمد ورمی حار بود که در ملتحمه حادث
شود و اگر از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق و ثقل

چشم

جشم و ضربان صدغین و کثرت تمدد و دمعه و رمص و ثقل باشد
علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند
و شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و اگر صفراوی بود علامت
آن شدت وجع و خاریدن بی دمعه و رمص باشد علاج آن آب
انار یا تمرهندی یا نبات تناول کنند یا بنفشه و اجاص و عناب
و نبات بگلاب سازند و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد کنند و قرص بنفشه
و در هر دو نوع شیر زنان و سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و در جشم
جکانند و صندل و روباه ترنک و گلاب و لعاب بزر قطونا ت
و مامیثا بر حوالی جشم ضماد سازند و شیاف ابیض و کافوری و افیونی
در جشم کشند و اگر بلغمی باشد علامت انتفاخ جشم بود و کثرت رمص
و دمعه و التصاق جفن و ثقل اما حمرة نباشد علاج تنقیهٔ دماغ کنند
بحبها و ایارجها و حقنها نرم و اگر سوداوی بود علامت آن صداع
و یبوست جشم بود و جفن بر هم نخسبد علاج شراب بنفشه و نیلوفر
و خشخاش تناول کنند غذا شوربا ماش با مغز بادام خورند و
ضمادات و نطولات مرطبه استعمال کنند وردینج رمدی عظیم بود
که بیاض متورم شود و جشم تنگ بر نتواند گرفتن و بیشتر
صبیانرا عارض شود و علاج آن همجون علاج رمد باشد و حجامت

نقره وارسال علق مفید بود ودر رمد مطلقا از گوشت وشیرینی
وجماع احتراز کنند طرفه نقطهٔ خون باشد که در طبقهٔ ملتحمه حادث
شود بسبب لطمه یا ضربه یا حرکتی عنیفه یا صیحهٔ شدیده علاج
آن فصد وحجامت کنند وشراب عناب وترنجبین تناول کنند
وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه ونقوع آن کنند وقطرهٔ خون بال کبوتر
یا بط تنها یا با گل ارمنی وشیر دختران در چشم چکانند وروغن گل
وسفیدهٔ بیضه نیز شاید ودر ابتدا ماميثا وگل ارمنی وفوفل بر حوالی
چشم ضماد سازند ودر انتها اکلیل الملک وبیخ مهک ودم الاخوین
وزعفران وزردهٔ بیضه با روغن گل ضماد سازند واگر طرفه
بسبب مده حادث شود از گوشت وشیرینی احتراز کنند وشراب
بنفشه وعناب خورند وتنقیه بقرص بنفشه یا سقمونیا یا مطبوخ
هلیله کنند وشیاف آبار کشند صفت اسفیداج مغسول ده درم
انزروت سه درم نشاستهٔ کتیرا هر یک دو درم افیون پنج درم نیم درم
سحق کنند وشیاف سازند ودر وقت حاجت بآب می
سایند ومیکشند ظفره زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و
منتشر گردد تا بسیاهی چشم رسد علاج آن در ابتدا فصد قیفال
باشد وتنقیه بحب ایاره وایارهٔ جالینوس کنند واز لبنیات

و دسومات و مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف باسلیقون و
قیصر و روشنایی در چشم کشند و اگر ظفره غلیظ بود بهترین علاج
کشط باشد سبل پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر شود و
بتدریج زاید شود و سبب آن امتلاء عروق چشم باشد از
خون غلیظ علامت آن حکه و سیلان رطوبت و ضعف
بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از روشنی و چراغ
متاذی باشد علاج فصد عرق پیشانی و عرق ماق کنند و
احتراز از غبار و دود و جماع و طول سجود کنند و هر روز
جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین و نبات تناول
کنند غذا ینو ماش و مغز بادام خورند و بعد از نضج این مطبوخ
بیاشامند صفت سنا گل سرخ بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم
هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک هفت درم تربد خراشیده و برگ
بادام چرب کرده دو درم خیار چنبر هر یک ده درم سقمونیا
بریان کرده نیم دانگ بعد از آنکه فرو گیرند بر سر مطبوخ ریزند
و شیاف قلقند و باسلیقون و دینارجون و روشنایی در
چشم کشند صفت شیاف قلقند روسختج نیم درم زنجار دو درم
نوشادر بوره زرنیخ مصعد هر یک سه درم سحق کنند و شیاف

ترنجبین ده

پنج درم

و شیاف ... کم

سازند و وقت حاجت بآب رازیانه بسایند و بکشند و اگر
بدین معالجات به نشود بمقراض لقط باید کرد جرب عین خشونتی
باشد که در باطن جفن حادث شود و با آن خارشی بود علاج
فصد قیفال کنند و شیاف احمر و اخضر و روشنایی بکشند و اگر
با جرب رمد منضم شود ادویهٔ حادّه استعمال بکنند و تنقیه
بمطبوخ هلیله یا حب افتیمون کنند و جفن باز گردانند و مازو
سحق کرده بران افشانند و زمانی بگذارند پس بخواب روند
و اگر مزمن شود و جفن غلیظ بود هر بامداد و شب جفن باز
میگردانند و بشکر حک میکنند تا خون ازان بیاید و ادویهٔ
حاده بران افشانند و شیاف ابیض و شیاف آبار در چشم کشند
قروح عین سبب آن مادهٔ تیز باشد و علامت آن وجع ناخس
و ضربان باشد علاج فصد و حجامت کنند و تنقیه بحب بنفشه
و ایاره کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند غذا نخود آش
با مغز بادام خورند و اگر حرارتی باشد کشکاب یا شیرهٔ خشخاش
خورند و شخ سوخته و شادنج بشویند و بسایند و ذرور سازند
وقت عین سوزش چشم بسبب انصباب اخلاط تیز یا ارتفاع
بخارات بود علاج اگر علامات امتلا ظاهر بود فصد کنند

و قلیین

وتلیین طبیعت و بعد از تنقیه این کحل بکشند فلفل دارفلفل هر یک درمی
زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل چهار درم کافور دا
بکوبند و بسائیند و استعمال کنند و اگر علامات امتلا نباشد
توتیای غوره بکشند و کاسنی تر بکوبند و با روغن گل ضماد کنند
نزول آب عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه ریزد و مانع
ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضربه و
سقطه که عارض شود یا در عقب صداع مزمنی حادث شود
و علامت آن در ابتدا تخیل مثل پشه و موی و دود و
شعاعات مختلفه کنند علاج هر روز جلابی از رازیانه و
بالنکو و بیخ مهک و کلقند تناول کنند غذا نخود آب و بعد
از نضج تنقیه دماغ بحب ایاره و حب قوقایا کنند و از اطعمه
بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز باشند و شیاف
مارارات و با سلیقون در ابتدا بکشند و این شیاف نیز
مفید بود شحم الحنظل یکمثقال فرفیون نیم درم نوشادر نیم درم
سکبینج یکدرم و نیم زهره بز ده درم همه با هم بسایند و بسایه
خشک کنند و بعد از آن بآب رازیانه یا سداب شیاف
سازند و بوقت حاجت بگلاب بسایند و در چشم کشند
و خشک کرده

وآب چون مستحکم شود و منع ابصار کند آنرا بغیر از قدح علاج نباشد جهر آن باشد که بروز نه بیند و سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن بود علاج ترطیب و تقویت دماغ کنند باغذیهٔ رطبه و تغلیظ خون باغذیهٔ لزجه مثل هریسه و پاچه و از میوها انجیر و انگور مناسب بود و برود حصرم در چشم کشند عشا آن بود که بشب نه بینند و سبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و در روز بواسطهٔ حرکت و ضوء آفتاب بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل شود علاج هر روز جلابی از رازیانج و بیخ مهک و کلقند تناول کنند غذا نخود آب بامرغ جوان و کبک خورند و فلفل و زنجبیل و دارچینی دران کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و عطسه آرند ببویدن کندش و جند بیدستر و فلفل و بابونه و شبث و رازیانه و خشک بجوشانند و سر بخار آن فرود آرند و این شیاف در چشم کشند صفته مشک و زعفران و زهرهٔ کلنک و زهرهٔ شبوط متساوی سحق کنند و بآب رازیانه شیاف سازند و بوقت حاجت بآب بسایند و در چشم چکانند بیاض سفیدی است که

گشند

در طبقهٔ

درطبقهٔ قرنیهٔ حادث شود واکثر بعد از قرحه و رمد و آبله بود
علاج تنقیهٔ دماغ بحب ایاره و حب بنفشه و ایاره جالینوس
کنند و زبان دران سفیدی مالیدن در حمام یا بعد از حمام
مفید بود ذرور زبد البحر انزروت نبات هر یک چار درم
بوره یکدرم سحق کرده استعمال کنند واگر بیاض غلیظ بود
این شیاف بکشند صفت سکبنج اشق انزروت هر یک چهار درم
زبد البحر بوره نانخواه تازه هر یک هشت درم زنجار نمک اندرانی
هر یک درمی کوفته و سحق کرده بآب رازیانه یا سداب شیاف
سازند و در وقت حاجت وج بجوشانند و شیاف دران
حل کرده در چشم چکانند و صبیانرا بواسطهٔ التصاق جفن و
ریختن مواد بچشم حادث شود و بسبب عدم تحلیل متمکن شود
و آنرا بدین شیاف علاج کنند صفت کندر عنزروت صبر مر دم
الاخوین کحل اقلیمیا فضه متساوی بکوبند و بآب رازیانه
شیاف سازند سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ شود بواسطهٔ
مادهٔ غلیظه اکاله که بدان ریزد و باشد که مژه ریخته شود
و بیشتر از رمد حادث گردد علاج اولا تنقیهٔ دماغ کنند از
خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس بگلاب و آب

بعد از رمد

بعدم

تورک بجوشانند تا مهرا شود وضماد سازند یا شغیده پیف
وروغن گل بهم بزنند و بران نهند وآنچه مزمن باشد فصد
عرق پیشانی و حجامت نقره باید کرد ونحاس سوخته
نیمدرم وزاج سه درم زعفران و فلفل هر یکی درمی بسایند
وبشراب بسرشند ضماد سازند شرناق شحمی زاید بود
که در جفن اعلی حادث کردد وآنرا ثقیل کرداند وبیشتر
صبیان مرطوبی مزاج را حادث شود علاج آن آنست
که شق کنند وبیرون آرند ونمک وزیره دران ریزند و
خرقه بسرکه ترکنند وبدان نهند تا بقیتی که باشد بگدازد بعد
ازان بادویه ملصقه علاج کنند برده رطوبتی بود که در
باطن جفن متحجر شود وآنرا بانزروت وصمغ بطم وسرکه
طلا کنند واکر مفید نبود شق کنند وبیرون آرند شومنقلب این مرض بسبب
رطوبتی که در اشفار واجفان متعفن شود حادث کرد
علاج اولا تنقیه دماغ وبدن بحب ایاره وقوقایا کنند و
موی را که واژکونه شده باشد برکنند وبشیرانجیره وخون
ضفدع یا خون قراد شتر یا قراد اسب کسک موضع نتف را طلا
کنند وزهره خارپشت وخون کبوتر باجند بید بهتر مفید بود موی ها
برکنند

برکنند و بسوزنی گرم کرده موضع موی را داغ کنند و اگر یکموی
یا دو موی بیشتر نباشد بدبغی یا مصطکی مویهای دیگر بدو بچسبانند
یا سوزنی باریک در جفن فرو برند و آن موی در سوراخ
سوزن کشند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر موی
بسیار باشد علاجی بهتر از تشمیر نیست و آن چنان باشد که بعضی
از پوست جفن بچینند و بعد از ان بهم دوزند تا پوست
کشیده شود و موی باز طرف خارج آید و بعد از آن صدف
سوخته و مصطکی و قطران و زاج بسایند و در چشم کشند
و شیاف اخضر و باسلیقون و روشنایی مفید بود **انتثار**
اشفار ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که در اهداب جمع شود
و علامت آن حمرة و صلابت جفن باشد علاج تنقیه دماغ
کنند و بعد از ان بدهن سریر و غیر تنقیه کنند و اغذیه مرطبه مثل
بنو ماش و اسفاناخ و کدو خورند و اگر انتثار بعد از امراض
حاده و استفراغ بسیار واقع شود استفراغ بسیار نباید
کرد و بجماع ادمنی اکتحال مناسب بود **دوایی** که منبت اشفار
بود پنج نی و شیح واسته فرما دود کنند هریک دو درم سنبل
حب بلسان هریک درمی حجر لاجورد چار درم سحق کنند و بمیل در

در اشفار میکشند **قمل اشفار** جانوری بود که از رطوبت عفنه
در اشفار حادث شود علاج تنقیهٔ دماغ کنند بحب ایارج
و قوقایا و اجفان را آب نمک بشویند و روغن پسته زرد آلوی
تلخ دران بمالند وصبر و میویزج طلا کنند یا بوره و شب
یمانی یا زیبق مقتول با حنا و نمک و از امتلا و غذاء شب احتراز
کنند و استحمام در حالت خلو معده مفید بود **خیالات**
اشکال و الوان مختلف بود که احساس کنند و شاید که آن
بسبب قوة حس بصر بود که غبار هوا و بخار غذا احساس
کنند و علامت این سلامت و قوت ابصار بود و تدبیر
آن با غذیهٔ غلیظه کنند و گاه بود که تخیل اسطوانها کنند
که از پیش چشم بر آید و سبب آن خلطی سوداوی بود که
در شریان حادث شود علاج آن تنقیهٔ دماغ بحب ایارج بود
و بعد از ان تناول اطریفل مفید بود و اگر تخیل کنند در حالت
عطسه یا ماسیده چشم که چیزهای سفید از زیر ببالا بر می آید
یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلاء معده و حوالی عین کند
علاج تنقیهٔ معده بقی کنند و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و حب
ذهب و بعد از ان اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر **حول**

کنند

[illegible]

کژی چشم اگر خلقی باشد علاج پذیر نبود و اگر عارض بود
سبب آن تشنجی بود که در اغشیهٔ دماغ حادث شود و طبقهٔ
صلیب را جذب کند و آن اگر بواسطهٔ یبوستی باشد که از
اغشیهٔ دماغ حادث استفراغ مفرط یا مقاسات امراض حاده
و حرارت شدیده حادث شود علامت آن تقدم سبب
بود و علامات تشنج یابس علاج آن شراب نبفشه و خشخاش
تناول کنند و غذا بنو ملش و شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ
و کدو و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند
بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجو شانند
و بر سر ریزند و اگر از امتلاء اغشیهٔ دماغ بود علامت
آن علامات تشنج امتلایی بود علاج تنقیهٔ دماغ کنند بحبها
و ایارجها و روغن بابونه و شبث و نرگس بر سر مالند و اگر
در طفولیت از جهات شیر دادن و خوابانیدن واقع شود
تکلیف طفل کنند تا نظر بجهت خلاف کند و از اودیهٔ
مبخره و مجففه احتراز کنند و پردهٔ بر چشم او بندند که در او
برابر عین سوراخی چنان کرده باشند که او را نظر راست باید
کرد تا باز حال خود گردد باب سیم در امراض گوش حافظ

دربند صح

صحت سمع را باید که از اغذیهٔ غلیظه و مبخرات و باد سرد و گرم
و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نمایند و احیاناً
روغن نسرین و زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی تنشیف
کنند و چرک از گوش پاک کنند تا جمع نگردد که متحجر شود و هر سال
تنقیهٔ دماغ بحبوب و ایارجات مناسب بود وجع اذن
اگر از غلبهٔ خون باشد و علامت آن ظاهر بود فصد قیفال
کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین تناول کنند و تنقیهٔ
دماغ بمطبوخ هلیله یا فواکه کنند و آب تورک و شیر زنان
و روغن گل و آب کدو و آب خیار و آب غوره و خل
خمر در گوش چکانند و اطراف گوش بصندلین و گلاب
و آب کشنیز و کاهو و بید و بستان افروز طلا کنند و اگر
علامات غلبهٔ صفرا ظاهر شود استعمال مبردات مذکوره
کنند و اگر وجع بغایت سخت باشد حبهٔ افیون در روغن
گل بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و
اگر علامات بلغم ظاهر شود تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند
و غرغره بسکنجبین عسلی و روغن قسط و سوسن و مرزنگوش
و بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب و مرزنگوش نیز شاید

در ... گوش دموی

... طلا صفراوی

...

و گلقند

وکلقند ورازیانه و شراب بالنکو بخورند و اکر علامات سودا ظاهر بود
تنقیه بحب افتیمون و اصطمخیقون کنند و روغن نرکس و بادام در
کوش چکانند و شیر زنان بر سر دوشند و اکر این وجع از بثره یا
ورم باشد علامت آن تب و ثقل سر و پیشانی و قلق و اضطراب و
سیلان دمع بود علاج فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب
تناول کنند غذا کشکاب با شیرهٔ خشخاش خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
هلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع آن یا ترنجبین و شیرخشت کنند و شیاف
ابیض بشیر دختران در کوش چکانند و روباه ترکی و صندل و آب بایند و
کشنیز در حوالی کوش بمالند و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه هریک
پنج درم آرد جو آرد باقلی هریکی ده درم باهم بسایند و بآب روباه
ترکی و کشنیز و روغن بنفشه ضماد سازند و اکر بتحلیل نرود و
علامات جمع شدن مده و قیح ظاهر شود لعاب حلبه و بزرکی
مرورشکر و شیر دختران در کوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود
و بعد از آن فتیله از کتان بعسل و انزروت بیالایند و در کوش
نهند تا مده پاک شود و اکر بسبب طول قرحه و مواد عفنه
کرم متولد شود و علامت آن احساس حرکت و خارش بود
آب ورمنه و مرزنکوش و آب ورق شفتالو یا بوره و سرکه

باب شحم حنظل در گوش چکانند و بعد از آن فتیله از پشم بپیچند
و در گوش میگردانند و سعی کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش
بسبب ریاح غلیظه باشد اگر بشرکت معده بود علامت آن
غثیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج تنقیه معده بقی
کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادهان حاره در گوش
چکانند و اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و صداع
بود علاج تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارها و اکلیل الملک و ورق
غار و بریخا سف و مرزنجوش بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و
ثفل آن ضماد کنند و اگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش
رسد یا آب سرد بر سر ریزد روغن مرزنجوش و بابونه در گوش
چکانند و سر گرم دارند و گوش بنجار شلغم پخته و خردل و بابونه
و حشایش مذکوره فرود آرند صمم گرانی گوش است اگر مولودی
یا در پیری بود یا بسبب ضربه و سقطه بود که موجب تهتک عصبه
مفروشه شود علاج پذیر نباشد و اگر از غلبه صفرا باشد چنانچه
در حمیات حاده حادث می شود علاج هر روزه شراب بنفشه
یا بنفشه مربی یا ترنجبین جلاب سازند یا عناب ده عدد و
آلو ده عدد و بنفشه سه درم و ترنجبین ده درم غذا تمر هندی

یا آلو به

باالوجه خورند و اگر تب باشد جو آب و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ
فواکه یا مطبوخ هلیله با نیمدانک سقمونیا بریان کرده و روغن گل
در گوش چکانند با آب انار با پوست افشرده بجوشانند و بچکانند
و اگر بسبب غلبهٔ بلغم بود علامت آن ثقل سر و بلادت حواس
و کثرت خواب بود علاج هر روز جلابی از انیسون و بیخ مهک و
گلنگبین تناول کنند غذا نخوداب با شیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از
نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و روغن مغز زردآلو تلخ و
بادام تلخ و سداب در گوش چکانند یا زهرهٔ کلنگ و آب مرزنجوش
و شحم حنظل با انجیر و خردل بکوبند و فتیله سازند و در گوش نهند
و اگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن روی
و بینی و غور عین باشد و این نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب
مفرط حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه و
کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند
و اگر صمم بواسطهٔ اجتماع وسخ بود و آنرا برابر آفتاب توان دید
علاج او آنست که با آلتی که برای این کار راست پاک کنند و بعد
ازان روغن بادام یا شیر زنان بچکانند یا بشب روغن زران
چکانند و بامدادان بحمام روند و گوش بر تاوهٔ گرم نهند تا

و شیر زنان و تناول اغذیهٔ مرطبه مثل بنو ماشی حه

صمم و سحر

بیرون آید طنین و دوی آواز گوش آنچه باریک و حاد بود طنین گویند
وآنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب ریحی غلیظ
باشد علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود
و گاهی اشتداد کند و اگر بسبب فضلاتی بود که بگوش ریزد
بواسطهٔ امتلاء دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود
علاج جلابی از رازیانه و بیخ مهک و انیسون و گلقند تناول
کنند غذا نخود آب با زیره و دارچینی و زعفران و برگ شبث
و روغن قسط و سوسن و خیری در گوش چکانند با آب ترب
یا گوشونیز و جندبیدستر و بابونه و شبث و اکلیل الملک و ترجس و
ورق غار و ترب و مرزنجوش و برنجاسف بجوشانند و گوش بخار
آن بدارند و ادمان حمام مفید بود و آنرا که از امتلای دماغ
بود اول تنقیه بحب ایاره و اصطمخیقون باید کرد و بعد از آن
استعمال قطورات و بخورات و اگر بسبب یبوست و خلو دماغ
باشد علامت او آنست که در گرسنگی زاید شود و در سیری
ساکن گردد علاج آن ترطیب دماغ بود بادمان حمام و
تناول اغذیهٔ مرطبه و مالیدن شیر زنان و روغن بنفشه و اگر
بسبب ضعف بود چنانچه ناقه را واقع میشود تقویت کنند

بچکانند

بستر ب

بشراب حماض ولیمو و سیب و آب گوشت مطیب و استعمال مشمومات
معتدله **شیافی** که زود وی و ثقل گوش زایل کند شحم الحنظل یک درم
بوره نان نیم درم جندبیدستر و زراوند مدحرج هریک درمی و نیم
و عصاره افسنتین و فنطریون و فرفیون هریک دانگی کوفته و
بیخته بزهره گاو بسرشند و شیاف سازند و بوقت احتیاج مقدار
عدسی با روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند **قروح**
اگر نو باشد شیاف مامیثا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش چکانند
یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون استعمال کنند و آنچه مزمن باشد
قطران بچکانند **دخول هوام و آب** اگر جنبنده در گوش رود علامت
آن احساس حرکت بود علاج آن آب ورق شفتالو یا صبر
با آب گرم حل کرده یا آب پودنه و کبر و افسنتین و شیح و قنبیل
و قسط در گوش چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آرند
بعطسه آوردن یا بآلات مخصوصه و اگر آب در گوش رود علامت
آنست که بعد از حمام و شناب کردن حادث شود و با آن وجعی
باشد پس اگر تحریک سر و برجستن بیرون آید فهو المراد و الا چوب
شبث یا رازیانه یا چوبی که ازان حصیر کنند در گوش باید کرد
و طرفی که بیرون باشد پاره پنبه بران پیچند و بروغن چرب کنند

وبرافروزند تا آب بیرون آید یا فتیلهٔ از پشم یا پنبه بر سر چوبی کنند
وگرم کرده در گوش میگردانند تا آب برچیند و اگر آب گرم در
گوش رفته باشد روغن گل با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند
انفجار دم اگر خون بطریق بحران از گوش روان شود حبس نباید
کرد مگر وقتی که ضعف آرد و اگر بسبب انفتاح عرقی بود یا از
صدمه یا از ضربه مازو و اندکی کافور در سرکه بجوشانند و در
گوش چکانند یا آب لسان الحمل یا میثا یا اقاقیا یا آب انار جوشانیده
یا آب گشنیز یا سرکه و اندکی کافور حکهٔ گوش اگر گوش خارد
آب افسنتین با روغن گل یا افسنتین در سرکه بجوشانند و در گوش
بچکانند باب چهارم در امراض بینی خشم بطلان یا نقصان قوهٔ شم
باشد و سبب آن خلطی غلیظ باشد که در بطن مقدم متمکن باشد
علاج هر بامداد جلابی از انیسون و بیخ مهک و گلقند تناول
کنند غذا نخوداب با شیرهٔ خشکدانه و بعد از نضج تنقیه بحب
ایارج و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه استعمال عطوسات
کنند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک و اگر سرکه
بجوشانند در شیشهٔ و بینی بدان فرود آرند نافع بود و اگر
شونیز سحق کنند و با زیت بیامیزند و در بینی کشند بعد از آنکه

میل نقره از توی
بوته در آورد با
دشته ی سنگ
سماق و زیره سی
هم سماق باشد
سحق کن و سنگ یک
هم تنکار یا ملح
دانه سحق کن
تا ... دفعه
دفعی هفت
با بوته ...
و دم جرخ بده
تا بوته ...
سنگ بماند بهر ...
که مینا هید

دهن پر آب کنند مفید باشد و اگر از اینها وجعی و حرقتی حادث
شود روغن بنفشه استنشاق کنند و شونیز کوفته با آب
مرزنجوش و فودنه خشم را نافع بود نتن انف بسبب عفونت
اخلاطی بود که در تجاویف جمع شده باشد علاج اول تنقیهٔ بدن
کنند بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل غرغره کنند و فودنه و بادرنجبویه
بکوبند و در بینی دمند و فودنه و بول شتر نیز مفید بود و شراب
ریحانی استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند و با آب
فودنه یا مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند قروح انف
اگر ریش بود تیز فصد قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه
و استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه
مربی تناول کنند و فتیله را بموم روغن از روغن بنفشه و موم
و مغز ساق گاو و لعاب به دانه بیالایند و در بینی نهند و از
گوشت و شیرینی و مبخرات احتراز کنند و اگر قرحه کهنه بود بینی
بسرکه بشویند و فربیون سفید و فلفل بکوبند و در بینی دمند بواسیر انف
گوشتی زاید بود که در منخرین بروید و منفذ را تنگ کند علاج فصد
و حجامت و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و هلیله و استعمال مرهم
زنجار کنند یا پوست انار ترش بسایند و با آب بسرشند و فتیله
سازند و در بینی نهند یا زاک دو درم
زنگار نیم درم سحق کنند و فتیله

بدان ملوث کنند و در بینی نهند و اکر بدینها زایل نشود قطع کنند

جفاف انف خشکی بینی کو ز حمیات حادث شود و بسبب یبوست که بر دماغ غالب شود یا خلطی لزج که بواسطهٔ حرارت خشک شود و این را بدان بدانند که احیانا دفع شود علاج ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و منجرات احتراز کنند

رعاف اکر خون از بینی بسبب بحران بود در روز باحوری قطع نباید کرد مکر که از افراط ضعف غالب شود و اکر بسبب حدت خون آید علامت او آنست که اندک اندک آید و تنک بود علاج شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و استنشاق آب کشنیز کنند و کل ارمنی با سرکه بر سر طلا کنند و عصارهٔ بادروج و کشنیز با اندکی کافور در بینی کشند و آب سرکین خر نیز مفید بود و فتیله بمداد تر کنند و بزغ و شب و کلنار و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده بیالایند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ و صدف و بُسّد و شاخ کاو کوهی و پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید بود و اکر رعاف بسبب غلبهٔ خون باشد علامت او آنست که غلبه آید و غلیظ بود علاج فصد قیفال کنند و محجمه بر دوش و مراق نهند و فتیله بغبار آسیا و خون

سیاوشان

سیاوشان وشب یمانی ملوث کنند و در بینی نهند و گل ارمنی
و عدس و ورق گل و صندل و گلنار و اوراق انگور و بید
و خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند و با سرکه بر
پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت و قلقطار محرق بخل خمر فتیله
سازند و در بینی نهند و با هوبه بندند وانیثین را میکشند فتیله
افیون و اکمی غبار آسیا گلنار عفص هریک نیم درم بکوبند و با
آب سرکین خر بسرشند و به نسج عنکبوت بیامیزند و در بینی
نهند و اگر از طرف راست آید محجمه بر کبد نهند باب نهم
در امراض دهان ولب و زبان از انجمله قلاع است و آن بثرانی
بود که در دهان پیدا شود و منتشر گردد و اگر دموی باشد
علامت آن حمرت و حرارت و برآمدن آن بود علاج فصد
قیفال یا چهار رگ کنند و آب انار مز یا ترنجبین و نبات تناول
کنند غذا بنواش و مغز بادام با آلوی گیلی یا تمر هندی خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و دهن را هر روز
بسرکه و گلاب بشویند و کشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ و
عدس و فوفل و طباشیر متساوی بکوبند و در دهن افشانند
یا گلنار و سماق و گل سرخ و نشاسته و تخم بورک و تخم کاهو

انگور و بید و خشخاش و زاج

[حاشیه:] ... صندل ... گلاب ... طلا کنند

صندل و طباشیر و فوفل هریک یک درم کافور نیم دانک سحق کنند
و ذرور سازند و بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه کنند و
اگر قلاع از بلغم مالح حادث شود علامت آن سفیدی
زبان بود و قلت عطش و وجع علاج گلقند و رازیانه و
بیخ مهک جلاب سازند و تنقیه بحب صبر و ایاره و مطبوخ
تربد کنند و عاقرقرحا و مامیران و تخم ترب در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند یا ورق زیتون و برنجاسف و مرزنجوش
و اکلیل الملک بجوشانند و مضمضه کنند و اگر از ماده سودا
بود علامت آن سواد لسان و لذع و جفاف آن و عدم
لعاب بود علاج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و مغز
ساق گاو و پیه بط در روغن بنفشه با هم بیامیزند و بر زبان و
دهن بمالند و در ابتداء مرض گلنار و سماق و مازو در سرکه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر با بخیر و شبت و بابونه
و اکلیل الملک و اگر این بثرات متعفن شود و از ان نتنی حادث
شود ابهل و جوز سرو و فودنه در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و زاج سفید و زرد و فودنه و گلنار و ورق گل
و سماق و شب یمانی سحق کنند و بدان افشانند بجز کنند دهن

اگر

اگر از حرارت معده باشد علامت او آن بود که چون اطعمهٔ
بارده تناول کنند ساکن شود و در خلو معده زاید بود
علاج آب انارین یا تمر هندی یا نبات و ترنجبین با آب خیار
کدو یا سکنجبین با نقوع فواکه تناول کنند غذا سماق با غوره
یا انار خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه‌ها زردالو و
واهرود شفتالو و خیار کدو مفید بود حبی نافع سعد اذخر سنبل گلنار عوده
صندل سفید پوست ترنج را مکه قاقله متساوی بکوبند و بگلاب
و نبات بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی و در دهن گیرند
و اگر بسبب بلغمی باشد که در معده متعفن شود علامت آن
کثرت بزاق و بی طعمی دهن بود و در خلا و امتلا یکسان باشد
علاج در هفتهٔ دو بار قی کنند بطبیخ شبث و ترب و تخم خربزه
واندکی عسل و نمک و بعد از آن گلقند و رازیانه بخورند یا
سکنجبین لعق کنند و اگر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ تربد
تنقیه کنند و از اغذیهٔ غلیظه و لبنیات اجتناب نمایند و احیانا
اطریفل کبیر یا صغیر و زنجبیل و هلیلهٔ پرورده خورند و مصطکی
و کندر و قاقله و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل و سعد و گیاه بکوبند
و بعسل سرشته حب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب فساد

کوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ یا قیفال کنند و عناب
و آجاص و تمر هندی و نبات جلاب سازند و از کوشت و
شیرینی اجتناب نمایند و بقرص بنفشه و مطبوخ هلیله تلیین کنند
و مورد و مازو و کلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کنند و آقاقیا و صندل و کلنار و کل سرخ و سعد و کزمازج
رامک و مصطکی و عود و فوفل و سک و قرنفل و هلیله زرد
هریک نیم درم و مشک و کافور هریک دانگی بکوبند و در بن
دندان میریزند و اکر بسبب تاکل استان بود علاج آن کنند که
همچون قلاع باشد اما فساد او بیشتر و انتشار او زودتر بود
و او را رایحه کریهه باشد علاج او فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ
افیتمون بود و مضمضه بسرکه و آب غوره کنند تا زایل شود و
بعد از آن فلدفیون با اقاقیا استعمال کنند و باقی علاج او همچون
علاج قلاع بود **سیلان لعاب** رفتن آب از دهن در خواب
یا غیر آن اکر از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد
که در حالت جوع و خلو معده بیشتر باشد علاج شراب سیب
و به و ریباس تناول کنند و با آب ورق سیب و به مضمضه کنند
و کاشنی ناشسته با نمک بخورند و اکر علامت غلبه خون ظاهر بود

سنون فوری
سنون مشکی
پنج درم

فصد

فصد کنند واکر بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن علامات
غلبهٔ بلغم باشد علاج تنقیهٔ معده بقی کنند واطریفل وکلقند و
رازیانه وکوارش مصطکی وعود تناول کنند وقلایا واغذیه
که دران رطوبتی چندان نباشد با توابل خورند ونان وعسل نیز
مفید بود واز فواکه رطبه وبقول بارده احتراز کنند ولعاب
که از دهان صبیان آید اقاقیا بسایند و در دهن او افشانند واکر
در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل کرم بود علاج او کفته
شود در امراض امعا **اورام لسان** ورم زبان اکر دموی بود
علامت آن حمره وحرقت لسان وقلت لعاب بود علاج
فصد قیفال کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن یا
ترنجبین وشیرخشت یا حقنهای نرم واکر صفراوی بود علامت
آن وجع شدید ولهیب وعطش وصفرت لون بود علاج شراب
نبفشه وعناب تناول کنند وآب انارین با ترنجبین وآب خیار
کدو با سکنجبین وتلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا پنج درم
آجاص بیست عدد عناب ده عدد سبستان بیست عدد بنفشه
چار درم نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد هفت
درم ورق کل سرخ وروباه تربک هر یک پنج درم تمر هندی

بلغم کمه

بالهند ا ا

حقنه

پانزده درم ترنجبین ده درم مغز خیار شنبر پانزده درم
سنا هفت درم بنفشه تخم کاشنی هر یک سه درم عناب ده عدد
سپستان سی عدد سبوس خطمی جو مقشر نیم کوفته هر یک کفی
ورق چغندر دسته خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم
روغن کنجد و ابکامه هر یک ده درم و بوره هر یک نیم درم
و در هر دو قسم مضمضه بآب سماق و توت و انار مناسب
بود یا عناب ده عدد و عدس پوست و رویاه ترنک هر یک
پنج درم بجوشانند و بآب کشنیز و شراب توث بیامیزند
و مضمضه کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن کثرت
لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود هر روز جلابی از
رازیانه و بیخ مهک و کلقند تناول کنند و تنقیه بحب ایارج
و حقنهای حاده کنند و شبث و بابونه و بزرک درماء العسل
بجوشانند و مضمضه کنند بسعتر و بودنه و انجیر جوشانیده و اگر
سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن بود
و قلت لعاب علاج تنقیه بحب مطبوخ افتیمون کنند و
مضمضه بشیر خر و شیر بز با روغن بنفشه و کدو و یا لعاب بزرک
و حلبه و آب انجیر کنند و پیه بط و روغن سوسن در زبان بمالند

علاج

و اگر

شی و طلوع ... زبان کی بیان ... تعلق بعاب با شنه ... ام ... نوع دیگر از ...

حب نزله ... کثیرا ... زعفران ... ... بعد ... کرده بالعوب

واکر ورم بسبب زهر باشد علاج آن کنند ثقل و ستر خار لسان
اکر بسبب غلبهٔ خون باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
و مضمضه بآب غوره و فقاح اذخر و اکر بسبب فالجی باشد که
عارض زبان شود علامت او آنست که زبان سست بود
و تکلم نتوان کرد و لعاب فرود آید و بغتتا حادث شود علاج
تنقیهٔ بدن باشد بحب ایاره و قوقایا و ایارهٔ لوغاذیا و مضمضه
بمویزج در سرکه عنصل جوشانیده یا کبر و خردل و صعتر و عاقرقرحا
کاه در آب جوشانیده و صبی چون دیر سخن کوید زبان او را
بعسل و نمک بمالند بطلان ذوق کاه باشد که حس ذوق ناقص
شود یا باطل کردد چنانچه احساس هیچ طعم نکند و این بسبب
فضلات رطوبی باشد که بعصبهای زبان و حنک ریزد علاج آن
تنقیهٔ دماغ باشد بایارهٔ فیقرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه
بسرکه و خردل و میویزج و عاقرقرحا و کاه باشد که حس
ذوق فاسد کردد چنانچه طعم دهان مجموع طعمهای تلخ احساس
کند و این دلالت بر غلبهٔ صفرا کند یا شیرین احساس کند دلالت
بر غلبهٔ دم کند یا شور یا ترش احساس کند دلالت بر بلغم
کند علاج تنقیهٔ بدن باشد از ان اخلاط و غرغره بچیزی که مناسب بود

جفاف لسان اگر خشکی زبان بسبب حرارت و یبوست بود بلعاب
تخم بکو و بهدانه بمالند و مضمضه بآب تورک و خیار کد و خیار کنند
و اگر بسبب خلط لزج باشد سکنجبین لعق کنند و گاه باشد که بسبب بخارات
ردیه زبان و حنک متقشر شود چنانچه اگر بخرقه مالند پوستی سفید
تنک همچون پوست پیاز جدا شود و با آن هیچ الم نباشد علاج
آن فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود و مضمضه بسرکه که
دران مورد و گل و گلنار جوشانیده باشند **شقوق لسان** علاج
ترکیدن لسان آنست که بکو و بهدانه و کثیرا در دهن گیرند و
اغذیهٔ لزجه مثل پاچه و هریسه خورند **اورام شفه** علاج آن فصد
قیفال و چهار رگ بود و تناول شراب بنفشه و عناب و
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و رو باه ترنگ و فوفل و
گلنار و ورق گل و جوز سرو بکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند
و از شراب و گوشت و شیرینی اجتناب نمایند **قروح و بثور شفه**
علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت و مرهم اسفیداج
بران نهند یا مرداسنگ و ماز و بکوبند و با موم روغن بیامیزند
و بنهند **بواسیر شفه** آنست که لب ستبر شود و در میان آن شقی
ظاهر شود و گاه بود که بثره همچون توث پیدا شود علاج او
بران م

آنست

آنست که فصد کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون و ضمادات محلله استعمال کنند و آنچه رنگ او بسیاهی زند به نیشتر بزنند تا خون بیاید و بنمک بمالند و بعد ازان محللات یا قابضات طلا کنند **شقوق شفه** لب ترکیده را بلعاب کثیرا و به دانه و نبکو طلا کنند و کفی که از خیار ظاهر شود چون قطع میکنند درین باب مفید بود و روغن بنفشه و پیه بط گرم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته دران بیامیزند و طلا کنند و بوستی تنک که بر بیضه کشیده است بران نهند **باب ششم** در امراض اسنان و لثه بر حفظ صحت اسنان لازم است که از فساد طعام و شراب در معده اجتناب نماید و از کثرت قی و خاییدن چیزها که دوسنده باشد مثل حلوا و کلاشکن و قرص سکنجبین احتراز کنند و همچنین آب سرد از عقب طعام گرم و از چیزهای ترش و از کندنا احتراز کنند و از چیزهای سخت شکستن بدندان مثل بادام و جوز و مانند آن محترز باشند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوب اراک و زیتونست و در وقت خواب احیانا روغن گل یا انار دین بحسب مزاج در دندان بمالند و وقتها بعسل و نمک دندان بمالند **ورم لثه** بسبب ماده حار باشد و علامت آن حمرت و لهیب و ضربان

شقاق

وخاصه

بود علاج فصد قیفال و چهار رگ کنند و شراب بنفشه و عناب یا شراب آجاص
یا آب انارین یا نبات و ترنجبین تناول کنند غذا تمر هندی یا
آلوی کیلی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و
بسرکه و گلاب و آب سماق مضمضه کنند و گلنار و جوز سرو و پوست
انار ترش و طباشیر و ورق گل و طراثیث و فوفل متساوی
بکوبند و بر لثات ریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند
و با نار ترش و امرود و زردالو و سیب و شفتالو تنقل کنند **قروح لثه**
علاج آن همچون علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود قلقدیون
بران ریزند تا گوشت فاسد زایل شود و لثه را نیک بمالند
بنمک
پس گلنار و مازو و سماق و جوز سرو در سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و اگر ناصور گردد و به نشود داغ کنند و اگر خون
از لثه آید شب یمانی بسوزانند و سرکه بران زنند و یک درم
ازان یا دو درم نمک و سه درم تخم گل بکوبند و بران ریزند
و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان
و کرسنه و بیخ مهک بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند و بران نهند
وجع اسنان اگر سوء المزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید
و ضربان بود و بملاقات اشیاء بارده ساکن شود علاج فصد

قیفال

قیفال و چهار رگ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و شراب عناب و تمر هندی
و نبات کنند غذا محموضات با نخود ماش و مغز بادام تلخ نباشد و از گوشت و
شیرینی احتراز کنند و سرکه و گلاب در دهن نگاه دارند و اگر وجع بغایت
بود اندکی کافور با سرکه و گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار و کشنیز
و تورک بگیرند و با حب افیون مضمضه کنند و اگر وجع از سوء المزاج بارد
باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بملاقات
چیزهای گرم علاج گلقند و رازیانه تناول کنند غذا نخوداب با دارچینی
و سعتر و فودنه خورند و تنقیهٔ دماغ بحب ایاره و مطبوخ
ترید کنند و عاقرقرحا و بیخ کبر و زوفا در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج در دهن
گیرند و دندان بران بمالند و سیر بریان کرده بر دندان
نهند و اگر بدین تدبیرها ساکن نشود و لثه متورم نباشد قلع
کنند زنجبیل که در سرکه پرورده باشند بران دندان نهند
یا توبال مس و شیر انجیر با یتوع با هم بیامیزند و بران نهند یا
عاقرقرحا در شیشه نهند و سرکه بران ریزند و هفته در سرگین
اسب پنهان کنند و بعد از آن پارهٔ از آن عاقرقرحا بر دندان
نهند یا پیه ضفدع بحری بران نهند که بریزد یا منقلع شود اما

واگر خواهند که بی کلبتین قلع کنند ه

باید که استعمال این ادویه چنان کنند که ضرر آن بدانها دیگر نرسد
واگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت او آنست که بعد از
اغذیهٔ غلیظه وامتلای معده زاید شود علاج تنقیهٔ معده بقی
کنند واطریفل وکوارش عود ومصطکی تناول کنند واز امتلا
وغذا ارشب احتراز نمایند واگر بسبب کرم باشد که در وی متولد
شود دندانرا ابخار پیر وتخم کندنا وتخم ترب وپیه بز بدارند
که کرم بیرون آید سقوط وتحرک اسنان اگر بسبب کبر سن باشد
علاج پذیر نباشد واگر بسبب رطوبتی باشد که لثه راست
کند گلنار وسماق وورق گل وجفت بلوط وشب یمانی
وسعد وطراثیث وفوفل وکزمازج وصندل ورامک وهلیله
زرد ودانهٔ مورد مجموع یا بعضی بکوبند وبشب در بن دندان
ریزند وبامدادان بعسل وسرکه وگلاب بشویند وشب یمانی
در سرکه وگلاب بجوشانند وبدان مضمضه کنند اکله وتفتت اسنان
پوسیده شدن وریزیدن دندان یا بسبب رطوبتی ردیه باشد
که دران متعفن شود یا بسبب زوال رطوبت اسنان واستیلا
یبوست بود علاج قسم اول تنقیهٔ دماغ کنند بحبها وایارها
وگلنار وشب ومورد درسرکه بجوشانند وبدان مضمضه
کنند

کنند و شکر و مصطکی بکوبند و بران نهند و علاج قسم دوم
ترطیب دماغ بود بتدهین و تناول اغذیهٔ مرطبه و لعاب
نبکو و شیر خر و روغن بنفشه با سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و
بران نهند تغیر لون اسنان اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد
بسبب مادهٔ ردیه که در جوهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه
کنند و بیخ کبر و رازیانه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شاخ
گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضهٔ اشترمرغ مجموع سوخته با زبد البحر یک
سه درم سنباده نیمدرم بسایند و در دندان بمالند و مضمضه
بسرکه و روباه تریک کنند حفر اسنان حسمی باشد شبیه بسفال
که در بن دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج
تنقیهٔ معده بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بمسهله و
مجلیات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک می مالند و
مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد بآهن از دندان جدا باید کرد
حکهٔ اسنان خاریدن دندان بسبب آبهای مختلف یا تناول اشیاء
حریفه حادث می شود علاج آب تورک با شیرهٔ تخم آن
با آب خیار کدو با سکنجبین یا شراب نارنج تناول کنند
و نبوماش با مرغ و بزغاله خورند یا جلابی از آجاص و تخم کاسنی
عناب دوم

ونبات تناول کنند وتنقیه بمطبوخ فواکه یا بهلیله بکنند وسرکه
وکلاب و سکنجبین عنصلی مضمضه کنند صریر اسنان آنست که
درخواب دندان بهم سایند واکثر صبیان ومشایخ و نسوانرا
حادث شود علاج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند وکردن
بروغن زنبق وخیری جرب کنند وکلقند و رازیانه وشراب
بالنکو تناول کنند اما صبیانرا متعرض نباید شد رفتن آب دندان
چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتوانند کرد و تحمل چیزهای سرد
وکرم نباشد وآن بسبب برودت دماغ باشد علاج کلقند
ورازیانه بکنند یا جلابی از رازیانه وبیخ مهک و کلنکبین خورند وتنقیه تناول ه
بحب صبر وایاره کنند ومغز جوز بازرده بیضه با عنصل بریان کنند
وبر دندان نهند وحب الغار وشب و رزاوند نیکو بند و در دندان
بمالند وکاه باشد که بسبب حرارت باشد وعلامت او آنست که
ملمس دندان ولثه بغایت کرم بود وکوشتهای بن دندان سرخ
بود علاج او آنست که دندان بروغن کل و پیه مرغ وصندل
واندکی کافور بمالند وبقلة الحمقا بخایند باب هفتم در امراض حلق
از آن جمله خناق مرضی باشد که مانع تنفس وبلع شود وسبب آن تورم
لوزتین وعضلات مری وحنجره بود پس اکر ورم صفراوی بود

علامت

علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلخی دهن و بیخوابی
بود و اگر دموی باشد علامت آن حمرهٔ روی و زبان و
لهیب و ضربان و امتلاء بدن و حلاوت دهن بود علاج
هردو نوع فصد قیفال و عرق زیر زبان و حجامت ساق
و میان شانه باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول
کنند یا عناب و آجاص و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین و نبات جلاب
سازند غذا جو آب با نیلوفر و عناب خورند و غرغره بعناب
و روباه تربک و توت و تخم کاسنی و آب کشنیز کنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بدین حقنه سنا هفت درم بنفشه
پنج درم نیلوفر چهار درم آلو کیلی سیاه پانزده عدد سپستان هریک ۵
بیست عدد عناب ۵۰ عدد تخم کاسنی سه درم خطمی و سبوس گندم هر
کف ورق چغندر دسته خیار شنبر بیست درم ترنجبین پانزده درم
روغن کنجد و ابکامه هریک ۵۰ درم نمک نیم درم و پای شوره آب
گرم و سبوس و خطمی و بنفشه کنند و خون سلحفات در حلق چکانند و ریسمانی
که حلق افعی را بدان گرفته باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود
علامت آن قلت وجع و تهیج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت
بود علاج جلاب از بیخ مهک و گاوزبان و رازیانه و نبات تناول

کنند و غرغره با بکامه و عسل بکنند یا انجیر و تخم ترب با سکنجبین عنصلی
یا آب ترب و میویزج در سکنجبین عسلی بجوشانند و بدان غرغره کنند
و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت ورم و قلت بصاق
و کمودت لون بود علاج فصد باسلیق و حجامت ساق و غرغره بشبیر
وانجیر و دو رشک و جلاب و غذا چنانکه در بلغمی گفته شد و پای شوربه
مکرر بکنند و استعمال این حقنه نافع بود صفته سنا هفت درم رازیانه
و مرزنجوش پنج مهک هر یک سه درم بابونه شبث حلبه اکلیل الملک هر یک
ده درم قنطوریون باریک تربد هر یک دو درم عناب ده عدد
سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مویز طایفی دانه بیرون کرده
ده درم خیار شنبر پانزده درم آبکامه روغن زیت هر یک ده درم
بوره ارمنی نیم درم شحم الحنظل دانگی دیگه ورمی حار بود که در طرفین
حلقوم حادث شود بسبب امتلا و غلبه خون و تناول گوشت
و شراب و شیرینی بسیار علامت او آنست که از خارج حمرتی از
گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و آواز شود علاج فصد قیفال
کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد اعادت فصد کنند
و از خون رفتن بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
و حقنه که در خناق دموی ذکر رفت بکنند و غرغره بشراب توث
درد

وغذا نخود آب با مغز بادام و تلیین طبیعت بحقنهای حاده کنند

دیگر

بجوشانند

وآب کشنیز کنند یا روباه ترب و عدس پس وخیار شنبر دران حل کنند کرده بدان غرغره
وچون آثار انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مرور شک کنند
وچون منفجر شود تلیین نبقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت کنند
وطبیعت را محبوس نگذارند بثور حلق از ماده دم یا صفرا
حادث شود علامت آن وجع شدید و سوزش بود در حالت
بلع خصوص بلع ترشیها و شرینها علاج فصد قیفال کنند و شراب
بنفشه و عناب لعق کنند و لعاب نبکو و بهدانه با نبات غذا
کشکاب با روغن بادام خورند یا حریره از شیره سبوس یا
نشاسته بروغن بادام و قند و از گوشت و شیرینی و آب سرد
احتراز کنند سقوط لهات افتادن ملازه بسبب خلطی باشد که
بحنک و لهات ریزد و اگر خلطی حار بود علامت آن حرقت
و لهیب و عطش باشد علاج فصد قیفال و حجامت و اسهال
طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب انار و سرکه و گلاب
و اگر خلطی بارد بود علامت آن کثرت بصاق و عدم وجع
و استرخاء زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ ترید
حب ایاره یا غرغره کنند بحة صوت تغیر و گرفتگی آواز اگر
بسبب غلبه خون بود و علامات آن ظاهر باشد فصد قیفال کنند

کنند و غرغره با بکامه و عاقرقرحا
یا تخم شبت و رازیانه در ماء العسل
بجوشانند و بدان م

باشد از نزلات دماغ
وعلامت آن خشونت
قصبه ریه ه

و جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند غذا آب جو
یا حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلا قصبه ریه و لذع و دغدغه
آن بود علاج آن شراب خشخاش و بنفشه و عناب تناول کنند
یا جلابی از بنفشه و عناب و بیخ مهک و کاو زبان خورند و
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از حمیات صفراوی
حادث شود شیره تخم تورک یا تخم خیارین یا آب خیار کدو
و یا شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند غذا ابنوماش با مغز
بادام و اسفاناخ و برگ خباری خورند و اگر بسبب ملاقات
هوای سرد حادث شود جلابی از پرسیاوشان و بیخ مهک
و رازیانه و کاوزبان و گلقند تناول کنند و خردل بریان
کرده و بادام تلخ و فلفل و دارفلفل و رازیانه هر یک سه درم
و زعفران نیم درم بکوبند و با شکر یا عسل بسرشند و حب
سازند و در دهان میگیرند و اگر بسبب رطوبتی بود که عارض
حنجره شود علامت آن احساس ثقل بود و عدم خشونت
و الم علاج گلقند و رازیانه تناول کنند و بیخ رازیانه و بیخ
مهک و شبث و انیسون در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره
کنند و زنجبیل پرورده بخورند. و اگر بسبب یبوست قصبه ریه

باشد

باشد علامت آن خشونت و وجع و صلابت و صغر نبض
و صفاء قاروره باشد و اکثر از غبار و دود حادث شود
علاج بنفشه و نیلوفر و گاوزبان با لعاب بهی و بهدانه
تناول کنند غذا شیرهٔ گندم و ثرید شیر خورند و روغن بنفشه
در سینه بمالند و اگر بسبب صیحهٔ عظیم باشد علاج آن فصد کنند
و تخم خطمی و خبازی و بنفشه و سپستان و نبات جلاب سازند
غذا باقلا آب با حسو شیرهٔ سبوس یا نشاسته یا نبات
و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی و کتیرا و روغن بادام
و موم موم روغنی سازند و در سینه میمالند و اگر بسبب تناول
اشیاء حریفه باشد شیرهٔ تخم تورک با نبات یا شراب انار
عذب یا ترنجبین تناول کنند غذا بنو ماش یا اسفاناخ و
پاچهٔ بزغاله نوشند خورند؛ نفث دم از دهن خونی که از دهن آید یا ثقل
بود یا تنحنح یا تنخع یا قی اما تنفث یا از لثات یا از حنک و لهات
بود علاج آن غرغره و مضمضه بود بقوابض مثل گلنار و
پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل اما تنخع آن باشد
که از دماغ بحنک فرود آید پس اگر حمرة وجه و ثقل سر و
علامت غلبهٔ خون باشد فصد قیفال و حجامت نقره کنند

وغرغره بقوابض اما تنخنخ آنست که از قصبهٔ ریه و حنجره باشد
وسبب آن ضربه یا صیحه یا سعالی باشد شدید بود علاج قرص کلنار
وکهربا تناول کنند وغرغره بقوابض کنند و آنچه بسعال بیرون
آید از ریه باشد سبب انشقاق وانخراق عروق آن از اسباب
داخلی یا خارجی علاج فصد باسلیق کنند و شراب خشخاش با
صمغ عربی وخون سیاوشان بخورند و شراب انجبار یا آب لسان
الحمل وکهربا و این قرص نیز مفید بود تخم حماض بارتنگ هر یک
سه درم گل قیرسی شادنه طباشیر لولو ناسفته هر یک چهار درم
کهربا شب یمانی شاخ گاو کوهی سوخته نشاسته کثیرا هر یک
دو درم بکوبند و با آب لسان الحمل ولعاب بنکو بسرشند و
قرص سازند و شربتی یکمثقال بود اما آنچه بقی بیرون آید از
مری و معده بود و در جای خود گفته شود نشوب شوک و غیره

وعلوق صه

در حلق اگر خار یا استخوان در گلو گیرد علامت آن نفث
خون رقیق بود علاج او آنست که اگر بتوان دیدن و ممکن
باشد بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند والا ریسمان دو تو
کرده فرو برند و سر آن نگاه دارند باشد که در آن پیچد و بیرون
آید یا لقمه بزرگ در ریسمان بندند و فرو برند و سر ریسمان

بکشند

بکشند یا حسوه و فالوده و چیزهای مزلقه مثل العبه بخورند و قی
کنند اما علق کرمی بود که در آب باشد و اگر با آب فرو رود و در
حلق آویزد غرغره کند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و نوشادر
بکوبند و بحلق دمند یا آب افسنتین با سرکه بیاشامند یا بحمام گرم
روند و بخفتند چند آنکه عطش و کرب غالب شود پس قطعه
یخ در دهن گیرند چنانچه آب فرو نرود باشد که بیرون آید
[illegible]بدم و خونی از اینها از حلق آید علاج آن غرغره باشد بگلنار و پوست
انار و سماق جوشانیده یا گلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند
و در حلق دمند باب هشتم در امراض صدر و آلات تنفس از آنجمله
سعال و آن حرکتی باشد از ریه برای دفع چیزی موذی و سبب آن
اگر خشونتی باشد که قصبه ریه را حادث شود بواسطه دخول
دود و غبار علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب
گرم حل کنند و بیاشامند و غذا آب ماش با مغز بادام و اسفاناخ
خورند یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام
و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود بیخ مهک و زوفا
هر یک دو درم بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم سپستان
ده عدد نبات ده درم بجلاب سازند و شراب بنفشه و بنفشه

و سیر یا شونیز و خردل

بواسطه میل تا آب

و مازو

بی تناول کنند و اگر بسبب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرو
آید علامت آن سعال و نفث و اشتداد آن در شب بعد از خواب بود
علاج شراب خشخاش لعق کنند و کثیرا و نشاسته و مغز بادام
و بیخ مهک بکوبند و با لعاب بهدانه بسرشند و حب سازند
و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبهٔ ریه باشد علامت
هرا آن خرخرهٔ سینه و کثرت نفث بود علاج جلابی از بیخ مهک
و کاوزبان هریک سه درم انجیر ده عدد مویز طایفی ده درم
بجوشانند بخورند یا شراب زوفا ده مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند
طبیعته و بعد از نضج تلیین کنند باین مطبوخ سنا پنج درم انجیر ده عدد سپستان
هشت عدد عناب ده عدد رازیانه تخم خیارین پرسیاوشان تخم
کاسنی بیخ مهک نیلوفر هریک سه درم خیارشنبر ترنجبین شکر
سرخ هریک ده درم و این حب در دهان گیرند رازیانه فلفل قرنفل
بادام تلخ هریک دو درم حلتیت یکدرم رب السوس پنج درم
بکوبند و بعسل بسرشند و حب سازند و اگر سعال بسبب حرارت
ریه‌ء مزاج بود علامت آن سرعت نبض و حمرهٔ وجه و عدم نفث
بود علاج لعاب بنکو و بهدانه بر سر شربتی از نبات بیاشامند
و شیرهٔ تخم تورک یا شراب بنفشه و کشنیز و نیلوفر و آب بنفشه و

کشنیز

کشنیز در سینه بمالند و پستان و بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت

فراج ریه باشد علامت آن قلت عطش و اشتداد سعال در سرما

و استراحت باستنشاق هوای گرم بود و باستحمام ساکن شود علاج

جلابی از زوفا پنج درم انجیر ده عدد پرسیاوشان و بیخ مهک

هریک سه درم تناول کنند غذا نخوداب با شیرهٔ تخم کدانه خورند

و سینه بروغن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر از یبوست

فراج ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و

اشتداد او بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج

آن شیر خشت و تخم خیارین با نبات و غذا نبو ماش با مغز بادام

و اسفاناخ بخورند و گوشت و پاچهٔ بزغاله مفید بود ربو مرضی

بود که چون حرکت کنند یا بیاده بروند نفس تنگ شود و متواتر

گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا در قصبهٔ ریه تمکن باشد

علامت آن خرخرهٔ سینه و سعال و نفث بود علاج هر روز

جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و پرسیاوشان و انجیر و سپستان

و مویز طایفی تناول کنند و شراب زوفا و سکنجبین عنصل لعق

کنند غذا نخوداب و باقلا با مغز بادام خورند و تنقیه معده

بقی کنند و تنقیه بدن از خلطی که غالب باشد و لعوق عنصل مفید بود

و ترنجبین هم تناول کنند هم یا لعاب نیکو و بهدانه با نبات هم

ولعوقی از عسل و بزرک و روغن بادام و مغز بادام و فستق و جلغوزه
بکوبند و پنج مهک و زوفا بجوشانند و با جلاب ترنجبین بقوام
آرند و همه با هم بیامیزند و بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب
باشد علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامات سودا
بود علاج فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان و شراب
انار رغدب تناول کنند و تقویت قلب و تسکین حرارت
قلب کنند و اگر بسبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم
نفث بود و تشنگی و رقت صوت علاج آن ترطیب
ریه باشد بشراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و شربت و
شیر و شیرخشت ذات الریه ورمی گرم باشد که در ریه حادث شود
پس اگر از ماده دم باشد علامت آن حمی مطبقه و ضیق نفس
و وجع ضربانی و حمرة عین و وجه و تشنگی و خشکی زبان و
تمدد و نبض عظیم موجی بود علاج در اول تا روز سیوم
فصد باسلیق یا اکحل کنند و جلاب از نیلوفر و بنفشه و
عناب و سپستان خورند و میانه روز شربتی از نبات
و لعاب بنگو و بهدانه و روغن بنفشه تشرب کنند و در پنجم
یا بهشتم بحسب نضج تلیین کنند باین مطبوخ بنفشه و نیلوفر و تخم

و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان صح

کاشنی

کاشنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم
خطمی تخم خبازی هر یک سه درم ترنجبین شیر خشت هر یک ده درم
خیار شنبر پانزده درم و اگر احتیاج افتد در دهم باز تحریک
کنند بدین مطبوخ یا استعمال حقنهٔ لینه کنند و اگر ماده
صفراوی بود علامت آن حمی محرقه و سعال و تلخی دهن
و شدت عطش بود علاج آن همچون علاج دموی بود و در
او تبرید و ترطیب بیشتر باید کرد سل قرحه باشد که در ریه حادث
شود بسبب نزله که از دماغ فرو آید یا در عقب ذات الجنب
و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود و علامت آن حمی دق
بود و با آن سعال و ذوبان و حمرهٔ وجه و نفث مده باشد
و فرق میان مده بلغم و خلط آنست که مده در آب فرو
نشیند و چون بر آتش نهند نتن آن محسوس شود بخلاف خلط
که بر سر آب بایستد و چون بر سر آتش نهند آنرا نتنی نباشد
علاج شراب بنفشه و خشخاش یا ترنجبین هر یک ده درم
بجلاب سازند و سر طا نرا پایها قطع کنند و شکم بشکافند و
باب نمک بشویند و در کشکاب بخته کنند و بخورند و اگر
ازان کراهتی باشد بجای آن پاچهٔ بزغاله خورند و شیر زنان

لشیر الجوم

و شیر شتر و شیر خر و شیر بز عظیم مفید بود خصوص که
از بستان بمکند و گفته اند که بر شیر مداومت باید نمود
و حمام نیز مفید بود بشرطی که سخت گرم نباشد و بسیار مکث
نکنند و بعد ازان روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و در
مرض گلنکبین تازه آورده اند که با نان بخورند و شیره
تخم تورک با شراب انار عذب خورند و اگر با آن نفث
دم باشد گل ارمنی و نشاسته و بیخ مهک هر یک نیم درم
سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر یک شش درم
کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و دو درم ازان تناول
کنند لعوقی که این مرض را مفید افتد با قلا مغز تخم خیارین
و خربزه و کدو هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر
یک هفت درم مغز بادام بهدانه هر یک ده درم مویز
طایفی دانه بیرون کرده در روغن بادام جوشانیده
دوازده درم مجموع بکوبند و در یکمن آب بجوشانند تا
با نیمن آید و با قند نیمن بقوام آرند و شیرینی ده درم تا
قرص نافع گاوزبان بیخ مهک کثیرا صمغ نشاسته گل
ارمنی هر یک چهار درم ورق گل پنج درم مغز تخم خیار کدو

بیخ مهک پنج درم

ام کد

هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده درم کوفته
و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند و یکمثقال بخورند شراب رافع
آب انار عذب یکمن آب سیب شیرین جار یکی نیشکر نیمن با هم
باتشی نرم بقوام آرند و ده درم ازان تناول کنند و درین مرض
چون چشم بگو فرو رود و رنگ روی تیره شود و پوست
شکم خشک و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و موی
بریزد و اسهال ذوبانی بسیار شود و نتن معده بافراط بود
علامت مرگ بود ذات الصدر ورمی گرم باشد که در حجابی
که قاسم صدر است حادث شود و از جانب قص باشد
و علامت او تپ لازم و شدت عطش و قلق و اضطراب
بود و مریض از فم معده تا ثغبه نحر وجعی خس احساس کنند و
نظر به بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلوها تواند خفت ذات
العرض ورمی باشد که در همین حجاب از جانب سواد فقرات
حادث شود و علامت او آنست که مریض وجعی از میان
شانها احساس کند و به پشت باز نتواند خفت ذات الجنب
ورمی بود که در غشا مستبطن اضلاع یا در حجابی که حاجز است
میان قلب و معده حادث شود و این را ذات الجنب خالص

آب ده
علامات
انرا ارسام نوشید لهذا

میکویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود
واین بغایت بد باشد علامت آن تب دایم وضیق نفس متواتر و
نبض سریع ومنشاری بود **شوصه** ورمی بود که در حجابی که بر اضلاع
خلف است وعضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود واعراض
ووجع او اشد بود وصاحب این مرض حرکت نتواند کرد وبهیچ
وجه نتواند خفت علاج این امراض قریب بیکدیگر باشد اگر دموی   وزات الجنب و وضع ...
باشد علامت آن حمرت وجه وعظم نبض وحمرة نفث بود واگر
صفراوی بود حدت تب وهذیان وسرعت وتواتر نبض وصفرة
نفث بود علاج هر دو نوع فصد باسلیق باشد از اول تا سیوم
اما در دموی در اول از جانب مخالف وجع کنند ودر صفراوی
از جانب موافق وهر روز جلابی از نیلوفر وبنفشه وسپستان
وعناب ونبات بخورند یا شراب بنفشه ونیلوفر وخشخاش با
ترنجبین غذا کشکاب با بنفشه ونیلوفر وعناب وسپستان وشیرهٔ
خشخاش خورند یا با شراب بنفشه وعناب وتلیین کنند بعد از نضج
باین مطبوخ پرسیاوشان پنج درم بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی   پرسیاوشان
تخم خبازی هر یک ۵ درم تخم کاشنی سه درم سپستان بیست عدد
عناب ۵ عدد شیرخشت ۵ درم ترنجبین وخیارشنبر هر یک

پانزده درم ومیانهای روز شربتی از نبات بالغاب نبکو وبهدانه
وعرق گل وبید مشک تشرب کنند ودرین امراض حقنه اولیتر بود
از مسهل وحقنهای لینه استعمال باید کرد حقنه سنا هفت درم
بنفشه ونیلوفر هر یک سه درم سبوس خطمی جو نیم کوفته هر یک کفی
ورق چغندر دسته عناب ده عدد سبستان سی عدد خیار شنبر و
ترنجبین هر یک پانزده درم آبکامه روغن کنجد هر یک ده درم
نمک طعام یکدرم وبعد از تنقیه وانحطاط مرض ترطیب وتبرید
باید کرد بشیره تخم توزک وآب خیار کنند وبانبات وترنجبین
وتعلل بشراب انار عذب وانار عذب وکاهو شاید غذا نبوباش
بامغز بادام واسفاناخ خورند ودرین امراض آب سرد نباید خورد
واگر ماده بلغمی بود واین کم واقع شود علامت آن بیاض وغلظ
قاروره وبیاض نفث وبطوء نبض وقلت عطش وکثرت
بزاق بود علاج فصد باسلیق کنند وجلاب از پستان وبیخ مهک
وروباه تربک ونبات وترنجبین خورند غذا جو ونخود وبعد از
نضج تلیین کنند بدین مطبوخ سپنا پنجدرم بیخ مهک پنجدرم بیخ
مهک پنجدرم تخم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیار ری هر یک سه درم مویز
طایفی ده درم انجیر ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین ده درم

شبنر پانزده درم و میانهای روز شربتی از نبات و عرق گل و تخم ریحان بیاشامند و اگر ماده سودا بود علامت آن سیاهی و خشونت زبان و اختلال عقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن همچون علاج بلغمی بود و در او استعمال حقنهای نرم باید کرد و جلاب از بنفشه و سپستان و ترنجبین و نبات خورند باب نهم

امراض قلب و تدی سوء المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرة و غلظ قاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج شراب نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق بید و کاسنی تشرب کنند و شراب صندل و لیمو و حماض و زرشک نیز مفید بود غذا انار دانه یا لیمو یا زرشک خورند و کشنیز خشک چهار درم و گل سرخ دو درم و طباشیر یکدرم بکوبند و با ده درم شراب سیب بخورند و صندلین و گلاب در سینه بمالند و در مواضع بارده نزول کنند و مفرح بارد تناول کنند و این مفرح نیز مفید بود صفت ورق گل طباشیر گاوزبان هر یک دو درم کشنیز صندل هر یک درمی تخم تورک تخم خیارین و کدو مقشر هر یک چهار درم زرشک یکدرم لولو ناسفته دو دانک کهربا و بسد هر یک نیم

مثقال

مثقال کوفته و پخته بشراب سیب بسرشند آخر تخم کاهو تخم خربزه
تخم خیارین کاوزبان هریک پنج درم توذرک سه درم لولو نبسته کهربا
هریک مثقالی قاقلهٔ صغار طباشیر هریک سه درم ورق گل چهار درم
زعفران نیم مثقال کافور نیم دانک مشک و عنبر هریک دانکی بکوبند
و با شیرهٔ قند بسرشند و شربتی ازین یکمثقال بود و اگر سوء المزاج بارد
عارض قلب شود علامت آن بیاض قاروره و صفرة و بطوء و
تفاوت نبض و ضعف نفس و قوت و کسل و کثرت خواب و بددلی
و فزع بود و بهوای گرم راحت یابند علاج شراب بالنکو و گاو
زبان و گلقند تناول کنند غذا نخود آب با تیهو و کبک و دراج و
قلایا که دران توابلها باشد خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعام
ریزند و تنقیهٔ بدن بکنند و دوار المسک حلو و معجون تناول کنند مفرح م
معجون مفرح مصطکی عود دارچینی هیل قرنفل سک سنبل جوز بوا
مفراح کبابه قاقله بوست ترنج هریک مثقالی مشک دانکی کوفته
بشیرهٔ قند یا عسل بسرشند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت
آن هزال و نحافت بدن و صغر و تواتر نبض بود علاج شراب بالنکو
و نیلوفر و کاوزبان با عرق کاوزبان تناول کنند و استحمام
و تدهین و تناول مفرحات معتدل کنند معجون مفید بسته کهربا.

لولو فرنجمشک سک پوست ترنج هریک شش درم ابریشم خام بالنگو
هریک ۵ درم بادروج کشنیز خشک هریک دو درم بهمنین هریک نیم درم ۴ درم
بکوبند مشک عود عنبر هریک یکدرم باهم بسایند و بعسل کف گرفته بسرشند
و مثقالی تناول کنند و اگر سوء المزاج رطب باشد علامت آن
قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ
بود علاج شراب بالنگو و گلقند تناول کنند غذا نخوداب با
کبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامات امتلا باشد
تنقیه بحب ایاره و حب افتیمون منضج بود و استعمال ریاضت معتدله
نافع بود معجون مصطکی دارچینی قرنفل سک سنبل جوز بوا کبابه قاقله عود ه
پوست ترنج هریک پنجدرم مشک دانگی بکوبند و بشراب سیب
بسرشند مثقالی باشراب لیمو یا حماض بخورند خفقان حرکتی اختلاجی
بود که بسبب دفع موذیی عارض قلب شود و آن اگر بسبب
غلبه دم بود و علامات آن ظاهر باشد فصد باسلیق یا صافن
کنند و سکنجبین و شراب سیب و شراب ریباس و لیمو و حماض
باعرق گل و بید تناول کنند و غذا زرشک و لیمو و انار دانه
باگوشت مرغ و بزغاله خورند و اگر علامات غلبه صفرا بود
اشربه مذکوره و مفرحات بارده تناول کنند و صندل و

اقاقیا

اقاقیا و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و بسیب و امرود و به و انار
تعلل کنند و تخم کاهو و تخم کدو هر یک نیم درم زرشک پنج درم تخم ومرورسته
تورک و تخم کاسنی و دانهٔ حماض و کشنیز خشک و طباشیر و صندلین
هر یک سه درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و احیانا مثقالی تناول کنند
و اگر خفقان بسبب غلبهٔ سودا بود علامت آن خبث نفس و
حشت و فکر و خوابهای بد بود علاج آن تنقیهٔ بدن بود بمطبوخ
افتیمون و حب آن و مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه دواء المسک حلو
تناول کنند و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه مذکور
شد و اگر خفقان بسبب کثرت صوم و استفراغ و ترف م و ریاضت
باشد اغذیهٔ جیده الکیموس تناول کنند و میل بآسایش و تنعم و
استحمام کنند و مسمنات استعمال کنند مسمن نشاسته آرد نخود برنج
هر یک شصت درم تورک مغز بادام فندق فستق هر یک بیست درم
تودری سرخ و سفید تخم هر یک ده درم بکوبند و با شکر و روغن
گاو حلوا سازند و هر بامداد بیست درم بخورند و هریسه و عصیده
و شیر و شکر و امثال آن خورند و خفقان بشرکت معده نیز
حادث شود و آنرا باحوال معده بدانند پس اگر خلطی لزج در
معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند و گوارش مصطکی

وعود و مفرحات حاره تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که
بمعده ریزد هر روز جلابی از بوست پیج کاسنی و بیخ مهک و نبات
تناول کنند و بعد از نضج تنقیه باین حب کنند صفته افیتمون شاهتره
سنا هر یک ۲ درمی بلیله زرد و رب گل لاجورد شسته هر یک
نیم درم بکوبند و بآب بالنکو بسرشند و بلع کنند و میانهای روز
شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان تشرب کنند و اگر در
معده سودا جمع شده باشد آنرا بقی بدانند علاج جلابی از
بالنکو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و تنقیه
باین حب کنند ترید سفید افیتمون کاشا شحم حنظل غاریقون
بجار منی هر یک ۲ درمی سقمونیا بریان کرده نیم دانک ملح نفطی
و مقل هر یک ۱ دانگی اسطوخودوس نیم درم بکوبند و بآب رازیانه
حب سازند و بعد از تنقیه مفرحات و مقویات قلب و معده
تناول کنند غشی حالتی باشد که مجموع حواس معطل بماند و این
بواسطه ضعف قلب باشد و اجتماع روح در او یا استفراغ
و تحلیل روح باشد و سبب آن یا ماده باشد که در مضایق روح
بود همچنانکه در ابتداء حمیات و امتلا عروق از اخلاط و امتلا
معده در حالت تخمه حادث می شود یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار

بود که روح نیز تابع آن شود چنانکه در استفراغات و اوجاع و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات غشی برودت اطراف و نفس ضعیف و نبض صغیر ضعیف و صفرهٔ لون بود علاج آن در حالت غشی آب سرد و گلاب در روی زنند و بویهای خوش ببویانند و اطراف را سخت بمالند و تحریک کنند و چون افاقت شود شراب حماض و لیمو و صندل بدهند و اگر بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند و اگر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانچه گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال کنند ضعف قلب علتی باشد که چنان احساس کنند که دل او را می فشارند و در عقب آن غشیهٔ خفیفه حادث شود و از دهن لعاب روان گردد علاج آن استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و بعد از آن تقویت قلب باشربه و مفرحات و تریاقات امراض ثدی ورم بستان اگر از مواد سینه بود علاج آن در باب اورام گفته میشود و اگر بواسطهٔ آن باشد که شیر در بستان بسته میشود علاج آن انتفاخ و صلابت و حمرت و وجع بستان بود علاج بگلاب و سرکه تر کنند و اگر حرارت آن عظیم بود

[illegible marginal annotations]

آرد باقلا و جو و مغاث با آب کشنیز و آب تورک و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع آن ساکن بود محللات ضماد کنند و اگر جمع شود منضجات استعمال کنند و بعد ازان منفجر گردانند قلت لبن اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیرة الغذا باید کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد یا آنکه خلطی برو غالب شود اگر صفرا غالب شده باشد علامت آن صفرة و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغم باشد علامت آن بیاض و مایئة و حموضه شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کمودت و غلظ شیر بود علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج باشربه و اغذیه که مضاد آن خلط بود کثرت لبن بسیاری شیر و ریختن آن اگر بافراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و بستان بزابک و مرداسنگ و روغن گل بزیره و سرکه طلا کنند باب دهم در امراض معده سوء المزاجی که عارض معده میشود یا مادی یا ساذج باشد آنچه مادی باشد اگر صفرا باشد علامت آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهن بود علاج تنقیه معده کنند بانکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و بیخ مهک بجوشانند و اندکی عسل و نمک در ان حل

کرده بیاشامند و قی کنند و بعد ازان هر روز جلابی از بنفشه
و آجاص و بیخ مهک و ترنجبین و نبات تناول کنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن بکنند و بعد از تنقیه تقویت
معده بربوب و اقراص بارده و سکنجبین به و میبه کنند و این
سفوف مفید بود ورق گل ده درم طباشیر پنجدرم هلیله زرد
سماق هر یک سه درم مصطکی یکدرم رامک پنجدرم بکوبند و با دو
چندان ادویه قند بیامیزند و سه درم نیم درم باگلاب تناول کنند و
اگر از مادهٔ بلغم باشد علامت آن جشاء ترش و تخمه و انتفاخ
شکم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و قلت
اشتها و غثیان و قی بلغم و بیاض لون قاروره و بطوء و لین
نبض بود و میل باغذیه و اطعمه حریفه و مالحه باشد علاج اولا
قی کنند و معده را پاک گردانند بعد ازان هر روز جلابی از
انیسون و بیخ مهک و بالنگو و گلقند غذا نخوداب باتیرهٔ
خکدانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران دران کنند
و قلایا مزعفره متوبله نیز مفید بود و بعد از نضج تنقیه بحب
ایاره و ایارهٔ جالینوس و لوغاذیا کنند یا بحقنهای حاده
و معده را بروغن زنبق و خیری و مصطکی بمالند و گوارش کمونی

وکوارشن کند روز نجبیل پرورده تناول کنند واکر از مادهٔ
سودا بود علامت آن حرقت معده وکثرت اشتها وضعف
هضم وکثرت نفخ وترشی دهن وغلظ وسواد قاروره وبطوء
نبض وقی ترش وخشکی دهن وتشنکی بود وطحال بزرک باشد
علاج تنقیهٔ بدن بمطبوخ افیتمون ومسهلات سودا کنند بعد ازانکه
معده را بقی پاک کرده باشند واطریفل وکلقند ورازیانه
وکوارش کمونی تناول کنند اما سوء المزاج سادج اکر حار
بود علامت آن تشنکی وخشکی دهن وفم معده وبخار دخانی
وفساد اغذیهٔ لطیفه وقلت اشتها ومیل بچیزهای ترش بود
علاج شراب ریباس وغوره ولیمو وسکنجبین ومانند آن
تناول کنند یا کلاب وآب برف غذا زرشک وتمرهندی و
انار دانه وغوره خورد ودوغ با برف نیز مفید باشد واکر
سوء المزاج حار باشد علامت آن هزال وشدت تشنکی
وخشکی زبان وحبس طبیعت بود علاج شیرهٔ تخم تورک
بآب لورک خیار کدو با نبات وترنجبین تناول کنند غذا
نبو ماش با مغز بادام واسفاناخ یا کوشت بزغاله خورند
وزرشک هفت درم کل ارمنی چار درم صندل ومغز تخم یا کدو

وکندر و طباشیر و تخم توزک و ورق گل هریک پنجدرم بکوبند و بعق
بد بسرشند و یکمثقال با شراب غوره تناول کنند و اکر سو المزاج
بارد ساذج بود علامت آن ضعف هضم و لین و اشفاخ بطن و دیر ماندن
و ترش شدن طعام و کثرت ریق و جشا ترش باشد علاج گلقند
و رازیانه و شراب بالنکو و بزوری تناول کنند غذا نخود آب با
فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل پرورده و کوارشن عود و
عنبر و مصطکی احیانا تناول کنند و کندر و نانخواه و زنجبیل هریک
شش درم و فلفل و اذخر و حب الغار و عود هریک سه درم بکوبند
و با مویز طایفی بیست درم بسرشند و دو درم تناول کنند و
اکر سو المزاج بارد یابس بود علامت آن قلت عطش و کثرت
اشتها و جشا ترش و تخمه بود علاج گلقند و رازیانه و گلنکبین
و هلیله پرورده و اطریفل تناول کنند و سنبل و مصطکی و اذخر
و نانخواه هریک سه درم سعد پنجدرم بکوبند و با آب به بر معده طلا
کنند و روغن زنبق و خیری بمالند شربت مفید آب به ترش پنج رطل
با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و در آخر طبخ مصطکی دو درم و
دارچینی و زنجبیل و قرنفل و قاقله و زعفران هریک درمی بکوبند
و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوشد پس بمالند و بیفشارند

شراب صرف پنج رطل

وچون بقوام آرند از آتش فرو گیرند شربتی ازان ده درم باشد
واگر سوء المزاج رطب ساذج بود علامت آن کثرت ریق و
سیلان لعاب و قلت عطش و تأذی از آب سرد و میوها و
و ترها بارده و تنوازد سومات و اغذیهٔ رطبه و غثیان بود
علاج کلقند و انیسون و کوارش مصطکی و زنجبیل پرورده
تناول کنند غذا نخوداب و قلایا با توابل باشد و اگر با آن
طبیعت نرم باشد معجون خبث الحدید نافع بود صفته بلیلهٔ
سیاه و بلیله و آمله و خبث الحدید هریک ده درم سنبل اذخر سعد
زنجبیل فلفل نانخواه کندر هریک پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث
الحدید سحق کرده شسته هفته یا در سرکه بجوشانند پس خشک کنند
و با دیگر ادویه بسایند و با دو چندان ادویه عسل بسرشند و
یکمثقال بخورند و اگر سوء المزاج یابس ساذج بود علامت آن
نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود
علاج شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند با شیرهٔ تخم خرفه
یا آب خیار کدو و با نبات تشرب کنند غذا نخود و کدو و لو
بز غاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند وجع معده اگر بسبب سوء
المزاج باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب ورم باشد گفته شود

واگر

واگر بسبب ریاح باشد علامت آن تمدد شراسیف و قراقر و فواق
وجشا باشد و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیادت شود علاج
کلقند و رازیانه و کلنکبین و خسکنکبین و کزانکبین تناول کنند و
کوارش کمونی و کندری و اطریفل کبیر تناول کنند و مصطکی
و کندر و کرویا و زنجبیل بخایند و این سفوف مفید باشد رازیانج
انیسون هر یک سه درم نانخواه کرد یا تخم کرفس هر یک درمی
بکوبند و باد و مثل آن قند بیامیزند و پنج مثقال از ان بناشتا
تناول کنند و اگر وجع بسبب طعامی موذی باشد آب کرم
و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند و بعد از ان جوارش عود
یا مصطکی خورند و اگر بسبب ضعف معده باشد علامت
او آنست که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن
باشد علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط
ردیه باشد بقی و اسهال تنقیه کنند و نانخواه و کندر هر یک
پنج درم سعد و سنبل هر یک سه درم بکوبند و با عسل
بسرشند و مثقالی تناول کنند و حماض و ترنج یک رطل
با آب سیب یک رطل بجوشانند تا به نیمه آید پس یک رطل آب
قند و یک رطل عسل سفید و نیم رطل کلاب با آن ضم کرده

~~بجوشانند تا به نیمه آید پس یک رطل آب قند و یک رطل~~ عسل (زاید)

سفید و نیم رطل گلاب با آن ضم کرده بجوشانند تا بقوام آید

پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطکی هر یک

درمی با تنکو سه درم عود دو درم بکوبند و بر سر آن ریزند

و با هم بزنند پس از آتش فرو گیرند و در ظرفی چینی یا زجاجی

کنند و احیانا سه درم تناول کنند اورام معده اگر ورم حار

بود علامت او تب و التهاب و حرقت معده باشد و

وجع و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد

علاج اولا فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی یا شیره تخم

تناول کنند و آب انارین با ترنجبین و نبات نیز بیاشامند

غذا کشکاب با اسفاناخ و خبازی خورند و در تقلیل غذا

کوشند و چون ابتدای نضج باشد جلابی از رب و بارتنگ

و تخم کاسنی هر یک چهار درم بنفشه سه درم خیارشنبر پنج درم

تناول کنند و اگر حرارتی چندان نباشد دو درم لک را از آن

با آن ضم کنند و حسوا از شیره سبوس و نبات و روغن بادام

خورند و در ابتدا صندل و مامیثا با گلاب و آب بوستان

افروز و رب و بارتنگ بر معده طلا کنند و بعد از دو روز

یا در کشکو به

ورم حار

تخم کاهو

ارد

آرد جو و خطمی و زرد و بر سنبل وسعد و آرد جو و خطمی و زر و سنبل
وسعد و آرد جو و جون ورم خراج کرده و متقیح شود علامتش
شدت وجع و حمی و ضربان باشد آنزمان بزرگ و مرور سنگ کنوجه
و تخم خطمی هر یک درمی بکوبند و با شیر بز بیاشامند تا نضج
یابد و علامت نضج سکون تب و وجع باشد و جون منفجر
شود شراب عناب و شراب خشخاش با شیر تناول کنند
و حریره از نشاسته و خشخاش و روغن بادام و قند و
علامت انفجار قی و اختلاف مده و خون باشد و جون
مده کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند
و اگر حرارت سخت نباشد ماء العسل بهتر بود تا معده
را از مده پاک کند و جون پاک شده باشد کندر و گلنار
و ورق گل هر یک دو درم گل ارمنی و کهربا و خون سیاوشان
هر یک درمی بکوبند و با هم جندان قند بیامیزند و مثقالی
ازان میخورند تا جراحت مندمل شود و اگر ورم بارد باشد
اگر از ماده بلغم باشد علامت آن حمی لینه و انتفاخ معده
و سفیدی زبان و کثرت لعاب و تهبج روی بود و ورم
رخو باشد علاج ماء الاصول تناول کنند و تریاق اربعه و

ومثرودیطوس نیز مفید بود یا جلابی از پوست بیخ کاسنی
و بیخ رازیانه و بیخ مهک هر یک دو درم تخم رازیانه سه درم
کلقند ده درم بیاشامند غذا نخود آب با شیره چسکدانه
و فلفل و دارجینی و کرویا خورند و روغن زیت و روغن
بید انجیر بر سر غذا کردن و در معده مالیدن مفید بود
و سعد و اذخر و سنبل و خاکستر چوب زر یا هم بسایند
بسرکه بسرشند و ضماد سازند یا صبر اسقوطری دو درم سنبل
و قردمانا و مصطکی و افسنتین هر یک درمی بکوبند و با روغن
یاسمین و روغن بابونه ضماد سازند و مسهلات لینه استعمال
کنند و اگر از ماده سودا باشد ورم صلب بود با آن افکار
ردیه و خبث نفس ملا شد علاج جلابی از تخم رازیانه و بیخ
مهک و بیخ کرفس و کلنکبین تناول کنند غذا نخود آب با شیره
خسکدانه و روغن بید انجیر خورند و معده را بحلبه و بزرک و
خطمی و بابونه و مصطکی هر یک دو درم سنبل و سعد و اذخر
هر یک درمی شمع سه درم روغن بابونه پانزده درم تضمید کنند
یا سنبل و افسنتین و سلیخه و مصطکی هر یک سه درم صبر و میعه هر
یک چهار درم حلبه و بزرک هر یک پنج درم زعفران و و هر یک

دوم روغن

درمی

ماء الاصول

درمی بکوبند و با موم و روغن زنبق یا خیری یا قسط بیامیزند
و بمالند و این ماء الاصول تناول کنند پوست بیخ کرفس و
پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم انیسون و رازیانه هر یک
سه درم بیخ مهک و بابونه هر یک هفت درم حلبه چهار درم انجیر
سفید ده عدد و مویز طایفی پانزده درم در چهار رطل آب
بجوشانند تا یک رطل آید پس صافی کنند و سی مثقال از آن با سه درم
مغز خیار شنبر و یکمثقال روغن بیدانجیر تناول کنند و تلیین
طبیعت با یارج لوغاذیا و یارج ارکاغانیس کنند قراقر و نفخ
بواسطه برودت و ضعف هضم و تناول اشیاء نفاخه باشد
و گاه باشد که بسبب ناریه معده باشد که احداث نفخ و بخار
کند علاج هر بامداد گلقند و رازیانه و انیسون تناول کنند غذا
نخوداب با زیره و دارچینی و کرویا خورند و از اطعمه غلیظه
و اشیاء نفاخ و حموضات احتراز کنند و سبوس و کاورس
و نمک گرم کنند و بر شکم بندند و سنبل و کندر و رازیانه هر یک
سه درم فودنه و سداب خشک و زنجبیل و کرویا هر یک ده درم
و سعتر و نانخواه و مصطکی هر یک درمی بکوبند و با دو مثل آن قند
بیامیزند و پنج درم تناول کنند و گوارش شهریاران و کمونی و

گرده
وفلافلی بخورند واگر با نفخ طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان
وزیره در سرکه خوشانیده و بریان کرده هریک سه درم
بکوبند و باهم چندان قند بسه نوبت بخورند جشا نفخی بود که
بطریق فم مندفع شود وچون بسیار واقع شود دلیل فساد هضم
باشد وتثاوب که آنرا دهن دره میگویند از بخارات غیر
منهضمه واقع شود که در عضلات فک اسفل حاصل شود وغلیظ
گردد وتمدد دران عضلات پیدا شود وتمطی آنست که همه اعضا
کشیده شود وحدوث آن هم ازین بخارات باشد که در
دیگر عضلات حاصل شود همه دلالات بر ضعف وتقصیر هضم
کنند وعلاج مجموع تقویه وتنقیه معده باشد شهوت کلبی اشتداد اشتها
طعام وحرص بر ماکولات بود بحدی که سیر نگردند وسبب آن
اگر از سوء المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف گرداند علامت
آن نفخ وثقل عطش وتمدد معده وکثرت سیلان لعاب ولین
طبیعت بود تسخین معده کنند بگلقند و رازیانه وشراب بالنگو
یا جلابی از رازیانه وبیخ مهک و بالنگو وکلنگبین بیاشامند علاج
غذا نخود آب با شیره خسکدانه وتوابل گرم خورند وتنقیه بحب
صبر وحب ایاره کنند وبعد از تنقیه گوارش مصطکی واطریفل

حب الرشاد

جشا

تثاوب

تمطی

وقلة

ومقویات

ومقویات معده تناول کنند و کندر و مصطکی میخایند و
شراب احمر مفید بود و اگر بسبب این مرض کثرت انصباب سودا
باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش
و جشاء ترش بود علاج تنقیهٔ بدن کنند بحب افتیمون و مطبوخ
آن و اغذیهٔ چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند
و اگر از شدت خلو بدن این مرض حادث شود علامت آن
تقدم اسباب آن بود مثل حرکت مفرطه و هواء گرم و سهر
و غم و مرضهای کثیرة التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج آن
تناول اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه و کله و پاچه و گوشت
گاو و قلیه کرزو و در روزی سه چهار نوبت غذا خورند لیکن
اندکی باید خورد و بدن را بروغن بنفشه بادام تدهین کنند
و اگر جوع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن احساس حرکت
ایشان بود و سقوط آن احیانا علاج قتل و اخراج کرم باشد
چنانچه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده
جمع شود علامت آن ترشی دهن و جشاء ترش و براز رطب
بود علاج تنقیهٔ معده کنند بقی و گلقند و انیسون و مصطکی
تناول کنند غذا نخوداب با فلفل و کرویا و مصطکی و دارچینی خورند

واگر احتیاج باشد بحب صبر و ایارج اسهال کنند **جوع بقری**
و آن جوع مجموع اعضا باشد با سیری معده و آنرا بولیموس
گویند و سبب آن برودتی مفرط باشد که فم معده را حادث
شود و قوت حس و جذب از و فوت شود و بدن عظیم محتاج
بغذا باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی را که
در سرمای سرد سفر کند واقع شود علامت آن نحافت بدن
و بطلان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد و احیانا
غشی نیز حادث شود و لمس فم معده سرد باشد علاج شراب
بالنگو و شراب گاوزبان و گلقند و رازیانه و انیسون از هر
کدام که باشد ده مثقال بخورند و غذا نخود اب با کبک و تیهو
و دراج خورند و توابل گرم دران کنند و شراب ریحانی و
اطریفل و گوارش کمونی و عود و مصطکی مناسب این مرض
بود و سعد و رامک و سکر تمام بکوبند و بر معده طلا کنند و این علت
بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود
و علامت آن کرب و لهیب و عطش و یبوست طبع بود و
چون گرسنه شوند غذا نخورند غشی بکنند و قوت ساقط شود
علاج سکنجبین و شراب زرشک و شراب انار و سیب با گلاب

تناول کنند غذا از رشک و تمر هندی و انار دانه و غوره و لیمو خورند

و همین که دغدغهٔ غذا پیدا شود چیزی باید خورد و تاخیر نباید نمود

عطش کاذب تشنگی بسیار اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد علامت

آن کرب و لهیب و احتراق صدر بود و استراحت بهوای سرد

علاج شراب حماض و لیمو و سیب و صندل هرکدام که باشد

با عرق گل و بید و کاسنی یا آب سرد بیاشامند غذا شیرهٔ جو با

مرغ یا بزغاله خورند و صندل و گلاب و خیار کدو ببویند و

این قرص مفید بود صفت صندلین مغز تخم خیارین و کدو و

تخم تورک هر یک سه درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک نیم درم

طباشیر سفید دو درم بکوبند و با لعاب بکوبند سرشته شود و

سه مثقال ازان با شربت سکنجبین تناول کنند و اگر بسبب

حرارت و یبوست معده باشد تناول چیزهای حریف شور و چیزهای

و حار و شرینها با فراط یا بواسطهٔ استفراغ مفرط علاج

سکنجبین با عرق گل و بید بیاشامند یا آب انارین یا آب غوره

یا شیرهٔ تخم تورک یا نبات یا شراب لیمو یا ریباس تناول

کنند و آب خیار کدو و آب تمر هندی نیز مفید بود غذا حموضات

باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت

او آن باشد که بآب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند
نخورند زایل گردد علاج آن بآب ترب و سکنجبین مکرر قی کنند
و شراب غوره و مانند آن تناول کنند غذا زیره باج خورند
و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود بواسطهٔ استفراغ
بسیار و افراط عمل آن شراب غوره و آش غوره خورند
و بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه کنند و اگر بعد
از شراب کهنه واقع شود آب یخ و برف خورند و حموضات
یارده مفید افتد و اگر از حد بگذرد بگیر طل آب خیار ... نیم درم
طبا شیر بیاشامند سوء الهضم و تخمه سوء الهضم آن بود که طعام
نیک هضم نشود و علامت آن نتن جشا و براز و حرقت
معده و غثیان بود و ضعف هضم آن باشد که دیر بماند
اما هضم شود و با این ثقل و تمدد باشد و بعد از زمانی دیر که
جشا آید بوی طعام احساس کنند و تخمه آن باشد که معده
در غذا قطعا تصرف نکند و هضم نکرده اند و سبب این مجموع
یا سوء المزاج معده باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب تناول
اطعمهٔ کثیره باشد یا اطعمه ردیه باشد تنقیه معده باید کرد
بقی و اسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج
باشد

کدو

معده باشد یا اخلاط فاسده
که در وی جمع شوند علاج آن تقویه
و تنقیه کند

باشد و دو روز بر کرسنکی صبر کنند و اکر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب نیم کرم حل کنند و بخورند و روغن مصطکی و ناردین در معده بمالند و هضم نشود و فاسد کردد آنچه لطیف و صافی باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را باب کرم و روغن کنجد مدد کنند تا زود تر پاک شود و چون معده پاک شود و قی و اسهال موجب ضعف بود شراب انار دانه پنج مثقال با قرص طباشیر بست یکمثقال یا رب به ده مثقال یا بوست بسته یکمثقال بکوبند و با شراب سیب ده مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و کل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کنند و دوغ را بسنک یا آهن کرم کرده داغ کنند و بیاشامند و بر غذا صبر کنند تا اشتها صادق باشد و سماق با کبک بخورند و اکر سن و مزاج و وقت متقضی بود در آب سرد نشینند قی و تهوع و غشیان قی حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در و باشد و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غشیان تقاضای

انار بانعناع یا شراب انار و به با نیم درم طباشیر بخورند یا سفوف ص

جوف

دفعی باشد بی حرکتی و اسباب هر یک مختلف است اگر خلط در
معده باشد قی حادث شود و اگر داخل جرم معده باشد تهوع
حادث شود و اگر مطعوم ردی باشد غثیان واقع شود پس
اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم اوست صفرا بود
علامت آن تلخی دهان و تشنگی و التهاب و خشکی زبان و قی صفرا
بود علاج سکنجبین با آب گرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا
معده پاک شود و بعد ازان شراب انار با عرق نعناع یا شراب
غوره یا ریباس با گلاب تناول کنند غذا انار دانه و
زرشک و سماق خورند و معده را آب سیب و برو
صندل و کافور تضمید کنند سفوف ورق گل طباشیر هر یک
دو درم ریوند کهربا عود پوست پسته هر یک درمی و نیم
سماق و زرشک و انار دانه هر یک پنج درم بکوبند و سه مثقال
ازان با شراب سیب یا به تناول کنند و اگر خلطی بلغمی یا
سوداوی بود علامت آن قلت تشنگی و شوری و ترشی
دهن و نفخ با قراقر بود علاج با آب ترب و عسل و نمک یا طبیخ
تخم شبث و تخم ترب اندکی عسل و نمک مدد کنند تا معده
پاک شود و بعد ازان گلقند و رازیانه از زنجبیل پرورده یا

بلیله پرورده تناول کنند و تقویت بکوارش عود و مصطکی و دواء المسک
حلو کنند و این سفوف در قی بلغمی مفید بود صفته کندر و مصطکی و سنبل
هر یک پنج درم عود هفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل قاقله جوز بوا
سعد نعناع هر یک چهار درم پوست ترنج فرنجمشک ورق گل هر یک ده درم
بکوبند و باد و مقدار ادویه قند بیامیزند و هفت درم تا ده درم
تناول کنند صفت معجونی که قی بلغمی و سوداوی را نافع بود پوست
بسته ورق گل هر یک چهار درم عود و مصطکی هر یک سه درم سک
پنج درم بکوبند و با آب سیب بسرشند و یکمثقال تناول کنند و
اگر غثیان بسبب کثرت غذا یا اغذیه ردیه یا سوء الترتیب اکل
حادث شود قی باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول کنند
قی دم بسبب خون که بقی بیرون آید اگر انفجار و انقطاع عرقی باشد
فصد باسلیق بکنند و گل ارمنی و صمغ عربی و نبکو و بارتنگ
هر یک مثقالی مجموع بریان کرده بکوبند و با شراب سیب بخورند
یا قرص طباشیر یا قرص کهربا هر یک درمی با رب به تناول کنند
و این قرص نیز مفید افتد کندر تخم حماض هر یک سه درم ورق گل
گلنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم شب یمانی اقاقیا کهربا
هر یک درمی بکوبند و با آب سماق یا گلاب بسرشند و یکمثقال

حب الجمة قيني / النفعی اصفی ابی / عز بادام پیرین / مع بادام نشاسته / ازکی ارمن / کثیرا

بصندل
اران با شیرهٔ تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را
واقاقیا و سک و رامک و کلاب و آب مورد و سرکه تضمید
کنند غدا از رشک و سماق و انار دانه بخورند و اگر قی خون بواسطهٔ
ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع ما لوف بماش
و مغاث و اقاقیا و کل ارمنی و صبر و مر بآب مورد طلا کنند
و قرص کهربا یکمثقال با شیرهٔ تخم تورک بریان کرده بخورند و
اگر با قی و نفث خون سعال باشد با رتنک و صمغ عربی هر یک
درمی بریان کرده ~~بخورند و کهر~~ یا کل ارمنی نیم درم بکوبند و با شیر آب
عناب بخورند و کشنیز و لؤلؤ و صدف سوخته و شاخ کاو کوهی
سوخته و اقاقیا و کل ارمنی و سماق و نشاسته و تخم تورک
و خون سیاوشان هر یک نیم درم صمغ عربی دو درم طباشیر دو درم
بکوبند و بآب سماق یا آب لسان الحمل بسرشند و ینه مثقال با
شراب عناب بخورند و از حمام و صیاح و اعراض نفسانی احتراز
کنند و اگر بسبب قروح و بثور معده باشد علامت آن
وجع میان شانها تا زیر قص باشد و در قی مده باشد و چون
چیزهای شور و ترش بخورند وجع زیاده شود علاج او
آنست که از حموضات و مالحات احتراز کنند و اغذیه

جلنجبین / الموز / ۲ / ۴
صمغ عربی / اصل السوس / ۱ / ۱
رب السوس / ۱
[illegible] / [illegible] / ۲ / ۲
[illegible]

لزجه

قرص طباشیر لولو
فابغر

بلزجه مثل پاچه وزرده تخم مرغ بخورند واین قرص مفید بود تخم
حماض باتنگ هریک سه درم طباشیر لولو کهربا شاخ گاو کوهی
سوخته هریک دو درم نشاسته کثیرا هریک چهار درم بکوبند
وبآب لسان الحمل یا لعاب بهدانه بسرشند وقرص کنند شربتی
یکمثقال هیچ واگر خون از عضوی دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ
یا کبد یا از طحال باشد علامتش آفت آن عضو بود وعلاج آن عضو
باید کرد واگر خون درمعده به بندد علامت آن نا قضی و
عرق سرد و غشی بود علاج آنست که تخم شبث و بابونه هریکی
پنجدرم بجوشانند وبا یکدرم نمک بیاشامند یا حب الرشاد
دو درم باآب گرم یا انفحه خرگوش باآب بالنگو یا برنجاسف
بیاشامند که از طبقه داخل معده برای دفع موذی واین
موذی یا خلط حار حریف بود یا طعام حریف وعلامت
آن حرقه معده وقی صفرایی یا سوداوی بود علاج او آنست
که طبیخ شبث و ترب یا آب ترب وعسل وسکنجبین وآب گرم
بیاشامند که بقی یا باسهال دفع شود وبعد ازان شربتی از
نبات وعرق گل وبید یا لعاب بهدانه و روغن بنفشه
وبادام بیاشامند واگر فواق بسبب ریح باشد واین بیشتر

یا پنیر خرگوش باب
عسل گرم بیاشامند
وقی کنند فواق
حرکتی باشد

صبیان را حادث شود و بعد از تخمه نیز بود علاج کلقند یا انیسون یا زیره یا رازیانه بخورند و مصطکی بخایند و کوارش مصطکی و عود تناول کنند و اکر سعی کنند که عطسه آید مفید باشد و اکر بسبب تناول طعام بسیار بود قی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و سعتر هر یک نیم درم کوفته با قند بخورند و درین نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود و بر کرسنکی و تشنکی صبر باید کرد و اکر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود بواسطهٔ یبوستی که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه با لعاب بنکو و بهدانه تناول کنند غذا شیرهٔ جو با کدو و روغن کل و بنفشه خورند و موم روغنی از آب کدو و بوستان افروز و خطمی و کثیرا و موم صافی و روغن بنفشه سازند و در معده بمالند و این بدترین فواق بود چنانچه کفته اند و بدا فواق بالله من فواق و در ورم کبد نیز فواق بود و آن بسبب بزرکی ورم باشد که مزاحم قعر معده شود یا بواسطهٔ مشارکتی که میان کبد و معده باشد و علاج آن علاج ورم کبد باشد نقصان و بطلان اشتها اکر بسبب سوء المزاج معده باشد علاج آن علاج و علامت آن کفته شده و اکر بسبب خلطی

مرادی

مراری یا خلطی مالح بود که در معده جمع شده باشد علامت آن
وقت معده و حرارت و ملوحة دهن و تشنگی بود علاج قی باشد و
بعد از آن تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب
سیب و مخللات مثل کبر و لیمون بسر مفید بود و اگر بسبب خلطی
بلغمی لزج باشد علامت آن قلت تشنگی بود و میل باشیاء حارّه
و یفه علاج تنقیه معده بقی کنند و کلقند و انیسون و جوارش عود
بخورند و نانخواه و فودنه و رازیانه هریک پنج درم مصطکی
و قرنفل و سنبل هریک دو درم بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند
و دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده
متعفن شده باشد علامت آن بخر و غشیان و برازمنتن باشد
علاج آن تنقیه بود بقی و اسهال و بعد از آن تقویۀ معده و اگر
بسبب آن باشد که سودا بمعده نریزد که موجب اشتها شود
علامت آن آنست که اشتها نباشد لیکن چون غذا بخورد هضم
شود و چون چیزهای ترش و قابض بخورند اشتها پیدا شود علاج
آن تفتیح مسالک طحال بود بسکنجبین بزوری و زیره باج و آبکامه
و کبر و زیتون بسرکه و مخللات و اگر بسبب بطلان حس فم
معده باشد علامت او آن باشد که احساس تناول اشیا ر

شنبلید بلسودن
[illegible] علاج او [illegible] مصطکی وار
[illegible] و غیره عود [illegible] قی کردن
[illegible] جوارش عود [illegible] کردن
معجون [illegible] همراه [illegible] عدالت
[illegible] خوردن
[illegible] گوشت گنجشک و دراج
و مرغ [illegible] کباب و کبوتر
کباب [illegible] بریان کرد
هر عاله بریان [illegible]
نمکسود ماهی حواه
و صواه [illegible]
استخوان مرغ [illegible]
مکیدن [illegible]
کردن تا [illegible]
فلفل [illegible]
و [illegible] کرده [illegible]
کردن [illegible]
و بعد از [illegible]

دیفه و مالخه نکنند و اورا فواق و غثیان حادث نشود علاج
کلقند و رازیانه و شراب بالنکو تناول کنند یا جلابی از رازیانه
و بیخ مهک و بالنکو و کلقند بخورند و بعد از نضج حب صبر و حب
قوقایا تنقیه کنند و بعد از ان بجوارشنات و معجونات حاره تقویت
معده کنند باب یازدهم در امراض کبد سوء المزاج که عارض شود
بکبد اکر حار بود علامت آن شدت تشنکی و تلخی دهن و خشکی زبان
و قلت اشتها و احتباس طبیعت و سرعت نبض و حرارت
لمس کبد و ناریت قاروره بود و شاید که با آن قی صفرا و
اسهال صفراوی نیز باشد علاج جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی
و آجاص و ترنجبین یا سکنجبین و آب کاسنی با شیره تخم خیارین
و نبات تناول کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید غدا
زرشک با انار دانه با فروج خورند و آب کاسنی و صندلین
بر جکر طلا کنند و اکر طبیعت محتبس باشد تلیین کنند بمطبوخ
فواکه یا قرص طبا شیر نرم یکمثقال با سکنجبین ده مثقال و آب
کاسنی بیست مثقال تناول کنند و اکر علامات صفرا غالب
باشد این مطبوخ بیاشامند سنا رکمی بنفشه هلیله زرد ورق
کل هلیله کابلی هر یک پنجدرم ترنجبین بیست درم آرد جو و بنفشه

و ورق گل هر یک سه درم کافور نیم دانگ بکوبند و بآب کاشنی یا کشنیز
یا بوستان افروز یا بقلة الحمقا طلا کنند و اگر با آن اسهال باشد یکمثقال
قرص طباشیر بست با ده مثقال رب به یا سیب بخورند غذا برنج
و ماش بریان کرده با زرشک یا سماق یا مغز بادام بریان کرده
بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود علامت آن اسهال
و قلت عطش و بیاض زبان و تهیج روی و اجفان و بطوء نبض
و بیاض و غلظ قاروره بود علاج هر بامداد جلابی از رازیانه
و روباه ترکی و گلقند تناول کنند غذا نخوداب با شیره خسکدانه
و کبک و تیهو خورند و این قرص تناول کنند صفته سنبل مصطکی تخم
کرفس اذخر انیسون بادام تلخ ابهل قسط هر یک دو درم عصاره غافت
نیم درم فلفل زنجبیل هر یک درمی بکوبند و بآب رازیانه قرص سازند
و مثقالی با این ماء الاصول بخورند صفته پوست بیخ کرفس و رازیانه
و کاسنی هر یک پانزده درم تخم رازیانه سه درم تخم کرفس دو درم
انیسون سه درم اذخر و غافت و حاشا و جعده هر یک نیم درم
مویز طایفی بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا برطلی و نیم آید
و با رطلی قند بقوام آرند و بیست درم یا سی درم تناول کنند
و این قرص نیز مفید بود صفته افسنتین ریوند هر یک سه درم

گل سرخ چهار درم سنبل و اسارون و لک معسول هر یک سه درم بکوبند و باب کرفس قرص سازند شربتی یکمثقال بود و اسارون و تمام بکوشانند و جگر را باب آن تنطیل و بثفل آن تضمید کنند و بابونه و اکلیل الملک و قسط و سلیخه کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم سپندان و شاهسفرم و صمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده بگلاب تر کنند و فرو برند و کبک و تیهو بریان کنند و با سماق یا زرشک ترش کرده اند و بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش و تهج روی و اجفان و کثرت خواب و بلادت حواس و بیاض قاروره و سوء هضم بود علاج هر روز جلابی از زرنج و تخم کرفس و بیخ مهک و گلقند تناول کنند غذا نخود آب یا زیره بلج با کبک و تیهو و دارچینی خورند و اطریفل کبیر و گلقند و جوارشات گرم مفید بود قرص مفید رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم سنبل پنج درم بکوبند و باب رازیانه یا کرفس بسرشند و مثقالی باده مثقال سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن نحافت بدن و قلت دم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد علاج شیره تخم نورک با شراب

نیلوفر و خشخاش تناول کنند غذا کدو یا کوشت بزغاله خورند
یا جریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام و ماهی تازه نیز
شاید و موم روغن از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی
و آب کاسنی و آب توری ترتیب کنند و بر جگر طلا کنند ضعف کبد
یا بسبب سوء المزاج بود و علامت آن گفته شد یا بسبب سده بود
که کبد را عارض شود و علامت ضعف کبد قلت اشتها و فساد
لون و نحافت بدن و اسهال غسالی شبیه بغساله لحم و وجع
ضلع آخرین از اضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد
باشد علامت او آنست که بول اندک آید و رقیق آید
علاج هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و روباه تربک هر یک
سه درم رازیانه یکدرم نبات ده مثقال تناول کنند یا تخم کرفس و
نانخواه و پوست بیخ کاسنی و رازیانه و نبات بحسب مزاج یا قرص
زرشک یا سکنجبین ساذج یا بزوری و غذا زیره باج خورند و
از اغذیه غلیظه و اطعمه لزجه و حلاوی احتراز کنند و اگر سده در
مقعر کبد باشد علامت آن براز رقیق بود علاج آن هر روز جلابی
از بیخ مهک و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و
تلیین طبیعت کنند بسنا یکدرم و رازیانه و تخم کاسنی سه درم بجوشانند و صافی

کنند و ده مثقال شکر سرخ و پنج مثقال معجون خیارشنبر دران حل کرده
بیاشامند و بابونه و شبث هر یک سه درم تخم کرفس سنبل اسارون
هر یک دو درمی بکوبند و آب سداب بر جگر نهند و معجون کرکم درین
صورت نافع باشد صفته تخم کرفس و رازیانه ایهل بلیغه اذخر هر یک
ده درم سنبل قسط روناس عصاره غافت سیر بری بادام تلخ
هر یک پنجدرم ریوند چینی رب السوس هر یک سه درم زعفران
یکدرم مجموع کوفته و بیخته با شیرهٔ قند یا عسل سرشند و یکمثقال
بماء الاصول تناول کنند اورام کبد ورمی که در کبد ظاهر باشد شود
اکر دموی باشد علامت آن تب و تشنگی و لهیب و حرقت
و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و فواق و
احتباس بطن و ضیق نفس بود و باشد که احتباس بول نیز بود
علاج اولا فصد کنند و اخراج خون بحسب حاجت و قوت
کیرند و هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی
و روباه تربک هر یک سه درم نبات و ترنجبین هر یک ده درم
تناول کنند و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه کنند یا باین حقنه سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
هر یک پنجدرم جو نیم کوفته سبوس خطی هر یک کفی خیارشنبر

پانزده درم

پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه و آبکامه هر یک ده درم
واکر ورم بر محدب کبد باشد در ادرار بول سعی بلیغ باید کرد و
سه شیرهٔ تخم و آب کاسنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص تناول
کنند تخم کاسنی تخم خربزه مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر
یکمثقال ریوند نیمدرم لک مغسول درمی بکوبند و بآب کاسنی سرشته
و مثقالی بخورند و در ابتدای ورم روباه تربک ورق کل بنفشه صندل
ورق کاکنج طلحب آب بستان افروز و کلاب ضماد سازند و
چون از ابتدا تجاوز کند استعمال ضمادات نکنند و اکر ورم صفراوی
بود علامت آن شدت تب و تشنکی و قلق و سرعت نبض و تاری
قاروره و قی و اسهال مراری بود علاج هر بامداد جلابی از تخم
کاسنی و بنفشه و نیلوفر و تمر و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبعت
کنند بمطبوخ فواکه یا هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین و خیار
شنبر غذا کشکاب با شیرهٔ خشخاش خورند و اکر ورم بلغمی باشد
علامت آن قلت عطش و تب غیر حاده و براز بلغمی و
بیاض قاروره بود و احساس ورم کند و اما وجع بافراط
نباشد علاج جلابی از روباه تربک و رازیانه و بیخ مهک و
نبات تناول کنند غذا نخوداب باماش و مغز بادام خورند

تلیین طبیعت بحقنهای نرم کنند یا باین مطبوخ سنا پنج درم رازیانه انیسون هریک سه درم شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مشقال معجون خیار شنبر یا بهفت درم دران حل کنند و بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل و کلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر ورم سوداوی باشد و آن بواسطهٔ سدهٔ باشد که میان کبد وطحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و کاوزبان و نبات تناول کنند و شراب بالنکو و کاوزبان لعق کنند و غذا زیره باج خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند یا سنا هفت درم بالنکو پنج مهک تخم کاسنی هریک سه درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح هفت مثقال دران حل کنند و بیاشامند غذا نخوداب و شیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک کبیر تناول کنند و کبد را بحلیه و بزرک و شمع و پیه بط و روغن بنفشه و اکلیل الملک و بابونج و حماما تضمید کنند و اگر ورم جگر از ضربه یا از سقطه باشد نخود مقشر ریوند هریک سه درم مومیایی دو درم در روغن بنفشه بگدازند و باهم آمیخته طلا کنند و پیله کبد اکثر بعد از ورم حادث شود

شود علامت او آنست که تب و دیگر اعراض اشتداد کند و مریض
بر پشت بازنتواند خفتید و چون منفجر شود علامت آن قشعریره
و اسهال مده یا چیزی شبیه بدردی بود و مریض را خفتی و راحتی
حاصل شود و باشد که مده بقی یا ادرار دفع شود علاج آن پیشتر
از انفجار به منضجات تضمید کنند و شیر بز یا بزرگ و مر و رشتک کموجه
تناول کنند و چون منفجر شود اگر تب نباشد جلابی از زوفا و
بیخ کرفس و رازیانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد
عناب و شیره سه تخم با شراب خشخاش و نیلوفر تناول کنند نفخ کبد علامت
آن ثقل نباشد و وجع ممدد بود و تب و حرارت نباشد علاج
آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات حار تناول کنند و
بملینات تضمید کنند سده کبد بسبب اخلاط غلیظه لزجه حادث
میشود و علامت آن ثقل کبد باشد بی وجع و تب و علامات
ورم اگر سده در محدب کبد باشد بول اندک و رقیق بود و اگر در
مقعر کبد بود براز رطب باشد علاج آنکه در مقعر بود مفتحات
استعمال کنند مثل شراب دینار و ریوند و سکنجبین و کاشنی
ناشسته را آب بگیرند و با سکنجبین بزوری تناول کنند و
علاج آن که در محدب کبد بود ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود.

اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم تورک و آب کاشنی یا سکنجبین بخورند
و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا زرشک و زیره باج و انار
و سکباج خورند سوء القنیه و استسقا سوء القنیه از ضعف کبد و فساد
مزاج آن حادث شود و علامت آن نفخ اطراف و بیاض لون
بود علاجش آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه اجتناب
نمایند و زرشک و نخود آب با دارچینی و زیره باج خورند و
تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اهمال درین باب
ننمایند که این مقدمه استسقا باشد اما استسقا سه نوعست لحمی
و زقی و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا برآمده باشد و سبب آن
ضعف جگر و برودت مزاج آن بود و این برودت بسبب آنکه
استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا بسبب شرب آب سرد
بود در عقب ریاضت یا حمام یا در فراش گرم یا بسبب ضعف
طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او
را سرد کند یا بسبب ضعف معده باشد که هضم تام نتواند
کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود
و اعضا آنرا جذب کنند و چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب
این مرض شود علامت آن بیاض با صفرت لون بود و انتفاخ بدن

و بیاض

در استسقاء زقی باید که ادرار نمایند و اسهال ... است
در بجهة ادرار ... سکنجبین و سفوف ... تا ادرار ... سفوف
سکنجبین مدر تخم خیارین [illegible] تخم خربزه تخم کاسنی تخم کرفس ...
... بیخته کنند و بجوشانند تا نیمه شود ... بهنگام آورند

وبیاض و رقت قاروره و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود
و زمانی همچنان گو باند علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و
رازیانه هر یک ده درم بیخ کاسنی و بیخ رازیانه هر یک سه درم
نبات ده درم تناول کنند غذا زیره باج یا کباب و تیهو و کبوتر بچه
و گنجشک خورند و اندکی زیره و دارچینی دران کنند و آب ننوشانند
که بغایت سرد نشده باشد اندکی میخورند و استحمام بآب شور و آب
شبی مفید بود و بر تابه حمام و بر ریگ خفتیدن و پشت بر آفتاب
کرده نشستن نافع باشد و درین مرض ادرار بول مبالغه باید
کردن بمثل سکنجبین بزوری و قرص زرشک و کادریوس و انیسون
و جعده و رازیانه و تخم کرفس و سنبل و سلیخه بکوبند و دو درم ازان
با سکنجبین بزوری تناول کنند و بوره و زیره و سعد بکوبند
و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بمعجون خیارشنبر و
حب ایاره تلیین کنند و اگر این علت از ضعف و برودت معده
باشد قی بکنند و گلنگبین و انیسون بخورند و بحب اصطمخیقون تلیین کنند
و معجون کرکم تناول کنند اما استسقاء دقی آنست که مایتی میان
صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود و این نوع بدترین
استسقا بود علامت آن ثقل و بزرگ شدن و متعالت شکم

بجهة استسقاء زقی
آب برگ ترب
سکنجبین خوردن بیمار
نافع است و مسهل
در استسقاء زقی
دادن مهلک است
و طلا کردن بر شکم
...
بجهة زقی استسقا
سفوف بجهة استسقاء
زقی انیسون بوره
نانخواه مصطکی
تخم کرفس ...
... زند ...
... قال ...

آن باشد و شکم چون خیکی پر آب بود و چون دست بر او زنند یا از پهلو بپهلو کردانند از و آواز آب شنوند علاج هر روز جلاب از تخم کاشنی و رازیانه و بیخ کاشنی و کلقند تناول کنند و کر با آن حرارت مزاج باشد آب کاسنی ناشسته با سکنجبین بروزی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله با آب شاهتره و هلیله کوفته باید کرد یا با این حب افسنتین غافت انیسون و مصطکی درمی مغسول عود بلسان هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و دو مثقال تناول کنند و بوره ارمنی و بیخ سوسن و فودنج و میونج هر یک سه درم تخم کرنب بهفت درم پشک بز پنجاه درم و آرد جو و سرکین گاو هر یک شصت درم بسایند و با آب رازیانه یا آب کاشنی بسرشند و بر شکم طلا کنند و بعضی شکم را شق کنند و آنرا بزل میکویند لیکن عظیم الخطر باشد اما استسقاء طبلی آنست که ریاح غلیظه در میان صفاق و ثرب یا ثرب و امعا واقع کردد و سبب آن حرارت کبد باشد یا شدت برودت و رطوبت معده بود زیرا که چون معده از هضم تمام عاجز باشد کیلوس خام بجکر رود و جکر بطبخ و هضم آن مشغول شود و از ان ماده ریاح و ابخره

بسیار

بسیار حاصل شود و موجب این مرض شود و علامت آن بزرگ
شدن شکم و برآمدن ناف بود و با آن ثقلی نباشد و چون دست بر
شکم زنند ازان آواز طبل آید علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی
و انیسون و بیخ مهک و بیخ کاشنی و کلقند تناول کنند غذا نخود آب
با مغز بادام و فلفل و زیره و کرویا و نانخواه خورند و روغن بابونه
و روغن سداب و شبث بر شکم مالند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون
و زیره کرمانی و دوقو و تخم کرفس کوهی و فطراسالیون هر یک
سه درم بوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کرفس پنج درم بیخ مهک
ده درم بیخ اذخر و فقاح اذخر هر یک ده درم مویز طایفی بیست
درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید پس با دو رطل
عسل بقوام آرند و ده درم تا ده مثقال ازان تناول کنند سفوف
تخم کرفس و رازیانه و انیسون و اسارون و قسط و زراوند هر یک
دو درم زیره کرمانی سه درم سنبل جعده هر یک درمی و نیم بکوبند
و دو مثقال ازان با ماء الاصول بخورند یا آن کوفته را با قند دو
چندان بیامیزند و پنج مثقال تناول کنند و اگر خواهند که تلیین کنند
پنج مثقال معجون خیارشنبر و ده مثقال ازین ماء الاصول در آب گرم
حل کرده بیاشامند و چون مرض مخلط گردد و نفخ ساکن شود بابونه

بیخ مهک اصل السوس است

نانخواه ...

نانخواه زنیان است

وتخم شبث و بودنه و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و آب سداب
سرشته برشکم طلا کنند و نوعی از استسقا طبلی است که آنرا چنین گویند و علامت
آن انتفاخ و عظم بطن بود بی نتو ناف و شکم ایشان عظیم شبیه بشکم آبستن
باشد علاج هر روز جلابی از تخم کشوث و کاشنی و رازیانه و ربوبه ترنگ
و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند سنا هفت درم
ربوباه ترنگ پنجدرم تخم کاشنی سه درم شکر سرخ و ترنجبین هر یک ده درم
مغز خیارشنبر پانزده درم آب کاشنی ناشسته پنجاه درم و بچیزهای درشت
شکم را بمالند و بباید دانست که هرگاه که با استسقا تب و تشنگی افراط
بود با شیاء حاره معالجه نکنند و بر ربوباه ترنگ و تخم کاشنی و
بیخ آن اکتفا کنند و بنوماش و مغز بادام خورند و تلیین بدین
مطبوخ کنند سنا و هلیله کابلی و املج و بلیله هر یک پنجدرم بنفشه و نیلوفر
و تخم کاشنی هر یک سه درم مویز طایفی پانزده درم آلوسیاه و کیلی و
عناب هر یک ده عدد و سبستان بیست عدد و مغز خیارشنبر و ترنجبین
هر یک ده درم و بعد از تنقیه آب کاشنی و سکنجبین ساده خورند
یرقان صفرتی فاحش بود که در بشره ظاهر شود بسبب جریان صفرا در
زیر پوست و حدوث آن اگر از قبل از بحران باشد علامت آن حبس طبیعت
و تلخی دهن بود و در روز باحوری واقع شود علاج آن سهلة باشد

کاشنی

کاشنی بیست درم باده درم سکنجبین تناول کنند غذا از زرشک و مغز بادام
خورند و ماهی تازه باسرکه و اگر یرقان از سوء المزاج گرم باشد که
کبد را حادث شود علامت آن شدت عطش و سرعت نبض و صبغ قاروره
و میل آن بسواد بود و با آن زبد اصفر بود و رنگ روی تیره باشد
و طبیعت محتبس علاج آن جلابی از تخم کاشنی سه درم و آجاص ده عدد و تمر
هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جواب خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین کنند یا مطبوخ هلیله
و بعد از تنقیه تبرید مزاج کبد باید کرد بشیره تخم تورک و سکنجبین با آب
خیار کدو و یا یکمثقال طباشیر نرم و غذا آلوچه و تمر هندی و زرشک
و بنوماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و اگر یرقان بسبب سوء المزاجی
حار بود که مراره را حادث شود و مره صفرا بسیار جذب کند
و در و غلیانی پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت
عطش و لهیب باشد و این نوع بغتتاً حادث شود و باشد که بسبب حرارت
جمیع بدن عارض شود و علامت آن نحافت و خاریدن بدن خشکی
براز بود و صفرا بقی و براز دفع شود علاج هر دو نوع اسهال صفرا
و تبرید کبد باشد و اگر یرقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن
فصد و تلیین طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر یا گزیدن حیوانی

زهردار باشد یکمثقال قرص طباشیر نرم با آب انارین تناول کنند
یا مثقالی قرص کافور با لعاب بنکو و بهدانه با آب خیار کد و بخورند
و غذا کشکاب با روغن بادام بخورند و جگر بورق گل و صندل
و اقاقیا و شیانهز یک پنجدرم کافور نیمدانگ با گلاب تضمید کنند و نیز فان
نیز بسبب سده که میان طحال و مراره و امعا حادث شود واقع میگردد
و این نوع تابع قولنج باشد اولا علاج قولنج باید کرد و استعمال اشیا
بارده نکنند و ریوند و غافت هر یک مثقالی افسنتین دو مثقال
بکوبند و با ده مثقال سکنجبین تناول کنند و اگر بسبب سده باشد که
میان کبد و مراره حادث شود علامت او ان باشد که براز
بتدریج سفید گردد علاج آن اسهال صفراوی باشد و بعد از ان
استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاشنی و تخم کرفس و
انیسون و امثال آن با بـ ح و از دهم در امراض طحال سوء المزاج که
طحال را عارض گردد اگر حار باشد علامت آن شدت تشنگی و
التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفرت لون و کمودت
آن و حمرت قاروره و سواد براز و اختلاف نبض و سوء خلق
علاج فصد قیفال کنند و یا سلیق از جانب چپ و جلاب از تمر هندی
و ترنجبین و نبات خورند و یا قرص زرشک با سکنجبین بزوری و غذا

بکمیرند
و بر بدن طلا کنند
و دو قاشق ازان بخورند
و خوردن اب انار و
تکمید به ... یک
و زیره نافع است
فی الاستسقاء والیحیی
[illegible]
[illegible]
... کنند

... اگر بجهت
تمام استسقا نافع است

فصد اسلیم کنند
از جانب چپ

[illegible]

زرشک یا تمر هندی یا آلو چه یا بنوماش و مغز بادام و تلیین طبیعت کنند
بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن یا سکنجبین بروزی و این قرص مفید افتد
ریوند درمی و نیم زعفران نیم درم ورق گل پنجدرم طباشیر سه درم تخم
سه تخم درم تخم تورک چهار درم کافور ربع دانگ تمام کوفته و بیخته بآب
کاشنی بسرشند و مثقالی با سکنجبین تناول کنند سفوف طباشیر ریوند
بیخ مهک سنبل مصطکی غافت هر یک درمی زرشک چهار درم بکوبند
و یکمثقال تناول کنند و انجیر و کبر بسرکه نافع بود و تخم ترب و سبندان
و شیطرج هر یک سه درم در سرکه بجوشانند و نمد بدان تر کنند و بر
طحال می نهند یا ورق کبر بکوبند و با آرد جو و سرکه طلا کنند و اگر
تب و تشنگی مفرط بود شیرهٔ تخم تورک با آب کاشنی یا آب خیار
که و یا سکنجبین تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن
سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت ریق بود علاج جلابی از تخم رازیانج
و بیخ آن و انیسون و کلقند تناول کنند با بیست مثقال ازین ماء الاصول
صفت بوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کبر پنجدرم بیخ کرفس و بیخ مهک
هر یک سه درم مویز طایفی ده درم تخم خیارین پنجدرم تخم کشوث
تخم کاشنی رازیانج بیخ انکشت هر یک سه درم مجموع در سه رطل آب
بجوشانند تا بایک رطل آید پس صافی کنند و با عسل یا قند بقوام آرند

یا آن آب صافی کرده قند یا عسل بچاشنی نهند و بیاشامند غذا نخود آب
و شیرهٔ خشکدانه خورند و اگر طبیعت محتبس باشد باین مطبوخ تلیین
کنند سپستان چند درم هلیله سیاه هفت درم پنج اذفر نافت تخم کاشنی هر یک
سه درم بنفشه سه درم آلو سیاه ده عدد سپستان بیست عدد عناب
ده عدد خیار چنبر پانزده درم ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم
وطحال را بورق سذاب و کزو پیخ کبر و اشنهٔ (وکرنب) مجموع در سرکه جوشانیده
تطلیل کنند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن صلابت طحال
و نحافت و کمودت بدن و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از
تخم کاشنی و پنجنکشت و بنفشه و روباه ترباب و نبات تناول کنند
غذا نخوداب آش و مغز بادام و کدو یا فروج فربه خورند و ماهی تازه
نیز شاید و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن ترهل بدن و
بیاض لسان و کثرت ریق و قلت عطش بود علاج آن سکنجبین
بزوری و ماء الاصول مذکوره تناول کنند غذا نخوداب با شیرهٔ
خشکدانه و قلایا متوبله خورند و تلیین طبیعت کنند بحب افیتمون و حب
ایارج ورم طحال اگر ورم طحال دموی بود علامت آن تب و سرعت
نبض و عطش و التهاب و وجع طحال و غلظ و سواد قاروره بود علاج
آن فصد یا سلیق کنند و جلاب از تخم کاشنی و اجاص و نبات تناول

کنند

کنند غذا کشکاب باشد و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا

و شیاف یا میثا و کشنیز تر بر طحال طلا کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت

آن حمی حاده و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و براز بود

و باشد که با آن یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و روباه ترک

و تمر هندی و نبات تناول کنند یا آب انارین با نبات غذا جو یا شیرهٔ

خشخاش خورند و تلیین طبیعت کنند به قرص طباشیر نرم یکمثقال با

سکنجبین ده مثقال و طحال را بصندل و تورک و کشنیز و ورق بید تضمید

کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و زیادتی حجم

طحال و بیاض لون و قاروره و بطوء نبض بود علاج آن جلابی از

روباه ترک و بیخ مهک و رازیانه و نبات تناول کنند غذا نخود آب

خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا هلیلهٔ زرد هر یک پنج درم

تربد دو درم تخم کاشنی رازیانه کرفس بخکشت شکوفه کبر با لنکو کاو

زبان هر یک سه درم انجیر بیست عدد مویز طایفی پانزده درم شاهتره

یک دسته خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم و بعد از تنقیه قرص زرشک

با سکنجبین بروزی تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود علامت

آن نحافت و هزال بدن و صلابت طحال و خروج او از موضع

خویش و ضیق نفس و سواد لون و فساد هضم و لین طبع و سرعت نبض

ورم صفراوی

ورم بلغمی

ورم سوداوی

بود علاج آن فصد باسلیق یا اسلیم کنند و تلیین طبیعت بحب افتیمون
یا مطبوخ آن کنند و غذا زیره باج با کبک و فروج خورند و بعد از
تنقیه سکنجبین بزوری و قرص کبر خورند صفت نیجنکشت و بیخ کبر
هر یک ده درم زراوند مدحرج و نیز تخم سپندان هر یک سه درم
عنصل هفت درم بکوبند و پنج درم اشنه بجوشانند و ادویه بدان
بسرشند و قرص‌ها زنند و یکمثقال تناول کنند و خردل و بوره
ارمنی و بیخ کبر و غافت بکوبند و با سرکه بر طحال طلا کنند یا خردل
بکوبند و با عسل بیامیزند و کاغذی بمقدار ورم بچسبند و ادویه
بران بمالند و بر طحال نهند و اگر ورم طحال متقیح شود و منفجر گردد
و بمعده ریزد و بقی یا براز دفع شود و دران شیر شتر با مدرات
مفید افتد و سعی باید کرد که طبیعت محتبس نشود نفخ طحال بسبب برودت
مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود علامت آن تمدد موضع
طحال و برآمدگی آن باشد و چون دست برو نهند زیر دست بلرزد بلغزد
و باشد که با آن قراقر بود علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری
و آب رازیانه با سکنجبین عنصلی تناول کنند و نمک و سبوس و کاورس
گرم کنند و بر موضع طحال نهند سده طحال حدوث آن بسبب فضلات
غلیظه بود که در او مجتمع شود و علامت آن ثقل طحال بود بی

ورم

ورم علاج آن جلابی از رازیانه و نانخواه و روباه ترکب و انیسون
ونبات تناول کنند وسکنجبین بزوری وقرص کبر مفید بود و تخم
کاسنی وکزمازخ هریک نیمدرم وپخسک وپنجنکشت دو درم ونیم
بکوبند وپسه درم ازان با سکنجبین بزوری تناول کنند و باقی
معالجات سوء المزاج بجای آرند یرقان سود تغیر لون بدن باشد
بسیاهی وسبب آن سده باشد که میان طحال وکبد یا طحال ومعده
حادث شود وعلامت آن ثقل وتمدد طحال وخبث نفس وقلت
اشتها ونحافت بدن وبطوء نبض بود وتبدریج حادث شود
نه بغتتاً علاج آن فصد اسیلم کنند ازجانب جب وجلابی از بیخ
وتخم وبیخ کاشتی ونبات با کلقند تناول کنند وغذا زیره باج
خورند وبعد از نضج سنا پنجدرم پوست بیخ کاسنی سه درم شکر ده
درم بجوشانند وصافی کنند وپنج مثقال معجون نجاح دران حل کرده
تناول کنند یا هلیله زرد وسیاه وکابلی هریک سه درم افتیمون
یکدرم غاریقون وبسفایج هریک نیمدرم بکوبند وسه درم ازان
بارطلی ماء الجبن بیاشامند واگر این مرض بسبب ضعف قوت
جاذبه یا ماسکه طحال بود علامات آن قی واسهال سودا وسقوط
اشتها وکدورت عین بود علاج آن جلابی از انیسون وورق گل و سکنجبین

ع درم

بزوری تناول کنند و طحال را بورق کل و فوفل و افسنتین و مقل و مصطکی
تضمید کنند باب سیزدهم در امراض امعا از انجمله قولنج است و آن مرضیست
که مانع خروج براز شود و با آن وجعی عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه
میشود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند
و وجع قولنج از جای خود تجاوز کند و سبب قولنج اگر بلغمی غلیظ
باشد که با ثفل مختلط شود علامت آن شدت وجع و سقوط اشتها
و سبق تخمه بود و پیش از حدوث قولنج بلغم لزج با براز بیرون آمده
باشد علاج جلابی از بالنکو و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و
کلنکبین تناول کنند و بجوارشن سفرجل مسهل تلیین کنند یا با این
حب ایارج فیقرا تربد هر یک درمی شحم الحنظل و نمک هندی هر یک
دانکی بکوبند و مقل ازرق دو دانک بخیسانند و ادویه بدان
بسرشند و حب سازند یا این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم
انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد حسک شبث
هر یک ده درم بابونه اکلیل الملک سداب هر یک کفی برگ
چغندر دسته روغن کنجد آبکامه هر یک ده درم شکر سرخ بیست درم
بوره نیم درم و اگر قولنج ریحی باشد که در امعا محتبس شده علامت آن
آن تقدم نفخ و قراقر و تناول اشیا نفاخ و انتقال وجع بود علاج

جلاب از انیسون و رازیانه و کلنکبین تناول کنند و گوارش سفرجل مسهل
بخورند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک درمی چند بید سیر دانگی و
نیم بکوبند با آب رازیانه حب ساخته بلع کنند و این شیاف استعمال
کنند خطمی و بوره ارمنی هر یک ده درم شحم الحنظل درمی سقمونیا نیم درم
بکوبند و با شکر معقود بیامیزند و شیاف سازند با زهره گاو
و بوره و شحم حنظل و خطمی هر یک سه درم سکبینج درمی و نیم مقل یک درم
شیاف سازند و یا این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم انجیر
ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد مویز طایفی بی افزوده
درم خسک بابونه شبث و اکلیل الملک بنفشه و خطمی سبوس
هر یک هفت درم بجوشانند و صافی کنند و آب کامه و عسل و روغن
زیت هر یک ده درم بوره و نمک هر یک نیم درم بر سر آن کرده
استعمال کنند و روغن سداب در شکم بمالند یا ورق سداب
و کرنب هر یک ده درم تخم کرفس سداب هر یک پنج درم در
رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید و رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند
و میجوشانند تا آب برود و روغن بماند و آن روغن در شکم
می مالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در موضع امعا واقع شود
علامت آن تب و وجع شدید و ضربان و عطش وقی مراری و این

قولنج بتدریج حادث شود علاج آن فصد کنند و جلابی از روباه ترکب
و تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و غذا
بنو ماش و مغز بادام خورند و تلیین بدین مطبوخ کنند سنا پنج درم
عناب ده عدد و سپستان بیست عدد و تخم خطمی پرسیاوشان روباه ترکب
هر یک سه درم خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم یا این حقنه استعمال
کنند سنا هفت درم بنفشه نیلوفر هر یک سه درم جو نیم کوفته خطمی و
سبوس هر یک کفی ورق خبازی و ورق سلق دسته خیار شنبر و
شکر سرخ و ترنجبین هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر
با وجع حرارة شدیده و لذع و حکه باشد این حقنه مناسب بود
عناب ده عدد و سبستان بیست عدد و خطمی سه درم بجوشانند و
صافی کنند و آب خیار کدو و کدو و خبازی و شیرة جو و لعاب
بنکو هر یک پانزده درم روغن بنفشه ده درم با هم بیامیزند
و نیم گرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التوا امعا یا نزول آب
بکیس انثیین حادث شود علامت او آنست که قولنج بعد از
حرکتی عنیف یا برجستن یا از بالایی بزیر افتادن حادث شود
علاج آنست که پای علیل بر ریسمان ببندند و بر بالا کشند و ریسمان را
تحریک میکنند تا امعا بجای خود رود و جلابی از روباه ترکب

و بنفشه

وبنفشه و رازیانه و نبات بدهند و غذا نخود آب با روغن شیره واگر
بجای خود نرود یکدرم یا یک مثقال زیبق ناکشته فرو برد و تر دُد
میکند و شکم می مالند تا بیرون آید واگر قولنج بسبب احتباس ثفل
و پوست آن باشد علامت آن تقدم احتباس و تناول محففات
بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین هریک ده درم تناول
کنند غذا نخود آب چرب با مرغ فربه خورند یا بنفشه چار درم سپستان
بیست عدد و بزرک و حلیه و حب الرشاد هریک ده درم ترنجبین
پانزده درم گلاب سازند واگر بسبب حرارت امعا باشد
علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود علاج آن
جلابی از بنفشه و روباه ترب و تخم کاشنی و ترنجبین و نبات تناول
کنند یا آب خیار کدو و یا شیرهٔ تخم تورک با ترنجبین و بدین حقنه
تلیین کنند بنفشه نیلوفر خطمی تخم خُبّازی بابونه اکلیل الملک
سبوس جو نیم کوفته لبلاب پرسیاوشان هریک هفت درم عناب عدد
سپستان بیست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب نیکو و لعاب
بزرک و روغن بنفشه و خیارشنبر و ترنجبین هریک ده درم با آن ضم کرده
استعمال کنند و غذا شیرهٔ گندم چرب و حسوهای چرب خورند
و شکم بروغن بنفشه و لعاب خطمی و کتیرا بمالند ایلاوس نوعی از

قولنج است و آن چنان باشد که ثفل در امعاء علیا محتبس شده باشد
و از دهن بیرون آید و با آن ضعف نبض و غشی و اضطراب بود
علاج او آنست که اولا فلونیاء رومی سه درم بدهند و چون وجع ساکن
شود بدان معاودت نکنند و جوارشن سفرجلی مسهل یا جوارشن
فلافلی یا شهریاران بدهند و این حقنه را استعمال کنند بابونه شبت تخم
تخم کرفس رازیانه حلبه هریک ده درم انجیر ده عدد مقل سکبینج جاوشیر
هریک دو درم روغن زیت یا پیه انجیر ده درم شکر سرخ و آبکامه هریک
پانزده درم بوره و نمک هریک نیم درم و باید که دو روز غذا نخورند
و اگر توانند استعمال ریاضت مفید افتد و روغن بابونه و شبت
و خیری در شکم بمالند و شراب صرف گرم کنند و اندک اندک می
آشامند و با بابونه و شبت و اکلیل الملک و ثمام و خسک و برگ سداب و انجیر
و سعتر و فودنه و روباه تربک بجوشانند و دران نشینند و شیاف
از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم حنظل ترتیب کنند و بکار دارند
مغص وجعی بود که امعا را حادث شود و شکم می پیچد و آن اگر بسبب ریح
باشد علامت آن قراقر و نفخ و تمدد بود و بخروج ریح تسکین
حاصل شود علاج جلابی از انیسون و رازیانه و روباه تربک و اگر
با مغص اسهال باشد علاج آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه

دکلقند تناول کنند
یا دو درم کوارش کمونی
بخورند

۲۹۱

قدزه

وتخم کرفس و سداب هریک سه درم نانخواه و صعتر هریک چار درم مثل
مجموع بکوبند و سه درم ازان تناول کنند با کلقند یا دو درم کوارشن
کمونی بخورند و شکم بروغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و اگر بواسطهٔ
تناول اطعمهٔ حادهٔ و حریفه بود علامت آن حرقت امعا و تشنگی
وخروج مرهٔ صفرا بود علاج آب انارین با نبات بیاشامند
یا لعاب نیکو و بهدانه بر سر شربتی از نبات یا شیرهٔ تخم تورک و نیمدرم
طباشیر و ده درم نبات تناول کنند بیاشامند و اگر مغص بواسطهٔ خلطی
مالح باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود و یا بر از بلغم بیرون آید علاج
آن تلیین طبیعت بحقنهای نرم یا این مطبوخ سنا پنجدرم بنفشه بسفایج
رازیانه تخم کاشنی روباه تربک هریک سه درم عناب ده عدد سپستان
بیست عدد ترید دو درم خیارشنبر پانجده درم ترنجبین ۵ درم شکر
سرخ ده درم و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در امعا متمکن شود علامت
آن قلت عطش و کثرت بصاق بود و وجع از یک موضع منتقل نشود
علاج آن تلیین طبیعت باشد بحقنها که در باب قولنج ذکر رفت
و تنقیهٔ معده کنند بقی و کلقند و رازیانه تناول کنند و غذا نخوداب
با شیرهٔ خسکدانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران و سعتر در آن
کنند و بعد از تنقیه جوارشن کندر و مصطکی تناول کنند و آب سرد

کمتر خورند دیدان کرمها که در امعا متولد شود بسبب رطوبتی فضلی باشد
که در امعا بماند و بطول مکث متعفن شود و چون حرارت در او عمل
کند با کرم شود و اکر این کرم دراز باشد حیات کویند و او در امعاء
دقاق متولد شود و علامت آن احساس حرکت آن باشد در
حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان لعاب و برهم ساییدن دندان
در خواب علاج آن چهار روز پیاپی رطلی شیر با ده مثقال شکر
تناول کنند غذا نخوداب با شیرهٔ خشکدانه و سعتر و دارچینی خورند و در روز
پنجم درمنهٔ ترکی برنج کابلی مقشر ترید قسط مر ترمس هر یک درمی
حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و اکر از ان
بقیتی بماند و عمل تمام نکند آبکامه ده مثقال با آب کرم بخورند
شحم حنظل دانکی و نیم قنبیل نیم درم بکوبند و بزهرهٔ کاو شیاف
سازند و بر دارند و در آخر روز ثرید کشک با سیر تمام بخورند
و از تناول اغذیهٔ غلیظه بارده اجتناب نمایند و اکر کرم پهن
باشد آنرا حب القرع کویند و او در امعاء غلاظ متولد شود و
علامت آن صفرت لون بود و خروج آن احیانا و هرچند که
چیزی خورند سیر نشوند علاج آن درمنهٔ ترکی و برنج کابلی مقشر هر یک
مثقالی نمک هندی دانکی و نیم تربد یک درم شحم حنظل دانکی بکوبند

و بر سر شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات و اغذیهٔ لزجه احتراز کنند و اگر کرم
صغیر و ضعیف باشد شبیه بکرم پنیر و سرکه علامت آن حکهٔ مقعد و دغدغهٔ
آن باشد علاج آن حقنه کنند باین ادویه بابونه اکلیل الملک و درمنه
و برنجاسف هر یک کفی ورق سداب ورق شفتالو هر یک دو درم
ورق چغندر دسته بجوشانند و صافی کنند و روغن ستهٔ زرد آلو
تلخ و ابکامه هر یک ده درم و شحم حنظل دانکی بر سر آن کنند و بکار
دارند و مقعد بروغن ستهٔ زرد آلوی تلخ چرب کنند و از بوره و
نمک و زهرهٔ گاو و شحم حنظل و استهٔ زرد آلو شیافی سازند و بر
دارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود درمنه یک مثقال
و صبر اسقوطری نیم درم بکوبند و بآب ورق شفتالو بر ناف
طلا کنند تزحر و کتی است از معاء مستقیم جهة دفع فضله و با آن
تقاضا اندک چیزی دفع شود و باشد که با آن خونی بود و سبب تزحر
اگر خلطی مراری باشد یا رطوبتی مالحه که بمعاء مستقیم آید و دغدغه
دهد علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت علاج
آن سفوف نشاسته یا سفوف گل ارمنی یک مثقال بریان کرده
با شیرهٔ تخم تورک بریان کرده تناول کنند و غذا کاورس بریان
کرده با مغز بادام و شیرهٔ خشخاش خورند و این شیاف استعمال

سه درم تناول کنند
یا گل ارمنی

کنند صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار ز هر یک سه درم کوفته با بـ
لسان الحمل یا آب تو رک بسرشند و شیاف سازند و اگر بسبب ثفل
خشک باشد که در امعا محتبس شود و خروج آن دشوار بود موجب
تزحر گردد و علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات باشد
علاج آن تلیین طبیعت بمزلقات مثل بنفشه و خطمی و سپستان
و خیار شنبر و اگر بسبب سرمایی بود که بمقعد رسد علاج آن تدهین
مقعد کنند بروغن گل و بابونه گرم کرده و بابونه و شبث
و روباه ترک و اکلیل الملک بجوشانند و دران نشینند و
بر سر آجر گرم کرده نشستن مفید بود باب چهاردهم در نوع
اسهال اگر اسهال بسبب بحران و دفع فضله مؤذی بود آنرا حبس
نباید کرد مگر که بحد افراط رسد و موجب ضعف شود علاج
بست جو بود که با قند و گلاب تناول کنند یا بست جو و سو
کنار و کشنیز بریان کرده کوفته با هم بیامیزند و بخورند یا قرص
طباشیر بست یا رب به یا سفوف انار دانه تناول کنند و
غذا زرشک و غوره و انار دانه و سماق خورند و اگر اسهال
بسبب اخلاط مراری بود که بمعده و امعا ریزد علامت
آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهن و صوبت براز و لذع

مقعد

معقعد باشد علاج آن ده مثقال رب به با یکمثقال قرص طباشیر تناول
کنند و یا پنجدرم گل ارمنی یا رب سیب با کشنیز بریان کرده و توت
خشک و تخم حماض و خرنوب شامی هریک شش درم طباشیر سه درم
و انار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک و سماق و بست گلنار
و سُسو هریک ده درم بکوبند و همه با هم بیامیزند و قدری از آن
بخورند و اگر اسهال بافراط بود معده را بگل ارمنی و زیرهٔ
کرمانی و صندل و رامک و اقاقیا باب مورد تضمید کنند و غذا آن
سماق یا انار دانه با کبک و تیهو خورند و اگر اسهال بلغمی بود علامت
نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و براز بی صبغ بود علاج آن حب
الرشاد با حرف سه درم بر سر جلابی نیم گرم از نبات بیاشامند
تا اخلاط بکلی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است
سفوف مقلیاثا پنجدرم باب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم
ریحان هریک مثقالی بریان کرده بکوبند و بروغن بادام چرب
کنند و فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنهٔ ممسکه استعمال کنند
بلیخ و عدس پس هریک کفی پوست انار و مورد و بلوط هریک ده درم
مازو و گلنار هریک پنجدرم بجوشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته
و اقاقیا و گل ارمنی هریک مثقالی بسایند و بر سر آن ریزند و استعمال

کنند بدفعات واین قرص بخورند سماق چهار درم خون سیاوشان
صمغ عربی بریان کرده گلنار اقاقیا هریک درمی بکوبند و برب به
بسرشند و مثقالی با رب سیب تناول کنند واین سفوف نیز مفید
بود زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و انار دانه هریک پانزده درم
دانهٔ مورد سنبل مصطکی کرویا خرنوب هریک ده درم انیسون
تخم کرفس هریک هفت درم بکوبند و دو درم تناول کنند واگر
اسهال سوداوی بود علامت آن حرقت ولذع معده و خشکی دهن
وکثرهٔ اشتهاء بی هضم تام و قراقر معده و نفخ بود و رنگ براز مایل
بسودا باشد علاج آن اول تنقیه امعا باید کرد بحقنهای نرم و
بعد ازان که تنقیه تام کرده باشند قرص طباشیر بست وقرص
کهربا و سفوف مقلیاثا و سفوف انار دانه هرکدام که باشد تناول
کنند و تبکو و بارتنگ و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی و نشاسته
متساوی بریان کرده بکوبند و پنج مثقال ازان با گلاب بخورند
واز حموضات و شیرینی احتراز کنند و مرغ و کبک کردانیده خورند
و انار دانه کوفته و زرشک نیز شاید اسهال دموی اگر بسبب انفتاح
عروق امعا بود اگر امعا دقاق بود علامت اول آنست که غایط
بیرون آید و بعد ازان خون رقیق با ریاح و قراقر و زبد خارج شود

واگر

بیخ مه

واگر در امعاء غلاظ بود علامت او آنست که اول غایط با خون بیرون آید و بعد از ان بخون و یا آن علامت بواسیر نباشد علاج اگر علامات غلبهٔ خون باشد وقوت مزاج و وقت مقتضی بود فصد کنند و بنگو و بارتنگ و تخم ریحان هریک مثقالی صمغ عربی سه مثقال بریان کرده بروغن گل چرب کنند و فرو برند و غذا کاورس مقشر با مغز بادام خورند و قرص طباشیر ست و قرص کهربا نیز مفید بود و سفوف نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کنند و بخورند واگر این اسهال بسبب سحج بود و سحج آن بود که بواسطهٔ اخلاط حاده حریفه که بامعا ریزد یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده شود و علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم و وجع امعا بود علاج آن سفوف نشاسته با روغن گل تناول کنند یا صمغ عربی و نشاسته هریک دو مثقال و طباشیر یکمثقال بریان کرده بشیر داغ کرده بیاشامند و غذا کاورس بریان کرده یا برنج بریان کرده با پیه بز یا چربی گوشت یا مغز بادام خورند و این حقنهٔ ممسکه را استعمال کنند برنج شسته جو نیم کوفته زرشک هریک کفی بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش و گلنار و زرده و گل و گل خطمی و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا هریک درمی بکوبند

شیر یابه

وزرده تخم مرغ بریان کرده در روغن گل یا پیه بز حل کنند و مجموع باهم آمیخته بکار دارند و پیشتر ریا اسهال کبدی باشد و آن یا خون صرف بود و سبب آن امتلاء دم یا تفرق اتصال کبد یا بواسطهٔ قطع دست و پای واقع شود یا صدیدی بود و سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بدردی بود یا دبیله که منفجر شود یا قیحی بود یا غسالی بود و شبیه بغسالهٔ گوشت اما آنچه دموی صرف باشد اگر تقدم امتلا و احتباس خون که سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر بود و با آن علامات سحج و مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی باشد و ضعف بافراط نبود و حبس بشربهٔ تخم تورک بریان کرده یا شراب صندل یا سیب کنند یا بارتنگ بریان کرده و نیکو بریان کرده بروغن گل چرب کنند و فرو برند یا قرص کافور یا قرص کهربا و شراب سیب بخورند و شراب انجبار لعوق کنند و غذا جو بریان کرده با خشخاش بریان کرده خورند یا انار دانه یا زیره باج با غوره و کبد را بصندل و گلاب و آب به و مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی و صدیدی و دردی بود علامت او آنست که براز مختلط بود و از دفع آن خفتی و راحتی

وسبب آن یا احتراق صفرا

تخم تورک حرمه است

حاصل

حاصل شود و با آن پیچیدن شکم نباشد و چون معده خالی بود
بیشتر باشد و علاج آنست که حبس کلی نکنند و اشربه که مقوی
باشد و در وی قبضی زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب صندل
و حماض و زرشک و سیب و به و از قابضات صرف چیزی استعمال
نکنند و معالجات سوء المزاج کبد بجای می آرند تا اخلاط بکلی
دفع شود اما آنچه قیحی و غسالی بود دلالت بر دبیله کبد کند و
علاج او گفته شده است ذرب اسهال معدی باشد و سبب
آن سستی و تری معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض
او شود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده تغیری
نپذیرد و مکث نکند و با آن قی و براز بلغمی نباشد علاج آن
تسخین معده باشد بجوارشنات حاده و سفوف متعلیاثا و جوارشن
سفرجلی قابض و غذا انار دانه با کبک و تیهو و زیره و کشنیز
و دارچینی خورند و اگر بسبب کثرت رطوبت باشد که در
معده جمع شده علامت آن کثرت بزاق و غثیان بود
علاج آن تنقیه معده کنند بقی و بعد از آن جوارشنات مقوی
معده تناول کنند مثل جوارش کندر و پستههای قابض
مفید افتد و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در معده حادث

شود و از غذا امتلا و اذی شود و قوت دافعه آنرا دفع کند علامت او
آنست که در معده بعد از اکل وجعی یابند خصوصا اکل حموضات
و در براز صدیدی رقیق باشد و حرارتی در معده محسوس شود و
باشد که در او نیز تبرات بود علاج آن قرص طباشیر بسبت و
سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از رشک و انار دانه خورند
و اگر بواسطهٔ نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت
آنرا دفع کند و غذا را نیز مزلق کرداند و این را اسهال دماغی
گویند علامت او آن باشد که بعد از خواب بیشتر باشد و بطن او
محتبس شود و با آن علامات نزله و فساد مزاج دماغ باشد
علاج تنقیهٔ دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله بشراب عناب
و شراب خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شده است و بیشت
باز نخفتند و اگر بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند
کرد علامت آن اسهال سبز و سفید و نهوکهٔ بدن و قلت دم
و زردی لون بود علاج تقویت کبد باشد چنانچه گفته شد
و اگر بسبب زایل شدن براز خلل معده باشد و آن بواسطهٔ
خلطی اکال یا تناول زهری حادث یا بواسطهٔ اورام واقع شود
علامت او آنست که طعام هضم نشده خارج شود بی لذع

ودر

انزاعه

دوجع و مغص و نتن بو رایحه نباشد علاج آن تضمید معده باشد بقوابض مقویه و مرق فروج فربه و حسوا از شیر و نان سفید تناول کنند که حمل برویانند و پشتهای قابضه و مقویات معده خورند

زلق امعا اسهال معوی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که بواسطهٔ آن ثقل در امعا مکث نکند و بیرون آید و علامت آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج آن تناول اشیا محتشیه باشد مثل سسو و کنار و کیل و به و سیب و سغوف مقلیا ثا مفید بود و این سغوف نیز نافع افتد سنبل مصطکی سک عود هر یک درمی و نیم بلوط بریان کرده سرانار نرد شش کرمازک راتک تخم حماض خرنوب دانه مویز طراثیث سماق کلنار هر یک چند رم بکوبند و مقدار دو درم تناول کنند و اگر سبب بثره یا قرحه باشد که در امعا حادث شود و چون غذا بدو رسد زود دفع کنند علامت او آنست که احساس وجع امعا کنند و با برازصدیدی تنک باشد علاج قرص طباشیر بست یا قرص کلنار یا رب سیب یا رب به یا تخم شاهسفرم و بارتنک و عروق شک و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده بگلاب و روغن بادام چرب کنند و فرو برند غذا کاورس یا برنج بریان کرده با مغز

بادام خورند وطباشیر و ورق گل وصمغ عربی ونشاسته وتخم
حماض بکوبند و بلعاب نبکو ببرشند و قرص سازند و یکمثقال
تناول کنند باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه سوء المزاج کلیه
اگر حار بود علامت آن حرقت موضع گرده و کثرت شهوت
باه باشد و تشنگی و سرعت نبض و ناریة قاروره علاج آن آب
انارین با نبات و ترنجبین یا شیره تخم توزک با قرص طباشیر نرم
تناول کنند غذا کشکاب یا نخود ماش با اسفاناخ خورند و شراب
خشخاش و ریباس و غوره لعق کنند و صندل و گلنار و سماق
هریک دو درم کافور دانگی طباشیر تخم حماض کشنیز گل سرخ
گل ارمنی هریک سه درم تخم کاهو تخم توزک هریک هفت درم بکوبند
و با آب کاهو با توزک ببرشند و قرص سازند و مثقالی با
آب انار یا شراب غوره با شیره تخم بخورند و صندل و
گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت
آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت
باه علاج گلقند و رازیانه و گوارشن مکونی تناول کنند
غذا نخوداب با کبک و تیهو و کبوتر و فلفل و دارچینی خورند
و روغن فستق و زنبق و خیری بر کلیه طلا کنند و نارجیل و

فندق

فندق و پستو با شکر خورند و از حموضات و فواکه بارده احتراز نمایند اورام کلیه اگر ورم کلیه از ماده صفرا یا دم باشد علامت آن تب و تشنگی والتهاب و صداع و بیخوابی و وجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از عناب و تخم کاشنی و روبا ترکیب نبات تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش با لعاب نبکو و بهدانه و موضع کلیه را بصندل و مغاث و شیاف مامیثا و کاشنی و آب روباه ترکیب تضمید کنند یا آب کاشنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم صافی با هم بیامیزند و طلا کنند و چون ورم نضج یابد علامت آن اشتداد وجع و سکون تب و زیادتی ثقل بود آنزمان خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و حلبه و بنفشه و بزرک بجوشانند و بهجنان گرم بر کلیه نهند و چون تب زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر و غبار آسیا و دقیق کرسنه با این ضماد ضم کنند و چون ورم منفجر گردد و مده با بول بیرون آید شیره سه تخم با شراب خشخاش یا شراب عناب و بنفشه بخورند و اگر خروج مده متمادی شود مغز سه تخم و کدو و هر یک دو درم

و عناب و سپستان خورند و شراب بنفشه و خشخاش صح

خشخاش و نشاسته و صمغ عربی و تخم خبازی هر یک دو درم خشخاش و کاکنج پنج عدد بکوبند و بپزند درم ازان با ده درم شراب خشخاش تناول کنند و اگر ورم از ماده بلغم یا سودا بود علامت آن ثقل موضع کلیه و تب و التهاب بی شدت وجع بود و شبیه بقولنج باشد و فرق بدان کنند که حقنه درین محل مفید نیفتد بلکه زیادت کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی از بیخ مهک و تخم کاشنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا ابنوماش و مزوبادام باشد و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ شاهنجدرم تخم کرفس و کاشنی و رازیانه و ورق کاو بالنکو و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم و بیخ مهک چهار درم تربد دو درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سبستان پست عدد انجیر ده عدد و مغز خیار چنبر پانزده درم ترنجبین پانزده درم شاهنجدرم بیاشامند و بعد از تنقیه شبث و بابونه هر یک چهار درم بزرک و حلبه هر یک پنجدرم تخم خطمی تخم خیارین هر یک ده درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و ضماد سازند یا مقل در آب گرم حل کرده با مغز ساق گاو و پیه بط بمالند وجع کلیه اگر از ورم یا سوء المزاج بود علاجش گفته شد و اگر از حصاة و قروح بود علاجش گفته شود و اگر ریح بود علامت آن وجع و تمدد بود

وبا آن ثقل و علامت حصاة نباشد و در حالت خلو معده ساکن
شود علاج آن مدرات مثل انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند
و روغن قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند اورام مثانه اگر دموی
و صفراوی بود علامت آن شدت وجع و حرقت مثانه و تب
محرقه و تشنگی و لهیب و سواد لبان و انتفاخ زهار بود و باشد
که با آن احتباس بول و براز باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و
جلابی از بنفشه و تخم کاشنی و عناب و شکر و ترنجبین تناول کنند و غذا
کشکاب با شیرهٔ خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خبازی
و خطمی و پوست خشخاش بجوشانند و دران نشینند و برعانه میریزند
و ثفل آن برانجا می نهند و صندل و روباه تربک و بنفشه و کاکنج
بآب بستان افروز ضماد کنند و اگر حبس بول باشد شیرهٔ سه تخم
سی درم باده درم نبات بیاشامند یا سه تخم و تخم کدو مقشر هر یک پنج درم
تخم تورک سه درم تخم خطمی و خبازی و پرسیاوشان هر یک دو درم
بکوبند و چهار درم ازان با شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند
و ورق کنجد تر بکوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق کنند و ضماد سازند
و چون ورم نضج یابد و متفجر شود شراب بنفشه بالعاب ببکو خورند
و غذا بنوماش و مغز بادام و بنفشه و خطمی و خبازی و پرسیاوشان

واکلیل الملک و حلبه و بزرک و تخم شبث بجوشانند و دران نشینند
وجع مثانه بسبب قروح یا حصاة بود و آن کفته شود و یا بسبب
سوء المزاج کرم که او را عارض شود علامت آن وجع و لهیب
موضع مثانه و تشنکی بود علاج آن شیرهٔ تخم تورک یا آب
خیار کدو با نبات تناول کنند و روغن بنفشه دران بمالند
و در احلیل چکانند واکر سوء المزاج بارد بود علامتش آنست
که بعد از تناول اطعمه و اشربهٔ بارده یا ملاقات سرما حادث
شود علاج جلابی از انیسون و نانخواه و بیخ مهک و نبات
تناول کنند و نخود آب با شیرهٔ خسکدانه و زیره و دارچینی خورند
و بروغن نرکس و زنبق و قسط تضمید عانه و تقطیر با حلیل کنند
واکر وجع بسبب ریح بود علامت آن الم وجع تمدد بود و با آن ثقلی نباشد
علاج آن ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را
بسذاب و فودنه و شبث و روغنهای کرم تضمید کنند قروح کلیه
و مثانه سبب آن تفرق اتصال یا خلطی اکال یا انفجار دبیله بود
و علامت آن وجع و خروج دم و مده و نتن بول باشد و فرق
میان قرحهٔ کلیه و قرحهٔ مثانه بموضع وجع کنند و در قرحهٔ کلیه سلس البول
باشد و در قرحهٔ مثانه عسر بول و قشوری که از کلیه آید سرخ بود

واران

وازان مثانه سفید باشد علاج هر بامداد یکمثقال قرص کاکنج با ده مثقال شراب بنفشه یا خشخاش تناول کنند غذا بنوماش و نخود بامغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود ماء العسل بادوسنک تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جلابی از روباه تربک و لبلاب هریک پنجدرم بنفشه چهار درم ترنجبین ده درم مغز خیارشنبر پانزده درم بیاشامند و نشاسته چهار درم کثیرا و صمغ عربی و بزرک هریک دو درم کل ارمنی یکدرم بکوبند و یکمثقال یا دو درم ازان با ده مثقال شراب خشخاش بخورند یا حب الصنوبر بیست عدد تخم خیار دو درم نشاسته یکمثقال سنبل کرفس هریک سه درم بکوبند و دو درم ازان تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف ابیض بسایند و در احلیل چکانند و از اطعمه حریفه و مالحه و جماع احتراز نمایند

جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و رسوب نخالی و حکه شدیده و وجع موضع کلیه یا مثانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و شراب خشخاش تناول کنند یا عناب ده عدد بنفشه یکدرم نبات ده درم بجوشانند و با لعاب بیکو و بهدانه بیاشامند و غذا بنوماش و مغز بادام یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در جرب کلیه قی و فصد و اسهال طبیعت

مفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بهدانه و شیر زنان و روغن
بادام حقنه مثانه کنند حرقت مثانه اگر بسبب مده لاذع یا قروح
بود کفته شد و اگر بسبب حدت بول بود علامت آن حرارت
مزاج و ناریة قاروره و تشنکی باشد علاج شراب بنفشه و
شراب خشخاش با شیره تخم توزک و شیره سه تخم تناول کنند
و غذا جواب با روغن بادام یا بنوماش با روغن بنفشه و مغز
بادام خورند و مغز تخم کدو و سه تخم هریک سه درم تخم خطمی و
خبازی هریک چهار درم مغز بادام هفت درم کثیرا یک درم
بکوبند و سه درم ازان با آب خیار کدو و یا شیره تخم توزک
تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و
شیاف ما میثا در احلیل چکانند حصاة و رمل که در مثانه تولد کند
بسبب خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آنرا نشف کند
و بمرور زمان متحجر کردد و اگر ماده بسیار بود و در غایت
لزوجة حصات متولد شود و الا رمل تولد کند و حصاة
کلیه اکثر سمین را حادث شود و حصات مثانه نحیف را
و علامت حصاة وجع موضع کلیه یا مثانه و ثقل و تمدد و
عسر بول و بیاض و رقت آن باشد علامت رمل ثقل و تمدد

علاج حرقة البول و حرقة مثانه بکیفیت که

کلیه و

وصفاء

و صفار بول و خروج رمل و سوزش بود و رملی که از کلیه آید سرخ

بود و آنچه از مثانه باشد سفید یا زرد باشد علاج این مرض آنست که

هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه و بیخ مهک و نبات تناول

کنند یا شیرهٔ سه تخم با نبات و رازیانه و انیسون بجوشانند و با

ده درم شیرهٔ سه تخم بخورند و غذا نخوداب و شیرهٔ خشکدانه

با کبک و تیهو خورند و از اغذیهٔ غلیظه اجتناب نمایند و شبانگاه غذا

نخورند و استعمال ریاضت معتدله و احیانا قی کردن مفید بود

و از میوها انگور سفید و خربزهٔ شیرین شاید خورد و اگر بدین

تدبیرها زایل نشود بدین مطبوخ تلیین کنند صفته سنا جعفری خسک

ماش ماشا هریک پنجدرم تخم خطمی و کرفس و خبازی و رازیانه هریک

سه درم تخم کاشنی و بنفشه و بیخ مهک هریک چهار درم عناب ده

عدد پستان بست عدد انجیر پانزده عدد پرسیا و شان پنجدرم

ترنجبین و خیار چنبر هریک ده درم و قطن را بروغن شبث و بابونه

و خسک بمالند و روغن ترب و روغن خسک را احلیل بچکانند

و بابونه و حلبه و شبث و خسک و اکلیل الملک و مرزنجوش

و کرفس و پرسیا و شان و خطمی و بنفشه نیم کوفته بجوشانند و در آن

نشینند و اگر علت مستحکم شود دلیل آن بود که منعقد حصاة باشد

Margin notes: و زرد — و نبات — و خشکدانه نیم کوفته

مغنت ه

استعمال باید کرد دوایی مفید پنج کاکنج ده درم جنطیانا جند بید ستر
زنجبیل دار فلفل عقارب سوخته هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند
و بعد از شش ماه دانکی یا دو دانک بخورند و اگر حرارت مزاج باشد
این دوا مفید بود صفته سه تخم خشخاش هریک ده درم تخم شلغم
پنج درم تخم کرفس رازیانه انیسون هریک سه درم بکوبند و سه درم از آن
با سکنجبین ساذج یا بزوری تناول کنند یا معجون حجر الیهود یکمثقال
با شیره سه تخم تناول کنند و موضع را بروغن بابونه و خسک و روغن
عقرب بمالند صفته پنج کبر و بیخ کرفس و زراوند مدحرج و سعد
و سلیخه هریک ده درم و نیم کوفته کنند و با روغن کنجد در ظرفی کنند
و بیست روز در آفتاب نهند یا باتش نرم بجوشانند پس صافی
کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و دران اندازند و بیست
روز دیگر بگذارند پس در شیشه کنند و نگاه دارند و اگر حصاة در
یک موضع باشد و قطعا فرو نیاید جلابی از تخم گزر و تخم کرفس
و انیسون و نبات تناول کنند و فطر اسالیون و فلفل سفید
و سیاه هریک سه درم زنجبیل و سنبل و سلیخه و دارچینی و جعده و
اسارون هریک چهار درم جند بید ستر فقاح اذخر جب بلسان
هریک ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و یکدرم تناول کنند و از

ادویه

ادویهٔ مفتته عقرب سوخته و حنا فس خشک کرده و زجاج مسحوق
واسقولوقندریون باشد و گنجشکی هست که آنرا یونانیان اطراغولید
یطوپس گویند و آن مرغکیست که دنبال را از دارد چون نشسته باشد
بر زمین میزند و انرا خاصیت و ابو الفضیل و ابو الفضل و صیفراغون نیز
گویند بخته و خام خوردن درین مرض مفیداست و گویند اگر تیسی بکه
که آنرا جهار سال بود در آن زمان که انگور رنک میگیرد بکشند و
واول خون او و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میانهٔ آن نگه
دارند و سحق کنند و قدری ازان با آب ترب یا آب کرفس بنوشانند
مفید بود و اگر حصات از مجری قضیب باشد و بیرون نیاید بباید
شکافتن و در حصاة مثانه ادویه قویه استعمال کنند و در رمل
احتیاج بادویهٔ قویه نباشد **جمود دم در مثانه** اگر در مثانه
خون بسته شود علامت آن غشی و کرب و برودة اطراف بود
علاج آن سکنجبین عنصلی و زهرهٔ سلحفاة تناول کنند و جگر خر
خشک کرده و بنیر مایهٔ خرگوش و برنجاسف نیز مفید بود و
گز و جوب انجیر بجوشانند و آب آن در احلیل چکانند یا نخود و
سداب بجوشانند و آب آن در احلیل چکانند **احتباس و عسر بول**
اگر بسبب ورم و حصاة بود علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی

لزج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن تقدم تناول
اطعمهٔ غلیظه لزجه و ثقل موضع بود و با بول اخلاط خام بیرون آید
علاج آن جلابی از انیسون و تخم کاشنی و تخم کرفس تناول کنند
یا رازیانه و انیسون و تخم کرفس و ماش هندی و نانخواه هر یک
پنجدرم بکوبند و سه درم از ان تناول کنند و تدهین قطن و مثانه
بروغن بابونه و خیری بکنند و گاه باشد که عسر بول بسبب صفرای
رقیق بود که در مجاری بول فرود آید و علامت آن حرقت
مجری بول و صفرهٔ بول باشد علاج آن لعاب بنکو ده درم
روغن بنفشه پنجدرم بر سر شربتی از نبات بیاشامند و از مدرات
احتراز کنند و غذا بنو ماش با اسفاناخ و روغن بادام یا حریره
از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب احتقان
بول حادث شود خربزهٔ شیرین و تخم خربزه و مغز فندق و
فستق با شکر تناول کنند و شیرهٔ تخم توزک و سه تخم و مدرات
غیر قویه استعمال کنند سلس البول آن باشد که بول بی ارادت
بیرون آید علاج آن هر بامداد یک مثقال گوارش کنند یا
اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه و قلایا که دران توابل باشد
خورند و کندر و سعد و خولنجان و زیرهٔ کرمانی و شاه بلوط و حب

و نبات

وحب الآس و شهدانه متساوی بکوبند و مثقالی ازان بر سر غدا کنند و کندر
وحب الآس و بلیله کابلی و بلیله آمله هر یک سه درم سعد پنج درم
بلوط در سرکه خوسانیده چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و
مثقالی تناول کنند و اگر مزمن شود معجون کلکلانج مفید باشد
واز آب سرد احتراز باید کرد و کسی که بول در فراش کند قوته
و خردل وحب الرشاد هر یک سه درم کندر یکدرم بکوبند
و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند از فواکه خصوص خربزه
وخیار کدو احتراز کنند و حجره خروس بسوزانند و بسایند
و دانکی یا دو دانک با آب فاتر بخورند و کندر و بلوط هر یک
ده درم سعد و خون [illegible] وشان و قرفه و خولنجان و وج و
زاشنی هر یک پنجدرم بکوبند و بعسل سرشته و قرص سازند
و سه درم ازان تناول کنند و اگر شهدانه را بریان کنند و بکوبند
و در میان عسل ریزند و احیانا خورند مفید بود دیابیطس حالتی
بود میان عبیر و استرسال و سبب آن اگر اخلاط بول باشد خلاط
حاده علامت آن صفرة بول و حرقت آن و علامات غلبه
حرارت بود علاج آن شیرهٔ تخم خیارین یا شیرهٔ تخم تورک با نبات
تناول کنند یا لعاب نیکو و بهدانه ده درم روغن بادام پنجدرم

بلغت یونانی دولاب باشد و آنجنان باشد که دایما تشنه باشد
وچون آب بیاشامد باندک زمانی بی تغیری دفع شود و سبب
آن ضعف کلیه یا اتساع مجاری او بود و حرارت او قوی
باشد و جذب رطوبات از کبد کند وچون ضعیف بود
قوت امساک و تحمل آنش نباشد و لایزال جذب کند و
دفع کند وچون این مرض مزمن شود کبد ضعیف کرد د
وبدن آجامد علامت آن تشنکی وعدم تب و بول رقیق
سفید دایم بی حرقة بود علاج قرص طباشیر و قرص کافور
یا رب سیب ورب به و شراب زرشک و ریباس تناول
کنند غذا از زرشک و غوره و انار دانه خورند و قطن را بصندل
وکلاب و آب کاشنی طلا کنند و اکر سه بیضه یکشب در سرکه
خوابانیده بخورند نافع بود و کاه بود که ذیابیطس بسبب
برودت کلیه حادث شود و علامت آن عدم علامات
حرارت بود اما تشنکی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد و
حقنهای نرم و تناول مثرودیطوس و معاجین حاره
و تدهین قطن بروغنهای کرم تقطیر بول حالتی بود میان عسر
و استرسال و سبب آن اکر اختلاط بول باشد باخلاط حاده

علامت

علامت آن صفرت بول و حرقت آن و علامات غلبهٔ مرار
بود علاج آن شیرهٔ تخم خیارین یا شیرهٔ تخم تورک با نبات
تناول کنند یا لعاب بنبکو و بهدانه ده درم روغن بادام
پنج درم یا شربتی از نبات و عرق بید بیاشامند و غذا نخوداب
با مغز بادام با کدو و فروج خورند و سه تخم و خیارزی و خطمی
هر یک سه درم مغز بادام یکدرم صمغ الوکیترا هر یک [illegible] درم
بکوبند و سه درم از ان با شیرهٔ تخم تورک یا آب خیار کدو
تناول کنند و اگر این مرض را سبب ضعف ماسکه باشد علامت
او آنست که بول اندک آید و او را حرقت و صبغ نباشد
علاج آن اطریفل تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه
خورند و با انجیر و مویز و جوز شغل کنند و حب الرشاد و خردل
و کندر هر یک پنجدرم مغز جوز ده درم سعد درم بکوبند و
بعسل بسرشند و یکمثقال بخورند بول دم اگر بسبب انفتاح عرقی
بود اندک آید و اگر از انشقاق عرقی بود بغتتاً بسیار آید
و خون صرف تازه بود و اکثر سبب ضربه یا سقطه یا تناول ادویه
حریفه یا سمیه نیز حادث شود علاج آن فصد باسلیق کنند
و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی با شراب سیب تناول کنند
هر یک مثقالی

و مغز تخم کدو

تناول کنند یا بنکو وصمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان هریک مثقالی
بریان کرده در روغن بادام چرب کنند و فرو برند و غذا سماق
با نبوماش و مغز بادام بریان کرده با فروج خورند و از تناول
اطعمهٔ حریفه و شیرینی و ترشی اجتناب نمایند و از حمام و حرکات
عنیفه و رکوب و مشی سریع احتراز کنند و نشاسته و کثیرا و صمغ
عربی و کلنار و تخم تورک هریک ده درم شاخ گاو کوهی سوخته
پنجدرم بکوبند و بآب سماق بسرشند و قرص سازند و مثقالی
تناول کنند یا کلنار و نبسته و گل ارمنی و گل قبرسی هریک پنج درم
کهربا یکدرم و نیم تخم خیار و تخم تورک کثیرا نشاسته هریک چهار درم
بکوبند و بآب لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب تاکل عرقی باشد
علامت آن وجع شدید بود و بول اندک آید و با آن نتنی
باشد علاج آن همچون علاج قرحهٔ کلیه و مثانه بود باب شانزدهم
در امراض اعضاء تناسل و او رام نشین اگر ورم حار باشد دموی یا
صفراوی بود علامت آن تب و حمرت لون ورم و حرارت
والتهاب و تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند
و جلابی از عناب و اجاص هریک ده عدد و نبات و ترنجبین هریک
ده درم تناول کنند و غذا جو یا نبوماش و مغز بادام خورند

دارد

و آرد جو و عدس و باقلا و آب کشنیز و روباه ترک و کاشنی و طحلب
بر ورم نهند و خرقه بکلاب و سرکه تر میکنند و بدان می نهند و
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و مغز
خیار شنبر هر یکی ده مثقال و چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل
الملک و تخم شبث بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضماد کنند و اگر
ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض لون و
ورم و رخاوت آن بود علاج آن جلابی از رازیانه و بیخ مهک
و کلنکبین یا گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخی که دارو
تربد و انیسون باشد یا قی کنند بطبخ شبت و بیخ مهک و تخم خربزه
و ترب با قدری عسل و نمک و زیره و آرد باقلا و کندر و روغن
بابونه یا روغن زیت با حلبه و شبث و اکلیل الملک و آرد باقلا
ضماد سازند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن صلابت
و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن
جلابی از بالنکو و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و نخود و شبث
و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و با آب کرنب ضماد سازند
و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو در روغن زیت و مقل باهم بگدازند

تمام نوعیت از فوتیج کوهی
و آنرا اسبغر نیز گویند

و دران بالند عظم و صغر انثیین گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطهٔ ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانکه بستان بزرگ شود علاج آن با دویه کنند که در بستان استعمال کنند تا بزرگ نشود و مثل گل ارمنی و سرکه و بزرالبنج و شوکران و خردهٔ اسرب و آب کشنیز و خرده سنگ آسیا و سنگ استره و اگر خصیه کوچک باشد یا شود و بربالا جهد علاج آن مداومت حمام و آب گرم و استعمال ادهان و ادویه سخنه باشد ورم قضیب علامات علاج آن همچون علامات و علاج ورم انثیین باشد و آنچه مخصوص بدو باشد در ورم حار عدس و گلنار و ورق گل و پوست انار و روغن گل ضماد سازند و در ورم بارد بابونه و اکلیل الملک و تام و خطمی و استه خرما و روغن بابونه قروح قضیب و خصیه آنچه طری باشد صبر و مرداسنگ و توتیا و شادنه و گلنار و مس سوخته و اقلیمیا فضه بمرهم برهم و ضماد و ذرور بکار دارند و آنچه کهنه باشد کندر و کاغذ سوخته و پوست چوب سرو سوخته و مر استعمال کنند و اگر متاکل شود فلدفیون و ادویهٔ اکاله نهند تا آنچه متعفن بود زایل شود بعد از ان مرهمها لحمه نهند حکه خصیه و قضیب بسبب مادهٔ حاده باشد که بدان حوالی ریزد

بواسطه

وبواسطهٔ عرق نیز باشد علاج او آنست که عضو را بآب گرم بشویند
و سفیدهٔ تخم مرغ و روغن طلا کنند و اگر ساکن نشود ارسال علق
کنند و ادویهٔ جرب استعمال کنند و بفصد و مسهل تنقیه کنند **سدهٔ مجری قضیب**
اگر بسبب بثره باشد که دران مجری حادث شود علامت آن حرقت
و عسر خروج بول بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شیرهٔ تخم خرفه
با نبات بیاشامند و شیاف ابیض و روغن گل را احلیل چکانند
و اگر بسبب خلطی غلیظ باشد که در مجری بماند علامت آن عسر بول باشد
و حرقت و وجع نباشد و با بول اخلاط غلیظ بیرون آید علاج آن
تناول مدرات باشد **اعوجاج قضیب** بسبب تشنجی بود که عضلات او را
حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود و تناول اغذیهٔ جیدة
الکیموس و استعمال نطولات و ادهان که در تشنج مستعمل است و از پیه
بط و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب خطمی و زرانبج در روغن
بنفشه موم روغن سازند و دران می مالند **نقصان باه** اگر بسبب استرخاء
آلت باشد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و گلقند تناول
کنند و غذا نخوداب و شیرهٔ خسکدانه خورند و بحب ایاره تنقیه کنند
و روغن قسط و خیری و زنبق در عضو بمالند و اگر بسبب تقدم
استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان

با سرکه و گلاب و آب
کشنیز و مامیثا ص

وتودری سرخ و سفید تناول کنند و غذا نخوداب بگوشت بره
وکبک و تیهو و هریسهٔ از گوشت بره و بط بخورند و حلابی از قند
ونشاسته تناول کنند واکر بسبب ضعف بدن باشد علامت آن
نحافت بدن باشد و رقت منی علاج آن شراب سیب و گاو زبان
ماء ورق گل و بید تناول کنند وگوشت بره و مرغ و کبک بقلیه گزر
وشلغم و پیاز با توابل تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدل
وشراب ریحانی مفید بود و ترک جماع و ریاضت کنند واکر
بسبب قلت منی باشد علامت آن نحافت و یبوست بدن و قلت
منی بود علاج آن هریسه وگوشتهای فربه و نارجیل و شکر و قلایا و
حلاوی از نشاسته و مغز بادام و فندق و فستق و بن و قبیطا
از مغز بادام و جوز تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند
واین معجون نیز مفید بود صفته سقنقور و نعناع و خصی الثعلب هر یک
سه درم شقاقل مغز پسته با قلا هر یک هفت درم تخم گزر تخم شلغم و ترب
و هلیون هر یک پنج درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل سرشند و دو درم
ازان تناول کنند واکر بسبب برودة آلات منی باشد علامت
آن برودت منی باشد و در حالت خروج علاج آن گلقند و گلنگبین
وشراب بالنگو و زنجبیل مربا و شقاقل مربا و گزر مربا تناول کنند و غذا

مغز پسته و دانه ...

نخود بر

نخود آب با انیسون وکرویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون تناول کنند
صفت لسان العصافیر تخم کزر و شلغم و جرجیر و تودری سرخ و سفید
هریک پنجدرم فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز کنجشک ده درم
بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم تا دو مثقال تناول کنند و
اگر سبب حرارت آلات منی باشد علامت آن سرعت انزال و
غلظ منی بود علاج آن شیرهٔ تخم تورک و سکنجبین و شراب لیمو و صندل
تناول کنند و دوغ گاو و شیرین نیز مفید بود و غذا از زرشک و لیمو
و انار و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد
علامت آن بیاض و رقت منی و غلظ قاروره باشد علاج آن جلابی از تخم
کزر و تخم شلغم هریک سه درم کلنکبین ده درم تناول کنند و غذا
یا قلایا متوبله خورند و فلفل و دارفلفل و زنجبیل هریک سه درم
پنج مهک پنجدرم تخم پیاز و تخم بلیون هریک چهار درم نخود سفید
ده درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند و بعسل بسرشند یا حب
الزلم و حب قلقل و تخم شلغم هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند
و یکمثقال تناول کنند و اگر ضعف باه بواسطه آن باشد که
مدتی ترک کرده باشد ادویهٔ باهیه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر
و زرده تخم مرغ و ماهی تازه و قلایا از جزر و پیاز و کنگر خورند و قضیب

[illegible]

بروغن ناردین بمالند یا فلفل و حلتیت و جند بید ستر هریک نیم درم
مشک دانکی مغز پنبه دانه دو درم بوره نیم مثقال بکوبند و با روغن
تازه پسته درم در هاون بسایند تا نیک با هم آمیخته شود و در قطن
و خاصره بمالند و نظ درت فد حیوانات مهیج این معنی بود و اگر
نعوظ ضعیف بود این حقنه استعمال کنند بزرگ حلبه قرطم نیم کوفته
سلق هریک پانزده درم شبث ~~شلغم پاره کرده~~ جرجیر هریک کفی
تخم پیاز و بلبون هریک سه درم انجیر ده عدد مویز طایفی دو درم
بجوشانند و روغن جوز و کنجد و شیر تازه هریک ده درم بر سر آن
کنند و بکار دارند **وضعف باه** بسبب ضعف قلب تیز بود و علامت
آن خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن بود علاج تقویت
قلب باشد شراب حماض و لیمو و صندل و سیب با گلاب و عرق گاو زبان
و مفرحات معتدله و اگر بسبب ضعف معده یا کبد باشد تقویت
آن کنند چنانچه گفته شده است و اگر بسبب قلت نفخ بود علاج آن
تناول ادویه باهیه نفاخه مثل نخود و شلغم و گزر و پیاز و انگور علامت آن سلامت اعضا و کثرت منی و قلت نفخ بود
و انجیر و چرچربن و فستق بود و گوشت بره و مرغ آبی و کبک و
کبوتر و اگر بسبب حرارت و یبوست مزاج بود علامت آن
نحافت بدن و صفرة لون و قلت منی و بطوء انزال باشد علاج آن

هر روز رطلی شیر با ده درم ترنجبین و ده درم شکر بیاشامند و
غذا گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه
و کدو در قضیب و قطن بمالند و این حقنه استعمال کنند گوشت سر و
پاچه بزغاله بیست درم لیمون و سبوس هر یک ده درم بجوشانند و
صافی کنند و روغن گاو و پیه مرغ و بط هر یک ده درم بر سر آن کرده
بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب ضعف قوت ماسکه باشد بواسطهٔ
برودة و رطوبت علامت آن کثرت و رقت منی بود و بی ارادت
بیرون آید علاج آن شراب بالنکو و کلقند تناول کنند و نخود آب
با کبک و کبوتر و گنجشک بخورند و برنج زعفرانی زیره و دارچینی
و اطریفل کبیر و معجونات حاره تناول کنند و روغن نرگس و
زنبق و بابونه در خصیه و عجان و عانه بمالند و اگر بسبب حدت
منی بود علامت آن حدت و لذع منی بود در حالت خروج
علاج آن شیرهٔ تخم توزک و سکنجبین و شراب حماض و صندل
و آب خیار کدو تناول کنند و از ادویهٔ حاره احتراز نمایند دور
مودی و منی اگر منی با حتلام و غیر آن بسیار دفع شود اگر سبب
کثرة آن بود علامتش خروج منی بسیار بود بی وقوع ضعف
علاج فصد باسلیق کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و شراب

غوره وزرشک و ریباس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند
و آب کاهو و کشنیز و تورک و عرق گل و بید و روغن بنفشه و
کدو با هم بیامیزند و در قطن میمالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد علامات
آن ضعف و سوء المزاج کلیه باشد علاج آن شراب به ده مثقال علامات ضعف
با گلنار و گل ارمنی هر یک سه درم تناول کنند غذا غوره و سماق
و زرشک خورند و گل ارمنی و اقاقیا و طراثیث بکوبند با گلاب
و بر قطن طلا کنند و سیب و به و سیسو و انار ترش تناول کنند
و تخم کاهو و سداب و پنجنکشت هر یک سه درم سعد و شهدانه و انیسون انیسون
هر یک دو درم گلنار و ورق گل هر یک درمی بکوبند و سه درم از آن
با آب سرد تناول کنند کثرت شهوت و افراط آن شهوت جماع و قدرت
بر کثرت مجامعت و قلت ضعف از آن بسبب کثرت منی و
امتلاء بدن باشد و این معنی از آنجمله است که اکثر مردم طالب آن معنی
باشند اما اگر خواهند که در آن تقلیل کنند اولا فصد باید کرد
و هر روز شیره تخم تورک با سکنجبین و شراب غوره تناول
کنند و نقوع فواکه و آب غوره نیز مفید بود و غذا سکباج
لیمویی و عدسی خورند و کاهو و خیار و ماست و دوغ و مصل
مفید بود و قطعه سرب بر موضع کلیه بستن بخاصیت نافع باشد

وکاهو

کافور و کاهو و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم تورک و تخم کاهو و شهدانه
و کشنیز و تخم سداب بکوبند و بآب سداب بسرشند و سه درم ازان
بآب ریباس یا انار ترش یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که
بواسطهٔ بثرهٔ که در اوعیه و مجاری منی حادث شود یا حکه که
بسبب مادهٔ حاده واقع گردد و افراطی از شهوت باز دید آید
و علامت او آنست که هرچند جماع کنند شهوت زاید شود
و بعد از جماع المی احساس کنند علاج آن شراب عناب و نیلوفر
تناول کنند و غذا ابنوماش و شیرهٔ مغز بادام خورند با غوره و
تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین کنند
و اگر بسبب کثرة نفخ باشد علامت آن شدة نعوظ و تقدم
تناول منفخات بود و علاج آن تناول ادویهٔ باشد که کاسر
نفخ است مثل تخم سداب و بنجنکشت و انیسون و غذا زیره باج
خورند و از بقول و فواکه احتراز نمایند عذیوط آن باشد که در
حالت جماع غایط کنند و آن بسبب استرخاء اعصاب و تحلل روح
بود و بیشتر کسانی را حادث شود که شعف عظیم بجماع دارند و
لذتی مفرط ازان یابند علاج او آنست که پیش از مجامعت خود را
بر خلا فارغ کنند و تا غایط نکنند بجماع مشغول نشوند و کل از منی

وکلنار و اقاقیا و دانه مورد هر یک سه درم صندل سفید نیم درم
صمغ عربی کندر هر یک دو درم بکوبند و بآب سیب بسرشند و
قرص سازند و یکمثقال ازان با شراب سیب یا به تناول کنند
وکلنار و زاج و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و بآب مورد بسرشند
وشیاف سازند و بر دارند فتق عبارت ازان باشد که بواسطه
انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع مجرین که از بالا انثیین است جسمی
نفوذ کند و بکیس انثیین فرود آید یا در عانه محتبس شود و این جسم
نافذ امعا یا ثرب باشد انرا قیله میکویند و بتدریج حادث شود
و بازکشتن آن بزحمت باشد و با آن قرقره بود و ثرب را قرقره
نباشد علاج او آنست که به پشت باز خفتند و دست بران نهند
تا باز کردد یا در آب کرم نشینند و مصطکی و عنزروت و کندر
و جوز سرو و اقاقیا و کلنار و مر و صبر و اهل و حضض و اسراسش
و صمغ آلو و کزمازج و مازو مجموع با بعضی بکوبند و بآب مورد
بسرشند و بر موضع ضماد کنند و به بندند و سه روز نکشایند و جوارش
کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا قلایا و متوبله و مطجنه
خورند و از حموضات و لبنیات و بقولات و جماع و دویدن
و سرفه عنیفه و امتلا اجتناب نمایند و اکر رطوبتی مائی نازل

شده باشد آنرا ادره وقروکویند علامت او آنست که انثیین املس

وبراق وثقیل بود وبزرک شود وبول اندک آید واین نوع

قطعا مراجعت نکند علاجش آنست که اگر آب بسیار بود بشکافند

تاآب بیرون آید وبعد ازان موضع شق را داغ کنند واگر کم باشد

خاکستر چوب بلوط وخاکستر شاخ کرنب وسعد وجوز سرو

ومازو وپوست انار وجفت بلوط وآرد جو وباقلا وفلفل وحب

الغار وزیره وسرکین کاو مجموع یا بعضی با روغن زیت ضماد

سازند یا حب الغار وفلفل وبوره ارمنی هریک سه درم سرکین

کبوتر ده درم کمون یکدرم اشق دودرم زفت یکدرم شیت سه درم

باموم وروغن زیت مرهم سازند وبمالند وکوارش کمونی وکندر

تناول کنند وجلابی از بیخ مهک ورازیانه وانیسون بیاشامند

ورازیانه وشاه بلوط هریک سه درم سعد وسنبل هریک درمی

تخم کرفس وشلغم هریک دودرم کوفته وپخته با دوچندان قند

بیامیزند وسه مثقال تناول کنند واگر بسبب ریح باشد علامت

آن قراقر بود وچون دست بران نهند زود بازکردد

علاج آن هرروز جلابی از تخم کرفس ورازیانه وانیسون و

کلنکبین تناول کنند وکوشت کبک وکبوتر صحرایی وکنجشک

بازیره و دارچینی خورند و جوارش کمونی و سنوننیا تناول کنند
واین سفوف نیز مفید بود تخم سداب و کرفس و کندنا و کرویا
و رازیانه و انیسون هر یک سه درم زیره چهار درم پنجنکشت دو درم
بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و تخم سداب و فودنه و رنج و دو
و مرزنجوش و شیح و برنجاسف تر پس ضماد سازند و روغن
زنبق و قسط و ناردین و شبث و بابونه و خیری بمالند و از
اشیاء نفاخه احتراز نمایند و آن موضع را ببندند و اگر ماده غلیظ
بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد آنرا قروحی گویند و علاج آن
همچون علاج ورم صلب باشد **باب هفدهم در امراض رحم** اورام
رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا
کثرت مجامعت حادث شود علامت ورم حار رحم و ضربان
و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط و هذیان و وجع
قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر بول و احتباس براز بود
علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب بارنجبین
تناول کنند و غذا جو آب با شیره خشخاش و بنو ماش و مغز بادام
خورند و ناف و زهار را به آرد جو و باقلا و عدس و خطمی و بنفشه
هر یک سه درم کافور دانکی با آب کشنیز و روباه ترب طلا کنند

درم

ورحم را اگر ممکن باشد بلعاب بنکو بهدانه و روغن بنفشه و کدو و آب روباه ترباک بجوشانند و دران نشینند و برعانه و قطن میزنند تا ماده تحلیل برود پس اگر اعراض لازمه و وجع اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود آنگاه استعمال منضجات باید کرد و چون منفجر شود شیرهٔ سه تخم و شیرهٔ تخم توبرک با نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرگ و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب سودایی بود علامت آن ثقل و صلابت عانه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه و کاو زبان و بالنکو و نبات یا گلقند تناول کند و بعد از نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون یا حب آن و عانه و قطن را بروغن قسط و شبث و زنبق و خروع با لنده و پیه بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری با هم بیامیزند و میمالند و مرهم باسلیقون یا داخلیون در روغن گل سرخ بگدازند و در رحم بکار نهند

سرطان رحم اکثر بعد از اورام حاره حادث شود بواسطهٔ آنکه بکلی پاک نشده باشد و علامت آن ضربان و وجع و صلابت بود و باشد که از آن رطوبات منتنه آید و علاج آن مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد بانکه نمام و شبث و

تعویذ از ... ضربان
و نضج ... آب
... تنقیه ...
... بزرگ ...
و ...
روباه ...
با ماده ...
بلاده ...
... بلعاب ...

یا علی

سفیده و کتیرا و دار ... با آب خمیر کن و حب ملغمه کن و زرد ... کن جسد ... در می آید او را ... طرح کن ...

بابونه واکلیل الملک وجنازی و ورق کرنب وسلق وحلبه وبزر
بجوشانند ودران نشینند وازاینج وحب الغار وبرزک وبنفشه وتخم
کرنب هریک ده درم بابونه واکلیل الملک وخطمی هریک چار درم
بکوبند وباروغن سوسن بیامیزند وبرآنموضع نهند وتلیین طبعت
کنند باین مطبوخ سناء مکی پرسیاوشان هریک هفت درم تخم خطمی
تخم کاشنی هریک سه درم بنفشه نیلوفر ورق گل هریک چهار درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد خیارشنبر
وترنجبین هریک پانزده درم واگر متقرح شود جلابی از عناب
ده عدد وانجیر ده عدد وسپستان بیست عدد وخیارشنبر
ده درم وروغن بادام پنج درم بیاشامند وبشیاف ابیض و
شیرزنان وافیون رحم را حقنه کنند **قروح رحم** علامت آن وجع
شدید وضربان وخروج دم بود وباشد که با آن تب وتشنگی
باشد علاج آن فصد باسلیق کنند وشراب بنفشه وعناب
تناول کنند وغذا نبوا شربا بمغز بادام واسفاناخ خورند وپوست انار
وچوب سرو وشب یمانی و ورق گل بکوبند وبآب مورد
بسرشند واستعمال کنند واگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه ونتن
باشد جلابی از تخم کاشنی وعناب وپرسیاوشان ونبات تناول
کنند

روغن

کنند و غذا ابنو ماش و نخود با مغز بادام خورند و شیرهٔ جو چهل درم
سوسن و عسل هر یک ده درم و مرهم باسلیقون نیم درم با هم بیامیزند
و رحم را بدان حقنه کنند با ماء العسل و آرد حلبه و عدس و کرسنه استعمال
کنند و اگر آنچه بیرون آید سفید و بی نتن بود شراب بنفشه و ترنجبین تناول
کنند و ورق گل سرخ و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و نیم درم
مرهم باسلیقون در آن حل کرده رحم را بدان حقنه کنند و اگر آنچه
مستفرغ شود شبیه بغسالهٔ لحم بود شراب سیب و به با گلاب تناول
کنند و غذا سماق یا انار دانه خورند و آرد برنج و عدس و پوست انار
و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و دانهٔ مورد با هم بسایند و با روغن
گل استعمال کنند و اگر مده از رحم بمثانه ریزد شراب بنفشه و
شراب خشخاش با شیرهٔ سه تخم تناول کنند و اگر بمعاء مستقیم ریزد
سفوف انار دانه با شراب به تناول کنند و اگر وجع بغایت باشد
مرداسنگ با آب کاسنی بسایند و با روغن گل بغرزجه استعمال کنند
یا افیون و زعفران و شیر دختران بکار دارند شقاق رحم بسبب یبوستی
مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدت
وجع طلق باشد علامت آنست که در حالت مجامعت حشفه
بخون ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا

بنوماش و شیره مغز بادام خورند و پیه مرغ و پیه بط و مغز قلم گاو هر یک
پنج درم روغن بنفشه ده درم زفت و موم هر یک سه درم مرهم سازند
و استعمال کنند یا زفت و علک بطم در روغن سوسن بگدازند و بر دارند
بواسیر رحم از خلطی سوداوی حادث شود و آنرا بحس لمس یا بصر دریابند
و از رطوبتی شبیه به دردی دم آید علاج آن تنقیه بدن باشد از
سودا و تدهین بروغن نرجس و سوسن و از عروق مرداسنگ
و اقلیمیا فضه و روغن بزرکتان و موم مرهمی سازند و استعمال کنند و اگر به
نشود قطع باید کرد حکه رحم عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود
و هر چند مجامعت کنند سیر نشود و شوق زیاده شود و سبب آن
خلطی حار بورقی باشد که بران موضع ریزد و سبب آن حالت موجب نشود
علاج آب انارین و تمر هندی با نبات تناول کنند غذا غوره یا سماق
یا انار خورند و دوغ گاو نیز مناسب بود و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد
یا مطبوخ فواکه کنند و تخم بنجنکشت و تخم کاهو و خشخاش هر یک
پنج درم کشنیز سه درم بکوبند و سه درم از آن با آب انار ترش
یا سیب ترش تناول کنند نفخ رحم بسبب سوء المزاج بارد باشد
که رحم را حادث شود و غذایی که بدو رسد هضم نتواند کرد و سبب موجب
نفخ شود علامت آن ورم عانه و صلابت و وجع و تمدد باشد

علاج

علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلقند تناول
کنند یا جوارش کمونی مثقالی با سکنجبین نیم مثقال با آب نانخواه بخورند و زیره
فلفل و بوره و مقل هر یک سه درم انجیر ده عدد بکوبند با شیر بز بر عانه طلا
کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و برنجاسف و افسنتین و اکلیل الملک
و مرزنجوش و شیح و سداب و شبت بجوشانند و در آن نشینند **احتباس طمث**
اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد
علامت آن نحافت بدن و صفرة لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب بافراط
بود علاج آن تقویت قلب و معده کنند بربوبات و مفرحات و اغذیه
کثیرة الغذا و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظ دم بود یا خلطی
غلیظ یا برودتی که مجاری عروق را تنگ کند علامت آن بیاض
لون و بطوء نبض و غلظ قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلابی
از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلقند تناول کنند یا پرسیاوشان
و مشکطرامشیع هر یک سه درم نبات ده درم برنجاسف و تخم کرفس
و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ابهل و سداب بجوشانند
و در آن نشینند و بسباسه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوز بوا
و دارچینی و فقاح اذخر بخور سازند و در آب بجوشانند چنانچه آب
نیست شود پس حرکیپه کنند و گرم بر ناف و عانه نهند یا بکوبند و

با سرکه طلا کنند و مشک طرامشیع و قسط وریوند واسارون وحماما
ودرمل وجعده هریک سه درم تخم کرفس ورازیانه وانیسون هریک
دو درم کمونید ومشک دو حبه در روغن زنبق بکدازند وادویه را
بدان بیامیزند و بصوف پاره بردارند واکر احتباس طمث بواسطه
فربهی بود که مجاری را تنک کرداند باید فصد صافن کنند و استعمال
ریاضت وسکنجبین وسکباج تناول کنند فرنجمیل وعاقرقرحا و
میعه یابسه وعود وجاوشیر ومقل وشونیز ونخود سیاه تبخیر کنند
کثرت طمث اکر بسبب کثرت دم وامتلاء عروق بود علامت آن
سمن وامتلاء بدن باشد واز کثرت سیلان طمث ضعف وخفقان
وصفرت لون حادث شود تدبیر او آنست که حبس نکنند الا وقتی
که موجب ضعف شود علاج آن فصد باسلیق یا صافن ومحجمه بر پستان
نهند وهر بامداد یکمثقال قرص کهربا ویکمثقال کل ارمنی باده مثقال
رب به تناول کنند یا صمغ عربی وباریشک وتخم شاهسفرم هریک
مثقالی کلنار وکل ارمنی هریک نیم مثقال بروغن کل چرب کنند
وفروبرند وغذا سماق یا انار دانه خورند واقاقیا وکندر
ودم الاخوین وکهربا زنخ ومازو وراسک وکاغذ سوخته متساوی
بسایند وبآب مورد بسرشند وبصوف پاره بردارند واکر

والعطار الطیب وکندر در مجمره بر آتش نهند ودر زیر کیرند یا علک بطم وجاوشیر

بست

بسبب رقت وحدت دم باشد علامت آن تشنگی وصفرت لون و لهیب
وحبس نفس و سرعت خروج آن باشد علاج یکمثقال صمغ عربی و یکمثقال
گل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا ورب به یا گل ارمنی
با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا وصمغ عربی هریک مثقالی با شیره
تخم تورک بریان کرده تناول کنند واگر بسبب انفتاح وانشقاق عرقی
باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید وبا آن اندک وجعی باشد
علاج آن قرص کلنار وگل ارمنی وصمغ عربی بریان کرده یا رب به
تناول کند وکندر وصبر وانزروت هریک سه درم خون سیاوشان
وگل ارمنی بکوبند وآب مورد بسرشند وبردارند یا مازو وشاخ گاو
کوهی وپوست پسته وکاغذ واسته خرما وشادنج وگل مجموع سوخته
باکهربا واقاقیا ودم الاخوین وگل ارمنی بسایند وبآب لسان الحمل
بسرشند وبردارند واگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه
را ضعیف کند علامت آن کثرت بزاق وقلت عطش وبیاض
لون وکسل وتهیج روی وجفن بود علاج آن جلابی از بیخ مهک
وبالنکو ورازیانه ونبات تناول کنند وغذا نخوداب کبک وتهو
وزیره ودارچینی خورند وتنقیه بحب ایاره وایارة جالینوس کنند
یا سنا پنجدرم بالنکو ورازیانه هریک سه درم شکر ده درم بجوشانند

وراملک

ونیم مثقال معجون خیار شنبر دران حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه
حابسات که ذکر رفت استعمال کنند و سرمه و کلنار و شبکار هریک سه درم
طین مختوم و زیره کرمانی هریک پنج درم کوبند و بآب سماق تر سرشته
و بردارند و اگر بسبب غلبه سودا بود که بواسطه آن فوهات عروق
کشاده کردد علامت آن نحافت بدن و خشکی دهن و غلظ
و سواد دم بود علاج آن شراب بالنکو و شراب کاوزبان آب
گرم بیاشامند یا جلابی از بالنکو و تخم مهک و کاوزبان و نبات
تناول کنند غذا نخوداب با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج
اسهال سودا بمطبوخ افیتمون و معجون نجاح بکنند و بعد از تنقیه
استعمال حابسات کنند سیلان رطوبت از رحم این علت اگر بواسطه
ضعف قوت غاذیه رحم باشد علامت آن صفرة لون و ضعف
بود و آن رطوبات بنوبت آید علاج آن شراب صندل و لیمو
و سیب و به تناول کنند و قلایا متوبله و مرغ کردانیده
تناول کنند و معجون مفرح و جوارشهای گرم تناول کنند و اگر
بسبب فضلاتی که در وجع شود استدلال بلون آن کنند بانکه
پنبه نو بدان ملوث کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود و
معلوم کردد که کدام خلط غالبست اگر دم غالب باشد علامت

آن

آن حمرة لون مستفرغ و حرارت و تشنگی و غلظ قاروره باشد علاج
فصد صافن یا باسلیق کنند و قرصهای جالبسه تناول کنند و خرنوب
وجفت بلوط و مازو سوخته بکوبند و با آب مورد آمیخته بردارند
و اگر صفرا غالب بود علامت آن صفرة لون و شدت تشنگی بود و باشد
که با آن نتی تیز بود علاج آن آب انارین با شکر و ترنجبین خورند و تلیین
بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و فواکه بکنند و بعد از ان جالبسات استعمال
کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن غلظ و سواد رطوبت بود
علاج آن جلابی از بالنکو و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند
غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و تنقیه بمطبوخ افیتمون و معجون
نجاح کنند و بعد از تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کنند و با رب به بخورند
و غذا سماق با کبک و تیهو خورند و خون سیاوشان و شادنج مغسول و دم الاخوین
و کهربا و بسد و شب یمانی و گلنار و تخم تورک و گل ارمنی بکوبند و
سه درم از ان با آب سماق و لسان الحمل تناول کنند و قشور کندر و
پوست انار و زیره متساوی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بر قطن
و عانه طلا کنند **عقر و عسر حبل** زنی که آبستن نشود اگر بسبب برودتی
باشد که موجب تکاثف فوهات عروق رحم شود و بواسطه آن منی
برحم واصل نشود و منجمد گردد و آنرا استعداد قبول صورت نباشد

عدم ضعوٍ
علامت آن قلت و رقت دم و صبغ دم طمث بود و دیر دیر آید و لون
صاحبش سفید بود و نبض او صلب و متفاوت علاج آن هر روز جلابی از
رازیانه و با لنگوتنا ول کنند غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه و بعد از نضج
تنقیه بحب ایاره و حب صبر کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق فاروق
و مثرودیطوس و معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و قلایا ر متوبله
و اطعمه که دران توابل باشد خورند و روغن زنبق و قسط و ناردین
در قطن و عانه بمالند و استعمال فرزجات کنند فرزجه جهٔ زعفران عود
شب یمانی سماق هر یک ۲ درم بکوبند و بعسل بیامیزند و بعد از طهر
بصوف پارهٔ بردارند چند روز متوالی انفحه خرگوش زهره ماهی و
گرگ و شیر و سرگین خرگوش با عنصل بکوبند و با عسل بیامیزند و بردارند
و بعد ازان که استعمال فرزجه کنند اگر مجامعت اتفاق افتد آبستن
شود و اگر عقر بسبب سوء المزاج گرم بود که منی را بسوزاند و رحم را
خشک گرداند علامت آن نحافت بدن و صفرة لون و غلظ و
سواد حیض بود و بسیاری موی بر زهار علاج آن شیرهٔ تخم تورک با
سکنجبین با نبات تناول کنند و غذا نخود آب و زیره باج بگوشت
مرغ و بزغاله خورند و بیه بط و مرغ آبی و ماکیان گداخته و صمغ بطم
دران حل کنند و بردارند و اگر بسبب یبوستی مفرط باشد علامت آن

خشخاش

هزال بدن و قلت منی و یبوست فرج بود علاج آن شراب بنفشه و
و عرق گل و بید و نیلوفر و بارتنگ تناول کنند و غذا آب گوشت مرغ و بزغاله
و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند
و اگر بسبب رطوبتی باشد که موجب ازلاق منی گردد علامت آن سیلان
رطوبت رحم بود علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانه و گلقند تناول
کنند و غذا نخود آب خورند و تنقیه بدن کنند بقی و اسهال و بعد از
تنقیه سعد و کندر هر یک بیست درم بجوشانند و هر روزه بده درم
از آن رحم را حقنه کنند و میعه یابسه و ساذج هندی و زعفران بسایند
با روغن ناردین بردازند و سک و سنبل و خصی الثعلب و نشاره
عاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت کنند اندک زمانی بر همان
هیئات بماند تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا شود زن رانها بر هم
فشارد و زنی که بغایت فربه بود بر هیئات راکع با او مجامعت
کنند تا آبستن شود و علامت منی که مولد بود آنست که سفید
و لزج و براق بود و مگس بران نشیند و بوی آن چون بوی طلع
یا یاسمین باشد و علامت حمل آنست که بعد از جماع منی بیرون نیاید
و زن میان ناف و فرج وجعی احساس کند و از جماع متنفر بود و الم
یابد و انزال نکند و حیض منقطع گردد و غثیان و کسل و کرب و ثقل بدن

وصداع ودوار وخفقان وتاریکی چشم وشهوت فاسده او را عارض
شود واکر خواهند که تجربه کنند عسل آتش نادیده آب باران بخورند
اکر پیچیدن شکم حادث شود دلیل آبستنی بود وسیر بردارند اکر بوی
آن از دهان بشنوند آبستن نباشد و زنی که به پسر آبستن باشد روی او
خوبتر بود ونشاط او بیشتر باشد واشتهاء او صحیح بود ودر طرف دست
راست ثقلی یابد وپستان راست بزرگ شود کثرت اسقاط اکر
زن آبستن شود امانکه نتواند داشت ومسقط شود اکر بسبب عوارض
خارجی بود مثل حرکات عنیفه وضربه وسقطه از ان محترز باید بود
واکر از اسباب داخل باشد اکر رطوبتی باشد که از خارج فم رحم کند
علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم وتهیج اجفان وکثرت
بزاق علاج آن شراب بالنکو وماء الاصول وشراب بزوری
تناول کنند وقلایا منتوبله وبنج زعفران با دارچینی خورند وبقی
عادت کنند واکر حاجت باشد بحبها وایارجها تنقیه کنند ودوار
المسک وسنجرنیا تناول کنند وزرنباد ودرونج هر یکیده درم
لؤلؤ وکهربا وعود هر یک سه درم اشنه وسنبل هر یک نیم درم
بکوبند وبعسل سیر شند ومثقالی تناول کنند وچند پند بستر نیم درم
وتخم کرفس ورازیانه وانیسون ونانخواه وسعتر وانجدان وخولنجان

هر یک

روغن
هریک درمی بکوبند و مثقالی از ان میخورند و رحم را بغالیه و خلوق و
زنبق حقنه کنند و اگر اسقاط بسبب ریحی غلیظ بود در رحم علامت آن
انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تاذی از اطعمه
نفاخه بود علاج آن جلابی از رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنکبین بخورند
یا ماء الاصول و غذا نخوداب با شیره فستکدانه و کبک و تیهو خورند و
زنبا درونج و حلتیت و جند بیدستر و مازو و طباشیر هر یکی درمی زنجبیل
ده درم مسک دو انکی بکوبند و با عسل بیامیزند و مثقالی تناول کنند
و قطن و عانه و قبل بروغن زنبق و خیری و ناردین چرب کنند و شکر و نار جیل
خورند و اگر اسقاط بسبب لاغری بود چنانکه از غذا او چیزی زاید
نماند که غذا جنین شود علاج آن تناول اغذیه مسمنه بود مثل هریسه
و عصیده و روغن گاو و شکر و تدهین بروغن بنفشه با دام کنند و بعد از غذا
استحمام مفید بود و اگر سبب احتباس طمث بود زیرا که آن غذا جنین می شود
و چون محتبس بود غذا او نشود و مسقط شود علاج ان استعمال مدرات
عسر ولادت اگر بسبب فربهی زن و صغر رحم و ضیق مسلک و ضعف قوت دافعه بود
علاج آن جلابی از مشکطرامشیع و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و شکم
و پشت بروغن بنفشه و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو چرب کنند و بابونه
و مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند و در ان نشینند و جند بیدستر و کندش

در بیان علاج عطسه اورد ل

وشونیز عطسه آورند وچون عطسه خواهد آمد بینی ودهن بگیرند تا قوت دهد
وجنین بیرون آید وشبرم وآشق وسترو فودو کنند واگر هوا سرد بود یا بر دل
که موجب کثافت فم رحم گردد بکام گرم برند ودر آب گرم نشانند و
اگر بسبب حرارت هوا بود بروغن بنفشه وصندلین وگلاب شکم و پشت
را بمالند وآب انارین با ترنجبین بیاشامند واگر مقناطیس در دست گیرد
یا ببندد بر ران راست بند دآسان بزاید وگویند اگر چار مثقال بوست
خیار سبز بکوشانند وبیاشامند مفید بود قبار شیمه وجنین میت اگر بچه
در شکم بمیرد یا مشیمه بماند سعی باید کرد که بیرون آید تا موجب هلاک حامله
نشود وعلامت آنست که حرکت جنین محسوس نشود واطراف حامله
سرد شود ونفس او متواتر بود علاجش آنست که جلابی از مشک
طرامشیع وپرسیاوشان واهل هریک سه درم ترمس وفودنه هریک
دو درم نبات ده درم تناول کند یا قنه وجاوشیر وجندبیدستر ونزر
کاو متساوی بکوبند وکیدرم از آن با آب گرم بیاشامند وعطسه آرند
بکندش وشونیز چنانچه گفته شد وبینی بگیرند واهل وزراوند وترمس
وحرف بکوبند وبزهره کاو بسرشند واستعمال کنند وشحم حنظل وقسط
وسداب خشک هریک سه درم مرکیدرم بکوبند وبا زهره کاو بیامیزند
وبرناف وعانه طلا کنند یا مر وجاوشیر وسکبینج متساوی بکوبند و

سازند

سازند و پس درم ازان فرو برند و پوست باز و سرگین کبوتر دود کنند
و اگر بدین تدبیرها بیرون نیاید دست اندرون کنند و بیرون آرند و باشد
که جنین را پاره پاره باید کرد و این عمل در خطرناک بود احتباس نفاس
اگر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم کرفس و رازیانه و پرسیاوشان
و مشک طرا شیع و نبات تناول کنند و استعمال فرزجات کنند
چنانچه در احتباس طمث ذکر شده رجا علتی بود شبیه بحبل که از احتباس طمث
حادث شود علامت آن سقوط اشتها و تغیر لون بود و احساس
حرکتی در شکم کنند بسبب انصباب ماده یا ریاح غلیظه و فرق میانه
آن و حبل بدان کنند که پیش از وقت حرکت جنین حرکتی محسوس
شود و شکم سخت باشد و با آن سوء هضم و قراقر بود و
با استسقاء طبلی نیز مشتبه شود و فرق بدان کنند که در وی سوء
خلق و خبث نفس باشد و علامات استسقا نباشد علاج هر روز
جلابی از رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون و گلقند
تناول کنند و بمار الاصول مداومت کنند سفوف تخم کرفس ده درم
زیره و زرشک که خوب سابیده ده درم نانخواه زنجبیل و انیسون
هر یک چار درم بکوبند و با مثل آن قند بیامیزند و دو درم تا
سه درم تناول کنند و غذا زیره باج و نخود آب با توابل خورند

اختناق رحم علتی باشد شبیه بصرع و غشی و مبداء آن از رحم باشد بسبب آنکه
منی در اوعیهٔ خویش مجتمع شود و بکیفیتی ردیه مستحیل گردد و ازان بخارات
متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود
و این علت بدور و نوبت باشد و اکثر زنان عزبه را حادث شود
و علامت آن صفرهٔ لون و اختلال عقل و کسل و خفقان و ضعف
ساقین و صغر و تفاوت نبض باشد و علیله احساس بخاری کند
که از عانه مرتفع شود علاج آن در وقت حدوث دلک قدمین
و بستن ساقین و گرفتن منخرین باشد و گلاب بر روی او زنند
و صیحه در گوش او کنند اگر افاقه نشود اشیاء طیبه ازو دور دارند
و چیزهای منتن مثل نفط و کندش و قنه و جند بیدستر و سیر
پیاز بویانند و عنبر و مشک با روغن یا سمین بیامیزند و فرج بدان
بیالایند و هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و بیخ کهک و گلقند
تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خشخاش خورند و طبیعت را
بسنا و شکر نرم دارند و چون نضج ظاهر شود ایارج و تربد فیترا
و صبر اسقوطری هریک یکدرم حب النیل و غاریقون و انیسون
هریک نیم درم شحم حنظل و مقل و مصطکی هریک دو دانگ کوفته و بیخته
با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و حبها فرو برند و بایارج

تنقیه

تنقیه تامه بکنند وبعد از تنقیه مزو ویطوپس وماء الاصول تناول
کنند واز بقول وفواکه واطعمه بارده احتراز کنند وبوره وزیره
بکوبند وبعسل آمیخته بصوف پاره بردارند وبابونه وشبث
واکلیل الملک ومرزنجوش وبرنجاسف وحسک وشیح وورق
نارنج بجوشانند ودران نشینند وناف را بروغن نرگس وتمام بدن
بآن لك کنند واگر بسبب احتباس طمث باشد فصد باسلیق یا صافن کنند
ودر ادرار حیض سعی نمایند وتخم کرفس ورازیانه وانیسون هر یک
سه درم وتخم نام وبزرک هر یک دو درم بجوشانند وبروغن
بابونه وشبث هر یک پنج درم بیامیزند ورحم را بدان حقنه
کنند واگر علیله بکر باشد بغیر از تزویج تصرفی نکنند باب نهم
در امراض مقعد بواسیر زیادتی باشد که در افواه وعروق مقعد
حادث شود وآن یا مشابه ثولول بود وآنرا ثولولی
گویند یا شبیه بانگور سرخ وآنرا عنبی گویند ویا مانند توت سیاه
باشد وآنرا توتی گویند ومجموع این یا داخل شرج بود یا خارج
شرج واز ان خون روان بود ویا شد که خون نیاید علاج
مجموع فصد باسلیق ویا صافن بود واگر خون از بواسیر نیاید
مفتحات مثل بخور مریم وزهره گاو وآب پیاز ومقل وقنه

ساکن شود

و روغن استه زرد آلو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و وجع
وتلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بکنند و اگر سیلان دم ولین طبیعت باشد
قرص کهربا و رُبّ سیب تناول کنند و غذا سماق یا انار دانه با مرغ
و کبک خورند و حب بُسّد و کهربا و صدف سوخته و گل ارمنی هر یکی
یا ...
دو درم هلیله سیاه آمله هر یک پنجدرم تخم کنندنا سه درم بکوبند
و ده درم مقل بآب کندنا تِشپسته حل کنند و ادویه بدان بسرشند
وحب سازند و سه درم ازان بخورند علاجی دیگر طراثیث گلنار
جفت بلوط هلیله سیاه بلیله آمله هر یک پنجدرم دانهٔ مورد دو درم
بکوبند و مقل پنجدرم بآب ورق سرو حل کنند و ادویه بدان بسرشند و دو درم تناول کنند ص و اطریفل صغیر و
اطریفل مقل مفید بود و اگر وجع بغایت بود اکلیل الملک و بنفشه
و خطمی و خبازی و تخم شبت بکوبند و بروغن گل و بنفشه بسرشند
و برموضع نهند یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرّا شود و با روغن
گل و سفیدهٔ تخم مرغ و طسوجی افیون بهم سایند تا همچون مرهمی شود و استعمال
کنند و اگر خواهند که خشک شود پوست پیاز و پوست انار و جفت بلوط
و جوز سرو و کندر کوفته مجموع یکشبانروز در آب انگور بجوشانند
و در هاون بسایند و برموضع نهند و بمقل ازرق و کندر و راتینج
و دم الاخوین کز بتبخیر کنند و اگر بورق سرو و سرباذنجان و مرو شحم حنظل
بیخ ...

دبوست

و بوست با رو مقل و بپا زد و د کنند پژمرده گردد و بهترین علاج بواسیر آنست
که قطع کنند یا داروی حار مثل فلدفیون و دیگ بر دیگ بنهند
تا منقطع شود و بعد از ان پیه بط و پیه مرغ آبی و مرغ و مغز
ساق گاو و کوهان شتر و روغن بنفشه و کثیرا و خطمی کوفته
باهم آمیخته مرهم سازند و استعمال کنند اورام مقعد اگر ورم
حار غیر بواسیر مقعد را حادث شود علامت آن تب و
وقت موضع و وجع شدید بود علاج فصد کنند و عناب و
اجاص و نبات جلاب سازند و غذا بنوماش و جو با شیره مغز
بادام خورند و بنفشه و خطمی و جبازی و روباه تربک بجوشانند
و صافی کنند و با روغن گل و بنفشه بیامیزند و استعمال کنند
یا سفیده تخم مرغ و روغن گل و طسوجی افیون باهم بزنند و بکار
دارند یا سفیداج پنج درم کندر درمی و نیم اقلیمیاء فضه ده درم
بسایند و با روغن گل و موم مرهم سازند و استعمال کنند
و اگر مزمن شود مرهم داخلیون بنهند ناصور قرحه خبیثه باشد
که در طرف معا مستقیم حادث شود و از ان صدید آید و اگر
غیر نافذ باشد بیفشارند تا آنچه در و باشد بیرون آید و دم
الاخوین و سپرمه و شب یمانی و گلنار هر یک چار درم صبر

وکندر و عنزروت هر یک سه درم زنجار نیم درم انگ بروغن بنفشه مرهم
سازند و بکار دارند و اگر نافذ بود قطع باید کرد با آهن یا داروهای
تیز و بعد از آن استعمال مرهمهای ملحمه شقاق مقعد بسبب یبوستی
مفرط یا گذشتن ثفل یابس بود و علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین
باب گرم بیاشامند و غذا ببو ماش با کدو و اسفاناخ خورند و
طبیعت را نرم دارند و مرهم شادنه و مرهم مقل استعمال
کنند یا پیه بط و پیه مرغ و بز و مغز ساق گاو با روغن بنفشه بیامیزند
و بکار دارند و اگر با شقاق وجع و التهاب باشد اسفیداج رصاص
یکدرم کافور دانگی با سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و طلا کنند با آب زه
تربک کاسنی و تخم لتورک و خطمی و خبازی بگیرند و با موم و کتیرا
و روغن بنفشه مرهم سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید
حابسات دم بکار دارند استرخا شرج آنست که ریح و غایط بی ارادت
بیرون آید و حدوث آن اگر بسبب قطع یا هتک بواسیر بود
علاج پذیر نباشد و اگر بسبب استرخاء عصب بود بواسطهٔ برودت
علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا
نخوداب با شیرهٔ خسکدانه خورند و قطن بروغن قسط و زنبق
بمالند و شاهسفرم و ورق غار و تخم ترب بجوشانند و در آن نشینند

ومعالجات فالج بکار برند برون مقعد اگر مقعد بسبب استرخا از شیح بیرون آید
علامت آنست که چون دست برو نهند باز گردد علاج آنست که جوز سرو
واقاقیا وجفت بلوط ومازو بجوشانند ودران نشینند ومقعد را بآب
مورد وآب لسان الحمل آلوده کنند وجوز سرو واقاقیا
ومازو وقشور کندر وصدف سوخته بکوبند وبران افشانند
وغذا سماق خورند واز لبنیات احتراز کنند باب نوزدهم در
امراض پشت اما حدبه اگر فقره از فقرات پشت وعجز از موضع خود بیرون
آید اگر بخارج مایل شود آنرا حدبه گویند واگر بداخل آنرا قعس
واگر بجانبی مایل شود التوا وسبب آن ورمی باشد که در عضلات
فقار حادث شود وبواسطه ضغط فقره را از موضع خود زایل
کنند علامت آن تب دایم ووجع شدید وثقل پشت وتشنگی
وقاروره ناری ونبض عظیم بود علاج فصد باسلیق کنند
وجلابی از عناب وروباه تربک وترنجبین ونبات تناول
کنند وغذا کشکاب خورند وتلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ
سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی بیخ مهک هریک سه درم
روباه تربک پنج درم تربد خراشیده نیم کوفته یکدرم خیارشنبر
وترنجبین هریک پانزده درم وچون وجع ساکن شود وورم زایل

کرده کنجد مقشر بیست درم و رق و مرزنجوش پنجدرم بکوبند و بر موضع
نهند یا مقل ده درم با آب گرم حل کنند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو
هر یک سی درم بگدازند و با هم بیامیزند و استعمال کنند و فقرات
بروغن قسط و ناردین بمالند و گاه باشد که همین علت یا شد که
بسبب ریحی غلیظ حادث شود و علامت آن آنست که با آن
تب و تشنگی نباشد و بعد از وجعی شدید پیدا شود علاج آنست
که هر روز جلابی از انیسون و رازیانه و بیخ مهک و کلنکبین تناول
کنند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه و زیره و دارچینی خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان کنند یا باین حب صفت
سورنجان و تربد هر یک درمی صبر اسقوطری درمی حب النیل
غاریقون هر یک نیم درم مقل مصطکی هر یک مثقالی انکی بکوبند و
با آب کرفس بسرشند و حب سازند و این شربت یکی باشد
صفت ماء الاصول بیخ رازیانه بیخ مهک هر یک بیست درم
بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ غافت هر یک ده درم تخم کرفس و رازیانه
و شبت و انیسون هر یک پنجدرم در چهار رطل آب بجوشانند تا بنیمی
آید پس صاف کنند و با عسل بقوام آرند و به ده درم از ان مدت بدا
نمایند و شبث و مرزنجوش نمام و بابونه اکلیل الملک و خروع بجوشانند

از وجع پشت

انیسون و

ده درهام

زنجبیل
و در حمام بر پشت میریزند و روغن فروع در فقرات بمالند یا
جار درم خسک ۵ درم بجوشانند و روغن شیر هران ریزند چنانکه
آب برود و روغن بماند و آن روغن در پشت بمالند و اگر
این مرض بسبب ضربه یا سقطه باشد فقره برفق با موضع خود
برند و قسط و کبر و سنبل و مرو کرنب و سلیخه متساوی بکوبند
و با خل خمر طلا کنند وجع ظهر و در پشت اگر از کثرت بلغم و
برودت مزاج عارض شود علامت آن بیاض لون و قاروره
و بطو نبض و علامات غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلا
و تناول فواکه و بقول بارده اشتداد کند و در راه رفتن و
ریاضت تسکین یابد علاج هر روز جلابی از انیسون و بیخ
مهک و کلنکبین تناول کنند و غذا نخوداب و شیره خسکدانه
خورند و بعد از نضج بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر
تنقیه کنند و بقی عادت کنند و از تناول فواکه و امتلا شب و
جماع احتراز کنند و روغن قسط و خیری و بابونه در پشت بمالند
و احیانا بخته جوش تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب و
کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و استعمال ترفه و حمام معتدل
و تدهین بروغن بنفشه و نرکس و اگر بسبب امراض کلیه بود

علامات و معالجات آن گفته شد و گاه باشد که درد پشت بسبب
امتلاء عروق او بود علامات آن حمرت لون پشت و حرارت
و ثقل آن و وجع و تشنگی بود علاج آن فصد باسلیق باشد و
تناول جلابی از عناب و روباه تربک و نبات یا آب انار یا
یا تمرهندی با نبات و غذا بنوماش با شیرهٔ بادام و اسفناخ خورند
و در مواضع بارده ساکن شوند باب بیستم در اوجاع اعصاب
و مفاصل دوالی علتیست که عروق ساق و قدم فراخ شود و
بیشتر پیکان و حمالان و برپای ایستاد کان را حادث شود
علامت آن ظهور رگهای سبز باشد که گرد ساق و قدم
پیدا شود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از رازیانه و روباه برآید
تربک و نبات و عناب و بیخ مهک خورند و غذا بنوماش و مغز
بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ و حب افتیمون کنند و بعد
از تنقیه این عروق را فصد کنند و برفق بمالند تا باریک شود
و آزاری بران پیچند و محکم ببندند و از اغذیهٔ غلیظه اجتناب نمایند
و پای را ریاضت نفرمایند داء الفیل آن باشد که ساق و قدم
بزرگ شود و رنگ آن متغیر گردد و شبیه بپای فیل گردد
و سبب آن مادهٔ سوداوی بود که بر ساق و قدم ریزد علامت

آن

آن کمودت لون ساق و حرارت آن بود علاج فصد باسلیق کنند
و در هفته دو نوبت قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افیتمون و حب
آن کنند یا باین حب صفته قنطوریون باریک شحم حنظل هر یک
دانکی و نیم تربد مثقالی مقل کثیرا مصطکی هر یک دانکی بکوبند
و آب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از تنقیه فصد
مابض رکبه کنند و بوره و آرد شیلم و خاکستر کرنب بآب
برساق طلا کنند و ساق تا زانو بعصابه محکم به پیچند و از اغذیه
غلیظه و کثرت رفتن و آویختن پای اجتناب نمایند و اگر بسبب
ماده بلغم غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق باشد بی حرارت
و کمودت علاج آن جلابی از بیخ مهک و رازیانه و کلقند
تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه خورند و بعد از
نضج تنقیه بحب ... و حب سورنجان کنند و یتی مداومت نمایند
و بعد از قی اطریفل صغیر تناول کنند و فلفل و زنجبیل و کندر
هر یک سه درم قردماناو کر و یا هر یک چار درم بکوبند و با مثل
آن قند بیامیزند و دو مثقال تا پنج مثقال میخورند و صبر و
کندر و اقاقیا و مر و تخم اسبست بکوبند و بسرکه بسرشند و بپای
طلا کنند و از اطعمه غلیظه اجتناب نمایند و فواکه و بقول بارده

بدلت
دیر پایی

بخورند عرق النسا وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب
وحشی فخذ نزول کند و تا انگشتهای پای رسد علاج آن هر روز
جلابی از انیسون و تخم کرفس و رازیانه و بیخ مهک و کل انگبین تناول
کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خسکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه
بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر کنند و بعد از تنقیه مرزنکوش
و بابونه و ورق غار و اکلیل الملک هر یک ده درم تخم سبندان پنجدرم
بکوبند و مقل پنجدرم بکوبند در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند
و طلا کنند و اکلیل الملک و بابونه و شبث و قنطوریون و بیخ کرفس
و حاشا و سعتر و چند توی بجوشانند و در ان نشینند و در حمام بران
میریزند یا بیخ کرفس و فودنه و عاقرقرحا هر یک ده درم عصاره
قثاء الحمار و حب الغار هر یک پنجدرم بوره ارمنی و قسط و حب الرشاد
هر یک پنجدرم بکوبند و زفت ده درم بروغن زیت بگدازند و
ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و بقی مداومت نمایند و اگر وجع
زایل نشود این حقنه استعمال کنند خنک سبوس خسکدانه سنا شبث
بابونه سداب هر یک هفت درم قنطوریون باریک سه درم بوست
بیخ کبر پنجدرم حلبه بزرک هر یک چار درم زیره سه درم خیارشنبر
پانزده درم بوره ارمنی نیم درم آبکامه و روغن زیت یاسمن

هریکی ه درم و از معالجه این مرض ملول نشوند و از حقنه و مسهل دقی
کمر تنقیه کنند و بروغن قسط و ناردین و خیری تدهین کنند و اگر
متمادی شود داغ کنند مفاصل و نقرس اما مفاصل المی باشد که
مفصلهای دست و پای را حادث شود و نقرس مخصوص بانگشتهای
پای و کعب بود و سبب این اوجاع ضعف مفاصل بود و انصباب
مواد بران و این ماده زود بتحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی
و ماده غلیظ باشد و علامات ماده دموی وجع و ضربان و
حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود علاج فصد کنند از جانب
مخالف و جلابی از عناب و روباه تربک و تخم کاسنی و نبات
تناول کنند و غذا نخوداب با شیره مغز بادام خورند و اگر
تب باشد آب جو با عناب و موضع وجع را بصندل و گلاب
و لعاب نبکو و سرکه و آب کشنیز و آب کاسنی و آب بستان افروز
و تورک و پوست خشخاش طلا کنند و تلیین کنند بدین مطبوخ
سنا هفت درم ورق گل پنجدرم روباه تربک بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
تخم خبازی و خطمی از هر یک سه درم سورنجان دو درم هلیله زرد
و سیاه هر یک هفت درم مغز خیار شنبر پانزده درم ترنجبین
ده درم و اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح و خشخاش

سیاه و افیون و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب برف بر آن ریزند

واگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت ملمس و صفوت لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و صفرت قاروره بود علاج آن سکنجبین با آب گرم آشامیده می کنند و جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و عناب و بنات تناول کنند یا آب انارین یا تمر هندی یا نبات و ترنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا قرص بنفشه یا این مطبوخ کنند سپستان هفت درم بنفشه . شاه تره تخم کاسنی هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان و آلو کیلی هر یک بیست عدد تمر هندی و ترنجبین هر یک ده درم خیار شنبر هر یک پانزده درم و استعمال ضماد بارده کنند مثل آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن گل و خطمی و عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و باید که تا وجع اشتداد نکند و احتیاج عظیم بضماد نشود استعمال نکنند و در آن مبالغه ننمایند و چون وجع ساکن شود و حرارت ملمس باقی بود آرد جو و باقلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و صندل ضماد سازند

واگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و غلظ و بیاض قاروره و قلت وجع بود و بسخنات تسکین یابد و علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و انیسون و گلنگبین تناول کنند و غذا

نخوداب با شیرهٔ خسکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از
نضج تمام تلیین طبیعت بحب سورنجان یا حب سورنجان یا حب شیطرج
یا این حب کنند صفة صبر اسقوطری سورنجان تربد بروغن بادام
چرب کرده هریک ۵ درمی بوزیدان ماهی زهره هریک نیمدرم شحم الحنظل
دو دانک نمک هندی دانکی و نیم مقل و مصطکی هریک ۳ دانکی بکوبند
و بآب کرفس بسرشند و حب سازند حب شیطرج هلیلهٔ زرد تربد
هریک ۵ درمی ایارهٔ فیقرا مثقالی شحم الحنظل انیسون نانخواه تخم
کرفس سکبینج مقل هریک ۲ دانکی شیطرج خردل زنجبیل وج هریک نیمدرم
مقل را در آب گرم حل کنند و ادویه بکوبند و بدان بسرشند
و حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا حبهای
قوی ندهند که مادهٔ رقیق دفع میشود و غلیظ باقی میماند بلکه
بتدریج تصرف می کنند و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلا شب
حذر کنند و زراوند و حب الغار و خبطیانا هریک ۵ درم اشق و
صبر و زیره هریک پنجدرم بکوبند و ضماد سازند صفة بزرک و
درونج و تخم شاهسفرم و سلیخه و مغاث هریک ۵ درمی زنجبیل زعفران
هریک نیمدرم نطول شبث و برنجاسف و مرزنجوش حاشا سعتر فودنه
خند قوقی بجوشانند و در آن نشینند و مثرو دیطوس و تریاق کبیر

صفت طلا نقطه ... [illegible]

وجع مفاصل سوداوی

تناول کنند و تدهین بروغنهای گرم کنند و اگر ماده سوداوی
بود علامت آن صلابت و کمودت و قشف جلد و قلت
وجع و صلابت و بطوء نبض بود علاج آن هر روز جلابی از
بیخ مهک و گاوزبان و بالنکو و رازیانه و نبات تناول کنند
و غذا نخود آب با شیر خشکدانه خورند و بعد از نضج بحب سورنجان
یا حب شیطرج یا این حب تنقیه کنند صفت هلیله زرد و سیاه
و صبر اسقوطری و رازیانه هر یک ۲ درم فلفل و دارفلفل زنجبیل
و خردل هر یک نیم درم شیطرج و نمک هندی و مقل هر یک
دانگی بکوبند و بآب کرفس بسرشند و این دو شربت باشد
یا تلیین باین مطبوخ کنند صفت سنا شاهتره هر یک هفت درم
هلیله زرد و کابلی و سیاه هر یک پنج درم قنطوریون باریک
و بیخ مهک و بالنکو و گاوزبان هر یک سه درم مویز طایفی
ده درم آمله اسطوخودوس هر یک چار درم غاریقون نیم درم
سورنجان منقا بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن شود
افیتمون سه درم در لته کتان بسته دران اندازند تا دو سه
جوش خورد پس فرو گیرند صاف کنند و ترنجبین و خیارشنبر
هر یک ده درم و ایارهٔ فیقرا یکدرم دران حل کرده بیاشامند

ایضا نقطه سفید شیطرج
عاقرقرحا طلا نمایند و
در برص بجهة تغییر رنگ
این طلا استعمال نمایند

حب

فلفل نوره نرم بکوبند و
... خمیر کنند سه روز
طلا نمایند طلای دیگر

مطبوخ

پوست انار و خبث
الحدید بجوشانند
و سه روز بگذارند و بعد
از آن طلا کنند و طلای
دیگر از برای برص در
بهق ... طلا
نمایند صفت طلا که
برص را زایل نماید

[illegible]

ودانق قرحا پنج درم و ورق غار ده درم و قسط دو درم و پوره ارمنی

طلاء

هر یک سه درم و وف چار درم بکوبند و با روغن یاسمین طلا

کنند و روغنهای گرم و تخمها و مغزها می مالند و اگر ماده آن

مرض مرکب بود و علامت آن باشد که از اشیار بارده فقط

وازحاره فقط متاذی شود و بعضی علامات ماده حاره و بعضی

علامات بارده باشد و علاج آن بحسب ماده مرکب باشد

تعقد مفاصل

تعقد مفاصل اگر مفاصل صلب و بسته شود چنانکه حرکت نتواند

کرد هر روز جلابی از پنج مهک ورازیانه و کاوزبان و نبات

تناول کنند و غذا الکوداب و شیره خسکدانه خورند و بعد از

نضج بطبوخها و حبهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن

کنجد و پیه مرغ و بط و لعاب حلبه و بزرک و خطمی بمالند یا

کنجد با آب مرزنجوش سحق کنند و طلا سازند و از لبنیات و فواکه

وحموضات و امتلاء شب و جماع و آب سرد تناول اشیار

بارده و استعمال آن احتراز نمایند و بقی مداومت کنند

ومعجونات و جوارشنات حاره تناول کنند و گویند اگر روباهی

یا کفتاری زنده در روغن زیت بجوشانند و دران نشینند

مفید باشد و استعمال نطولات و ضمادات از شبث و رازیانه

واکلیل الملک و حاشا دتمام و ورق غار و برنجاسف ونمامسفوم نافع افتد والشافی هوالله مقاله سیم درحمیات بدانکه حمی حرارتی غریبه باشد که در قلب مشتعل شود وازانجا بواسطهٔ شراین منبعث گردد و جمیع بدن را گرم گرداند و ضرار آن بافعال طبیعی لاحق شود و اجناس عالیه حمی سه است حمی یوم حمی دق حمی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت اولا تعلق بروح گیرد آنرا حمی یوم گویند و اگر منبعث باعضا شود حمی دق و اگر لاحق اخلاط شود حمی عفن و بیان هریک در سه باب گفته شود انشاء الله تعالی باب اول در حمی یوم و آن تبی باشد که اولا روح را گرم کند پس از قلب و شراین بجمیع اعضا منبعث گردد و آن تب از اسباب بادیه مسخنه حادث شود مثل ملاقات آفتاب و آتش و تناول اشیاء حاره و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی و شاید که آن تب یک روز بیش نباشد و باشد که تا سه روز بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند اما آنچه از حرارت آفتاب باشد علامت آن التهاب و تشنگی و حرارت ملمس و قشف جلد بود علاج آنست که در آب باردی نشینند و خویش را واکشند و

وگلاب بویند و شربتی از تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم
با سکنجبین بیست درم با عرق گل و بید و آب سرد بیاشامند
و غذا کشکاب با اسفناخ خورند یا بکاهو و خیار و خیار کدو
و اجاص و انار مز کنند و چون تب زایل شود بحمام معتدل
روند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بسیار نشینند و اگر
بواسطهٔ تناول ادویهٔ حاره باشد یا شرب صرف بود علامت
آن خشکی دهن و زبان و تشنگی و حرارت موضع کبد و سرخی
روی و چشم و سرعت نبض و حمرهٔ قاروره بود علاج آن
جلابی از تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات بیاشامند
یا آب انارین و نبات با شیرهٔ تخم توزک و سکنجبین و تلیین
طبیعت بنقوع فواکه کنند و شراب غوره و ریباس تناول
کنند و اگر بسبب غمی مفرط باشد علامت آن حرارت دقه
و ناریهٔ قاروره و غلبهٔ یبوست و ضعف نبض و زردی روی
و غور چشم علاج آن ازالهٔ غم کنند بهر حیله که باشد و شربتی از
شراب صندل و حماض با عرق گل و بید بخورند و استعمال
مشمومات بارده کنند و اگر بسبب غضب بود علامت آن
برآمدگی روی و سرخی چشم و عظم نبض بود و باشد که با آن

رعشه نیز باشد علاج آن شراب زرشک و صندل و لیمو و آب انارین
و نبات هر کدام خواهند تناول کنند و غذا انار دانه یا غوره
خورند و از خمر احتراز نمایند و اگر بسبب بیخوابی بود علامت
آن ثقل و خفقان و تکدر بول و ضعف نبض و صفرت وجه بود
علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید بیاشامند
و غذا جو با کدو و اسفناج خورند با شیره مغز بادام و روغن
بنفشه و کدو در سر بمالند و بنفشه و نرگس و شاهسفرم ببویند
و اگر بسبب تعب باشد علامت آن تقدم سبب و یبوست
جلد بود و احتباس و خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق مائی
بود علاج آن بمرطبات کنند و استعمال آبزن و تدهین و حمام نیز تناول ص
جایز بود و اگر بسبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند بسفوف
انار دانه و رب به چنانچه گفته شد و اگر بعد از غشی باشد علاج غشی
کنند و تقویت بشراب صندل و حماض و سیب و به با عرق گل و
بید و گاو زبان و یکمثقال مفرح یاقوتی بخورند و اگر بسبب حصافت
جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام یا ملاقات غبار
یا اغتسال بآب سرد پیدا شود و موجب حقن حرارت
و تولد تب بود علامت آن سرعت نبض و اختلاف و حمره

قاروره

قاروره وتشنگی واضطراب بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی
وعناب و نیلوفر وترنجبین ونبات بیاشامند وبعد از
فتور تب حمام وتعریق مناسب بود واگر طبیعت محتبس بود
بنقوع فواکه یا بمطبوخ فواکه تلیین کنند واگر علامت غلبهٔ
خون بود فصد کنند واگر تب از تخمه حادث شود قی کنند
وطبیعت بمطبوخ یا حقنهٔ نرم دارند وبعد از تنقیه استحمام
کنند ومعده را بروغن مصطکی وروغن به بمالند واگر بسبب
خواب مفرط بود که موجب عدم تحلل شود علامت آن بطوء
وامتلا واختلاف نبض بود وغلظ قاروره علاج جلابی از
تخم کاسنی وبیخ مهک با نبات تناول کنند وغذا نخود ماش
بامزوره مقشر بادام خورند واستحمام وتقلیل اکول ومشروب کنند و
اگر بسبب کثرة استحمام یا حمام گرم بود شیرهٔ تخم تورک یا آب خیار
کدو یا سکنجبین ساده یا نبات خورند وغذا کشکاب باکدو و
اگر بسبب زکام ونزله باشد شراب عناب بنفشه و نیلوفر و نبات
جلاب سازند واگر علامت غلبهٔ خون بود فصد کنند واگر طبیعت
محتبس بود بنقوع فواکه تلیین کنند یا بترنجبین ومربا بنفشه باب دوم
در حمی دق وآن تبی باشد که حرارت باعضا علی الخصوص قلب متشبث

یا تمر هندی

کردد و موجب افنا رطوبت شود و مراتب او سه است
زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق به رطوباتی شود که در عروق
صغار موجود است آنرا مرتبهٔ اولی گویند و اگر این رطوبات را
فانی کند و متشبث برطوباتی شود که در اعضا بمنزله طل است
آنرا مرتبهٔ ثانیه گویند و اگر این رطوبات نیز فانی کند و لاحق
رطوباتی شود که التیام اعضا بدان باشد آنرا مرتبهٔ ثالثه
گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفنه و حمی اورام
و اسهال و خطا طبیب و خبط مریض حادث شود و ابتدا کمتر واقع شود علامت او آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود
و حرارت قوی و اضطراب و کرب نباشد و چون غذا
تناول کند حرارت اشتداد نماید و نبض قوی کردد و چون
از ابتدا تجاوز کند نحول و نهوکت بدن و تقشف جلد و جفاف
پوست شکم و کردن ظاهر شود و باریکیها روی و اعضا زایل
شود و سرینی و روی و کردن باریک شود و کوش کوچک
کردد و در بول دهنیتی باشد امید بر باید داشت اما در ابتدا
علاج پذیر باشد و علاج آنست که در منازل بارده و مهب
شمال و کنار آبها مسکن سازند و بر ورق بید و کدو و بنفشه
خفتند و خویش بکشند و کلاب و کافور پیش خود نهند در تبرید
خیش له

در ترطیب

و ترطیب کوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و خشخاش و صندل
با شیرهٔ تخم تورک یا آب خیار کدو با نبات خورند و غذا جو با
اسفاناخ و کدو و فروج کوجک و ماهیان خرد خورند و سرطان و
بزغاله بغایت مفید بود و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و از بقول
کاهو و کاسنی و تورک و خیار و از فواکه انار شیرین و عنب و شفتالو
و سیب و امرود و اجاص و زردالو و خربزه و انکور مفید خورند
و سینه و جکر بصندل و کلاب و آب بستان افروز طلا کنند و از
جماع و عوارض نفسانی و اشیاء حاره و یابس احتراز کنند
و سعی نمایند که بهر حیله که باشد بخواب روند و بحمام معتدل
رفتن و آب بنفشه و نیلوفر و برک بید و کدو بدن شستن بغایت
مفید بود و احیانا مفرح بارد تناول کنند و اکر این تب بواسطهٔ
بیخوابی مفرط حادث شود شراب خشخاش و بنفشه با لعاب بنکو
و بهدانه و عرق کل و بید خورند و استحمام و تدهین مکرر کنند و
اکر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت بقرص طباشیر و ربه
کنند و این قرص نیز مفید بود صفة کل ارمنی نشاسته بلوط هر یک
جار درم مغز تخم خیار کدو و تخم تورک بریان کرده هر یک پنج درم
کافور یک درم نشاسته پسته دو درم مجموع بکوبند و بآب بسرشتند

و مجففات

ورق کل تخم
حماض طباشیر
صمغ عربی هر یک
درمی کهربا دانه مورد
هر یک سه درم
صح

بغایت

و مثقالی تناول کنند و باید که مدقوق را از هوای گرم و از هوای
سرد محافظت کنند و تقویت قلب و کبد و معده بکنند و براحت و دعت
و لهو و لعب مایل گردانند و آوازهای خوش و نغمات لذیذه
و حکایات ملیحه و امثال آن استماع کنند و از حزن و غضب
و جوع و عطش نگاه دارند و قرص کافور تناول کنند صفت آن
طباشیر ورق گل صندل سفید رب سوس هر یک سه درم تخم
خیارین و کدو و بهدانه مجموع مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی
نشاسته کتیرا هر یک دو درم تخم تورک یکدرم کافور نیمدرم
بکوبند و بلعاب بکو بسرشند و قرص سازند و یکمثقال بخورند
و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان
و شیر خر بدهند و بدفعات اندک اندک غذا خورند و اگر
گوشت مرغ و کبک و دراج و سیب و به و امرود و کاسنی و
نعناع در قرع و انبیق نهند و عرق آن بگیرند و هر روز بیست درم
ازان تناول کنند عظیم مفید بود دق شیخوخت پیوستی بود که بر
مزاج غالب شود بی حرارت و اکثر مشایخ را واقع شود و باشد
که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات بافراط حادث شود
و علامات آن ذبول و قشف جلد بود و التهاب و اشتعال بنا

وملمس سرد بود علاج تسخین وترطیب بود بمثل شراب کاوزبان
وشراب انار شیرین عذب وشراب سیب شامی واغذیه کثیرة الغذا مثل
هریسه مرغ وبط وزرده تخم مرغ وآب کوشت بره وبزغاله و
حلوای شکری وشیر وشکر واستعمال حمام معتدل وحقنهای مسمنه
ومشمومات معتدله مثل عنبر ولادن ویاسمین ونرکس وشونیز وتدهین
بروغن بنفشه بادام وپیه مرغ **باب سیم در حمی عفنه** وآن عبارت از
تبی باشد که حرارت او لا لاحق اخلاط شود وآنرا کرم کند وآن سخونت
بقلب وروح رسد پس بسایر اعضا واین حرارت که لاحق خلط میشود
خالی نیست که آنرا متعفن میکند یا نه اکر نمیکند آنرا سونوخوس کویند
وآن از غلیان وسخونت خون حادث شود واکر متعفن میکرداند
به بینیم که تعفن او در خارج عروقست یا داخل عروق اکر داخل عروق است
ازان حمیات لازمه تولد کند واقسام آن چهار است اکر خون
متعفن شود مطبقه کویند واکر صفرا بود محرقه واکر بلغم بود لثقه
واکر سودا بود ربع لازمه واکر تعفن در خارج عروق بود مثل
معده وکبد وطحال ومراره ازان حمیات دایره متولد شود
زیراکه چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت تب
بتحلیل برود وتب زایل کردد تا آنکاه که ماده باز جمع شود وآن

ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی نایبه و اگر
سودا بود ربع و تعفن دم در خارج عروق در اورام بود و آن تب
عرضی باشد این انواع حمیات مفرده باشد اما حمیات مرکبه ترکیب
آن یا از اجناس متباعده بود همچون ترکیب حمی دق و حمی خلطی
یا از اجناس متقاربه بود همچون ترکیب حمی صفراوی و حمی بلغمی
یا ترکیب آن از انواع جنسی واحد بود همچون ترکیب غب لازمه
با غب دایره یا ترکیب آن از اصناف نوعی بود واحد همچون ترکیب
دو ربع و دو غب و بیان هریک کرده شود انشاء الله تعالی
و بدانکه عفونت بسبب غذای ردی الجوهر بود یا غذایی که مستحیل
بدم صالح نشود مثل بادنجان و خیار یا غذایی که آنچه از و حاصل
شود مستعد قبول عفونت شود مثل فواکه یا عفونت بسبب
کثرت و لزوجت خلط حادث شود حمی مطبقه تبی باشد که از تعفن
و تغیر دم در عروق حادث شود و آن سه صنف است اول متزایده
یعنی هر روز زیاده شود بسبب آنکه مقدار دم و رطوبت او
بسیار بود و عفونت زیاده از تحلیل بود و این صنف بدترین
اصناف او بود دوم متناقصه و آن آنست که هر روز نقصان که ایدم
پذیرد بسبب آنکه تحلیل از تعفن زیاده باشد سیم واقفه و آن یک

حال بود نه زیاده شود و نه کم بسبب آنکه تعفن و تحلیل برابر باشند
و باشد که این تب بمحرقه و سرسام منتقل شود و اگر درین تب بثرات
سیاه و سبز بر بدن ظاهر گردد دلیل بد بود و علامات حمی مطبقه
حمرة وجه و عین و انتفاخ عروق و ضیق نفس و حمرة و غلظ قاروره
و عظم و سرعت و امتلاء نبض بود و با این تب قشعریره نبود و اشتداد
بطریق غب نکند علاج از اول تا سیم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم
بحسب قوت و احتیاج کنند و اگر چه بدفعات بود و حجامت و تدعیف
نیز باشاید و هر روز جلابی از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا تمر
هندی و ترنجبین تناول کنند و غذا کشکاب و عناب خورند و میانه
روز نبات و عرق بید و گل و نیکو تشربت کنند و خورند و اگر سرفه شربتی از
نباشد شراب غوره و ریباس و لیمو مفید بود و طبیعت را
محتبس نگذارند و بنقوع فواکه و ترنجبین تلیین کنند و هر روز دهان
و زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب نیکو و بهدانه در زبان
بمالند و در پنجم یا هشتم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت
سنا رکمی بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی ورق گل هر یک پنج درم عناب
ده عدد سپستان بیست عدد آلوی سیاه ده عدد آلوی گیلی
بیست عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم بدهند و گر
پانزده

علیل ضعیف باشد آلو سیاه و آلو کیلی هر یک پانزده عدد عناب ده عدد
تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنج درم شیرخشت و ترنجبین هر یک ده درم
بدهند و بشیاف خیار شنبر مدد کنند و اگر احتیاج افتد این حقنه استعمال
کنند صفة بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان سی عدد جو نیم کوفته
کفی ورق چغندر پسته شکر سرخ و روغن بنفشه هر یک ده درم
آبکامه پنج درم و اگر با این تب سرفه باشد جلابی از بنفشه و نیلوفر
و عناب و سپستان و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت به بنفشه
مربی و ترنجبین و ترنجبین هر یک ده مثقال بکنند سونوخس از کثرت وخیار شنبر ده
و غلیان خون حادث شود و علامات این همین علامات بود از حمی
یوم اقوی بود و از مطبقه اضعف و علاج آن فصد و تبرید فقط
بود و اقتصار بمزورات حامضه و اگر احتیاج به تلیین باشد
بنقوع فواکه و ترنجبین کنند حمی محرقه تبی صفراوی باشد که ماده آن
در عروق متعفن شود و این تب لازم باشد و بطریق غب
اشتداد کند علامت آن تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت
و صفوت زبان و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم و نبض سریع
متواتر و قاروره ناری بود و علاج آن هر روز جلابی از تخم
کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و نبات تناول

کنند

ونقوع ان ده

کنند وغذا جو با شیرهٔ خشخاش خورند واگر سرفه نباشد میانهای روز
سکنجبین و شراب حماض ولیمو تناول کنند واگر سرفه باشد شراب
خشخاش ونبفشه وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند واگر از مطبوخ
تنفری باشد شراب ورد مکرر چهل درم با سکنجبین ساذج تناول
کنند باب برف واگر سرفه باشد پستارکی پنج درم بنفشه و نیلوفر و
تخم کاسنی وتخم خبازی هریک سه درم عناب ۵ عدد سپستان
پست عدد وشیرخشت وترنجبین هریک پانزده درم وشمومات
بارده استعمال کنند واگر بیخوابی بود وقت خواب شراب خشخاش
لعق کنند و در تبرید وتلیین کوشند وبعد از تنقیه شیرهٔ تخم تورک
باشیرهٔ تخم کاسنی یا سکنجبین تناول کنند ونقوع زرد آلو نیز مناسب
بود وچون تب مفارقت کند تقویت وتبرید بشراب حماض
ولیمو وصندل کنند ومزورهٔ از تمرهندی وآلوی کیلی وانار
دانه ونارنج با فروج خورند **غب خالص** تب صفرایی بود که
مادهٔ آن در خارج عروق متعفن شود واین به ترتیب روزی
آید وروزی نه وزمان آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت
باشد وبااین تب قشعریره ونافض باشد وزمان سرما او اندک
باشد وباشد که مرکب از دو غب باشد وهر روز باشد علامت
ایدله

آن تشنگی با فراط و غثیان و قی صفراوی و اضطراب و نبض سریع و قاروره
ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات
تناول کنند با آب انارین با ترنجبین و نبات و غذا جو یا تمر هندی یا
آلوچه خورند و تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ در هشتم یا دهم سنا و ورق
گل هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خیاری هر یک سه درم آلوی
سیاه و کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد
ترنجبین و شیرخشت هر یک ده مثقال یا این هر یک ~~سه درم عناب~~
حقنه استعمال کنند سنا مکی هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان و اجاص هر یک بیست عدد
سبوس و خطمی و جو نیم کوفته هر یک کفی لبلاب و ورق چغندر دسته
خیارشنبر و شکر سرخ هر یک ده درم روغن بنفشه ده درم و شراب
ورد یا سکنجبین و شراب دیناری با شراب بنفشه مفید بود
و بعد از اسهال و استفراغ صفرا اشربه مبرده مثل آب خیار
کدو و شیره تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل
و سکنجبین تناول کنند و اگر در طبیعت حبسی باشد بنقوع فواکه
و ترنجبین با قرص طباشیر نرم و سکنجبین تلیین کنند صفت قرص طباشیر
طباشیر دو درم تخم کدوی مقشر درمی و نیم کتیرا صمغ عربی خشخاش هر یک

یک درم

ربسوس دو درم و نیم

نیم درم بکوبند و بلعاب بنفشه بسرشند و قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد از مفارقت تب شراب غوره و لیمو و ریباس و سکنجبین و امثال آن آب سرد و عرق گل و بید تناول کنند و فروره از زرشک و انار دانه و تمر هندی با فروج خورند حمی بلغمی نایبه و آنرا مواظبه نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شده باشد و این تب هر روز آید و عطر الثریا شد بتخصیص که در خریف و شتا حادث شود و اقل زمان آن هشت ساعت و اکثر آن هژده ساعت بود علامت آن نافض و شدت سرما و کثرت بزاق و غثیان و صفرت با بیاض لون و تهیج روی و چشم باشد و زود گرم نشوند و تشنگی و اشتها نباشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند یا سکنجبین و گلقند تناول کنند غذا جو و نخود با اندک رازیانه خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تشا هسفرم بیاشامند و سکنجبین ساذج و بزوری و شراب لیمو و شراب گاوزبان و بالنگو و نیلوفر نیز شاید و وقت نوبت بطبیخ شبث و ترب و بیخ مهک بالنگو گاوزبان هر یک چهار درم رازیانه افسنتین تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یک سه درم تربد خراشیده دو درم ناردین درمی و نیم مویز طایفی پانزده درم گلقند ده درم

بیاشامند

وانزلی عسل و نمک قی کنند و چون ماده نضج یابد بدین مطبوخ تلیین کنند سنا بجدارم بیخ مهک د

خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم واگر مزاج قوی باشد یکمثقال
ایاره فیقرا بر سر این مطبوخ کنند و بعد از دو روز یا سه روز تحریک
کنند باین حب صفت تربد تخم کرفس انیسون هر یک سه درم نمک هندی
دو دانگ غاریقون نیم درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب
ساخته بلع کنند و تقویت معده مکرر بگلقند و رازیانه کنند و اگر
متمادی شود بحب ایاره و قرص ورد و قرص غافت و امثال آن
تلیین کنند صفت قرص غافت عصارهٔ غافت ترنجبین هر یک شش
درم طباشیر ورق گل سنبل هر یک دو درم بکوبند و بآب رازیانه
قرص سازند و یکمثقال با سکنجبین بزوری تناول کنند صفت سکنجبین بزوری
تخم کاشنی و کشوث و رازیانه هر یک سه درم ده درم عصاره غافت دو درم
بوست بیخ کرفس و کبر و رازیانه هر یک پنجدرم انیسون یکدرم مجموع نیم
کوفته کنند و شبانروزی در دو رطل آب و ربع رطلی سرکه بخیسانند
پس بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی قند یا عسل بقوام آرند حمی مطبقه
تب بلغمی لازم بود که مادهٔ آن در عروق متعفن شده باشد علامت
آن همچون علامت دایره باشد اما با آن سرما و نافض نباشد و در
شبانروزی شش ساعت فاتر گردد و باز اشتداد یابد و تشنگی
باشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر علاج آن جلاب از
هر روزه

تخم کلشنی و بیخ مهک و بیخ کاسنی و رازیانه و کلقند تناول کنند وغذا
جو با نخود خورند و بعد از نضج تام تلیین باین مطبوخ کنند سنا مکی
چهار درم تخم کاسنی رازیانه بیخ مهک ورق گل بنفشه نیلوفر هریک سه درم
مویز طایفی ده درم عناب ده عدد اجاص بیست عدد ترنجبین
و خیار شنبر هریک پانزده درم و بعد از دو روز بقرص بنفشه
درمی یا تربد و سقمونیا دانکی تحریک کنند یا معجون خیار شنبر در آب
گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج آن همچون علاج نایبه باشد
اما قرص غافت درین قسم مناسب نیست حمی ربع دایره و آن تبی
سودائی بود که ماده آن در خارج عروق تعفن پذیرد و این تب
روزی آید و دو روز نه و نوبت او بیست و چهار ساعت
باشد و باشد که دو روز آید و یکروز نه و آنرا ربع معکوس گویند
و تب ربع از سودای طبیعی یا اخلاط سوخته حادث شود
و این قسم بعد از حمیات عفنه عارض شود و شاید که ربع بعد از
اورام طحال حادث شود و این بدترین ربعی بود علامت ربع
آنست که ابتدا بنافض کند و کسر اعضا و سرما قوی و چون گرم کند
گرما قوی نباشد و آنچه از احتراق خون حادث شود علامت آن
حمرة و غلظ بول و تشنگی بافراط و سرما اندک و عرق بسیار بود

احتراق

وبعد از حمیات مطبقه وحمیات اورام حادث شود وآنچه از
صفرا بود علامت آن لهیب واضطراب وتلخی دهن وتشنگی مفرط
وسرعت وتواتر نبض وبعد از حمیات صفراوی حادث شود وآنچه
از احتراق بلغم بود علامت آن لین نبض وغلظ بول بود ودور
او دراز تر باشد ولهیب واضطراب کمتر وبعد از حمیات بلغم
حادث شود وآنچه از احتراق سودای طبیعی بود علامت
آن سوء خلق وصلابت نبض وکدورت قاروره بود اما علاج
این تب اطبا تا چهل روز بمعالجهٔ آن مشغول نمی شوند وغذا زیره
باج وزرشک ونخود آب باکبک وتیهو خورند واز اشربه
سکنجبین بزوری وساذج وگلقند اکتفا نمایند واز اغذیهٔ غلیظه
ومولدات سودا مثل قدید وبادنجان وماهی شور وبرنج اجتناب
کنند واگر در ابتدا علامات غلبهٔ خون باشد فصد اکحل یا باسلیق
مفید افتد واگر خون غلیظ وسیاه باشد بسیار بگیرند والا زود
به بندند وبعد از چهل روز بنضج ماده مشغول شوند وهر روز
جلابی از بیخ مهک وتخم کاشنی وگاوزبان وبالنگو ورازیانه وگلقند
تناول کنند وغذا نخود وبنو ماش با شیره خشکدانه وفروج فربه
خورند وبعد از نضج تام تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ سنا هفت درم

بنفشه

بنفشه چار درم بالنگو گاوزبان تخم کاسنی و رازیانه و کشوث و
اسطوخودوس و بسفایج و نیلوفر و بلیله و آمله هر یک سه درم مویز
طایفی پانزده درم ورق گل چار درم هلیلهٔ زرد و کابلی و افتیمون هر یک
هفت درم شاه تره دسته و اگر نباشد سه درم تخم آن ترید دو درم
عناب ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین و مغز خیار شنبر هر یک پانزده
درم و بعد از دو سه روز مطبوخ افتیمون یا حب آن یا معجون
نجاح باشد یا شاهتره و بالنگو و سنا تناول کنند زیرا که این ماده
بیک مسهل زایل نشود و آنچه از احتراق صفرا باشد جلابی از بیخ مهک
و گاوزبان و تخم کاسنی و اجاص و ترنجبین و نبات تناول کنند و بعد از
نضج تلیین کنند باین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
هر یک چهار درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم مویز طایفی پانزده درم
ترنجبین و خیار شنبر هر یک ده درم یا هفت درم بالنگو و گاو
زبان هر یک چار درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح مثقال
دران حل کرده بیاشامند یا این حب بلع کنند پوست هلیلهٔ کابلی
بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق گل سرخ هر یک درمی
نمک هندی کثیرا هر یک دانگی مصطکی نیم درم کثیرا را آب حل
کنند و باقی ادویه بکوبند و بدان بسرشند و حب سازند و

مطبوخ افتیمون

مسهل

علاج آنچه از احتراق بلغم باشد جلابی از بیخ مهک و رازیانه و تخم
کاسنی و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکداته خورند
و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند شاهتره هلیله کابلی و سیاه و افتیمون
هریک هفت درم تربد دو درم رازیانه تخم کاستی تخم کشوث
افستین اسطوخودوس بسفایج هریک سه درم بالنکو و گاوزبان
هریک چار درم مویز طایفی چار درم خیارشنبر پانزده درم شکر
سرخ ده درم و در تب ربع طریقه آنست که در روز نوبت
امساک کنند و هیچ نخورند تا در معده چیزی نباشد و اسهال در
روز راحت کنند و طبیعت را محتبس نگذارند و اگر محتبس شود
بمثل سنا و شکر سرخ و ترنجبین و اجاص و بنفشه و مویز طایفی تلیین
کنند و ماء الجبن با سکنجبین مفید بود و خروس پیر با نخود و اندکی
بسفایج بخته کنند و شوربای آن تناول کنند و احیانا مثرودیطوس
و تریاق کبیر بخورند و این معجون نافع بود سنبل وج هریک
پنج درم فلفل زنجبیل حلتیت هریک دو درم نانخواه سلیخه هریک چار درم
بکوبند و بعسل سرشند و مثقالی تناول کنند در رعایت حال
طحال و کبد بتعرض زرشک و ماء الاصول و سکنجبین بزوری کنند
و بباید دانست که این تب مرضی بیخطر است و امانست از جذام

یا چنان سازند که
وقت نوبت م

دیالیوتیا

وماليخوليا وبرص اسود وجرب وصرع وتشنج وسكته وفالج اما اين تب
دراز میکشد چنانچه گویند تا دوازده سال نیز می باشد حمی ربع لازمه
تبی سوداوی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و با آن
نافض و قشعریره و عرق نباشد و نبوت ربع اشتدا د کند و در ما
ازمان فاتر بود و علاج آن همچون علاج ربع باشد و دران فصد ضروری
باشد و استعمال مسخنات وادویه قویه در وکمتر باید کرد
و اعتدال لازم باشد حمی خمس وسدس وسبع تب خمس آن باشد
که یکروز آید و سه روز نه و سدس آنست که یکروز آید
و چهار روز نه و سبع آنست که یکروز آید و پنج روز نه
و این تبها از مواد غلیظه متولد شود و شبیه بربع باشد و
و علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته
شد و در روز نوبت تخم شبت و ترب هر یک سه درم و کنگر زد
نیم دو درم و برگ و بیخ ترب بجوشانند و یکدرم نمک و ده درم
عسل دران حل کرده بیاشامند و قی کنند و باقی علاج همچون
علاج ربع باشد حمی انقبالوس تبی باشد که دران احساس
برودتی عظیم کند در باطن و ملمس گرم باشد و با آن تشنگی و لهیب
نباشد و ماده این تب بلغمی زجاجی بود علاج آن هر روز جلاب

از بالنکو و رازیانه و تخم کرفس و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با شیرهٔ خسکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه کنند باین حب صفته
صبر اسقوطری تربد سفید هریک دو درمی غاریقون نیم درم مقل دانکی
بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز
قرص ورد مثقالی با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند
و باقی علاج آن همچون علاج حمی بلغمی است حمی لیقوریا تبی باشد که در
باطن حرارتی شدیده محسوس شود و ظاهرا حرارتی نباشد
بلکه برودت باشد و با این تشنگی و لهب و اضطراب عظیم بود
و مادهٔ این تب بلغمی لزج بود و علاج آن هر روز جلابی از
بالنکو و نیلوفر و رازیانه و بیخ مهک و کلقند تناول کنند و بعد
از نضج تلیین بمطبوخ خیارشنبر کنند یا باین مطبوخ سنا
هفت درم بنفشه چار درم ورق گل پنجدرم تخم کاشنی سه درم
تربد یکدرم اسطوخودوس سه درم عناب آلوی سیاه و کیل هریک ده دانه
رازیانه بالنکو کاوزبان هریک دو درم مغز خیارشنبر ترنجبین
هریک ده درم مویز طایفی ده درم شکر سرخ پنجدرم و بعد از
تنقیه کلقند و انیسون تناول کنند یا رازیانه و تخم کرفس و انیسون
هریک دو درم بجوشانند و با ده درم کلقند بیاشامند انشاء الله

هوالله

هو الله حمیات مرکبه بدانکه حمیات مرکبه و فنون تراکیب آن
بسیار است چنانچه دایره با لازمه و دایره با دایره و لازمه با لازمه
و بیشتر ترکیب حمیات از صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که آنرا
قانونی و ترتیبی نباشد اما آنچه نامی نهاده اند و قانونی معین دارد
شطر الغب است و غب غیر خالص و ترکیب آن بر چهار گونه
باشد زیرا که یا مرکب از غب دایره و بلغمی لازمه باشد یا غب
دایره و بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی دایمه یا محرقه و بلغمی دایره
علامات آن ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم و درین حمیات
اعتماد بر دور و نوبت تب نشاید کرد بلکه استدلال و علامات باعراض
کنند و فرق میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر
الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبت متفرق بود
چنانچه فرق و تمیز میان نوبت هریک توان کرد و درین غب
غیر خالص صفرا و بلغم ممتزج باشد و متحد و فرق میان نوبت هریک
نتوان کرد و این تب عسر البرء باشد و از معالجه ملول نباید
شد و مسهلات قویه نباید داد زیرا که صفرا رقیق زود مستفرغ
شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تبها اگر علامات صفرا
غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی و پنج مهک و نیلوفر

هریک سه درم واجاص ده عدد ونبات ده درم تناول کنند
غذا جو با اندکی نخود خورند و بعد از نضج تلیین باین مطبوخ کنند
صفته سنا رکی هلیله زرد و کابلی هریک پنجدرم نبفشه ونیلوفر
تخم کاشنی ورازیانه وبیخ مهک هریک سه درم اسطوخودوس
بسفایج هریک چار درم مویز طایفی ده درم اجاص وآلوی
کیلی وعناب هریک ده عدد مغز خیارشنبر پانزده درم
ترنجبین ده درم و بعد از دو روز تحریک باین قرص نبفشه کنند
صفته نبفشه دو درم تربد هلیله زرد هریک سه درم ربّ السوس
نیمدرم سقمونیا مشوی نیمدانک مجموع کوفته با آب بسرشتند و
با جلابی از نبات تناول کنند و غذا جو ونخود خورند پس اگر
اخلاط بمحدب کبد مایل شود علامت آن ثقل شراسیف
یمنی بود مدرات مثل انیسون وتخم کرفس ونانخواه با
جلاب ضم کنند واگر بمقعر کبد مایل شود علامت آن ثقل
معده وقی وغثیان بود پس مسهلات بلغم باشد بعد تلیین طبیعت کنند
وبعد از تنقیه سکنجبین بزوری وساده با کلقند تناول کنند
وقرص ورد نیز نافع بود صفته ورق کل ده درم سنبل بیخ مهک
هریک پنجدرم تخم خیارین وکاسنی هریک چار درم بکوبند و بآب

واگر علامات بلغم غالب
بود هر روز جلابی از
بیخ مهک ورازیانه
وکلقند تناول کنند

دارزیانه ببرشند و یکمثقال با سکنجبین تناول کنند و اگر متمادی شود بقرص غافت تلیین تحریک کنند و معالجات که در بلغمی دایره ذکر رفت بکار دارند **حمیات مختلطه** چنان باشد که آنرا دوری و نوبتی معین نباشد و علامات آن مختلط باشد و درین تبها طریقه آنست که بتخمین و حدس معرفت ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری و تعفن آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند و علاج چنان کنند که گاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه خفیفه و گاهی بتسکین و تقویت مشغول شوند و ماده که خطر آن بیش بود اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر متساوی باشد معالجه مرکب کنند و در تقویه طبیعت کوشند **حمی غشیه** تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود و این تب بیشتر از ماده بلغم متولد گردد و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بفم معده رسد بواسطه شدت حس آن و مجاورت قلب موجب غشی گردد علامت او آن باشد که بیشتر اوقات بدور بلغمی آید و

تهیج وجه و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی
گلاب و آب سرد بر روی زنند و اطراف ببندند و شکم
برفوق میمالند و سکنجبین با آب گرم بدهند شاید که قی کنند و هر روز
جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند
یا تخم کرفس سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده بیاشامند و
غذا جواب با قند خورند و تلیین طبیعت کنند بدین حقنه سنا
هفت درم رازیانه قنطوریون باریک بنفشه نیلوفر پنج مهک
هریک سه درم روغن زیت و آبکامه هریک ده درم نمک
و بوره ارمنی هریک نیم درم و اگر این تب از ماده صفرا
کرانی یا زنجاری حادث شود علامت آن عطش با کرب
و اضطراب بود و بد ورغب آید علاج آن هر روز آب
انارین یا تمرهندی یا نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا
کشکاب با انار یا تمرهندی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا نقوع آن کنند و صندل و گلاب و کافور و عرق
بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ خلط مبالغه ننمایند
بلکه بتدریج دفع کنند تا بسبب ضعف غشی زیاده نشود
حمی لیلیه و نهاریه حمی لیلیه آن باشد که بشب آید و روز رها

برگ چغندر دسته
سپستان گلی خیار شنبر
پانزده درم ترنجبین
و شکر سرخ هریک ده
ده درم ده

کند

کند و یومیه آنکه بروز آید و بشب رها کند و این بدتر بود
غالب آن باشد که بدق کشد علاج آن سکنجبین ساده و گلقند
تناول کنند یا جلابی از تخم کاشنی و بیخ مهک و نبات و غذا جو
با نخود خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و معجون خیارشنبر
کنند و در نهاری غذا بشب خورند اما باید که ممتلی نخفتند بلکه بیخوابی
مناسب بود و در لیلی غذا بروز خورند و چنان خو کنند که
وقت نوبت معده خالی بود **حمی وبائیه** تبی باشد که در وبا حادث
شود و از آن حمی تولد کند و علامات وبا آنست که هوا متکدر
گردد و باران کم آید و حیوانات زکیة الحس مثل لقلق و بهائم
و خطاف بگریزند و ضفادع و حشرات بسیار شوند و حشرات
بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار
بروی زمین آیند و علامات این تب کرب و تواتر نفس
و تشنگی و خشکی دهن و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده و
غلظ طحال و غشی و عرق و قی و براز منتن بود علاج آن فصد کنند
و هر روز شربتی از تمر هندی و نبات با سکنجبین و گلاب
باب سرد تشربت کنند و خورانند و شراب غوره و زرشک
و ریباس و صندل و لیمو و حماض مفید بود و غذا سماق

و سبب او آن باشد که هوا متعفن شود و بعد
افساد مزاج روح ...
تعفن رطوبات ...
سرد و ...

تنقل

و از رشک و انار و با فروج خورند و تعلل بحموضات و مخللات کنند و اکر رطوبات بدن بسیار بود و تسکین و تبرید مفید نبود تلیین طبیعت کنند و استفراغ اخلاط که در بدن بود اما تسکین هم حال بهتر از تحریک بود و مشمومات و بخورات استعمال کنند چنانچه در تدبیر فصول کفته شد حمی حصبهٔ جدری بدانکه مادهٔ آبله خونست و بسبب غلیان او حادث شود و بهترین آبله آنست که سفید رنک باشد و انبوه نباشد و بدترین آنست که سیاه و سبز و انبوه باشد و علامت ظهور جدری درد پشت و خاریدن بینی و نخس اعضا و حمرهٔ عین و اضطراب و تشنکی و درد سینه و حلق و ضیق نفس بود و مادهٔ حصبه صفرا باشد و آن کوچک تر از جدری بود و آنرا بثوری نبود بلکه با پوست راست بود و بهترین او آنست که سرخ بود و آنچه بنفش و سبز بود بغایت بد باشد و علامات او قریبست بعلامات جدری علاج آن پیش از بیرون آمدن آبله و حصبه اکر سن مقتضی باشد فصد کنند اما چون ابتدا بروز باشد نشاید و تحریک و تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر با شکر تناول کنند و غذا جو با عدس و عناب خورند و

خورا

[illegible]

ستم دارتو شوره سعی کرده باخل
کرده وطی 2 بز ہرہ کنی
لتب تہمک نودہ ہم وزن کچو کر
وجہ ل رول ریختہ
وز ہرہ زرد پ کی
ودر ایں ریز

خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و شغرک در فراش بریزند
تا تمام بیرون آید بعد ازان خود را گرم داشتن احتیاج نباشد
بلکه استنشاق جهة ترویح قلب اولی باشد و اگر دیر بیرون آید
انجیر و مویز طایفی و عدس بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند
و خود را گرم دارند و حبوب انار و انجیر و رز دود کنند و چون
آبله تمام بیرون آید کاورس در فراش بریزند یا کیسه بزرگ
بدوزند و کاورس درآنجا کنند و بر روی آن بخفتند و حبوب
گز دود کنند یا چوب گز بجوشانند و با گلاب بیامیزند و بر
اعضا ریزند یا ورق گل سحق کنند و بر اعضا مالند و عصاره شحم رمان
و کشنیز تر و سماق در چشم چکانند و در عین الهر نظر کنند و اگر
طبیعت نرم باشد قرص طباشیر بست با شراب صندل بخورند
و اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه و در حصبه قطعا طبیعت را
تحریک نباید کرد و در لین طبع غذا شعیر با مغز بادام و جاورس
بریان کرده یا خشخاش بریان کرده تناول کنند و قرص کافور
با شراب سیب استعمال کنند یا شراب به و اگر بیهوشی بر طبیعت
غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند
و سپستان و بنفشه در آب جوانداز بند و بیش ازین تصرف نکنند

و در تبرید و تطفیه دم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب ریباس
ولیمو و غوره و شراب کادی مفید افتد و الله اعلم تدبیر ناقه
چون نقاهت حالتیست میان صحت و مرض تدبیر او مشترک
باشد میان تدبیر صحیح و تدبیر و مریض پس باید که تفقد حال
ناقه کنند و احوال و اعراض که او را حادث شود متفحص باشند
پس اگر در نبض او سرعت و در قاروره غلظ و صبغ و صداع
و ثقل و خبث نفس و قلت نشاط بود دلالت بران کند
که بقیتی از مواد باقیست باید که بحسن تدبیر و معالجاتی که ناقه
از ان تنگ نیاید مشغول شوند و بملینات غیر قویه و
نقوعات تلیین کنند و قرص طبا شیر نرم با سکنجبین مفید بود
و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج بدهند و بتدریج
عادت بدان کنند و چون پنج روز ازین بگذرد مزورها که مناسب
مزاج باشد با گوشتهای سبک تناول کنند و از امتلا و جوع و
منغصات احتراز نمایند و چون قوت بگیرند استحمام مناسب بود
و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا ضرری نرسد
و در مسلخ قرار گیرند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج و تأنی
با مسکن روند و از عوارض نفسانی و بدنی مانند غم و فرح و غضب مفرط

احتراز

احتراز کنند و اگر هضم کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود معلوم شود
که غذا بسیار میخورد غذا کمتر کنند و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و غذا
زیره باج با نار دانه یا سماق خورند و کوارش مصطکی تناول کنند
و تا بدن را قوت حاصل نشود جماع نکنند و چون قوت گیرد هر ماهی
زیان ندارد و بتدریج در غذاهای غلیظ تصرف کنند والشافی هو الله
مقاله چهارم در امراضی که ظاهر بدن را عارض شود مشتمل بر هفت باب
باب اول در اورام ورم انتفاخی و غلظی باشد که بسبب انصباب
ماده در اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مائیه
یا ریح اما ورم که ماده آن دم باشد فلغمونی گویند و آنچه
صفرائی بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون بود حمره فلغمونی
یا فلغمونی حمره گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم
بلغمی اگر مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز باشد سلعه و ورم
سودائی اگر داخل عضو بود و مولم بود سرطان گویند و اگر
مولم نباشد خنازیر و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود صلابت
گویند و اگر ظاهر نباشد غده و آنچه از مائیه باشد اگر عام بود
استسقا زقی و اگر خاص باشد قیله مائی و آنچه از ریح بود اگر
مخالط عضو بود و نرم بود تهیج گویند و اگر مجتمع و صلب باشد

نفخه گویند و بیان هریک گفته میشود ورم دموی از ماده دم حادث
شود و علامت آن تمدد و ضربان و انتفاخ و تب و تشنگی بود و رنگ
ورم سرخ بود و بکمودت مایل بود علاج آن در ابتدا فصد کنند
از رگی که مناسب بود چنانچه اگر ورم در اعالی بدن بود قیفال
بگشایند و اگر در اسافل باشد باسلیق و شراب بنفشه و نیلوفر
و عناب تناول کنند یا آب انارین و نبات یا شیرهٔ تخم توزک
و سکنجبین و غذا جو آب خورند یا بنو ماش و مغز بادام و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و اگر ورم نه در مغابن بود یعنی
اعضاء رییسه مثل پس گوش و زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود
که ماده هنوز تمام نریخته بود استعمال مبردات و رادعات کنند
مثل صندل و گلاب و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب گشنیز
و کاهو و بستان افروز و در استعمال رادعات نیز مبالغه ننمایند
و بعد از سه چهار روز که مواد بریزد محللات مثل بابونه و
خطمی و روباه تربک و حلبه و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند
و چون ماده ریخته باشد محللات با منضجات مثل نبرک و
مرو رشک و حلبه و انجیر و شیر استعمال کنند و علامات جمع شدن
اشتداد وجع باشد و چون نضج یابد منفجر گردانند با دویه یا آهن

دروم دموی

رادعه

فقط استعمال کنند
و اگر ماده جمع
میشود محللات

و علامت

وعلامت نضج سکون وجع باشد وچون دست برو نهند فرو رود وبعد
ازانکه منبعج گردد وماده بکلی مستفرغ شود مرهمهای مدمله استعمال
کنند اما اگر ورم در مفرغهٔ اعضاء رئیسه حادث شود یا بسبب ضربه
وسقطه باشد بعد از فصد وتنقیه مرخیات مثل موم روغن با محللات
استعمال کنند وقطعا استعمال مبردات ورادعات نکنند وصنفی
از فلغمونی هست که سقاقلوس گویند وآن آنست که ورم منحط نشود
نه بتحلیل رود ونه جمع شود اگر ازان فساد جوهر عضو پیدا شود
وعضو را بمیراند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم باند
واگر تمام نباشد حجامت کنند ونیشترها عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ
شود وبعد ازان کرپسنه با کلاب طلا کنند حمره ورمی باشد که ماده آن
صفرا بود وعلامت آن آنست که این بسطح جلد بود ولون او سرخی
روشن بود وبراق وچون دست برو نهند سرخی برود وچون
بردارند معاودت کند وبا آن تب وتشنگی وحرقت والتهاب
باشد وعلاج آن همچون علاج فلغمونی بود لیکن در تبرید بیشتر
باید کرد ودر فلغمونی تخفیف بیشتر ورم رخو وآنرا اوذیما نیز گویند
از ماده بلغم حادث شود وآن ورمی سفید باشد وبا آن حرارت والم
نباشد وچون انگشت بران نهند فرو رود وزمانی همچنان بماند علاج

آن هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه و کلنکبین تناول کنند
و غذا نخود آب و شیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت
کنند بحب ایاره و معجون خیارشنبر و مسهلات بلغم و بورهٔ ارمنی
و نمک و زیت و سرکه بر ورم طلا کنند و کف دریا در سرکه خیسانند
و ضماد سازند یا افسنتین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران
و مازو نیز مفید بود **دبیله** ورمی غلیظ بود که آنرا غلافی باشد و از
عضو خارج بود و مقدار آن از نخودی تا بطیخی باشد علاج آن
تنقیهٔ بدن باشد بحب ایاره و ایاره لوغادیا و استعمال مرهم حلبه
دیاخلیون و اگر بتحلیل نرود بشکافند یا ادویهٔ مقرحه مثل کلدفیون
و دیگر بر دیگ نهند و چون منفجر شود کیسه که غلاف او ست بقیاره
بیرون آید و مرهمهای مدمله بکار دارند **سرطان** ورمی سودائی بود
و علامت او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر روز که بر آید
بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی در لمس آن محسوس
شود و در رگهای سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان ظاهر
شود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیهٔ بدن کنند از سودا
بمطبوخ افیتمون و غاریقون و این حب نیز مفید بود **صفته**
افیتمون یکدرم بسفایج اسطوخودوس هر یک درمی و نیم هلیله

سیاه

کوفته
سیاه و کابلی هر یک دو درمی نمک نفطی دانکی غاریقون نیم درم مجموع
باب کرفس بسرشند و حب سازند و در اول حدوث این ورم
رادعات استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و
خیری با توتیا مغسول و مرهم دیاخلیون و اگر صلب باشد و ادویه
دران اثر نکند طمع از ان قطع کنند و اگر متقیح شود توتیا و شبت
و طین مختوم و گل ارمنی و ورق گل متساوی بکوبند و با روغن گل بران
نهند یا سرطان نهری بگیرند و بشکافند و بهند یا بسوزانند و با
روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم زنی را حادث شود
در ادرار طمث سعی نمایند خنازیر ورمی بود مثل سلع اما آن با گوشت آمیخته بود و متعدد بود و صلب تر از سلع و بیشتر در گردن متشابه
و بن ران واقع شود علاج آن تنقیهٔ بدن بود از بلغم و سودا
واجتناب از اغذیه غلیظه و ادویهٔ محلله استعمال کنند مثل مرهم
دیاخلیون یا آرد جو و ترمس با بول کودکان یا آرد باقلا و
آرد جو هر یک بیست درم وایرسا و زفت و شمع و پیه بط هر یک
ده درم ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود بشکافند و بعد از ان
ادویه ملحمه بکار دارند ضماد اشنه کرسنه هر یک هفت درم قنا
الحمار و ورق غار باز زد هر یک سه درم علک بطم چهار درم بکوبند

و با بول کودکان استعمال کنند نوعی دیگر پیه خوک و راتینج
بول شتر ضماد سازند و نوعی از خنازیر هست که بر پوست
نیک ظاهر باشد و این بدترین خنازیر بود و علاج آن قطع
باشد اما باید که باحتیاط قطع کنند تا عروق و شراین منقطع
نشود و بعد از قطع اگر بقیتی بماند قلقدیون استعمال کنند
و بعد از آن ادویه لحمه بکار دارند ورم صلب آنرا سقیروس
خوانند از ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از ورمی
حار که استعمال مبردات بافراط کرده باشند و ماده
متحجر شود علامت آن صلابت و عدم وجع باشد و لون او
همچون لون بدن بود اما آنچه از مادهٔ سودا بود لون او همچون
لون اسرب باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از سودا و بلغم
و استعمال ادویهٔ محلله مثل پیه بط و مرغ و خراطین و روباه
و مغز ساق گاو و مقل و اشنه و روغن بابونه و خیری ضماد
بزرگ و مرو رتنک و خطمی هریک ده درم حلبه پنج درم انجیر بیست
عدد با هم بکوبند و بنهند نوعی دیگر مقل اشق جاوشیر پیه شیر
و روباه با هم بکوبند و استعمال کنند غدد آنرا دشبد گویند
و فرق میان او و سلع آنست که آن در میان عضو باشد و

آنرا

آنرا علاقی نباشد علاج آن تنقیهٔ بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم
دیاخلیون استعمال کنند و بعضی آنرا بکوبند و قطعهٔ اسرب بدان
بندند و اگر کوچک باشد بشکافند تا آنچه در وی باشد بیرون آید
پس اسرب بر وی بندند و اگر در پس گوش باشد آنرا فوخیلا گویند
و آنرا آنجا گستر حلزون و پیه بی نمک طلا کنند **طاعون** ورمی بود که
در اعضاء غددی مثل خصیه و ثدی و بغل و بن ران واقع شود و حدوث آن
از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ عضو آن متغیر
سازد و باشد که از آن صدید و دم مترشح شود و علامت آن
قی و غثیان و غشی و خفقان بود و هر چه رنگ آن سیاه و سبز بود
قتال باشد و درین ورم فصد نکنند و تقویت قلب بمثل شراب
حماض و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا اشترکه
عدس خورند و در حوالی خود برف و یخ و برگ سپید و بنفشه و
گل و بستان افروز بنهند و در مواضع بارده ساکن شوند و
صندل و گلاب و کافور ببویند و بر سینه طلا کنند و بر ورم
هیچ طلا نکنند اما اگر ورم آن موضع را حجامت کنند و ماده
جذب کنند و بعد از آن آب گرم بشویند مناسب بود **نفخه**
ورمی ریحی بود و علامت او آنست که همچون خیکی پرباد بود و

جون انکشت بر و نهند فرو رود و در زمان با حال اول آید و
محسوس کردد که در و مده نیست و اکر بزرک باشد جون دست برو
زنند آواز کند علاج آن جلابی از تخم کاسنی و سداب و رازیانه یا
کلقند یا نبات تناول کنند و غذا نخود اب یا شیرهٔ خسکدانه خورند
و توابل دران کنند و مجمه بر موضع نهند بی شرط و روغن بابونه و سداب
دران بمالند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک ده درم بجوشانند
و روغن زیت بر سر آن کنند و صافی کنند و استعمال کنند دبیله و
خراج دبیله ورمی بزرک بود و لون او همچون لون بدن بود و صلب
باشد و با آن وجعی نباشد و دران مواد جبیثهٔ عجیبه غریبه جمع شده
باشد و خراج آنست که در و مده جمع شده باشد از اورام و با آن
حرقت و حرارت باشد علاج آن تلین طبیعت است و اخراج خلطی
که غالب باشد و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر
کردانند و مواد ردیه بیرون کنند و بعد از ان مرهمهای مدمله
بکار دارند و کویند اکر بیخ نرکس با عسل طلا کنند یا داخلتین بالعاب
خردل منفجر کردد باب دوم در بثور بثرها همچون اورام بود بعضی
دموی همچون شرا و دمل و بعضی صفراوی همچون نمله و جمره و بعضی
بلغمی همچون شرا بلغمی و سوداوی همچون جرب و ثولول و دمل بثره باشد بزرک
بعضهم

و همیجوشانند تا روغن باقی ماند و صح

ره ۱۲

وماده آن دم یا سودا که با آن رطوبتی فاسده آمیخته باشد و از رداءت
هضم و کثرت تناول گوشت و شیرینی حادث شود و بدترین او
آنست که درغور باشد علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه
یا مطبوخ هلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و علاج اورام
نمایند **شرا** شوری بود پهن و مایل بحمره بود و حکاک و کمرب باشد
و دفعتا حادث شود و سبب آن بخاری بود که از دم مراری یا بلغم
بورقی برخیزد آنچه دموی بود سرخ‌تر و گرمتر باشد و در روز
اشتداد کند و آنچه بلغمی بود در شب اشتداد کند علاج دموی
فصد باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله
و در بلغمی به تلیین اکتفا نمایند و فصد نکنند و بدن را باب گرم و
سبوس و سرکه و گلاب بشویند **بنات اللیل** شوری چند خرد بود که
در شب حادث شود و با آن خارشش عظیم بود علاج آن فصد کنند
و بحمام روند و اندام بسبوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد
تلیین کنند **نمله جاورسیه** نمله شوری چند صفراوی بود و بتدریج پهن
شود و بیکدیگر متصل گردد و مایل باشد بصفرة اما جاورسیه شوری
بود شبیه بجاورس و اصل آن سرخ و سر آن سفید و با آن
خارش و سوزش عظیم بود علاج آن هر دو تنقیه کنند از صفرا

و علاج او همچون علاج اورام کنند

ابتدأت الليلة سعد [illegible]
البلاء على النون [illegible]
[illegible] ۱۲۰۳ [illegible]

مہ بود لا ۹

ن وح بحه ازمهرنه ورو باه تریک و حضض و عدس و اقاقیا و صندل با آب کاسنی (یا آب)
۴ سں ۲م و ۳ ع ق ا روبا تریک طلا کنند و اگر متقرح گردد و متمادی شود قرص اندر خون
ب و سم دار و اش طلا کنند صفت مازو کندر شب یمانی از هر یک سه درم قلقدیس
کن ۹ ازای ز ۳ درمی زراوند ده درم بکوبند و بشراب بسرشند و قرص سازند
اح زابونه سا و خشک کنند و بوقت احتیاج بگلاب بسایند و طلا کنند مرتفه
زئ د و ۷ ازی ب مازوی سبز مرداسنگ زرد چوبه گلنار زراوند طویل قنبیل بکوبند
ق ت وی اح ن و با موم روغن بیامیزند و استعمال کنند جمره شوری چند پهن باشد
بوت کن کی حو و بغایت سرخ بود و با آن سوزش و المی عظیم بود و ماده آن
یم سه دهی د صفرا بود که با دمی رقیق آمیخته بود علاج آن تنقیه بدن کنند
وایں ن جوت را از صفرا و محجمه بر موضع نهند بشرط عمیق تا مواد مستفرغ شود
توزرفن حاسی و باقی علاج آن همچون علاج نمله باشد نار فارسی بثره چند باشد
بکزاں کیاد که حادث شود و زود خشک شود و با آن حکه و حرقت باشد
(تنک ، خشکریشه گردد)
ودم سی د۹ی و در اندرون آن آبی باشد و در ابتدا ظهور آن خطهای سرخ
ان وق تی کب و طاوسی مانند زبانه آتش بود علاج آن حضض و کافور و
۷ ن ح اسی زن لعاب تبکو ضماد سازند و مازو و فوفل نیز با سرکه مفید بود
ی د و ۲ قمرم ای و از حلاوی و گوشت احتراز کنند نفاطات آبله چند بود که در
نه ۹ یه قمرا سوت اندرون آن خونی یا آبی تنک باشد و آن از غلیان خون حادث

۴

شود

شود علاج آن فصد کنند وتنقیه بدن و دم را تسکین دهند کنند شراب
عناب و نیلوفر واغذیه بارده مثل عدسیس وسرکه وتمرهندی وانار
خورند ونقطه را منفجر گردانند تا آنچه درو باشد بیرون آید ومرهم اسفیداج
ومرداسنج نهند واگر دیر خشک شود مرهم قلقطار استعمال
کنند عرق مدنی بثره باشد که حادث شود وشکافته گردد وازو
همچون رگی بیرون آید وگاه باشد که با آن احساس حرکتی همچون
حرکت کرم کنند وبعضی گویند کرمی ان خود باشد وبتدریج دراز گردد
واگر بکشند بگسلد وآن بغایت بد باشد وبیشتر در ساق وساعد
پیدا شود واین مرض در مدینه ومصر وخراسان وحبش بسیار بود
وسبب آن فضلاتی بود که در عروق جمع شود وبواسطه حرارت
منعقد گردد وطبیعت آنرا بدین طریق دفع کند علاج آن فصد با
اسلیق کنند یا صافن وتنقیه بدن بمطبوخ افیتمون وحب قوقیا کنند
وبعد از تنقیه تناول اطریفل وکثرت استحمام مفید بود ودر ابتدا
آنرا بصندل وکافور وصبر طلا کنند وچون بیرون آید بقطعه سرب
به بندند وهرچند دراز میشود با سرب می پیچند واحتیاط کنند که
قطع نشود ودر آن زمان آب گرم وروغن نرگس وبنفشه ولعاب
نبکو طلا کنند تا بآسانی بیرون آید وخاکستر نی سه درم ومرداسنگ

پنج درم با موم روغن بیامیزند و بمالند و اگر بسلد بشکافند و آنچه
باقی باشد بیرون آرند و بعد ازان مراهم مدملة بکار برند سعفه قرحه
باشد که در روی و سر حادث شود و در ابتدا بثرات متفرقه باشد
و متقرح شود و خشک ریشه شود و اکثر صبیان را واقع شود و
آنچه ازان صدید آید آنرا شیرنج گویند علاج آن اگر سن و مزاج
مقتضی باشد فصد قیفال و عرق یافوخ مناسب باشد والا
حجامت کنند از پس سر و تنقیه بدن کنند بمطبوخ هلیله و شاهتره
و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و بادام تلخ و زردچوبه هر یک
پنج درم بکوبند و پنج درم مقل در خل خمر حل کنند و همه با هم بیامیزند
و قرص سازند و در وقت حاجت با آب کاسنی و روغن گل
بسایند و طلا کنند یا زراوند طویل و گلنار و رلتینج و اقاقیا بکوبند
و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و عروق و پوست انار و مرداسنگ
و حنا نیز مفید بود و آنچه خشک باشد و بران همچون پوستی سفید باشد
از ماده سودا بود روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی
کنند و آنرا بروغن کدو و اسفناخ بمالند و اگر غلیظ و صلب
باشد با ستره بخراشند و علق بران نهند و مبرم و مرداسنج با روغن گل
و سرکه بسایند و طلا کنند یا فلدفیون با سرکه طلا کنند و نوعی

از سعفه

از سعفه هست که آنرا شهدی گویند و دران سوراخها باشد که دران
چیزی همچون شهد ظاهر شود علاج آن تنقیه بدن کنند و بزنجار و عسل
طلا کنند و نوعی دیگر هست که ازان رطوبتی همچون غساله گوشت
آید علاج آنست که محجمه بر و نهند تا آنچه دران باشد بیرون آید
و گل ارمنی و مرداسنگ و روغن گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر
هست که بغایت سرخ باشد بحدی که بسیاهی زند کاغذ سوخته و
اسرب سوخته و انزروت هریک سه درم کبریت یکدرم بکوبند با
خل خمر طلا کنند و سعفه که در روی حادث شود گل ارمنی و کافور
و زعفران با گلاب و خل خمر طلا کنند ثولول بثره صغیر است
که بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم
یا سودا علاج آن تنقیه بدن بود کنند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون
و پشک بز با سرکه طلا کنند یا شیر انجیر خام یا پنجنکشت با سرکه و
آنرا باهن قطع کنند و اگر خواهند که قطع نکنند فلد فیون و دیک
بردیک بنهند یا اشنان سبز و زهره گاو و زنجار و شحم حنظل و نوشادر
و آهک آب نرده بسایند و باب اشنان طلا کنند و نوعی هست
که آنرا عدسی گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر در روی و
پیشانی ظاهر شود و آنرا بورق مورد و آب شونیز طلا کنند

یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بوره با سرکه طلا کنند بلجیه بثره که متقرح گردد و خشک ریشه باشد و از ان صدید آید علاج تنقیه بدن کنند و آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و خردل و میونرج و راتینج مساوی بکوبند و با عسل و زیت و سرکه طلا کنند قوبا بثره خشن باشد که در اعضای ظاهر گردد و پهن شود و رنگ آن سیاه باشد یا سرخی تیره و بر روی آن پوستی باشد همچون فلوس ماهی باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظه کنند و آنرا بهلیله زرد و صمغ آلو و صبر و سرکه و روغن گل طلا کنند یا علک بطم و صمغ آلو و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند و یا پیه مرغ و بط بروغن بنفشه بمالند یا مورد و مغاث بسرکه طلا کنند و در ابتدا چون کسی دندان صایم و روغن گندم و کندر مفید بود و چون مزمن شود قردمانا و میونرج هر یک ده درم و اسپرسا و کبریت زرد هر یک پنج درم نخود و پشک بز هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و اطعمه غلیظه احتراز کنند توثه بثره باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و اکثر در روی بود علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیاء حادهٔ حریفه احتراز نمایند

باشد

قوبا

علاج سر کازره در بدن ... قوبا ... عضو ... محل ... بمالند ... بندند ... افیل ... غذا ... کرده نخورند

نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا با آهن بخراشند تا از آن خون بیاید
پس مرهم ملحمه نهند **جرب** بثراتی بود که با آن حکه و سوزش باشد و آن
از سودا و بلغم مالح و اخلاط محترقه حادث شود بعضی خشک
باشد و امتداد نیابد و بعضی تر باشد و از آن صدید آید
علاج آن فصد کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه
و تخم کاشنی و بیخ مهک و نبات و غذا بنوماش و نخود و مغز
بادام خورند و بعد از نضج تام مطبوخ هلیله با صبر و ترید بیاشامند
یا این مطبوخ شاهترج هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز
طایفی ده درم شاهترج دسته بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افسنتین
یکدرم آلوی سیاه و کیل هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان
بیست عدد بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون سه درم
در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا بجوشد پس صافی کنند و بیست
درم خیارشنبر و ترنجبین پانزده درم بر سر آن کنند و بیاشامند
و شاهتره با هلیله زرد و ماء الجبن با افتیمون مر این را مفید بود
و حب شاهتره بغایت مفید است **صفته** هلیله زرد و سیاه و کابلی
و تخم شاهتره و صبر سقوطری هر یک درمی سقمونیا بریان کرده
نیم دانگ مقل دانگی بکوبند و با آب شاهتره حب سازند و بعد از

تنقیه جرب را با دویه مجففه طلا کنند دوایی دیگر کبریت زرد پنجدرم مونیج قردمانا هریک دو درم با سرکه طلا کنند دیگر زیبق مغسول خرز سر قسط اقلیمیا فضه کندش متسا وی بکوبند و با روغن گل و سرکه طلا کنند و بوره مغسول کبریت کندش خرزهره قسط حنا هر زرا وند میعهٔ سایله بکوبند با روغن گل و ماست و سرکه طلا کنند در حمام و بعد ازان با آبی که دران ورق مورد و سوسن جوشانند بشویند و بعد ازان بجنند لوکلاب بمالند و اگر جرب خشک باشد هر روز بحمام روند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بادام تلخ و مروشنا و مرداسنک هریک سه درم کبغد پنجدرم بکوبند و با روغن گل و خل خمر طلا کنند

حکهٔ اعضا بسبب نجارات حاده و اخلاط مراری لذاعه حادث شود علاج آن فصد کنند و نقوع فواکه یا تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا بمالند و کلاب وخل خمر و آب سلق و خبازی در اعضا میمالند و اگر بسبب اخلاط باشد اسهال طبیعت کنند و اگر نجارات باشد که تحت الجلد متعفن شود علامت آن نتن رایحه بدن باشد و درین نوع استحمام با آب دریا و آب شور مفید بود و بول کودکان

درانذام

در اندام مالیدن مفید بود و مغز بادام و خشخاش بکوبند و با سرکه
بمالند و مشایخ را بواسطهٔ ضعف و تولد بلغم مالح حادث شود و علاج
آن مداومت حمام و تدهین باشد **باب سیم در جراحات و قروح**
جراحت تفرق اتصال باشد که لحم را حادث شود و علاج آن آنست که آنرا
از غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند تا چیزی در ان نیفتد
که مانع التحام باشد و آنرا چنان ببندند که بیکدیگر متصل گردد و اگر
متصل نشود بباید دوختن و اگر جراحت غایر باشد ذرورات
مجلیهٔ مجففه استعمال کنند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و ایرسا
و توتیا و اگر در ان قیح و وسخ بسیار باشد این ادویه با عسل بسرشند
و استعمال کنند و پنبهٔ کهنه در ان کنند تا از چرک پاک شود آنگاه داروها
و مرهمها منبت استعمال کنند **مرهمی که گوشت برویاند** کندر عنزروت ایرسا
هر یک دو درم مرداسنک سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم
سازند مرهمی دیگر که گوشت برویاند خون سیاوشان عنزروت زعفران
مساوی بکوبند و در ان ریزند و جراحت مرکب آنست که با او ورم و کسر و
قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد و علاج آن فصد باسلیق
باشد و تناول شربتی از تمر هندی یا آب انارین یا نقوع فواکه و اگر
با کسر استخوان بود ضماد جبر استعمال کنند و اگر با ورم باشد حوالی آن آب

کشنیز و روباه ترب و سرکه طلا کنند و اکر کوشت فاسد شده باشد مرهم زنکار
بران نهند تا پیند ازد داءات عصب جراحتی که بر عصب واقع شود اکر بطول
سلامت تر باشد و علاج آنست که از هوای سرد و آب سرد نکاه دارند
و آنرا بروغن زیت بمالند و بربندند تا دو سه روز بکذرد و از حدوث
ورم ایمن شوند بعد از آن فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و نهند
و اکر متورم شده باشد قلقدیس یکدرم زاج نیم درم توبال مس ده درم
قنه چند درم قشور کندر هشت درم زفت سی درم با یک رطل سرکه
سحق کنند و سی درم شمع با آن ضم کنند و در دیک سنکین مرهم سازند
و استعمال کنند و ادویه بارده قطعا بکار نبرند و اکر آن جراحت
موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا دماغ متأذی نشود و بروغن
داغ کنند و فقرات را بروغن بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق کاو بمالند
و اکر بر سر جراحتی واقع شود و بنواحی غشا و دماغ رسد علاج آنست
که صوفه بزیت بیالایند و بران نهند و سه روز بکذارند تا از
ورم ایمن شود و بعد از آن ذرورات استعمال کنند جراحات عروق
جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود علاجش آنست که خرقه بسرکه
و کلاب بیالایند و در جراحات آکنند و اطراف جراحات بمبردات
قویه طلا کنند و آنرا بسوزانند و بکل خر آتش آن بنشانند و بسایند
خوبیا ننده

۲ از زیبق و یک ... را اول قهم کن ... با زرنیخ سحق ... [illegible]

ازان

و بر جراحات افشانند یا سنک کج که جبسین کویند و غبار آسیا با سفیدهٔ بیضه بیامیزند و پشم خرکوش بدان آلوده کنند و بران نهند و ببندند

قروح بسبب جراحات و خراجات متقیحه حادث شود و چیزی که از قرحه آید اکر تنک باشد آنرا صدید کویند و اکر غلیظ بود آنرا وسخ کویند علاج آنست که اکر وسخ و قیح بسیار بود تلیین طبیعت کنند بحسب خلط و قوت و حاجت و از کثرت غذا و اطعمهٔ مرطبه احتراز کنند و ادویهٔ مجلیه و مجففه مثل مرداسنک و زردچوبه و ورق مهک و پوست انار و کلنار و مر و بذرور و مرهم استعمال کنند و اکر قرحه در اعضاء صلب باشد ذروری از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان استعمال کنند و مرهم مرداسنک استعمال کنند و اکر دهن قرحه تنک باشد بفتیله مرهم بدو رسانند

ناصور قرحهٔ باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و آنرا غوری باشد و قعر آن فراخ باشد و کوشت آن سفید و سخت بود و دایما رطوبات ازان روان باشد علاج آنست که پنبه کهنه بشراب تر کنند و بذرور اصفر بیالایند و دران کنند یا بکلاب و خاکستر زر بشویند و اکر مفید نیفتد بشکافند و کوشتهای ردی را زایل کنند با آهن یا داروهای اکال یا داغ کنند

باب چهارم در کسر و تفرق خلع و حرق و غیره

کسر تفرق اتصال بود که عظم را حادث شود علاج آن

اولا فصد وتلیین طبیعت کنند و عضو را محکم ببندند واگر از بستن خارش پیدا شود بگشایند وآب گرم بران ریزند و عصابه به سرکه وگلاب تر کنند وبران نهند وببندند وچون دو سه روزی بگذرد و ورم نباشد مغاث ومورد وگل ارمنی واقاقیا بران طلا کنند واغذیه لزجه مثل هریسه وپاچه وتخم مرغ خورند واگر با کسر ورمی باشد صندل وآب کاسنی وآب کشنیز طلا کنند وببندند واگر از ان خون آید کندر ومرو خون سیاوشان بکوبند وبران افشانند واگر استخوان پاره شده باشد واز گوشت جدا شده بیرون آرند واگر متصل بگوشت باشد نیک بازجای نهند وببندند ومعالجات جراحات بجای آرند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید وعلامت او آنست که مفصل از هیأت خود بگردد وحرکتی که او را میسر بود نتواند کرد علاج آنست که مفصل را برفق با جای خود برند وبعد از ان تسکین وجع وازاله ورم کنند وثی آنست که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید ومانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات توان کرد ووهن المیست که عارض عظم شود بی آنکه تفرق اتصال حادث شود وعلاج همه آنست که عضو را برفق بمالند واگر از جای رفته باشد بازجای نهند ومورد ومغاث وخطمی سحق کنند وبازرده تخم

رغ طلا کنند یا ورق کز و مورد و سرو و بید و کل و سک و خطمی و کل ارمنی
و ماش و معاث و کلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده تخم مرغ طلا کنند

ضربه و سقطه اگر با آن تفرق اتصال نباشد بماش و مغاث و صبر و
امثال آن طلا کنند و اگر ورمی باشد فصد کنند و نیمدرم مومیائی
باآب گرم بخورند یا روناس و طین مختوم و ملک هریک نیمدرم بر سر نخود آب
کنند و بخورند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین
طبیعت بکنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند یا ورق مورد
و کلنار و پوست انار در سرکه و گلاب بجوشانند و باندکی مشک
و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و از آن نزف دم
حادث شود قرص کهربا و قرص کلنار با رب به تناول کنند یا
گل ارمنی و کلنار و خون سیاوشان هریک درمی بکوبند و با رب
سیب تناول کنند و اگر بر عضل واقع شود بابونه و اکلیل الملک
و شبت و خطمی بجوشانند و آب و ثفل آن استعمال کنند کنند و اگر
بر عصب واقع شود روغن زنبق و نسرین و ناردین بمالند و اگر
از آن التواء عصب حادث شود مقل و خطمی و مرو رشک با
زیت طلا کنند یا دیاخلیون بنهند و اگر کسی را تازیانه بزنند
پوست گوسفند تازه گرم بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب

و ماش و صندل
و اکلیل الملک
طلا کنند و اگر با آن
ورمی باشد فصد
کنند صح

بعد ازاں ... کنید و یک الش بلدهید تا قرص ... بعد توکل ... قل یاب ... و بعد ... ان توی ماله ... بلدهید ان وقت یاهم چنین طرح ... یا توی بوته الش ... زال میلی

وآب سرد تر کنند وبران نهند و اعضا را و رانیک دلک کنند نشوب
و نصل اگر پیکان در عضوی رود آنرا بکلبتین بیرون آرند انزروت وصبر و
وکندر و مر در آن کنند واگر خار و آبگینه در اعضا رود و بیرون نتوانند
آورد زراوند مدحرج واشق وکندر و بیخ نی و علک بطم و زفت
وس آنرا بعضی یا مجموع با عسل طلا کنند سحوج جلد اگر بسبب ملاقات چیزهای
درشت و کشیدن ریسمان پوست خراشیده باشد فصد باسلیق کنند
و خرقه بگلاب تر کنند وبران نهند و مرداسنگ سوخته و گل ارمنی با
گلاب و روغن طلا کنند یا روغن گل مالند و مورد و گل سحق
کنند وبران افشانند یا مرهم مرداسنگ و اسفیداج با روغن گل
~~مالند و مورد و گل سحق کنند وبران افشانند یا مرهم مرداسنگ~~
و بنفشه و سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بران نهند واگر بسبب عرق
حاد در حالبین و عانه و اطراف انثیین سحوج واقع شود روغن حنا
دران بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و ورق گل و بید و بنفشه
بکوبند وبران افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند و از
گوشت و شیرینی احتراز نمایند حرق غضا عضوی که بآتش بسوزد
علاجش آنست که در حال سفیده تخم مرغ بران ریزند و خرقه
کتان بگلاب تر کنند وبران اندازند و عدس بجوشانند و بسایند

وبران

وبران طلا کنند یا گل ارمنی با سرکه و گلاب یا اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند و اگر بسبب آب گرم روغن گرم سوخته شود پیش از آن که آبله کند آب زیتون شور کرده و خاکستر و گلاب سرد کنند و بران نهند و اگر آبله کند مرهم اسفیداج یا نوره بمالند یا پست جو با سفیده تخم مرغ و اگر عضو بواسطهٔ بلاد بسوزد آب خیار کدو با شیرهٔ تخم تورک یا سکنجبین تناول کنند و اغذیهٔ حامضه و کدو و اسفناج خورند و آن موضع را حجامت کنند و بمرهم خل طلا کنند و اگر بسبب ملاقات آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور بمالند فسا داحراق بسبب برودت سرمای سخت که بعضو رسد پوست سخت کند و مسام ببندد و حرارت و دم و بخارات محتقن گرداند و موجب تعفن اعضا باشد پس اگر سرما برسد و عضو متورم نشود اعضا را به پوستین و نمد گرم کنند و بحمام گرم روند و خود را بغایت گرم نگاه دارند و نخود آب با کبک و تیهو و گنجشک با شیرهٔ خشکدانه و توابل خورند اما اگر عضو متورم گردد بابونه و شبت و گندم و اکلیل الملک و سبوس گندم و شلغم و کرنب و شیح و مرزنجوش و برگ و برنجاسف و حلبه بجوشانند و عضو متورم دران نهند و اگر سیاه یا سبز شود نیشتر عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون ازان روان شود و بعد ازان

بعلاج قرحه مشغول شوند اشقاق اصابع سبب بزرگ شدن وخاریدن
انگشتان احتقان فضلات وبخارات بود بواسطهٔ برودت هوا
علاج آنست که کلقند و سکنجبین بروزی تناول کنند ونمک وسبوس
وسلق بجوشانند وانگشتها بدان بشویند وبابونه واکلیل الملک
وشلغم وکرنب وعدس والجیر بجوشانند وانگشتان دران نهند
یا انجیر در شراب بجوشانند وضماد سازند واگر رنگ انگشتان تیره
شود در نیشتر بزنند تا خون بیاید و عدس در زیت بجوشانند و طلا
کنند اکله تعفن و فسادی بود که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف
روح حیوانی یا سدهٔ که مانع آن شود یا بسبب سموم یا ورمی بود
که ماده آن سمی باشد پس اگر بینند که رنگ عضو متغیر میشود و نضارت
او زایل میشود ابتدا در تعفن باشد آنرا بنوفل و اقاقیا و ورق
وگل ارمنی وصندل در سرکه طلا کنند و فصد عرقی کنند که در برابر
آن عضو باشد یا حجامت و ارسال علق کنند و اگر تابستان
بود در مواضع بارده ساکن شوند وخیار کدو وبرگ بید
خود بنهند و کاهو وکاسنی وخیار کدو تناول کنند و علامت
تعفن آنست که عضو سیاه شود و مسترخی گردد انزمان ادویه
اکاله استعمال کنند تا گوشت متعفن زایل گردد و پاک شود

جالینوس

دہی که کوشت رو باید استعمال کنند واکر تعفن زایل نکردد وزیاده
شود داغ کنند واکر بہیچ معالجه به نشود آن عضو قطع کنند تا
دیکر اعضا سالم ماند باب پنجم در جذام وامراض جلد جذام علتی بد
ومسری است از انجهة حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده که فرّ من المجذوم کما تفرّ من الاسد واین مرض را داء الاسد
نیز کویند وآن از غلبه وکثرت واحتراق سودا حادث شود و
مزاج وهیات شکل واعضا را متغیر کرداند وباشد که فساد آن بمرتبه
رسد که اعضا را فرو ریزاند وباشد که متقرح شود واین علت
جون مستحکم شود برء آن ممکن نباشد وسبب فاعلی این علت
حرارت مفرطه وسوء المزاج کبد باشد وسبب مادی آن اغذیه
سوداوی بود علامت ابتداء جذام حمرة لون بدن بود وتبخیص روی
ومایل بسیاهی وکمودت بود وضیق نفس وبحت صوت وباریکی
موی وریختن آن ونتن عرق وخبث نفس وخوابهای هایله وقوی
شدن لبها وظهور غدد در اعضا وترکیدن ناخن بود علاج آن
در ابتدا فصد وداجین واکحلین ورک پس کوش کنند وخون
بسیار بیرون کنند چنانچه بغشی انجامد وهر روز جلابی از نیلوفر
وتخم کاسنی وبالنکو هر یک سه درم با نبات وترنجبین هر یک ده درم

تناول کنند و غذا نخود و نبوما شن با شیرهٔ مغز بادام و اسفناخ
خورند و بعد از نضج تام بمطبوخ هلیله یا تربد و افیتمون یا مطبوخ
هلیله یا تربد و افیتمون یا مطبوخ غاریقون یا ایاره و شحم الحنظل
تلیین کنند و بعد از هفته که از تنقیه بگذرد ماء الجبن با این سفوف یا شاهتره
هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غاریقون سه درم بسفایج و افیتمون و
اسطوخودوس و گاوزبان هر یک چهار درم نمک نفطی و سنگ
لاجورد هر یک دو درم و نیم بکوبند و سه درم از آن شربتی باشد و بعد از
تنقیه مکرر بحمام روند و بابونه و شبث و بنفشه و اکلیل الملک بجوشانند
و اندام بدان می شویند و روغن بنفشه و کدو و بادام میمالند و نیم
روباه و خرس و بط و مرغ و مغز ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه
مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و پاچه و شیر و ماهی تازه خورند
و حسو از نشاسته و قند و روغن بادام نیز مناسب افتد و تریاق
فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول کنند و گوشت افعی و خمری که
در آن افعی مرده باشد و شیر بزی که جوان و سرخ بود عظیم مفید افتد
و از بقول کاهو و کاسنی و خیار مناسب بود و در مواضع حاره رطبه مسکن
سازند و از جماع و مساکن بارده یابسه احتراز کنند اما چون این علت
مستحکم شود علاج آن مداومت فصد و اسهال بود و قی در هفته

دو نوبت

دو نوبت و بدن را بدین دوا طلا کنند کبریت قسط هر یک ده درم
ورق صنوبر برحب الغار هر یک بیست درم بکوبند و بآب ورق جوز
طلا کنند نوعی دیگر مازوی سوخته مویزج هلیلهٔ سیاه سوخته بلیله متساوی
بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت بُرء آن باشد که سبوس از بدن
جدا شود برص سفیدی بود که در بدن پیدا شود بسبب ضعف قوهٔ
مغیره و غلبهٔ بلغم و سوء المزاج بارد که آن عضو را حادث شود
سفید بود و آن موضع از دیگر بشره فروتر بود و اگر سوزن در و
فرو برند بجای خون رطوبتی بیرون آید سفید علاج آن هر روز
جلابی از انیسون و بالنکو و رازیانه و تخم کرفس و کلنکبین تناول
کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از نضج استفراغ بلغم بحب
ایاره کنند یا باین حب صبر اسقوطری مثقالی تربد سفید ماهی زهره
ایاره فیقرا هر یک درمی شحم الحنظل مقل مصطکی هر یک ۷ دانگی و نیم حب
النیل نیم درم مجموع بکوبند و بآب کرفس سبز سرشند و حب سازند
و بعد از آنکه فرو برند شربتی گرم از شکر بیاشامند و بعد از
تنقیه اطریفل کبیر و مثرودیطوس تناول کنند و زرنیخ و اشق
و فودنج و شونیز و بوره و شیطرج و کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا
و کندش با سرکه طلا کنند و زفت و نفط سفید و خربق سیاه و سفید

علامت ان باشد
که نرم و براق
و سفید بود و موی
که بران رسته و
گوشت ان صم صه

دانگی ملح نفطی ه

میونرج وتخم ترب و بصل الفار نیز مفید بود یا ادویه مفرحه مثل ذراریح
وعسل بلادر و ثافسیا و تخم ترب و سرگین کبوتر و مازریون با سرکه
طلا کنند و اگر مفید نیفتد آب پیاز و طلا کنند پس آب نارنج بعد از آن خبث
الحدید و مرد در آب پوست انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ آن زایل شود
یا روناس و نیل و خبث حدید و مرد در آب پوست انار بجوشانند هر یک
درمی و بوره و کبریت و دردی خمر هر یک چار درم با سرکه طلا کنند
بهق ابیض سفیدیست و سبب آن رطوبتی است محترق که طبیعت آنرا
دفع کند و بهق زود زایل شود بخلاف برص و علامت او آنست که سخت
سفید و براق نباشد و باندام راست بود و چون سوزن در و فرو برند
خون بر آید و موی آن موضع سیاه بود و اگر شکل او مدور بود علاج
او هر روز جلابی از رازیانه و بالنگو و گلقند تناول کنند و بعد از نضج
اسهال طبیعت بمطبوخ تربد و غاریقون کنند و قی کردن نیز مفید بود
و بعد از تنقیه ادویه که در برص ذکر رفت طلا کنند و اگر بچیزی
درشت بمالند و بعد از آن شحم الحنظل و قنطوریون باریک طلا کنند
مفید افتد بهق اسود نشانهای سیاه باشند که در بدن ظاهر میشود
بسبب صفراء محترقه و این مقدمه جذام باشد و علامت آنست که
چون او را بمالند چیزی همچون سبوس از آن جدا شود و رنگ آن مایل بحمرت بود

علاج

علاج آن در ابتدا فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افیتمون و حب آن
ام و بکنند و ترطیب بدن کنند و بوست بیخ کبر و حرمل و خربق سیاه و
شیطرج و زاج و کبریت و زرنیخ طلا کنند **کلف** نشانی بود که بر روی افتد
و مایل باشد بسیاهی و آن بسبب سودا و حراقت اخلاط بود علاج
آن فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افیتمون و غاریقون
و حب ایاره و بعد از تنقیه تخم خربزه و جرجیر و قسط و بوره و فلفل
و با دام تلخ با آب معصفر طلا کنند یا بیخ نی و تخم ترب و جرجیر هر یک
درمی کنند شش سه درم بکوبند و با سرکه طلا کنند یا آرد باقلی و عدس
و بوست تخم مرغ و شیح سوخته و اشنان بکوبند و با آب گرم طلا
کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن هر یک
سه درم تخم ترب پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و شبی رها کنند
و روزی دیگر بآبی که در و سوسن و پرسیا و شان جو شانیده باشند
بشویند و زنبق بجا بکشند و با با دام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند
خیلان و برش و نمش خیلان خالهای سیاه باشد و برش نقطهای
خرد سیاه بود که بر روی افتد و نمش خیلانی قطعهٔ سیاه مستدیر
و گاه باشد که همچون کلف پهن باشد سبب خال دم محترق باشد
که از فوهات عروق بیرون آید و محتبس شود و سبب برش و
نمش دم سودائی بود علاج آن فصد و اسهال طبیعت بود

وبعد از تنقیه با دویه که ذکر رفت طلا کنند و اگر خال با دویه زایل
نشود سوزنی در رو زنند تا خون بیرون آید و بنمک و سرکه
بشویند و بعد ازان ادویه مذکوره طلا کنند **باد شنام** حمری
باشد قبیح شبیه بلون مجذوم که در روی ظاهر شود و بسبب احتباس
بخارات که از دم متصاعد گردد علاج آن فصد کنند و ارسال
علق و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تربد و آنرا بآب گرم و سبوس
بشویند و اگر مزمن باشد بصابون طلا کنند و بآب گرم و سبوس
بشویند و آب سرد نرسانند و از مساکن بارده احتراز نمایند
آثار قروح و آبله اثری که بر بدن از قرحه و آبله بماند مرداسنگ بیرو
گل پرورده و آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان پوسیده و
قسط و تخم خربزه بآب باقلا طلا کنند اما خضرة و سیاهی که بسبب ضربه
وسقطه حادث شود و بعد از سکون الم و حرارت باقی ماند
فصد کنند و بورهٔ ارمنی با سرکه طلا کنند یا بآب بوره بشویند
و علک انباط طلا کنند و اگر خون در زیر پوست بسته شود بشکافند و
خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما وشم که بنیل و مداد و امثال
آن کرده باشند و خواهند که زایل شود بآب گرم و سبوس
بوره بسیار بمالند و علک بطم با عسل طلا کنند و یک هفته بگذارند
پس بآب گرم و نمک و سرکه بشویند و باز همان طلا کنند و نمک سوده

یا مرداسنگ و اسفیداج با سرکه و زهره گاو طلا کنند ح

تا خونی ازان بیاید
سوزن دران بریزد
اگر با سرکه طلا کنند
یا بوره دیگر کنند نمالند
م

بمالند و بعد از آن بوره و علک بطم طلا کنند یا مرهم زنکار با دیک
بر دیک بنهند تا موضع مجروح شود پس مرهمهای مدمله بنهند تشنّج جلد
راس اگر پوست سر متشنج شود و درو جوها پیدا شود بسبب ملاقات
آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال آب شور و شبه آن علاج
اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان
در بینی کشند و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش نکو شانند
و سر بدان بشویند و لعاب نبکو و خطمی طلا کنند و اگر با آن حره
و خارش بود و سبب آن امتلاء دماغ باشد علاج تنقیه دماغ کنند
بحب ایاره و حب بنفشه و امثال آن و بعد از تنقیه ادویه مذکوره
استعمال کنند تقشّر جلد اگر پوست جلد بغایت خشک شود و از وی اجزای ریزه
همچون سبوس جدا شود و سبب آن خلطی سوداوی بود علاج هر روز
جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و بیخ مهک و ترنجبین تناول
کنند و غذا نبو ماش و نخود با شیرهٔ مغز بادام خورند و بعد از
نضج اسهال طبیعت کنند بدین مطبوخ هلیله زرد و کابلی و سیاه
هر یک پنج درم سنا هفت درم بسفایج تربد و ورق گل نیلوفر و تخم
کاسنی بیخ مهک هر یک سه درم اسطوخودوس چهار درم آلوی
سیاه سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد مغز خیار شنبر و

ترنجبین هریک پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن بماء الجبن وکثرت
استحمام وتدهین بروغن بنفشه وکدو و پیه مرغ و مغز ساق گاو کنند واز
اغذیهٔ غلیظه و مولدات سودا احتراز کنند ودرین مرض اهمال ننمایند
که بجذام نکشد **باب ششم در امراضی که تعلق بموی دارد** حزاز سبوسه
باشد که در سر حادث شود بسبب بخارات که از مواد بلغمی یا سوداوی
متصاعد گردد علاج آن تنقیهٔ بدن کنند از اخلاط و بعد از تنقیه هر روز
سر با آب خطمی سفید و برگ چغندر و آرد باقلا و ورق کنجد و اندک
بوره بشویند یا سر تراشند و بروغن گل و اندک سرکه بمالند یا
زهره گاو و طین قیمولیا با سرکه طلا کنند داء الثعلب علتی است
که موی بریزد و اگر پوست نیز با موی جدا شود آنرا داء الحیه گویند
و حدوث آن از مادهٔ ردیه باشد که در منابت شعر استقرار گیرد
و از موی غذا منع کند و این ماده اگر دم محترق باشد علامت آن
حمرهٔ لون و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد
کنند و شراب عناب و آب انار ترش تناول کنند و موضع را با آب
زوفا رتر بخرقهٔ درشت بمالند یا پیاز عنصل و سیر خردل بکوبند و
با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود علامت آن غلبهٔ
بلغم بود علاج تنقیهٔ بدن بحب قوقایا و مطبوخ تربد و غاریقون کنند

مزغن

وغرغره بخردل وسکنجبین عنصلی مفید بود و موضع را بحبة الخضرا و پوست فندق
سوخته و پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از مادهٔ
سودائی بود تلیین طبیعت کنند بمطبوخ افیتمون و اسطوخودوس
و موضع را بسیر و پیاز بمالند و کبریت زرد و خردل و فرفیون و پیه
و خاکستر سم بز و برنجاسف سوخته با روغن زنبق و ناردین طلا کنند
و اگر از مادهٔ صفرا بود علامت آن صفرهٔ موضع و پوست و قشف
جلد آن بود و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج هر روز موضع با آب
سلق و برگ بید و سبوس بشویند و تنقیه بمطبوخ فواکه کنند
با سقمونیا یا مطبوخ هلیله با شاهتره و افتیمون و بعد از تنقیه موضع را بخرقه
درشت بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه طلا کنند یا
شیح سوخته و حضض و جو سوخته و کف دریا بکوبند و بروغن زنبق
بمالند و اگر به شیر و خس و کرک با سرکه بسایند و طلا کنند یا
سرمکس در آن موضع بمالند تا موی بر رویاند و داء الحیه را
همین علاج بود و در آن تدهین بروغن بنفشه و کدو مناسب بود
اما اگر ریختن موی بسبب ضیق مسام بود روغن استعمال بکنند
و بوره و زهرهٔ گاو و نمک و شیح سوخته و قیصوم سوخته بمالند
یا بیخ نی و پستهٔ خرما و وسمه مجموع سوخته با زیبق طلا کنند تمت
با روغن زنبق ۲

۹۰۰۰ ۸۰۰۰ ۶۰۰۰ ۲۷۹۹ ۷۴۱ ۴۱۰۰

۲۱۰۰ ۱۱۰۰ ۹۶۹۶

گاه باشد که موی بسبب قلت غذا و نقصان بخار دخانی بریزد چنانچه
در نقاهت و سل و دق و علامات آن بعدم اسباب محلله و مخالفات
امراض بود و علاج آن تناول اغذیه جیدة الکیموس کثیرة الغذا بود و دوام استحمام
و شستن موی بخطمی و برگ بید و مورسنگ و تدهین بروغن بنفشه
و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بواسطه یبس و کثافت جلد علامت آن
جعودت و غلظ شعر بود و موی را بقوت برتوان کند علاج آن
مداومت حمام و تدهین بروغن بادام و بابونه کنند و بادام سوخته
و شیح سوخته با زیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام بسبب رطوبت
بود علامت آن دقت و سرعت انتشار بود و چون موی بگیرند
بی آنکه قوت کنند جدا شود علاج آن کثرت استحمام بود و دلک
موضع بخرقهای درشت و بعد از دلک برنجاسف و شیح و بادام
تلخ بسوزانند و با زهره گاو و بوره طلا کنند و اغذیه مرطبه و
لبنیات احتراز کنند و توابل در طعام کنند و اگر بسبب تخلخل بدن و
سعت مسام موی بریزد زیرا که بخاری که ماده مویست متفرق
شود علاج استعمال روغن آمله و مورد و هلیله و مازو باشد
تا جلد را کثیف گرداند صلع آنست که موی سر زایل شود و آن اگر
در پیری بود علاج پذیر نبود و اگر نه در اوان جوانی بود اسباب

و علاج آن همچنان بود که ذکر رفت شیب سفید شدن موی بسبب ضعف
حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود
اگر پیش از آن سفید شود تنقیهٔ بدن کنند از بلغم و هر هفته قی کنند
و از اغذیهٔ بلغمی احتراز کنند و قلایا و مطبوخات و گوشت فربه و کبک و تیهو
و کبوتر و گنجشک و گوشتهای شکاری مفید بود و احیانا اطریفل و هلیله
مربا تناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات استعمال
کنند تشقق شعر اگر موی شکافته شود و سبب یبوست کثرت حمام مفید بود
و روغن بنفشه و کدو و لعاب نیلوفر و بهدانه و مرو رشک طلا کنند و اگر
با فراط باشد تنقیهٔ بدن از سودا باید کرد باب هفتم در آنچه تعلق بزینت دارد
و حفظ شود اگر خواهند که موی دراز شود برگ کنجد و کدو بشویند
و روغن مورد و روغن غار بمالند و مورد و گل و آمله بکوبند و بر
موی ریزند و اگر موی ریش و ابرو کم باشد یا دیر بر آید خیار الغار
و حبة الخضرا و مغز بادام تلخ بسوزانند و در آن موضع بمالند یا
نالیه یا پیه گرگ و خرس و شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که موی
بر عانه و بغل بر نیاید بخون سلحفات یا بزغ یا خایهٔ مورچه طلا کنند یا
افیون و بنج و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که بی استره موی بسترند
آهک سفید آب نرده رطلی زرنیخ و خاکستر رز هر یک بیست درم

کنند
طلا

کل خطمی ده درم بکوبند و بآب گرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه
و بعد از ان موضع را بروغن گل مالند یا آهک پانزده درم و زرنیخ
سه درم بشیرهٔ جو نیک سحق کنند و طلا کنند و بعد از ان بآب باقلا
بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود مرداسنگ ده درم مازو
و آمله هریک پنج درم بکوبند و بآب مورد طلا کنند یا حلیه و آمله
و ورق سرو و گزمازج بکوبند و بر موی مالند و اگر خواهند که موی
باریک نشود جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که سیاه
شود وسمه چهل درم حنا پنج درم بسایند و بروغن چرب کنند و
بآب گرم بسرشند و بگذارند تا خمیر برآید و شب بر موی مالند
و بامداد بآب مورد بشویند نوعی دیگر شقایق و گل باقلا سحق کنند
و در آفتاب نهند و هر روز سه نوبت می سایند تا ده روز
بگذرد و بعد از ان در موی مالند نوعی دیگر لادن پنج درم در بیست درم
روغن مورد اندازند و شبانروزی بگذارند پس بآتش نرم بجوشانند
و بموی مالند نوعی دیگر بهار جوز و مقل یهود بسایند و با روغن
زیت در موی مالند نوعی دیگر جوز سرو در سرکه خویسانده دوازده
درم مازو در زیت خویسانند و پر سیاوشان و شب یمانی و اقاقیا
و آمله هریک شش درم مس سوخته جوز تر هریک ده درم بکوبند و بآب

بار دوم

و روغن شیره
بر سران کنند
صح

پوست و ه

بسرشند

بسر شند و بمالند و اکر موی چنان نماید که چرکنست و دستار و کلاه چرب بعی عادت باید کرد و بعد از فی اطریفل تناول کند و سر بآب دریا و آب نمک و بوره بشویند یا سبوس و نوشادر یا مورد و بلوط و جوز سرو در آب بجوشانند و سر بدان بشویند حفظ بشره اکر خواهند که روی پاک و سفید کردد هر بامداد سکنجبین با شراب سیب تمامی با کلاب تناول کنند و کوشتهای سبک با بیاز خورند و از اغذیه غلیظه و حریفه احتراز نمایند و آرد باقلا و نخود و جو و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده درم و کثیرا پنج درم بکوبند و بشیر بسرشند و در روی مالند یا بیخ نی و تخم خربزه و پوست عدس و اشنان و اندرون خیار کدو پرورده متساوی بکوبند و بآب جو طلا کنند و اکر خواهند که رنگ روی سرخ شود کوشت بره و شیر و بیاز و سیر و جوز و امثال آن تناول کنند و بحمام روند و روی بآب کرم بمالند و اسفیداج رصاص و لکه در روی بمالند فساد لون اکر بسبب فساد مزاج طحال یا کبد باشد علامت آن ضعف اعضا بود و علاج آن تقویت آن عضو باشد و اکر بسبب غلبهٔ فضلات بود همچون یرقان علاج آن کفته شد و اکر بسبب کثرت تناول چیزی بود که موجب فساد لون باشد چنانچه از کثرت اکل باذنجان

این م

وکرب سواد لون حادث شود و از تناول ادویه حاره صفره
لون حادث شود و از آبهای بد و خوردن خاک لون متغیر شود
علاج آنست که از چیزهایی که موجب تغیراست احتراز نمایند
و اصلاح غذا و استعمال حمام کنند و ادویهٔ مجلیه مثل تخم خربزه
و سبوس و آرد باقلا و نخود و بیخ اشنان در روی مالند
و اگر بسبب کثرت صوم و جماع و مرض و شدت گرما بود اغذیهٔ
جیدة الکیموس کثیرة الغذا تناول کنند مثل گوشت بره و
بزغاله و مرغ و ماهی تازه و زردهٔ تخم مرغ و انگور و انجیر رسیده
و اطریفل و هلیلهٔ پرورده و از ریاضت و تعب احتراز کنند مقالهٔ
پنجم در ذکر زهر دار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در
زهر و علاج آن همچنانکه معرفت نافع واجب است تا استعمال کنند
همچنین معرفت ضار نیز واجبست تا از آن احتراز نمایند پس اگر
کسی خایف باشد از آنکه او را زهر دهند باید که طعام و شراب
از دست هر کس نخورد و در گرسنگی و تشنگی در جایی که محل توهم
باشد حاضر نشود چه اثر زهر درین حال بیشتر و زودتر بود و
باید دانست که زهر در ترشیها و شیرینها و چیزهای حریفه و مالح
و چیزی که بوی آن تیز باشد دهند و کسی را که این توهم باشد

باید

باید که هر روز دو سه دانه انجیر خشک بخورد و مثرودیطوس و تریاق

اربعه و تریاق کبیر با خود داشته باشد و احیانا خورد و همه مردم

باید که تا چیزی نشناسند نخورند و در دست نگیرند و در زیر درختان بنویسند

بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیان لقلق و کلاغ نخسپند و در آب

و چیزهای روان مثل روغن و عسل و دوشاب و سرکه و شراب احتیاط

کنند پس بخورند و بدانکه زهر یا بکیفیت بود یا کال بود یا بجوهر بجه

بکیفیت بود همچون زنجار یا مسحن و ملهب همچون فرفیون یا مخدر کال

میرد همچون افیون یا مسدد همچون مرداسنگ و آنچه بجوهر تاثیر

کند همچون بیش و مرارات بود و باید که کسی را که زهر دهند مطلقا

خواب نکند و قی کند و معده را پاک کند و شیر و نمک بخورد و

سعی کند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج کند و ببوی قی و

دهن توان دانست و اپستد لال کرد و اگر بعینه معلوم نشود اگر

در معده و امعا حرقه و لذع و التهاب و تشنگی و خشکی دهن باشد

دلیل آنست که زهر حار بوده قی کند و روغن گل و بنفشه و نقوع

فواکه و لعاب بنکو و شیر و روغن بادام و روغن کدو و قرص

کافور هر کدام که باشد ببرف سرد کنند و بیاشامند و خیار و کاسنی

و خیار کدو و شفتالو خورند و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا

و باید که کسی را که زهر داده باشند قطعاً ... نکند

تریاق طین مختوم حب الغار و طین مختوم هر یک سه درم و ایرسا دو درم
بکوبند و بزیت بسرشند و مثقالی از ان بخورند و این حقنه بکار دارند
صفت بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد و سپستان بیست عدد
سبوس جو نیم کوفته هم یک کفی روغن بنفشه بیست درم و اگر خبا نجه
سبات و ثقل و جمود اعضا و زبان محسوس شود بدانند که زهر
بارد بوده شراب کهنه با سیر و سداب بیاشامند و تریاق اربعه
یا مثرودیطوس مثقالی بخورند یا فودنه و فلفل و عاقرقرحا و
قردنا و قسط و سداب هر یک درمی حلتیت چهار درم بکوبند و
بعسل بسرشند و مثقالی بخورند و ادویه که با سموم مقاومت
کند شکوفه باقلی و ابهل و برنجاسف و گوشت راسو خشک کرده
و سرگین خرگوش و تخم شلغم و پرسیاوشان و خبازی و دارچینی و
مغز خرگوش و آب ورق سیب و گل ارمنی و بدانکه زهر یا معدنی
بود همچون زیبق و مرداسنگ و اسفیداج و زنجفر و مرگ موش و زنگار
و براده آهن و زرنیخ و آهک و زاج و شب یا حیوانی بود همچون
ذراریح و ارنب بحری و برغ و ضفدع و زهره افعی و پلنگ و ماهی
سرد و شوار معموم یا نباتی بود همچون بیش و قرون سنبل و الیان نیتوعات
و مازریون و سقمونیا و بلادر و فرزهره و پوست بیخ و ترید

دوفی ام

زرد

زرد و سیاه و غاریقون سیاه و افیون و بیخ جوز ماثل و شوکران
و کائد و کندش و مغزها کرده گرفته معدنیات زیبق آنچه مصعد باشد
قاتل بود و از شرب آن در شکم و امعا اسهال دم و ثقل زبان حادث
شود علاج آنست که تخم شبث و ترب بجوشانند و با اندکی بوره و
عسل بیاشامند و قی کنند مکرر او اگر با آن هیچ باشد سفوف طین
با روغن و گل و شیر داغ کرده بخورند اما زیبق ناکشته قاتل نباشد
لیکن درد شکم آرد علاج آن قی و شراب کهنه باشد و اگر زیبق در
گوش کسی ریزند موجب تشنج و اختلال عقل و وجع شدید بود
و تدبیر آنست که بیک پای بایستد و سر را میل دهد و بر جهد و روغن
گرم در گوش چکانند و بکنندش عطسه آرد و اگر بدینها بیرون نیاید
میلی از رصاص در گوش کنند و میگردانند تا بدان متعلق
شود و بیرون آید زنجفر و شک مرگ موش بود و اعراض آن
همچون اعراض زیبق مصعد بود علاجش همان مرداسنگ از شرب
آن قولنج و عسر بول و ثقل زبان و معده و امعا و ورم بدن
حادث شود علاج تخم کرفس و شبث هر یک دو درم بجوشانند
و بوره نیم درم و عسل ده درم دران حل کنند و بیاشامند و مکرر
قی کنند و جوارش سفرجلی و فلافلی و شهریاران و زنجبیل پرورده
مسهل ده

زنجفر شک و مرگ موش

علامت
هر کدام باشد بخورند غذا اسفیدباج چرب بگوشت بزغاله خورند و
آن اسهال و ادرار بول بود اما جبسین نوعی از سنگ گچ باشد و از شرب — طبیعت
آن خناق و قولنج حادث شود ماء العسل و لعاب بنگو و بهدانه تناول
کنند و اگر طبیعت محتبس باشد سقمونیا نیم درم با ده درم شکر بیاشامند
اسفیداج از شرب آن فواق و سعال و درد معده و خشکی دهن
و تمدد مراق و استرخاء اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد
و بول سیاه شود یا سرخ علاج آن بطبیخ شبث قی کنند و دانگی سقمونیا
با ماء العسل تناول کنند یا تخم کرفس و انیسون بجوشانند و بیاشامند
یا کنجد پاره بخورند و شراب بر بالاء آن بیاشامند و اگر مفید نیفتد
حقنه بکنند زنجار و زرنیخ از خوردن آن پیچیدن شکم و قروح امعا حادث
شود نوره از آهک وجع معده و خشکی دهن و عسر بول و اسهال
دم و خناق و غشی و برودت اطراف حادث شود و اگر بول
کنند آهک با بول بیرون آید علاج مجموع بزرک و جرجیر و خبازی بجوشانند
و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیر و لعاب بزرک و مرو رشک
خورند و مرقهای چرب با خبازی میخورند براده آهن از خوردن
ولیب — آن درد شکم و صداع و خشکی دهن حادث شود علاج حسو چرب
و شیر و روغن خورند و روغن گل و بنفشه با سرکه بمالند و اگر
در سر

طبیعت

طبیعت قبض باشند بمزلقات مسهل و هند زاج و شب از شرب آن
سعال شدید حادث شود علاج آن شرب شیر و مسکه و روغن
و حسوهای چرب بود نباتات پیش بد ترین زهرهاست و از شرب
آن ورم لب و زبان و دوار و غشی حادث شود علاج آن تخم شلغم
بجوشانند و با روغن کهنه بیاشامند و مکرر قی کنند و بعد از آن
تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و فادزهر بیابند و یا آنکه
مشک خورند و تریاق پیش بخ گیرست قرون سنبل از شرب آن
سواد زبان و اعراض سرسام و بول دم حادث شود علاج
آن قی کنند و قرص کافور با گلاب و دوغ بخورند و آب خیار و کدو
با شیره جو و لعاب بنکو خورند و روغن بادام نیز ببرف سرد
کنند و ماست ترش نیز مفید بود فربیون از آن اسهال مفرط و
کرب و اضطراب و لذع معده و فواق حادث شود علاج قی کنند
و روغن و مسکه خورند و استعمال معالجات قرون کنند یتوعات سنبل ص
یتوع نباتی بود که آنرا شیری باشد همچون شیر انجیر که چون بشکنند
از و ظاهر شود و از یتوعات آنچه مشهور است هفت است شبرم
ماذریون عشر لاغیه عرطنیثا هوداانه خمسه اوراق و ازین البان اگر
قدری تناول کنند اسهال مفرط پیدا شود تدبیر آنست که در ابتدا شرب

روغن و شیر و مسکه خورند و بعد ازان قابضات مثل قرص طباشیر و پست
و قرص کهربا با رب به و سیب بدهند و گویند دو درم شیر شبرم قاتل باشد
و در شرب آن آب برف بر بدن باید ریخت و سه درم شیر عشر قاتل
باشد و شارب آن تا در خلاص شود سقمونیا دو درم ازان قاتل باشد
و کبیر غایلهٔ آن بدوغ و برف کنند و رب سیب و به و ریباس تناول کنند
مازریون دو درم قاتل باشد و از شرب آن قی و اسهال دم و لذع احشا و
فواق و الم جمیع بدن حادث شود علاج آنست که شیر و روغن بسیار
خورند و اگر مفید نیفتد تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا تریاق اربعه
یا طین مختوم تناول کنند و بعد از سکون قی و اسهال آب کاسنی یا سکنجبین تریاق
خورند و غذا از زرشک نه قلی خرزهره دست بسیار ازان مهلک باشد
و اندک ازان موجب کرب و لهیب و انتفاخ بطن باشد علاج آن که
قی کنند و بعد ازان لعاب بنگو و بهدانه و مرو رشک با روغن گل تناول
کنند و پنجنگشت بجوشانند و بیاشامند و شیرینها و چربها خورند و حلوی
حلبه مفید افتد بلادر اگرچه بعضی مردم میخورند و مضرت نمی یابند لیکن
بعضی را التهاب و حرقت فم معده و لذع امعا و بثور و آبلها در دهن
و لب حادث شود و گویند فادزهر آن مغز جوز است علاج آنست
که بروغن کنجد و آب گرم قی کنند و بعد ازان شیره جو با روغن بادام

وتشنج وخفقان

بخورند و بنوماشربا کند و اسفناخ و مغز بادام تناول کنند و روغن
بنفشه در بینی چکانند و نقوع فواکه و آب انار بر مزبیا شامند و در آب سرد
نشینند کندش شرب آن موجب غثیان و خناق بود و خربق سفید و غاریقون سیاه
موجب تشنج و عرق سرد بود و خربق سیاه موجب اسهال و خناق و حرقت
زبان و حشا و نفخ بسیار بود و تربد زرد و سیاه نیز چنین بود و علاج
مجموع قی باشد و تناول شیر و روغن و اسهال را بربوبات و اقراص
بارده علاج کنند لبوب زنجه از تناول مغزهای گرفته مثل مغز جوز
و فندق و پسته غثیان و غشی حادث شود و علاج آن قی باشد و بعد
از آن تناول حموضات افیون موجب سبات و کزاز و خدر بود
و دوار و فواق و ثقل زبان و تاریکی چشم از آن حادث شود و
دو درم قاتل بود بتخصیص که با شراب خورند علاج قی کنند و جندبیدستر
و حلتیت و فلفل و ابهل متساوی بکوبند و دو مثقال با شراب
ریحانی یا شراب کهنه بخورند و بدن را بروغن قسط و ناردین
بمالند و اگر طبیعت قبض باشد حقنها بکار دارند جندبیدستر اگر
کنده شود زهر قاتل باشد و از آن اعراض سرسام حادث شود
علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول حموضات مثل ترنج و لیمو و سرکه
و دوغ کاو و با برف بزرالبنج و عنصل رذی از تناول آن هر دو مغص

و قروح امعا و سعال حادث شود علاج قی کنند و بعد از ان شراب بنفشه
و خشخاش و لعاب بهدانه و بنکو تناول کنند جوز ماثل یکدرم از ان
زهر باشد و اعراض آن دوار و سبات و سکر و حمرة عین و عرق سرد
باشد علاج آن قی باب گرم و بوره و روغن کنجد و بعد از ان
شراب ریحانی تناول کنند و روغن زیت و ناردین در بدن بمالند
پیروح اعراض او همچون اعراض جوز ماثل باشد علاج آنست که نگذارند
که بخواب رود و موی سرش بر میکنند تا متنبه شود و روغن کنجد و
عسل و نمک باب گرم بیاشامند تا قی آید و روغن گل و سرکه در سر
بمالند شوکران از شرب آن خناق و برد اطراف و ثقل بدن و تاریکی
چشم حادث شود علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند
و میعه و قردمانا و انجدان نیز با شراب مفید بود و روغن گاو و افسنتین
تناول کنند و شکم بارد کندم تضمید کنند عنب الثعلب روباه ترکب
سیاه موجب کمودت لون و خدر و خشکی زبان و فواق و قی و ورم
و سبج بود علاج آن قی کنند و بعد از ان شیر خر یا شیر بز با عسل بیاشامند
و بادام تلخ نیز مفید بود و نخود آب با مرغ خورند کشنیز تر هر که
بسیار خورد او را دوار و سدر و اختلال عقل و بحة صوت و غثیان
و سکر و غشی حادث شود بزر قطونا هر که بسیار بخورد نبض و قوت او

ساقط شود و بدن سرد گردد و ضیق نفس و خفقان و خناق و خدر
و غشی حادث شود علاج هر دو قی کنند بطبیخ ترب و شبث با عسل و بوره
و بعد از آن زردهٔ بیضه با فلفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند و افسنتین
و فلفل و دارچینی با شراب مفید بود کماة آنچه سیاه و طاوسی بود
و رایحهٔ آن کریه باشد قاتل بود و اعراض آن خناق و ضیق نفس
و قولنج و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی کنند بآب ترب و فودنه
و سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب صرف یا آبکامه انجاری یا شامنه
و تریاق اربعه و سنجرنیا و جوارش فلافلی و کمونی یا شراب بخورند کبیکه
ذرهٔ کبیکه چون بغایت افسرده باشند و سرد شده از آن بیضه حادث
شود و قاتل باشد علاج آن قی و تنقیهٔ معده باشد حیوانات ذراریح
یک ذروح قاتل باشد و از آن وجع مثانه و ورم قضیب و عانه و
پیچیدن شکم حادث شود و بول نیاید و اگر آید خون باشد و گاه باشد
که سحج و غثیان و اختلال عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد بروغن
کنند و آب گرم و بعد از قی شیر با لعاب بهدانه و بنکو یا آب تورک
یا مسکه تناول کنند و مرقهای چرب و روغن بادام و پیه بط و زردهٔ
بیضه و عسل مفید بود و روغن گل با سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و در احلیل
بچکانند وزغه و دبا از تناول آن قی و درد دل حادث شود و تدبیر

بخارا ۱۲

آن قی باشد بطبیخ شبث و روغن کنجد و استعمال معالجات ذرایح
ضفادع از اکل آن خناق و تاریکی چشم و کمودت لون و دوار و
دقت حلق و اختلال غشی و تشنج حادث شود علاج آن قی کنند
آب گرم و زیت و بعد ازان بحمام گرم روند و عرق کنند و بدن
بروغن قسط و ناردین و زنبق بمالند شواء مغموم چون گوشت
بریان میکنند باید که سر دیک نپوشانند تا هوا بران وزد که اگر
پوشیده دارند از اکل آن هیضه و اسهال و اختلال عقل و سبات
حادث شود علاج آن قی کنند و بعد ازان رب سیب و به با طین
مختوم بخورند و معالجات هیضه بجای آرند و دران روز از حمام و
خواب احتراز نمایند سمک بارد از خوردن ماهی سرد به تخصیص که
در جایی نمکین نهاده باشند قولنج و ضیق نفس و غشی و عرق سرد حادث
شود علاج آن قی باشد و بعد از قی تریاق و سنجرنیا و فلافلی و شراب
صرف مفید بود مراره افعی زهر قاتل است معالجه دران مفید
نیفتد اما فی الجمله قی متواتر بکنند بشیر و روغن گرم و بعد ازان تریاق
کبیر و مثرودیطوس و فادزهر یا دوار المسک بخورند مراره ببر
زهره پلنگ قاتلست اما اگر از تناول آن سه ساعت بگذرد امید
توان داشت و اعراض آن قی گرانی بود و یرقان و بوی صبر از دهن و

برمی

وپنی شارب آن آید علاج آن قی متواتر بود و بعد از قی طین مختوم نخود یم
حب الغار نخود رم و پنیر مایهٔ آهو بیست درم و تخم سداب و مر هر یک
درمی بکوبند و بعسل بسرشند و دو مثقال تناول کنند مرارهٔ سگ آبی
مقدار عدسی قاتل باشد علاج آن روغن گاو با دارچینی و جنطیانا
رومی هر یک مثقالی و پنیر مایهٔ خرگوش نیم درم بخورند ظرف و
ایل سرد نبال کاو کوهی زهر است و از ان غشی و کرب حادث شود
علاج الأق قی کنند و بعد از ان فندق و فستق تناول کنند دم الثور اگر
کسی خون گاو تازه بخورد او را خناق و غثیان و غشی حادث شود
علاج آن بحقنه و مسهل باید کرد و قی کردن درین نشاید کرد
وادویه که در بسته شدن خون در معده مفید بود بکار دارند مثل
انجیر و فلفل و بیخ انجدان و پنیر مایهٔ خرگوش با سرکه و شیر نیز
مفید بود عرق دواب از شرب عرق چهار پایان بتخصیص آن
خضرة و تورم روی و زبان و سیلان عرق منتن از بغل حادث
شود علاج آن قی کنند باب گرم و روغن کنجد و بعد از ان تریاق
طین مختوم تناول کنند و شراب و روغن گل نیز مفید بود. لبن فاسد
شیری که متغیر شده باشد اگر کسی بخورد او را دوار و هیضه و پیچیدن
شکم حادث شود علاج آن قی کنند و روغن ناردین گرم کنند و در

نیم مثقال

تناول کنند

انجیر خام و تخم انار و دلبن
و بوره و دفاکر و جوز بخیر

معده بالند و اگر شیر در معده بسته باشد علامت آن غشی و عرق سرد و نافض بود علاج آن مثقالی بنیر مایهٔ خرگوش با وقیهٔ سرکه کهنه با فودنه یا حرف بخورند یا سرکه بیاشامند باب دوم در گزیدن حشرات و تدبیر آن

اگر کسی را چیزی بگزد و نداند که چه بوده باید که بالای موضع گزیده را ببندند محکم و بمکند محل زخم را و بعد از آنکه مضمضه بروغن گل و سرکه کرده باشند یا بحجمه بمکند و اگر وجع بغایت باشد حجامت و ارسال علق بکنند و سرگین باز و کبوتر و فودنه و کبریت و خاکستر چوب انجیر با بول و سرکه بران موضع طلا کنند و زیت و نمک و بورهٔ ارمنی و سیر صحرایی و پشک بز و فومیان و مشک طرامشیع و حلتیت نیز مفید بود و تریاق کبیر و تریاق اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و با عراضی که ظاهر شود اگر بتوان دانست که چه بوده است استدلال کنند تا علاجی که خاص بدان موضع باشد استعمال کنند چنانچه گفته میشود

لدغ حیات مار با نواع است و بدترین آن افعی است و علامت گزیدن آن آنست که از موضع گزیده خون بیرون آید و بعد از خون صدید و متورم شود و رنگ آن سبز شود و خشکی دهن و التهاب و عرق سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق و عسر بول حادث شود علاج آنست که سر جراحت به نیشتر فراخ کنند و محجمه بر سر جراحت نهند

مضمضه

مضمضه بشراب ریحانی بکنند و بعد ازان بروغن گل و آبکامه مص کنند
دران مبالغه کنند و بعد ازان ادویهٔ جذابه مثل سیر و بیاز و بوره ارمنی
و زفت و جاوشیر و فرفیون بران موضع نهند و اگر فروسی بریان کرده
همچنان بشکافند و گرم بران موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو قطع
توان کرد چنانکه اگر انگشتی باشد قطع کنند که دیگر اعضا سالم ماند تواند
بود و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق افاعی تناول کنند و سیر
بیاز و گندنا و جرمل با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم کشوث و
فلفل هریک ده درم زراوند مدحرج چند بیدستر هریک نیمه زخم بکوبند
و بعسل بسرشند و سه درم ازان با شراب تناول کنند و روغن کهنه و
گوشت راسو خشک کرده شور نموده مقدار سه درم و سرطان
بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعا بخواب نروند و در میان
شیر نشینند و اگر جمیع بدن متاذی شده باشد جمله تریاقات استعمال
کنند و اگر موضع لسعه خاص متاذی شده باشد ادویه و اضمده
بکار دارند و گویند اگر پیاز بجزی بخایند و آب آن فرو برند
و ثفل آن بر موضع زخم نهند مفید افتد و سداب و مرزنجوش و برگ
شبت و مخلصه و حلتیث با شراب در دفع سموم مفید افتد و بول
آدمی نیز آورده اند معجون نافع حب الغار رایرسا زنجبیل زراوند

مدحرج هر یک پنج درم سداب بری و کندر هر یک چار درم کرسنه سه درم
بکوبند و بشراب بسرشند و مثقالی با شراب بخورند و گویند اگر مهره
مار از خود بیاویزند یا بسایند و لعق کنند مفید بود لذع عقارب
عقرب ماده بزرگتر بود و گزیدن او سخت‌تر باشد و از گزیدن عقرب
خفقان و استرخاء بدن و برودت اطراف حادث شود و گاهی
احساس سرما کنند و گاهی احساس لهیب علاج آنست که بالای
موضع ببندند و آنرا بمکند و عقرب بکوبند و بران نهند یا حلتیت
و سیر و عاقرقرحا با مغز فندق و بزرک و کبریت و نمک و علک بطم
بران طلا کنند و گویند اگر موشی یا ضفدعی زنده بگیرند و بدو نیم کنند
و بران موضع نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب بزرک و خطمی با نمک
و عصاره سداب با دروج و بیخ حنظل و عصاره حنظل قوقی نیز مفید بود
و بیخ افسنتین و کبر و زراوند و کاسنی بری بکوبند و بعسل بسرشند
صبح را دو دانگ و دیگرانرا چهار دانگ بدهند یا سیر و جوز هر یک
ده درم و سداب و حلتیت و م هر یک پنج درم بکوبند و با انجیر
بسرشند و سه درم بخورند و قردمانا و حلتیت و سعد و با دروج و
سکبینج با شراب مفید بود و از ادویه مفتحه خصوصا کرفس اجتناب نمایند
و گویند اگر کسی کرفس خورده باشد و او را عقرب بگزد خلاصی نیابد

[illegible]

واگر

واگر ترب و بادروج خورده باشد مضرت بدو نرسد من مجربات الحضرة
النوریة فی لدغ العقرب مخلصه در آب بجوشانند و موضع ملدوغ در آن آب
بجوشانند و موضع در ان آب آلے نهند یا فادزهر حیوانی ~~یا فادزهر حیوانی~~
یا مامیران فرفیون بعرق گاوزبان بسایند و بران موضع نهند و شراب مالنده
حماض و عرق گل و عرق گاوزبان بشربت بخورند و غذا نخوداب و مرغ
و تریاق اربعه نیم مثقال فرو برند و قدری بر موضع لسع عقرب نهند
دیگر نوعی از عقرب هست که آنرا جراره گویند و آن عقربی خورد باشد دنوعی
و دنبال در زمین کشد و زهر او گرم باشد و آن در نواحی اهواز و
خورستان و عسکر بسیار باشد و چون بگزد بعد از یکروز اثر کند
و از و نادر خلاص یابند و اطبا آنجا معالجه بفصد کنند فی الحال سیر
بپاشانند و موضع را بمحجمه مص کنند و جند بیدستر و فرفیون طلا
کنند و حوالی آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و این تریاق دهند کاسنی
بری خشک برگ کبر حنطانا افستین کشنیز خشک مساوی بکوبند و با آب
سیب بسرشند و دو درم ازان با شراب سیب ترش بدهند واگر ازان التهاب شدید حادث
خفقان عارض شود شراب سیب و قرص کافور دهند واگر طبیعت محتبس باشد
حقنه کنند و آب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا نخوداب با
غوره و انار خورند بحث رتیلا و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوت

[حاشیه: شود شراب فواکه با برف دهند واگر ...]

[حاشیه: واگر زبان متورم شود فصد عرق زیر زبان کنند]

بود
باشد و بروی نقطهای سیاه باشد و نزدیک دهن او دو شاخ
که بدان بگزد و او را اصناف هست بدترین آن مصری باشد و
آن شبیه است به پروانه و بعضی سرخ و بعضی سیاه و بعضی سفید
و بعضی زرد و علاج گزیدن رتیلا آنست که موضع را بمکند و بحمام روند
و آب گرم بران ریزند و موضع زخم را بمرو نمک و خاکستر جوز
انجیر و قلعه و آهک تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند و
این تریاق تناول کنند فلفل زرا وند ایرسا عاردین عاقرقرحا دوقو
زیرهٔ کرمانی بورهٔ ارمنی سرانار مایهٔ خرگوش دارچینی میعه حب بلسان
سرطان نهری متساوی بکوبند و باب کبر سرشند و دو درم تناول
کنند و از گزیدن عنکبوت رباح و قراقر شکم و قشعریره و برودت
اطراف و انتشار قضیب حادث شود علاج آنست که بحمام روند
و عرق کنند و شونیز و سداب هر یک چند درم با شراب صرف بخورند
و نوعی از عنکبوت هست که آنرا عندب گویند سیاه و پای کوتاه بود و از
گزیدن آن خارش موضع و سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و
زهر او حار بود علاج فصد کنند و تمرهندی و نبات با آب خیار کدو
و سکنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه
بکنند و اگر آن موضع متقرح شود تدبیر قرحه کنند و اگر متعفن شود

باآهن

باآهن جدا کنند و نوعی دیگر هست که آنرا فهد گویند و آن عنکوتی سفید بود
که برو نقطهای سیاه باشد و دست و پای او بغایت کوتاه بود و
تمس کیرد و از گزیدن او حکاک حادث شود آنرا بحضض و روغن گل
طلا کنند و بیخ کرفس و سرکه بجوشانند و بران ریزند و نوعی دیگر هست
سیاروه که قوایم او دراز بود و از گزیدن او وجع معده و قی و حصر بول و
قولنج حادث شود علاج لذع او همچو علاج لدغ رتیلا بود قملة النسر
هامه ایست همچون قرادی خرد و از گزیدن او رعاف و نفث بول
و دم حادث شود علاج آن رب سیب و به با آب برف تناول
کنند و شیرهٔ تخم تورک و شیرهٔ آب کاهو و کاسنی و خیار کدو بیاشامند
و طین مختوم و جدوار با شیر مفید بود و موضع لسعه را آب کاهو و صندل
سرخ و فادزهر طلا کنند زنابیر زنبور را انواعست بعضی بزرگ بود
و سر او سیاه باشد و بعضی شبیه بلون مار بود و این دو صنف بدترین
زنابیر باشد و بعضی کوچک بود علاج گزیدن زنبور آنست که
موضع گزیده را بنشتر یا سوزن فراخ کنند و مص کنند و شراب غوره و
ریباس و لیمو با عرق گل و بید تناول کنند و آب انارین و آب خیار کدو
بیاشامند و موضع را آب جنازی و بادروج و روباه ترنک طلا کنند
یا آب نمک با الجیرو سرکه یا آب غوره و گل با سرکین گاو و ورق کنجد طلا کنند

و گزیدن نحل که مگس عسل است و زنبورها، خود اسلم باشد و نحل نیش در عضو ها

کنند عضائیه بپارسی کرباسو گویند چون بگزد دندانهای خورد باریک

سیاه در موضع بگذارد و تدبیر آنست که آن دندانها بیرون آرند و گویند — گزنده ۵

اگر قز یا ابریشم در ان مالند دندانها در ان بسته بیرون آید یا خاکستر و روغن

برو نهند تا بیرون آید و موضع را مص کنند و در آب گرم نهند و تریاقی

که در گزیدن رتیلا ذکر رفت بخورند سام ابرص نوعی از وزغه است

و او کوچک تر باشد و برو نقطهای سیاه بود و در مواضع خراب باشد

و او نیز چون بگزد دندانها در عضو رها کند علاج آنست که پارهٔ قز بر سر

کاردی پیچند و دران موضع می مالند یا بزر قطونا و صمغ ضماد سازند

و شبانروزی بگذارند و بعد ازان برفق جدا کنند تا دندان از آن بیرون

آید و باقی علاج آن همچون علاج گزیدن مار باشد سالامندرا [illegible]

شبیه بعضائیه و چهار پای دارد و دنبالش کوتاه بود و گویند اگر در آتش

افتد آتش را بمیراند و نسوزد و از گزیدن او حرقت شدید و وجع

التهاب و ورم زبان حادث شود علاج آنست که موضع را بحجامه کرده

مص کنند و شیر بالعاب بنکو و بهدانه یا شیرهٔ تخم تورک با روغن گل

و بنفشه تناول کنند و مسکه و مرقهار جرب خورند و عسل و راتینج

نیز مفید بود و گوشت ضفدع و خایهٔ سلحفاة بر موضع نهند الاربعة

والاربعون

والا ربعون هزار پای باشد در گزیدن او سرکه و نمک طلا کنند و نوعی ازوست
که اورا دونیش باشد و چون فرو برد در عضو بگذارد و خود بیفتد و حرکت
نکند علاج آنست که او را بکوبند و بران موضع نهند و زراوند و جنطیانا
و بوست بیخ کبر با شراب بخورند ضفادع آنچه بری باشد گزیدن آن
سهل باشد و علاج آن همچون علاج زهرهای سرد بود اما آنچه بحری باشد
سرخ بود و از گزیدن آن ورمی عظیم ظاهر شود و گویند بر جهد و بر مردم
افتد و اگر نتواند رسید نفخه بدمد و مضرت رساند علاج آن تریاق
کبیر و مثرودیطوس خورند و معالجات گزیدن رتیلا استعمال کنند باب سیوم در
گزیدن آدمی و چهارپایان اما آدمی اگر محرور مزاج و گرسنه باشد گزیدن او بدتر
بود علاج آنست که زیت بران موضع مالند و آرد باقلا و سرکه یا بیخ رازیانه
و عسل یا پیاز یا خاکستر زر و سرکه طلا کنند و اگر متورم شود مرداسنگ و قیقه
و زیت و بیه و شمع مرهم سازند و بمالند عض شیر و پلنگ گزیدن و جراحت
چنگال این حیوانات بزراوند و ایرسا و عسل طلا کنند و بعد از ان بسرکه
بشویند و مرهمی از ایرسا و زنجار و چرک نقره و توبال مس و شمع و زیت
بمالند عض گرگ و سگ دران موضع سرکه بمالند و بورۀ ارمنی با سرکه طلا
کنند یا پیاز و نمک و سداب و باقلا و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا کنند
یا ورق خیار و فودنه با سرکه و نمک با شراب یا آبکامه بران نهند کلیت
کلب
حاار

سگ دیوانه باشد و از گزیدن او وسواس و افکار فاسده و اختلال عقل و
فواق و تشنگی و خشکی دهان حادث شود و از مردم و جایهای روشن گریزد و
اعضا بتخصیص روی سرخ شود و در روی تقرح پیدا شود و آواز بگیرد
و از تشنگی فریاد کند و چون آب بیند بترسد و دور شود و باشد که آواز
سگ کند و خواهد که مردم را بگزد و اگر کسی را بگزد یا کسی از فضلهٔ آب و طعام
او بخورد او را همین حالات حادث شود و بعضی را این عوارض بعد از
شش ماه عارض شود و بعد از هفت سال نیز گفته اند و سگ در خریف
و ربیع دیوانه شود و علامت سگ دیوانه آن باشد که گرسنه و تشنه
بود و آب و طعام نخورد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و گوشها آویخته
و چون بیابان براه رود و آواز او گرفته بود و چون سگی بیند حمله کند و
سگان از و گریزند و اگر کسی را سگ بگزد باید که نیک تحقیق کند که سگ
دیوانه بوده است یا نه و چنان تجربه کنند که پارهٔ نان بخونی که از آن موضع
آید بیالایند و پیش سگان اندازند اگر نخورند سگ دیوانه بوده است
یا شاه بلوط و جوز بکوبند و شبی بران موضع نهند و پیش مرغ اندازند
اگر نخورد یا بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است علاج آنست که جراحت
بگذارند که ملتحم شود بخلاف جراحتی که از سگ دیوانه نباشد و باید که
سر جراحت فراخ کنند و بمحجمه مکرر مص کنند تا خون بسیار بیاید و چیزها

سرکه

سرکه بران نهند یا حلتیت و آب چغندر با نمک و زنکار هر یک سه درم و اسمعیل
بریان کرده شانزده درم و سداب جهار درم و نجاس سوخته جهار درم
بکوبند و با سرکه بسرشند و طلا کنند و این تدبیرها در ابتدا باید کرد تا خدسیم
کند بخارج اما جون هفته بکذرد و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ افیتمون کنند
یا این حب سنا رکی پنج درم هلیله کابلی هفت درم افیتمون مثقالی و نیم نمک
هندی نیم درم اسنغانج و حجر ارمنی یکمثقالی بکوبند و با آب بلنکو بسرشند و د
و دو مثقال اسبغانج یکمثقال حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند و شربتی دو مثقال
بود و ماء الجبن با افیتمون نیز مفید بود و غذاهای چرب و کوشت مرغ
و کبک و دراج فربه خورند و شیر و شراب کهنه و آبی که خورند باید که
جند نوبت آهن تافته دران اندازند و باید که حیلت کنند تا آب نخورد
والا بیم هلاکت بود و کویند اکر از پوست سک دیوانه آب خورند
یا از پوست کفتار نافع بود و یا انایی که از زر خالص ساخته باشند و پوست
کفتار بپوشانند و ازان آب خورند و اکر جکر سک دیوانه بر موضع کزیده
نهند یا بریان کنند و بخورند مفید بود و تریاق کبیر و تریاق اربعه و دواء
السرطان صفت دواء السرطان سرطان نهری زنده در دیکی نهند با
مس و هیزم تاک آتش کنند تا بسوزد و ده درم ازان با ده درم جنطیانا
و پنج درم کندر بکوبند و در روز اول مثقالی و در روز دوم دو مثقال

[حاشیه: و نوشادر دو درم و قلقدیس هشت درم صح]

[حاشیه: و دو مثقال ازان شربتی باشد یا هلیله کابلی دو مثقال و غاریقون یکمثقال و نیم افیتمون هفت دانگ و نمک هندی نیم مثقال صح]

[حاشیه: کفتار یا از پوست صح]

صفت آن

و در سیم سه مثقال با روغن بخورند و دوای الذراریح نیز مفید بود

ذراریح یکمثقال عدس مقشر یکمثقال زعفران سنبل قرنفل دارچینی

هر یک نیمدرم بکوبند و بآب سرشند و قرص سازند و یکدرم ازان بآب

گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز نمایند عض تمساح و سگ آبی و ماهی

سیاه موضع گزیدن آنرا بعسل و بوره ارمنی طلا کنند و نمک و سرکه

دران بمالند و بعد ازان که پاک شود پیه مرغ آبی و پیه گاو کوهی بنهند

و اگر پیه تمساح بدست آید بهتر بود و باقی علاج همچون علاج کلب غیر

کلب بود عض گربه اگر از گزیدن گربه وجعی حادث شود پیاز و

فودنه با شونیز و کنجد ضماد سازند عض راسو اگر کسی را راسو بگزد

سیر و پیاز بخورد و ضماد سازد یا کرسنه و انجیر خام ضماد کنند و

صرف بیاشامند و اگر پوست راسو بکنند و بران موضع نهند درد

تسکین یابد باب چهارم در دفع هوام و طرد حشرات و بهایم اگر سیسنبر

و فودنه و پنجنکشت در خانه و نزدیک مرقد بنهند هوام بگریزند و تجیر

بجوب رز و انار و بیخ مهک و قنه و مقل و سکبینج و حلتیت و حب الغار

و اشنه و قرون و اظلاف و حوافر حیوانات همین خاصیت دارد

و نگهداشتن لکلک و طاوس و مرغابی و خارپشت و گاو کوهی

و گوسفند کوهی و راسو و گربه در خانها مفید بود و اگر ریسمانی بقطران

آلوده

آلوده کنند و گرد مرقد بگردانند هیچ گزنده گرد نگردد و اگر چراغی و رنجه
از مرقد نهند حشرات نزدیک چراغ گردند و پیش نیایند طرد حیات از دود
کردن بشاخ کاو کوهی و پشم بز و موی آدمی و سکبینج و زفت ماران بگریزند
و اگر موضع را بآب نوشادر و خردل آب زنند مار بمیرد و آب دهن روزه
دار خصوصا که نوشادر در دهن گیرد چون در دهن مار اندازند بمیرد طرد
عقارب از شاخ کاو و آب ترب و بادروج عقرب بگریزد و دود کردن
بعقرب و کبریت و شحم خر و زرنیخ و پیه بز و روغن کاو و آب حلتیت
در خانه ریختن همین خاصیت دارد و اگر میعه و زرنیخ و پشک گوسفند
و پیه کاو با هم بیامیزند و بر در سوراخ عقرب دود کنند عقرب بیرون
آید و اگر بیخ ترب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید
طرد براغیث اگر حنظل یا سداب بجوشانند و در خانه بریزند کیک
بمیرد و اگر چوبی به پیه خارپشت بیالایند کیک بران جمع شود و
اگر کبریت و ورق خر زهره بریزند کیک از آتش بگریزند طرد پشه
اگر چوب سرو و برگ جوز و شونیز و مورد و سرگین کاو و کبریت
و حرمل دود کنند پشه بگریزد و اگر افسنتین و حرمل و شونیز بجوشانند
و در خانه بریزند همچنین بود و اگر بدن بروغن ترب چرب کنند
پشه بران ننشیند طرد نمل مورچه از مقناطیس و زفت و حلتیت و

زهرهٔ گاو و دود کبریت و قطران بگریزد طرد ذباب اگر زرنیخ
در شیر حل کنند و بنهند تا مگس بخورد بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند
همچنین بگریزد طرد زنبور اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور بگریزد
و اگر بدن با آب خطمی و خبازی و زیت بیالایند زنبور بر آن
ننشیند طرد ارضه اگر پر هدهد و کلنک و کشنیز خشک و فودنه بسوزنند
رشمیز بگریزد و اگر بورق خیار دود کنند خنافس بگریزند و اگر
افسنتین و فودنه و پوست ترنج در میان جامه ریزند شپش در آن
نیفتد طرد و قتل موش اگر مرداسنگ و خربق و بزر البنج و بیخ کبر
و بصل الفار و مرگ موش و خبث آهن و زعفران هرکدام که باشد
در چیزی کنند که موش بخورد و بمیرد و اگر موش را خایه بکشند یا
پوست بکنند یا گوش و دم ببرند و رها کنند دیگر موشان بگریزند
طرد راسو از بوی سداب راسو بگریزد طرد بهایم و قتل آن
ورق آزاد درخت و فر زهره جمیع بهایم را بکشد و اگر سگ و
گرگ و خوک خربق سیاه بخورند بمیرند و خانق النمر گیاهی بود که
پلنگ را بکشد و خانق الذیب گیاهی بود که گرگ را بکشد و بادام
تلخ و فر زهره روباه را بکشد و گرگ از جایی که عنصل باشد بگریزد
والله اعلم و احکم تمام شد فن اول از قسم طب بحمد الله و حسن توفیقه

فن دوم در ادویهٔ مفرده و اغذیه مشتمل بر دو مقاله مقالهٔ اول

در ذکر بعضی ادویهٔ مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب باب اول

در طبایع ادویه و تاثیر آن بدانکه هر چیزی که آنرا در بدن تاثیری از کیفیات باشد چون وارد بدن شود و از حرارت غریزی او متاثر شود اگر بدن تاثیری زیاده از کیفیتی که بدن را حاصل باشد نکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در و کیفیتی زایده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجهٔ اول باشد و اگر محسوس شود اما مضر نباشد در درجهٔ ثانیه باشد و اگر مضرت رساند لیکن مهلک نباشد آن کیفیت در درجهٔ ثالثه باشد و اگر اضرار آن بهلاکت رسد در درجهٔ رابعه باشد چون ادویهٔ سمیه و بباید دانست که تاثیر دوا شاید که در خارج بود و در داخل همچون پیاز که ضماد آن مفرحست و اکل آن نه و بعکس آن همچون اسفیداج که اکل آن مهلک بود و ضماد آن نه و شاید که تاثیر خارجی دوا مضاد تاثیر داخلی او بود همچون کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل و بدانکه بعضی ادویه را قوی مختلف باشد و شاید که قوت او چنان مستحکم بود که آتش آنرا تحلیل نبرد همچون ذهب و شاید که آتش آنرا تحلیل برد لیکن اما بطبخ بتحلیل نرود و هیچکدام زایل نشود

همچون بابونه که درو قوت قابضه و محلله هست و بطبخ تحلیل نرود

وشاید که طبخ آنرا بتحلیل برد لیکن بغسل زایل نشود همچون عدس که
بطبخ قوت محلله او تحلیل برود و قوت قابضه باقی ماند وشاید
که قوت مفتحه او چنان ضعیف بود که بغسل زایل شود همچون کاسنی
که مفتح و مبرد است و بشستن قوة تفتیح و تلطیف او بتحلیل برود
و تبرید باقی ماند و چون ادویه مفرده بسیار است و معرفت
کیفیت و خاصیت آنرا قوانین نیست و ذکر آن بتطویل می انجامد
بذکر بعضی ادویه که احتیاج باستعمال آن بیشتر است اکتفا می نماید
ادویه که در درجه اول از حرارت مشترک کند بابونه افسنتین فندق
اسفند مغاث پوست ترنج نخود زوفا تراسطوخودوس اشنه
کرسنه بزرک لادن شاهتره و آنچه در درجه دوم از و مشترک کند بوره
اذخر ایرسا یاسمین اظفار الطیب جعده هزارچشان حلبه فراسیون
کندر سلیخه نمام صبر عنبر جند قوقی و آنچه در درجه سیم از و مشترک کند
اسقیل شونیز برنجاسف سیر رازیانه قنبز راسن شیح حب البلسان
قرنفل سعتر فودنه سرو فلنجمشک سعد قسط فردمانا مرزنجوش
مشک طراشیع اقحوان سک اسارون لح ایهل کرویا مرماحوز انیسون
دهل زرنباد افیتمون کرفس رومی نونفا خستک حاما زراوند
ریزة زنجبیل کبر زعفران کبریت پنکشت جند بید ستروج دارچینی

دار فلفل

دار فلفل پیاز حاشا جنطیانا درونج سقمونیا وآنچه در درجهٔ چهارم از و مشتر کند
وف کندش میونرج مامیران فلفل خردل سداب بری ادویه که در
درجهٔ اول از برودت مشتر کند بلیله آمله بلوط خیار شنبر بلبله اشده
اجاص اسفاناخ بستد بنفشه کل سرخ وآنچه در درجهٔ دوم از و مشتر کند
کلنار زرشک به زردالو نیکو لسان الحمل دم الاخوین حاض امرود
وآنچه در درجهٔ سیم از و مشتر کند کاهو کشنیز حاض تورک زعرور [illegible]
مازو صندل کافور وآنچه در درجهٔ چهارم از و مشتر کند جوز ماثل
افیون تنک سیاه ادویه که در درجهٔ اول از رطوبت مشتر کند آلو نخود
اسفاناخ کاوزبان مغاث خیار شنبر وآنچه در درجهٔ دوم از رطوبت
مشتر کند ترنجبین تورک بنفشه نیکو زردالو زوفا وآنچه در درجهٔ
سیم از و مشتر کند کاهو قطر ادویه که در درجهٔ اول از یبوست مشتر کند
السعد ؟ اذخر فندق حلبه زعفران اشنه بابونه حبة الخضرا پرسیاوشان وآنچه
در درجهٔ دوم از و مشتر کند مرحاشا کاذریوس صندل کلنار کندر حاض
سوسن کل سرخ زنجبیل دار فلفل هزار جشان درونج جعده حب بلسان
بوره ؟ ایرسا دم الاخوین اسارون اشمه آبنوس برنجاسف بستد عنکشت
اقحوان جنطیانا انجره حب البان بلیله آمله اسقیل افسنتین وآنچه در درجهٔ
سیم از و مشتر کند ابهل سقمونیا سیر شونیز اقاقیا راسن انیسون قرنفل افتیمون

نوعی دیگر از شعر [illegible]
[illegible]

بلوط جند بیدستر دارچینی قسط زعرور صبر قردمانا سعتر زوفا خشک فودنه
زراوند مازو فراسیون فلنجمشک سماق زرنباد حماما سرو زیره نانخواه
سعد کبریت مرزنجوش کبر نمک کرفس مشک طرامشیع وآنچه در درجه
چهارم از و مشتر کند آهن کندش میوزج ماميران فردل فلفل سداب
بری مسهلات صفرا املیله زرد تمرهندی ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا
لباب اجاص شاهتره صبر گل سرخ شیرخشت مسهلات بلغم شحم الحنظل
قنطوریون ماهی زهرج غاریقون حب النیل تربد جرمل بسفایج مسهلات
سودا املیله کابلی وسیاه ستا بالنکو افتیمون اسطوخودوس حجر لازورد
بسفایج غاریقون کشوث حب النیل آمله مقیات تخم ترب وبرگ
آن کندش کنکرزد فریق میویزج تخم شبث بوست وتخم خربزه چرچیر
نمک هندی لوبیا سرخ آب کدو ماء العسل تخم مازریون بورق سکنجبین
مفتحات ادویه که سده بگشاید ترمس اذخر شاهتره غاریقون رازیانه
انیسون قنطوریون افسنتین سعتر قردمانا اسطوخودوس عود
فادانیا افتیمون جنطیانا فراسیون زیره ایرسا نانخواه حماما هلیون
دارچینی زعفران مرزنجوش کرفس زراوند حماما کبابه کرسنه حاشا
کشوث [illegible] ملطفات ادویه که تلطیف وتقطیع اخلاط غلیظه کند
ابهل اسقیل حماض سرکه اسطوخودوس حب البان انجدان یابونه

جعده
انجره بوره جندبیدستر خردل قرطم سیراذ خنچکشت بابونه دارچینی
وج زوفا رخشک قسط سعتر قردمانا زراوند دف حاشا حومل کادر ابوتس
مشک طرامشیع ایرسا نمام سداب نانخواه سکبنج عاقرقرحا مدرات
ادویه که ادرار بول و حیض کنند ابهل قحوان ترمس شونیز انیسون رازیانه
انجدان قنطوریون برنجاسف قردمانا بابونه قسط کبابه پرسیاوشان
جندبیدستر فراسیون عود قعود فادانیا جنطیانا نانخواه جاوشیر
تخم کذر دارچینی جعده سداب سعد میعه سلیخه نمام زوفا رخشک
مشک طرامشیع کرفس مرزنجوش کادر یوس حبة الخضرا مفتتات ادویه
که حصات را بریزاند اسارون برنجاسف صمغ آلو تخم خربزه خشک
پرسیاوشان نخود سیاه حجرالیهود بادام تلخ سعد سکبنج رازیانه
قابضات ادویه که طبیعت را ببندد برنج بلوط بسد باقلی جوز سرو
نبح کاورس اذخر تخم گل مورد عنبر اکلنار دم الاخوین زعرور نخود ورق
زرامرود طباشیر مصطکی کهربا طین مختوم کندر کرویا ناردین سماق
عدس نشاسته تخم شاهسفرم بارتنگ نبق محللات ادویه که خلط و
صلابت را تحلیل برد کاذر بوپس کبر حاشا زراوند اکلیل الملک
وج خرزهره بزرا جشان جعده جاوشیر اشق پرسیاوشان اسقیل
بابونه روباه ترنک برنجاسف اذخر باقلا اسارون قحوان خطمی زرفت

[illegible]

صمغ بطم لادن تمام سوسن ترمس قثاء الحمار غارقنه مرزنجوش فودنه خروع
ملینات ادویه که صلابات را نرم کند اصطرک بزرگ رانبج مقل سعد
روغن خروع دنبه پیه بط پیه مرغ مغز ساق گاو و گوسفند زفت
صمغ بطم منضجات ادویه که اورام و صلابات را نضج دهد اکلیل الملک
بزرگ زعفران ایرسا کرنب صمغ بطم لادن مرمیعه انجیر موم خطمی
مرو رشک مفشیات ادویه که نفخ و ریح را بشکند و بتحلیل برد انیسون
افیتمون بسباسه بنجنکشت جاوشیر تخم کرفس زنجبیل دار فلفل حماما زیره
زراوند نانخواه کندر زرنباد کرفس کرویا سداب اسعد سعد فلفل قردمانا
مقرحات ادویه که عضو را ریش کند کبوتر آهک قسط سنبادره فرفیون
صابون سداب [illegible] دبه راسن قلقطار سیر ذراریح ادویه که تسکین
وجع کند افیون پیه بط لورک سفیده تخم مرغ پیه بروح کثیرا نشاسته
صمغ اسفیداج ادویه که سرگران کند و خواب آورد کاهو شبت اقحوان
زعفران حماما لفاح مرو شقایق اصطرک شاهسفرم ادویه که کرم شکم
و کوش بکشد برنج کابلی فسنین جعده زوفا خشک کرویا ف
فودنه قیسل شیح شونیز ورق شفتالو ترمس ادویه که منع رعاف
و نفث و اسهال دم بکند اثمد زرشک بادروج بلوط بسته کلنار
دم الاخوین تخم گل حضض گل ارمنی کهربا کافور کندر لسان الحمل زیره

مصطکی

اورام صـ

و بسوزاند اسقیل
زرنیخ زاج سرخ
و سبز دهد بالا
یتوعات [illegible]

مصطکی نعناع نشاسته مازو قنطوریون ریوند شاذنه جوز سرو کشنیز بزر البنج

ادویه که قروح را مندمل کرداند کلنار تمد صمغ انزروت اسفیبخ

زفت م ورق بلوط دم الاخوین زراوند لسان الحمل زینه ایرسا صبر طین مختوم

ادویه که قروح و سیخ پاک کند ایهل زفت نمک ابکا مه ایرسا عسل راتینج

حب بلسان ادویه که گوشت زاید از قروح زایل کرداند انزروت اشنان

نمک دراسنک توپال مس صدف سوخته زنکار ادویه که قروح را خشک کند

توتیا صبر صدف سوخته انزروت استه خرما سوخته آهک شپسته ادویه

قلبیه مقویات دل و مفرحات بود یاقوت کهربا لولو لاژورد کافور

کاوزبان به سیب امرود کشنیز خشک طباشیر طین مختوم زرنباد زعفران

دارچینی کل سرخ درونج هلیله بستد بالنکو بادروج تمر هندی انار شیرین

صندلین ریباس شقاقل قاقله قرفه فستق زر نقره عنبر عود نعناع سوسن

سنبل سعد سلیخه فرنجمشک فادانیا نمام نیلوفر مورد اسطوخودوس

اترج ابریشم آمله بهمنین بسفایج جدوار عنار مشک نارنج پوست ترنج

ادویه که مقویات معده باشد پوست ترنج آمله بلیله بالنکو جوز بوا

دارچینی هلیله کل سرخ زرنباد طباشیر کندر کرویا مصطکی مشک طرامشیع

نعناع سعد سلیخه سماق سفرجل قرنفل قرفه قاقله اذخر سادج هندی

مقویات کبد اشنه اظفار الطیب حب البلسان جوز بوا دارچینی حماما کشوث

مصطکی ناروین قرنفل قرفه غافت ادویه باببه کوز جرجیر بلیون حبة
الخضرا کرفس کنجد حب الزلم باقلا نخود لوبیا قرفه خولنجان دارچینی
بسباسه جلغوزه فندق فستق کتیرا حلتیت قسط زرنباد خصیة الثعلب
شقاقل زنجبیل سورنجان سقنقور بیضهٔ کبوتر کنجشک کبک مغز سر کنجشک
بره پنیر مایهٔ شتر شیر میش انگور انجیر رطب نارجیل مغز بادام مغز جوز

باب دوم در حبوب گندم گرم و تر است بدرجهٔ اول و نان او بهترین
نانها بود و غذا تمام دهد و نان تنک غذا کمتر دهد و دیرگوارد بخلاف
کرده و نان نارس غذا تمام دهد و دیرگوارد و کلیچه فربه کند اما سده
آرد و معده را مضر بود جو سرد و خشک است بدرجهٔ اول و غذا کمتر
از گندم دهد و پست جو قابض و مبرد بود و کشکاب مبرد و مرطب
باشد برنج خشک است بدرجهٔ اول و در حرارت و برودت او خلاف است
و او غذا لطیف بسیار دهد و زود گوارد و او را با زعفران
و روغن تمام پزند یا با شیرینی و شیر گاو خورند دم پس وزره بارد و یابس است
اند و غذا اندک دهند و قابض باشند و مصلح ایشان شیر و روغن بود
عدس بارد و یابس است تسکین و تغلیظ خون کند و دیرگوارد
و سوداوی بود و خوابهای آشفته آرد و آب آن مطلق و جرم
آن قابض بود و آنرا با چغندر خورند باقلی بارد و یابس بود غذا

اندک

اندکی دهد و آب او لطیف بود و ریه و حلق و امراض سینه را مفید بود
اما نفاخ بود و مصلح آن نمک و سعتر باشد نخود حار رطب است غذا
بسیار دهد و تقویت باه و ادرار و تفتیح کند و صفاء لون و تسمین بدن
پدید آرد و آنچه سیاه و سرخ بود گرمتر باشد و ادرار آن بیشتر لوبیا
قریبست بنخود و در ادرار بول اقوی بود نخود ماش بارد رطبست
و کیموس او محمود بود تبهای گرم و سرفه را مفید بود و دندانرا مضر باشد مصلح آن
مغز بادام است کنجد حار رطب است دیر گوارد و افساد غذا کند و معده را
زیان رساند اما دفع یبوست کند و فربهی آرد و قوت باه دهد و مصلح آن
شیرینی است خشخاش بارد رطبست سعال و خشونت حلق و نزله و سهر
و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و سبات آرد بزرک
حار رطبست نزله و سعال را مفید بود و قوت باه دهد شاهدانه
حار یابس است و مجفف و مصدع بود و شهوت جماع ضعیف کند سلس البول
را مفید بود و مصلح آن شیرینی بود قرطم خسکدانه باشد حار یابس بود
و مسهل بلغم باشد و بادها بشکند تخم ریحان حار یابس بود مفرح
و مقوی قلب باشد و درد و ادرار و رعاف باز دارد باب پنجم در
لحوم و البان بهترین گوشتها گوشت گوسفند است و خصی بهتر از فحل
بود و نر به از ماده و بسیار موی بهتر از اندک موی و چرنده بهتر از

در گرمیها گفته شد کوشنیه کیفیه ۱۲

بسته و گوشت گوسفند حار رطب است و گوشت بره را رطوبت
بیش بود و گوشت میش را حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت
بزغاله سرد و تر بود و گوشت بز سرد و خشک و بهترین بز ماده
یکساله بود و گوشت کبش بغایت بد بود گوشت گاو سرد و خشک
و غلیظ بود گوشت گوساله معتدل است و زود تر هضم شود گوشت
شتر گرم و خشک باشد و بهترین آن جز و رست گوشت گوسفندان
کوهی گرم و خشکست لقوه و افلاج را مفید بود گوشت اسب و گور
خر گرم و خشکست و بهر دو را بترشی باید پخت گوشت خرگوش گرم و
تر بود و غلیظ باشد و آنرا با توابل خورند گوشت گاو کوهی سرد و خشکست
و غلیظ و اولی آنست که ازان اجتناب نمایند گوشت مرغ جوان معتدل
بود در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر بود گوشت کبک و
گنجشک و فاخته و دراج و کلنگ گرم و خشک باشد و مقوی باه مرغ
آبی و بط گرم و تر باشد و غلیظ گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد
و دیرگوار و ماهی شور گرم و خشک و ثقیل بود شیر هر حیوانی مناسب
مزاج آن حیوان باشد بلکه ارطب شیر گاو چربتر و غلیظتر بود شیر شتر
و اسب بعکس آن شیر بز معتدل بود شیر میش چربتر ازان بود مسکه
حار رطبست تلیین کند و فربه گرداند و سعال و خشونت را مفید بود

گوشت کبوتر گرم و تر باشد و مقوی باه بود

روغن

روغن گرمتر از آن باشد پنیر تر سرد و تر باشد ترطیب بدن و تسمین کند
و مصلح آن شیرینی باشد پنیر خشک گرم و خشک و قابض بود و مصلح جوز
و بادام باشد قروت معده را قوت دهد و قابض باشد ماست سرد
و تر باشد و تسکین حرارت کند و معده و دماغ را مضر بود و مصلح آن
نمک و نعناع بود اما آنچه شیرین بود ریه و سینه را مفید بود و ترطیب
بدن کند دوغ تبرید کند و قابض باشد و غذا ر نیک دهد بیضها خایه مرغی هر
مناسب مزاج او بود و بهترین آن خایه مرغ خانگیست خصوصا زرده
نیمبرشت که غذا تمام دهد و تقویت باه کند و سفیدهٔ بیضه غلیظ و
مولد اخلاط باشد و بیضهٔ کنجشک و کبوتر مقوی باه بود والله اعلم
باب چهارم در فواکه و شیرینی انگور حار رطبست خون نیک از و
حاصل شود و فربه کند و قوة باه دهد و بهترین آن انگور سفید بود که
پوست آن تنک باشد و آنچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد
نفخ آن کمتر بود و دانهٔ انگور گرم و خشکست و پوست انگور سرد و خشک
مویز بپوست مایل بود معده و جگر را مفید بود و کشمش از و لطیفتر بود
غوره سرد و خشکست دفع تسکین صفرا و حبس طبیعت نماید انجیر گرم
و تر بود غذا بسیار دهد و مجاری پاک گرداند و تلطیف بلغم و تقطیع
اخلاط و ادرار بول کند و تشبش آورد و مصلح آن جوز و بادام بود و

و آب انگور گرم و ترست

معده
خشک را رطوبت کمتر بود ثمره نخل سرد و قسب گرم و خشک باشد و مقوی
و کبد و قابض باشد رطب گرم و تر بود و تقویت باه و معده و تسمین و فربهی در
بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشخاش بود خرما گرم و
خشک بود و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع برودت بود و از و
سودا تولد کند و مصلح آن سکنجبین باشد تمر هندی سرد و خشک بود
تسکین صفرا و تلیین و دفع خمار و صداع و تشنگی کند انار شیرین گرم
و تر باشد و مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش باشد و اگر
با شحم بفشارند مسهل صفرا بود به ترش بارد یابس است و مفرح
و مقوی معده و دافع خمار و قابض بود و تولید قولنج کند و آنچه
شیرین باشد با عتدال اقرب بود سیب شیرین معتدل بود و مقوی
قلب و معده و مفرح و مانع عفونت بود و با سموم مقاومت کند
و آنچه ترش بود دفع تشنگی کند و قابض باشد و سرد و خشک بود
امرود بارد و یابس است و از سیب به غذا بیشتر دهد و ادرار کند
مقوی معده و دل بود و تسکین عطش و غثیان دهد شفتالو بارد رطبست
دفع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفنه و بلغم
باشد زردآلو بارد رطبست دفع حرارت و تلیین صفرا کند اما در
معده فاسد شود و خون بد از و حاصل گردد آلو بارد رطبست و تلیین

قلب و مفرح بود و دفع
سعال کند و مجاری
را پاک گرداند انار
ترش سرد و خشک
باشد و مقوی صح

کند

کند و معده را مضر بود قراسیا آلی بالی را گویند بارد یابس باشد آنچه
شیرین باشد تلیین طبیعت کند و آنچه ترش بود معده را مفید باشد
توت بارد و رطبست تسکین عطش و خون و دفع خمار کند و در معده فاسد
شود و معده را مضر بود ترنج مفرح است و پوست آن حار یابس است
و مقوی معده و مفرح بود و بوی دهن را خوش کند و گوشت
آن حار رطب بود و غذا بسیار دهد و دیر گوارد و حماض آن بارد
یابس بود تقویت معده و دل و دفع خفقان کند و منع غشی و
غلیان صفرا کند و تخم آن حار رطبست مقاومت با جمیع سموم کند و
بوی ترنج دفع مضرت وبا کند و پوست آن اگر در پیشانی بمالند دفع
صداع خماری کند نارنج لطیف تر بود و خواص آن همین باشد لیمو در
طبیعت و خاصیت همچون ترنج بود زیتون آنچه نارسیده بود بارد
یابس باشد و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بحرارت مایل بود و
اعصاب و اوجاع مفاصل را مفید باشد جوز گرم و خشکست مقوی
باه و مصدع و مولد اخلاط و مفسد معده باشد جوز هندی نارجیل
حار یابس است لیکن حرارت او بیشتر از یبوست بود و آنچه تر باشد
حار رطب باشد و مقوی باه و دافع برودت باشد و آنچه کهنه بود
کرم شکم بکشد فندق حار رطبست غذا اندکی دهد و تقویت باه کند

و پوست آن در پیشانی
مالند دفع صداع خماری
کند صح

بیفزاید

ودفع مضرت زهرها بادام حار رطب است غذا بسیار دهد و منی
و سینه و مجاری پاک کند و مصلح آن شیرینی بود و آنچه تلخ باشد
بیبوست مایل بود و مفتح و مقطع و دافع فضول فستق گرم و
خشکست و مقوی باه و سعال بلغمی و گزیدن هوام را مفید بود
و پوست آن مقوی معده و دافع غثیان بن گرم و خشکست و مقوی
باه و کرده بود و معده و طحال را مضر باشد غبیرا بارد یابس بود و بجز آرده
و مانع اسهال و قی باشد نبق کنار است بارد یابس است و فایده او
تبرید و قبض است عناب بقولی معتدلست در کیفیات اربعه و
بقولی بارد بدرجه اول و معتدل در رطوبت و یبوست و غلیظ است
سینه و ریه و غلیان دم را مفید بود و حبس و تغلیظ دم کند سپستان
بارد رطبست ملین حلق و سینه و مسهل سودا بود زرشک بارد یابس است
تقویت کبد و قلب و معده کند و تسکین عطش و منع قی و اسهال کند
و سده بگشاید زعرور بارد یابس است مقوی معده و مانع قی و
مسکن صفرا بود خربزه آنچه شیرین بود گرم و تر باشد و ادرار و
سرعت انحدار و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد رطب بود
و تولید رطوبات فضلی کند و مصلح خربزه سکنجبین است خیار و خیارزه
نیز بارد رطبند بوییدن آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم مدر باشد

ومعده

ومعده رامضر بود هندوانه بارد رطبست تب محرق و جگر گرم را نافع بود
ومعده رامضر ومصلح آن شیرینی بود نیشکر حار رطب است حلق و
سینه وسعال رامفید بود وادرار وتقطیع بلغم کند واکر بیدان قی
کنند دفع بلغم کند قند حار رطبست تنقیهٔ الآت سینه ومثانه ومجاری
کند ومولد صفرا بود وتشنگی آرد فانید مقوی باه بود وباد وبلغم را
مفید باشد نبات ازهمه لطیف تر باشد ترنجبین معتدل بود در حرارت
وبرودت ورطبست بدرجهٔ دوم سعال وخشونت حلق وامراض
ریه وآلات تنفس رامفید بود ومسهل صفرا ودافع عطش باشد شیرخشت
درحرارت از ترنجبین کمتر ودر تلیین بیشتر گزانگبین حار رطب ومقوی
معده ومقطع بلغم بود وتفتیح مجاری کند وباد بشکند عسل طبع او حار
یابس بود وبهترین آن عسل سفید خوشبوی بود وفایدهٔ آن جلا و
تقطیع بلغم ومنع برودت باشد ومضرت آن احداث سخونت و
تولید صفرا بود ومصلح آن حموضات باشد خشک انگبین حار یابس است
وفایدهٔ آن همچون فایدهٔ عسل بلکه اقوی بود ودر کسر ریاح وانفتاح
قولنج نافع بود باب پنجم دربقول کاهو بارد رطبست تشنگی بنشاند
وزود هضم شود وخون نیک ازو متولد گردد وخواب آرد
ومنع تولد منی کند وچشم رامضر بود کاسنی بارد بود ومایل بیبوست

منی

اسفاناخ

دفع تشنگی و تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند و ناشسته مفتح بود بارد رطب بود غذا نیکو دهد و زود بگذرد و خشونت حلق و سرفه را مفید بود کرنب حار یابس است آب آن مسهل و مدر بود تلیین آلات صدور کند و مانع خمار بود و جرم آن قابض و مفسد و مولد خون بود و مصلح آن گوشت فربه بود سرمق بارد رطبست و تلیین و تفتیح سدد و تلیین طبیعت سده و منع یرقان کند بقلة الحمقا تورک باشد و آنرا بقلهٔ مبارکه نیز گویند بارد رطب باشد و دافع تشنگی و حرارت بود التهاب و تب محرق را مفید بود و معده و باه را مضر مرزنجوش حار یابس است محلل و مفتح سده بود و ضماد آن گزیدن عقرب را مفید بود بالنگو حار یابس است و مقوی قلب و مفرح و مانع خفقان و مالیخولیا و دفع سودا بود و بوی دهن خوش کند و معده را پاک گرداند ترهٔ خراسانی نوعی از وست مقوی معده و دافع بلغم بود نعناع حار یابس است و مقوی معده و کبد و مانع قی و اسهال و کرم بکشد و تقویت باه کند طرخون حار یابست نشف رطوبات کند و آلات صدر و سینه را مضر بود و حس ذوق باطل کند کرفس حار یابس است و مفتح سدد و مقوی معده و صرع را مضر باشد سیندان حار یابس است ادرار بول و طمث کند و معده را مضر بود کشنیز تر بارد یابس است مقوی دماغ بود.

بود و منع بخارات کند و خفقان و معده را کرم را مفید بود و باه را مضر باشد

کندنا حار یابس است مقوی هضم و مقطع بلغم بود و صداع آرد سعتر و سداب و شبث کرم و خشک‌اند و تقویت معده کنند و بادها بشکنند شلغم حار رطب مقوی باه و بصر بود و آلات صدر و مفاصل و نقرس را مفید بود و غذا نیکو دهد گزر حار رطب است غذا بسیار دهد و مقوی باه و متقطع بلغم بود و ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید بود اما دیر گوارد و رودی الکیموس بود ترب حار رطب است آب آن مقطع و ملطف بلغم و مفتح و مقوی اشتها و جرم آن دیر گوارد و زود متعفن شود و مقئ بود چغندر در طبع خلاف کرده اند کبد و طحال را مفید بود و محلل و ملین و مفتح بود بواسطه بورقیتی که در وست اما ردی الکیموس بود پیاز حار رطب است مقطع بلغم بود و آلات صدر پاک کند و مقوی باه باشد و در دفع ضرر اختلاف آب و هوا بی‌نظیر باشد سیر حار یابس است بادها بشکند و ادرار بول و تلیین طبیعت کند و مقطع بلغم و محسن لون بود و مقاومت با ضرر سموم کند و چشم را مضر بود کنگر حار رطب است تقویت باه و تنقیه بدن و مجاری و آلات صدر و آلات بول و تقطیع بلغم کند و بوی بدن خوش گرداند ریباس بارد یابس است تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع غثیان و بخارات و اسهال کند و مقوی قلب و معده باشد

کدو بارد و رطبست ترطیب بدن و دماغ کند و طبیعت نرم کند و معده را
زیان دارد بادنجان مختلف الاجزاست آب آن حار یابس و مطلق است
وجرم آن بارد یابس و قابض و مقوی معده و مضرت آن فساد لون و
احداث امراض سوداوی و جگر و طحال را زیان دارد کبر حار یابس است
محلل بود عرق النسا و طحال را مفید بود و ادرار طمث کند و کرم شکم را
بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه مخلل باشد سده طحال بکشاید و بلغم را
از معده زایل گرداند و اشتها آورد باب ششم در توابل نمک حار یابس
بود تحلیل و تجفیف رطوبات کند و منع عفونات و تقویت هضم کند
و کثرت استعمال آن مضعف باه و بصر بود سرکه بارد یابس بود قمع صفرا
و منع عفونت و تطفیهٔ حرارت و تسکین دم و دفع تشنگی کند و عصاب
و میرود را مضر بود فلفل حار یابس ست جگر و معده را تقویت کند
و بادها بشکند زنجبیل حار یابس ست بادها بشکند و بلغم و رطوبات
زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند دارچینی حار یابس
بود تجفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند زیره
وکرویا حار یابس بود بادها بشکند و بلغم زایل کند و مقوی معده باشد
نانخواه حار یابس است رطوبت معده کم کند و جگر و گرده و مجاری
بول را مفید بود و ادرار بول آورد زعفران حار یابس است تقویت
کند

دل

دل و جگر و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را مضر بود شونیز حار
یابس بود قطع بلغم و کسر ریاح کند و حصاة را زایل کرداند کشنیز خشک بارد
یابس بود قابض و مانع بخار و صداع است قی و جشاء حامض را مفید بود
رازیانه حار یابس است باد را بشکند و سده بکشاید و مقوی بصر بود باب هفتم
در ریاحین و طیوب گل سرخ سرد و خشکست و مقوی اعضاء باطن و بوی آن
مقوی دل و دماغ بود سوسن و نسرین حار و یابس اند صرع و لقوه
و فالج را مفید بود شاهسفرم گرم و خشک باشد بوی آن خواب خوش
آرد و دل و دماغ را قوت دهد نرگس معتدلست و مایل بحرارت صداع
بارد و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند بنفشه و نیلوفر
بارد رطبند صداع گرم را مفید باشند مورد بارد یابس بود و روغن
آن موی سیاه کند بستان افروز بارد یابس بود و صداع را مفید باشد
و صفرا و تشنگی بنشاند و گزیدن عنکبوت را مفید بود مشک حار یابس
[illegible] باشد و مقوی و مفرح و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن تیز
کند و خفقان باز دارد عنبر گرم بود و در رطوبت و یبوست معتدل
و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود عود حار یابس است مفتح سده و
مقوی قلب و دماغ و مفرح بود خاییدن آن بوی دهان خوش کند
و خوردن آن رطوبت معده کم کند و قابض بود غالیه مفرح است

مسکوت وصه بوییدن آن مصروع را مفید بود و صداع بارد را و ضماد آن اورام
صلب را نرم کند و اختناق بدان او جاع رحم را مفید بود صندل بارد
یابس است خفقان و حمیات حاده و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود سنبل
حار یابس بود و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و اوجاع طحال
و یرقان را مفید بود لادن حار یابس بود موی برویاند و چون بخورند
ادرار بول کند و جنین میت بیرون آورد و بلغم زایل کند زباد
گرم است بدرجه سیم و در رطوبت و یبوست معتدل مقاله دوم
در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر بیست باب باب اول
در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت آن و امتحان تریاق بدانکه
کسی که ترکیب ادویه میکند باید که ادویه نیک تازه پیدا کند و آنرا
از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا بباید کوفت جدا جدا
بکوبد تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبند و بیزند وزن آن
همه درست کرده اند و همه باهم درهاون سحق کنند تا باهم آمیخته شود
و اگر بعسل معجون میکنند عسل خوش طعم خوش بوی آب ندیده
را کف بگیرند و ادویه دران ریزند و نیک بهم زنند و در ظرف
ریزند و باید که ظرف مملو نباشد و سر ظرف بپوشند تا سرد شود
و تا هفته بهر روز یکبار زمانی سر ظرف برمیدارند تا بخار آن برود

داز

وازفساد و غلیان ایمن شود واگر قرص سازند اگر در وی صمغ باشد صمغ بکوبند

وادویه بکوبند و ببیزند و بسرشند والا با آب اندک چندانکه ادویه بهم ملتصق شود بسرشند

وقرص سازند و در سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز

میگردانند تا کره نگیرد واگر مطبوخی ترتیب کنند مثل عناب و آلو بردو را

بشویند و گیاهها و تخمها پاک کنند و اول چوبها و بیخهای نیم کوفته در دیگ

ریزند و بعد ازان تخمها و بعد ازان فواکه و در عقب آن گیاهها ببرند بنفشه

و نیلوفر و پرسیاوشان و شکوفها در آخر همه باید ریخت واگر افتیمون

در مطبوخ کنند آن را در خرقه کتان بندند و در وقت فرو گرفتن در

دیگ اندازند دوسه جوش بزنند پس بفشارند و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر بخیسانند یا

در آب گرم حل کنند و بعد ازانکه مطبوخ را فرو گیرند و صاف کنند بر

سر آن ریزند واگر با مطبوخ سرداروج بود مثل ایارج و صبر و تربد و

سورنجان و سقمونیا آنرا بکوبند و بسرشند و حب سازند و فرو برند و

در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا کفی ازان مطبوخ بردارند و سرداروج

کوفته دران ریزند و بیاشامند پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند واگر

تخمی چند بریان کنند در ظرف نو بریان کنند یا تاوه را نیک گرم کنند

واز آتش فرود آورند و تخمها در وی ریزند و برهم میزنند چندانکه بوی

آن بدمد پس فرو گیرند و ادویه حجری مثل توتیا و کحل و حجر لاژورد و نوشادر

وامثال آن در هاون بکوبند و با آب سحق کنند پس بگذارند تا فرو نشیند پس آب
از ان بریزند و خشک کنند و بعد ازان بسایند و غسل ادویه حجری را مثل
مذکورات و اقلیمیا و خبث الحدید بدین طریق باید شست و ادویه که باید
سوخت مثل سرطان و پسته و کهربا در کوزه آب نارسیده کنند و در گل
گیرند و در تنور نهند و سرطان را اول دست و پای جدا کنند و شکم بشکافند
و با آب و نمک و خاکستر زر بشویند و بعد ازان با آب خالص بشویند و آنگاه
استعمال کنند و اگر در آب جو پزند بکوبند و در دیگ اندازند و اگر خواهند
که آبگینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چندانکه نزدیک بگداختن
شود پس بردارند و در آب قلیه اندازند و بعد ازان بسایند و صدف
و شبه را چون سوزانند در گل گیرند و در تنور نهند و عقرب را که سوزانند
زنده بگیرند و در ظرفی مسین نهند و سر آنرا بخمیر محکم کنند و در تنور نهند
و اگر مس سوزانند آنرا تنک سازند و هلیله و بلیله و آمله را بجوشانند
و صافی کنند و آن آب در دیگ مس میجوشانند
و آن صفایح مس را گرم میکنند و درین آب می اندازند تا پست و یکبار چنین
کنند بعد ازان فرو گیرند و آنچه راسب شده باشد بردارند و باز بر سر
آتش نهند و قدری بول گاو در ان ریزند و پست و یکبار دیگر آن
صفایح را گرم کنند و بعد ازان در ان اندازند و رسوب این را با آن رسوب
ضم کرده بسایند و فولاد را همچنین سوزانند اما سوختن نقره چنان بود

نقره ه

که بسوهان بسایند و بعد از آن در آب نمک بجوشانند در کفچهٔ آهنین تا محترق
شود و اگر نسوزد اندک کبریت زرد در آب اندازند که شود و سرب را همچنین
سوزانند و اگر زر سوزانند آنرا بسوهان بسایند و پارهٔ سرب را نیز
با آن بسایند و با هم بگدازند پس رها کنند تا سرد شود و باز بسایند و
پارهٔ دیگر سرب با آن بسایند و با آب نمک در کفچهٔ آهنین کنند و می
جوشانند تا آب نیست شود پس در هاون کنند و بسایند اما مقدار
زمان بقاء قوت ادویهٔ مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق کبیر
بعد از پنج سال تا هفت سال استعمال کنند زیرا که تاثیر و قوت این
مرکب بلا مضرت بعد ازین مدت بظهور میرسد و تا سی سال قوت او
در تزاید بود و بعد از آن قوی باشد اما نقصان پذیرد تا بشصت
سال رسد آنگاه همچون معاجین کبار باشد اما تریاق نو بغایت قوی
باشد و استعمال آن در سموم ادویهٔ قاتله و نهش هوام و افاعی کنند
و تریاق غزره و مثرودیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت
آن تا هفت سال باقی باشد و قرص افاعی و اندروخورون و عنصل بعد از
دو ماه استعمال کنند و تا دو سال موثر باشد و فلونیا رومی و فارسی
و برشعثا بعد از شش ماه استعمال کنند و تاثیر آن سه سال باشد و
دواء المسک و بنجوش و مادة الحیوة و اطریفلات از دو ماه تا سه سال

سوخته ه

نیکو بود و حبوب و معاجین و جوارشات مسهله مثل معجون خیار شنبر
و شهریاران و سفرجلی فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد و تا
دو ماه نیک باشد و قوت سفوف تا دو ماه نیک بود و قوت قرصها
تا شش ماه و مرهم همچنین بود و روغنها تا متغیر نشده باشد استعمال توان
کرد ولیکن چون بوی آن متغیر شود بهیچ کار نشاید الا روغن بلسان
و مومیایی که هرچند کهنه تر شود بهتر بود اما اشربه در روزی که بسازند
استعمال توان کرد و قوت آن تا چهار سال باقی بود و مطبوخ فی الحال که
بجوشانند استعمال کنند و چون ده ساعت بگذرد ضعیف شود
اما امتحان تریاق بدانکه تجربه تریاق بدان کنند که کسی دواء مسهل مثل
سقمونیا و شحم الحنظل بخورد و بعد از آن یکدرم تریاق بخورد اگر
اسهال بعد از آنکه ابتدا کرده باشد منقطع شود تریاق نیکست و
یا یکدرم بخورد خروس دهند و مار افعی یا یکی از هوام قاتله بر و
مسلط کنند اگر خروس بمیرد تریاق قوی باشد والا یا ضعیف یا
مغشوش بود و تریاق تا امتحان نکنند و قوت ضعف آن ندانند
استعمال آن نباید کرد اما مقدار تناول آن در گزیدن مار افعی و کلب
کلب یکمثقال و در گزیدن عقرب یکدرم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم
با سرکه و کسی که دوای سمی خورده باشد نیم مثقال تا یکمثقال بخورد

دیگر

وکسی را که درد سینه وسعال مزمن باشد یا درد معده وامعا واحشا
وشهوت کلبی نافض بی تب بود دو دانک بخورد وکسی را که صرع
وسکتة وفالج ولقوه بود نیم درم تا یک درم بخورد وکسی را که قولنج
بود نیم درم باب دوم در تریاقها تریاق کبیر وآنرا تریاق فاروق
گویند تریاقی جلیل القدر عظیم المنفعة باشد ومقاومت با زهرها
واد ویها قاتل کند ومقوی دل ودماغ وکبد بود وقروح امعا
واسهال ونفث دم وبواسیر مغص وقولنج ودرد معده واستسقا
وکرم شکم وصداع وصمم وضعف کبد وبصر وبرص وجذام وبهق
واوجاع مفاصل وجمیع امراض سوداوی وبلغمی را مفید بود صفت
آن اقراص عنصل چهل وهشت مثقال قرص افاعی وقرص اندروخون
هریک بیست وچهار مثقال افیون وفلفل ودار فلفل هریک بیست و
چهار مثقال تخم شلغم بری سیر بری دارچینی ورق گل ایرسا غاریقون
رب السوس روغن بلسان هریک دوازده مثقال زعفران زنجبیل
ریوند فطراسالیون فنطافیلون فودنه جبلی فراسیون قسط مر اسطو
خودوس فلفل ابیض کنکرزد مشک طرامشیع قفاح اذخر صمغ بطم سکبینه
سنبل الطیب هریک شش مثقال جعده میعه سایله تخم کرفس سالیوس
حرف بابلی کادریوس نانخواه کافیطوس عصاره لحیة التیس ناردین

باب سنداب صح

فلفل اسود

مخنوم
سنبل رومی اقلیطی مشیح چینی ورق ساذج موخنطیا نانخم رازیانه طین
زاج محرق حماما وج حب بلسان صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا هریک چهار
مثقال دو قوقنه مقل الیهود جاوشیر سکبینج جندبیدستر ملا و آورد
قنطوریون باریک زراوند طویل هریک و مثقال عسل کف گرفته ده مدجح وه
رطل شراب ریحانی عتیق سه رطل ونیم آنچه کوفتنی باشد بکوبند وصمغ و
عصارات بخوسانند وادویه کوفته بروغن بلسان ملوث کردانند
ودر عسل وشراب بسرشند و در ظرفی نقره یا چینی کنند وظرف مملو
نسازند وهر روز سر آن برمیدارند وبعد از سالی استعمال کنند
سال
وبعضی بعد از پنجسال گفته اند وبعضی بعد از ده سال وبعضی دوازده
قرص اسقیل وآنرا عنصل نیز گویند طریق آنست که عنصل تازه در خمیر
گیرند وبریان کنند پس از خمیر بدر گیرند وآب آنرا سحق کنند وباهمچندان
دقیق کرسنه بیامیزند و دست بروغن گل بمالند وآنرا قرص سازند
قرص اندروخون مصطکی دارشیشعان قصب الذریره سلیخه فوا سارون
عود بلسان هریک شش مثقال قعاح اذخر زعفران هریک دوازده
مثقال
مثقال اقحوان بیست مثقال دارچینی وحماما هریک بیست وچهار
بکوبند وآنرا بحریر به بیزند وبشراب ریحانی یا بنیذ مویزی بسرشند
ودست بروغن بلسان چرب کنند وآنرا قرص سازند قرص افاعی

افعی جوان ماده اشقر سرپهن حاصل کند و ماده را بدان بدانند که او
جهار نیش بود و نر را دو نیش و جوانرا بدان بدانند که بغایت متحرک بود
و سر برداشته و جشم او سرخ بود و باید که در بهار صید کنند و در روز از
سر و دنبال او چار انگشت جدا کنند و بشکافند و پاک بشویند و در دیگی
کواره نهند و آب و روغن زیت ریزند و نمک و شاخهای شبث در و اندازند
و میجوشانند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا شود و گوشت
خالص در هاون سنکین نیک بکوبند و با ربع آن کعک بیامیزند و باهم
بسایند و با آن عرق ببرشند و دست بروغن بلسان چرب کنند
و قرص سازند و در سایه خشک کنند جون در او هیچ نداوتی نماند در ظرفی
آبکینه کنند و نکه دارند تریاق عشره قایم مقام تریاق کبیر بود صفت
قرص حاما سنبل هندی ساذج لک امثا قرنفل دارجینی قیمولیا قسط
مرجنطیا نا هر یک دوازده مثقال قفاح اذخر عصاره لحیة التیس
مقل ازرق هر یک هشت مثقال عاقرقرحا رازیانه کبریت خام
تخم شبث اساروان قردمانا فربیون افسنتین نار دین شکوفه رز کل
باقلی تخم کرفس کوهی دو قوا فیتمون سنبل الطیب هر یک سه مثقال
کیتره خشخاش سفید فلفل سی مثقال بذر البنج بیست و هشت مثقال سلیخه
و ورق کل قرص اندروخون هر یک نه مثقال تخم سداب یکمثقال دانه

بنبیدا زند و باقی پوست بکنند

کهک

قطراسالیون

ترنج سماق شامی هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال فقاح
جار مثقال و نیم عصارهٔ قیصوم هشت مثقال و رق ترنج سیزده مثقال
آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با مقدار ادویه
عسل بسرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا یکمثقال تناول کنند تریاق
اربعه زهرها و بادها غلیظ و صرع ولقوه و یرقان و خفقان را
مفید بود صفته جنطیانا حب الغار زراوند مدحرج متساوی بکوبند و با سه
جندان عسل بسرشند شربتی یکمثقال باشد تریاق الافع فلفل ابیض
فرنجمشک فاشرا هر یک ده درم افیون حب الغار هر یک هفت درم
جنطیانا زراوند طویل زعفران جدوار عنصل هر یک جار درم
ناردین عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جند بیدستر یکدرم بکوبند
و با سه جندان عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند مثرودیطوس
مثرودیطوس از تریاقها بزرگست و منافع بیشمار دارد سلیخه قرنفل فلفل
سفید و سیاه سورنجان جعده سیر بری دوقو اکلیل الملک جنطیانا
روغن بلسان مقل هر یک هفت درم اسارون سقنقور هر یک جار
درم و نیم سنبل خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط
سیسالیوس کافیطوس قنه داره فلفل عصارهٔ لحیة التیس جند بیدستر جاوشیر
ساذج میعه هر یک شش درم زعفران غاریقون تخم سداب زنجبیل
هشت

کندر ده

دارچینی

دارچینی علک بطم کثیرا هریک ه درم فستق نار دین مصطکی صمغ عربی
قردمانا افیون بزرالبنج ورق گل مشک طرامشیع هریک پنجدرم ادویه
بکوبند وصمغها در شراب حل کنند و بعسل سه برابر ادویه بسرشند و
مثقالی بعد از شش ماه بخورند بزرگ دارو شبیه است تریاق و
منافع بسیار دارد صفته زعفران بزر البنج سفید هریک چارده درم
فلفل سفید دو درم افیون فرفیون هریک بیست درم سنبل میعه سایله
هریک دوازده درم ساذج قرنفل هریک چار درم لؤلؤ ناسفته بیست و هشت
نوشادر تخم سداب بری مسک کافور قاقله دارچینی سلیخه هریک درمی
تخم سپندان عاقرقرحا دارفلفل هریک چار درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر
هریک دو درم زرنباد درونج عقربی روغن بلسان قسط هریک هشت
درم چنانکه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند تریاقی
که دفع ضرر زهرها کند انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب خشک سی درم
سیر بری بیست درم نمک ده درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند و سه درم
تناول کنند بی تاخیری نوعی دیگر زراوند طویل و مدحرج هریک درمی و نیم
مر افیون سپندان زیره هریک درمی شونیز پنجدرم جنطیانا سه درم سداب
دو درم بکوبند و بعسل و آب چرچیر بسرشند و مثقالی تناول کنند
باب سیم در مفرحات مفرح معتدل لؤلؤ ناسفته بسد عود خام کا

کاوزبان هریک ده درم کهربا تخم کاسنی کشنیز هریک پنجدرم صندلین طباشیر
هریک هشت درم فلنجمشک افتیمون ورق گل هریک شش درم درونج زعفران
عنبر هریک دو درم سادج هندی زرنباد بالنگو خشخاش بنفشه گل ارمنی درمی
هریک چهار درم کافور یکدرم مسک نیمدرم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و مثقالی
تناول کنند مفرح یاقوتی لولوء ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی
دو درم بالنگو صندل سرخ بهمنین گل مختوم ریوند چینی هریک دو درم ورق
زر مثقالی حجر لاجورد مثقالی و نیم لعل عقیق کهربا نیلوفر زرشک کشنیز
تخم گل عود پوست ترنج کاوزبان تخم کاسنی کافور عنبر اشهب هریک سه درم
طباشیر صندل سفید ورق گل هریک پنجدرم سادج زرنباد درونج هریک
درمی و نیم مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یکدرم آمله هلیله کابلی هریک بیست
درم گلاب قند هریک منی شراب سیب و به و آب انار شیرین هریک
بیست درم مفرح حار قرفه قرنفل دارچینی سنبل فرنجمشک درونج
هریک ده درم زرنباد و کبابه قاقله هریک پنجدرم نارمشک
عود اشنه سادج هریک سه درم زعفران مصطکی هریک مثقالی عنبر اشهب
درمی مشک نیم مثقال ورق زر نیمدرم آمله در آب مویز جوشانیده
خشک کرده پانزده درم مجموع کوفته و بیخته و بعسل هلیله پرورده بسرشند
مفرح بارد ورق گل طباشیر بهمن سفید کاوزبان هریک دو درمی کشنیز
پنجدرمی

خشک

نیم درم زرشک دانه

خشک صندل هریک پنجدرم تخم تورک مغز تخم خیارین و کدو هریک دو درم
پرون کرده سه درم لولو ناسفته کهربا ببستد هریک دانگی بکوبند و بشیره قند
بسرشند آن خفقان گرم را مفید بود ببستد لولو کهربا گاوزبان گل ارمنی
هریک دو درم مسک یکدرم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند
آن خفقان سرد را نافع باشد گاوزبان درونج هریک شش درم زرنباد
سه درم بکوبند و بعسل بسرشند آن ضعف دل و خفقان و غشی را مفید بود
مصطکی دارچینی دارفلفل تمام فرنجمشک بادرونج و ساذج هریک پنجدرم
کشنیز خشک سنبل هریک سه درم کهربا لولو طباشیر هریک دو درم و نیم
بالنکو هشت درم مشک یکدرم زعفران نیمدرم بکوبند و بعسل هلیله بسرشند
دواء المسک حلو خفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب و معده را
مفید بود زرنباد درونج بهمنین ساذج سنبل قاقله قرفه قرنفل جندبیدستر
اشنه هریک درمی لولو ناسفته کهربا ببستد ابریشم خام بمقراض چیده هریک
درمی و نیم زنجبیل دارفلفل هریک نیم مثقال مسک دانگی بکوبند و بعسل
یا شیره قند بسرشند دواء المسک مر خفقان سوداوی و سوء المزاج قلب
را مفید بود سنبل مرمشک ساذج هریک دو درم زعفران تانخواه تخم
کرفس هریک چار درم صبر اسقوطری افسنتین رومی هریک هشت درم
ریوند چینی شش درم جندبیدستر درمی و نیم انوشدارو مقوی قلب و

معده و کبد باشد و مفرح و مقوی نفس و بدن و بوی دهان و رنگ رو نیکو
کند صفت ورق گل سرخ شش درم سعد پنج درم زعفران قرفه زرنب
دارچینی قاقله هیل جوز بوا بسباسه هریک دو درم مصطکی قرنفل
اسارون سنبل هریک سه درم بکوبند و بیزند و آمله یک رطل در نه
رطل آب بجوشانند تا با ثلثی آید پس صافی کنند و با دو رطل قند بقوام
آرند و ادویه کوفته دران ریزند و بچوب بید بزنند فلونیا رومی
قولنج و خفقان و اوجاع کبد و سعال را مفید بود زعفران پنج درم
فلفل سفید بذر البنج هریک پست درم افیون ده درم فطراسالیون
سنبل هریک چار درم تخم کرفس سه درم ساذج سلیخه عاقرقرحا حب بلسان
فرفیون هریک درمی بکوبند و بروغن بلسان ملوث کردانند و بعسل
سه برابر ادویه بسرشند و بعد از شش ماه درمی بخورند فلونیا فارسی
خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط را نافع باشد صفت
فلفل سفید بذر البنج هریک پست درم افیون ده درم زعفران پنج درم
سنبل عاقرقرحا فرفیون هریک دو درم جند بیدستر زرنباد درونج
هریک نیم درم لولو مشک هریک نیم مثقال کافور دانکی بکوبند و بعسل
سه وزن ادویه بسرشند و درمی بعد از شش ماه تناول کنند باب چهارم
در معاجین و اطریفلات معجون نجاح مسهل سوداء و اخلاط غلیظه باشد

بلیله سیاه بلیله آمله هریک ده درم اسطوخودوس تربد هریک پنجدرم بکوبند
وبعسل بسرشند شربتی پنجمثقال باشد معجون تربد قولنج بگشاید ودرد پشت
وبادها رامفید بود سقمونیا یکمثقال تربد ده مثقال خیربوا قاقله زنجبیل
دارچینی قرفه نارمشک قرنفل فلفل هریک درمی شکر ده مثقال مجموع
بکوبند وبعسل بسرشند شربتی پنجدرم باشد معجون خیارشنبر تربد بیست درم
بنفشه ده درم نمک هندی هفت درم رب السوس هفت درم رازیانه
وانیسون مصطکی هریک دو درم ونیم عسل خیارشنبر پنجاه درم فانید پنجاه درم
روغن بادام بیست درم ادویه را بکوبند وبعسل وفانید بسرشند
معجون حجر الیهود کلیه ومثانه را پاک گرداند وادرار بول کند تخم خربزه
وخیارین وکدو مجموع مقشر وحب کاکنج هریک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم
بکوبند وبعسل بسرشند شربتی یکمثقال باشد معجون عقرب کلیه ومثانه
از حصاة ورمل پاک کند عقرب سوخته درم ونیم جنطیانا یکدرم ونیم
زنجبیل یکدرم فلفل دارفلفل هریک دو درم کاکنج پنجدرم چند بیدستر
چاردرم بکوبند وبعسل بسرشند شربتی دو مکی باشد معجون حلتیت فلفل
ورق سداب متساوی بکوبند وبعسل بسرشند وشربتی یکمثقال بود
معجون کاکنج قروح کلیه ومثانه رامفید بود بزر البنج تخم کرفس رازیانه
هریک سه درم کاکنج بیست وپنج عدد کثیرا چاردرم بکوبند وبعسل
حب

می بخته بسرشند شربتی یکمثقال باشد معجون شهریاران قولنج و نفخ معده
وامعارا مفید بود زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا مصطکی قرنفل سلیخه
سنبل قاقله حب بلسان هریک چار درم ونیم سقمونیا سه درم ترید
حب النیل هریک هشت درم شکر سفید هفتاد درم بکوبند وبا سه چندان
ادویه عسل بیامیزند و شربتی دو مثقال بود معجون فلاسفه وآنرا
مادة الحیوة کویند مقوی قلب وآلات منی بود وبلغم ورباح و
اوجاع پشت ومفاصل رفع کند ورنک روی وبوی دهن خوش
کند وعقل بیفزاید فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی آمله شیطرج زراوند
مدحرج اصل بابونه جلغوزه جوزهندی خصیة الثعلب هریک ه درم مویز
طایفی پ درم مجموع کوفته بعسل سه برابر ادویه بسرشند معجون سر اهم ر
برشعثا اوجاع قولنج ورمد وپستانرا مفید افتد فلفل سفید وسیاه
هریک بیست درم بزرالبنج افیون مصری هریک ده درم زعفران
پنجدرم فرفیون سنبل عاقرقرحا هریک مثقالی بکوبند وبا صدو پنجاه
مثقال عسل بسرشند ودر ظرفی آبکینه کنند وبعد از چهار ماه مثقالی
بخورند معجون مشک وجع وبرودت کبد را مفید بود وسده بکشاید
مشک سلیخه سنبل سادج هندی لک ریوند جنطیانا هریک دو درم زعفران
نانخواه تخم کرفس مصطکی هریک سه درم عود قرنفل هریک نیمدرم بکوبند

والعسل

وبعسل سه برابر ادویه بسرشند و شربتی یکدرم باشد معجون ورد اورام
صلب کبد را مفید بود ورق گل چار ده درم سوسن اسمانجونی هفت
درم ریوند چینی لک مغسول هریک سه درم و نیم مر زعفران هریک نیمدرم
کوفته و بیخته بعسل بسرشند و شربتی یکمثقال بود معجون الراحة درد پشت
و ریاح را مفید بود و قولنج را بگشاید مصطکی دارفلفل فلفل قرنفل
زنجبیل جوزبوا سقمونیا کمون سداب خولنجان قرفه متساوی بکوبند
وبعسل یا شیرهٔ قند بسرشند شربتی مثقالی باشد معجون وج دمعه و سیلان
اشک را مفید بود وج حلیتث زنجبیل رازیانه متساوی بکوبند وبعسل
بسرشند و مثقالی تناول کنند معجون لبوب منی بیفزاید و قوت باه
دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت دهد و رنگ روی نیکو کند
مغز بادام و جوز و جلغوزه و حب زلم و فندق و پستی و نارجیل و
خشخاش و تودری سرخ و سفید و کنجد و تخم گزر و جرجیر و تخم پیاز
و تخم شلغم و اسبست و بهمنین و زنجبیل و دارفلفل و کبابه و فلفل و قرفه
و دارچینی و شقاقل و خولنجان و تخم بلبون اجزا متساوی با عسل سه برابر
ادویه بیامیزند و مثقالی یا دو مثقال تناول کنند معجون بنادر سطوس
مزاج سرد و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و
قولنج و حیض بگشاید و تنقیهٔ بدن کند از اخلاط غلیظ و بادها بشکند

سده بگشا وضیق نفس و اوجاع سینه وصداع وصرع وجذام را مفید بود صبر
اسقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی مصطکی
حب بلسان روغن بلسان وج فرفیون فلفل دار فلفل جنطیانا تامر
فقاح اذخر حاما هریک ده درم قسط مرکا دریوس پس افیتمون هریک
چار درم اسارون سلیخه سقمونیا هریک شش درم سنبل سه درم و نیم
مجموع بکوبند و بسه برابر ادویه عسل بسرشند و بعد از شش ماه چار درم
تناول کنند معجون سورنجان نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید
بود سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره پوست بیخ کبر
زیرهٔ کرمانی شیطرج هریک دو درم پوست هلیلهٔ زرد هفت درم
تخم کرفس رازیانه ورق حنا فلفل سفید نمک هندی سعتر هریک درم و
نیم ورق گل کشنیز خشک محموده زنجبیل هریک سه درم تربد پنجدرم
روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی یکدرم تا
پنجدرم باشد معجون بلادری رعشه و فالج و سکته و جمیع امراض
بارده را مفید بود زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل وج هریک
ده درم ورق سداب حلتیت جنطیانا نارزاوند حب الغار
جندبیدستر شیطرج خردل هریک پنج درم عسل بلادر پنج مثقال
ادویه بکوبند و بروغن جوز ملوث سازند و بعسل بسرشند

شربتی مثقالی باشد سنجرنیا جمیع امراض بارده و ریاح غلیظه و سوء
هضم و سوء استمرار و قولنج و عسر بول و اوجاع اسپنانرا مفید بود
جند بیدستر افیون دارجینی اسارون دو قوقو مو هر یک درمی فلفل
دارفلفل قسط قنه هر یک شش درم زعفران نیم درم بکوبند و بعسل
بسرشند و بعد از شش ماه و نیم مثقالی تناول کنند اطریفل کبیر
ریاح و بواسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ روی را نیکو کند
و باه بیفزاید هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و فلفل و دارفلفل هر یک
سه درم زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل تودری سرخ
و سفید لسان العصافیر کنجد خشخاش بهمنین هر یک درمی بکوبند و بروغن
بادام ملوث کردانند و بعسل بسرشند شربتی دو درم باشد اطریفل
صغیر هلیله زرد و سیاه و کابلی و بلیله و آمله متساوی بکوبند و بروغن
بادام ملوث کردانند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند اطریفل
کشنیزی صداع و بخارات معده را مفید بود هلیله کابلی و بلیله و آمله
و کشنیز خشک متساوی بکوبند و بعسل بسرشند اطریفل افتیمون امراض
سوداوی را مفید بود و موی دیر سفید شود هلیله کابلی بلیله آمله
هر یک ده درم سنا رکی افتیمون تربد هر یک پنج درم شیطرج سه درم
بسفایج درمی انیسون نمک هندی هر یک دو درم بکوبند و بعسل

شربتی مثقالی باشد اطریفل مقل بواسیر را مفید بود هلیله کابلی بلیله آمله هریک دو درم بکوبند و مقل شش درم در آب حل کنند و با عسل بیامیزند وادویه بدان بسرشند اطریفلی که برص وامراض بلغمی را مفید بود هلیله کابلی بیست درم بلیله آمله هریک ده درم برنج کابلی پانزده درم شیطرج سفید سادج زنجبیل هریک نیم درم بسفایج اسطوخودوس هریک هفت درم قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی انیسون قرنفل جوزبوا هریک ده درم فلفل دارفلفل تار مشک هریک چار درم بکوبند و بعسل بسرشند و چار درم تناول کنند آخر کرم دراز و کدودانه را بکشد برنج کابلی مقشر ده درم تربد قسط حب النیل هر یک پنج درم قنبیل ترمس شیح افسنتین افیتمون نغطی خردل سفید شحم حنظل سعد راسن هریک بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم باشد آخر عرق مدینی را مفید بود هلیله کابلی بلیله آمله ترنجبیل قنبیل مساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی سه مثقال باشد باب نهم در اشربه و لعوقات و مربیات و سکنجبینات شراب بنفشه تب صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات الصدر مفید بود و تلیین طبیعت و ادرار بول کند سر بنفشه تازه یکمن در چار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یکمن آبرا دو من قند بجاشنی نهند و بقوام آرند

شراب نیلوفر مبرد و مرطب بود و صداع و سعال گرم و حمیات
صفراوی را مفید بود صفت آن همچون صفت شراب بنفشه است
شراب عناب غلبهٔ دم و ماشرا و حصبه و جدری را نافع بود عناب
گرگانی یک رطل در چار رطل آب جوشانند و صافی کنند و با قند
بقوام آرند شراب به مقوی قلب و معده و قابض بود و تشنگی نشانند
به ترش تازه پاره کنند و دانه از آن بیرون کنند و در هاون سنگین
بکوبند و بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند شراب سیب
مقوی قلب و معده و مفرح بود و قی و اسهال باز دارد و آنرا
همچنین ترتیب کنند شراب انار صداع و تشنگی و قی صفراوی را مفید
بود و مقوی معده با شد آب انار مز بگیرند و با قند چندانکه مذاق را
خوش آید بقوام آرند شراب ورد حمیات صفراوی را مفید بود
و تسکین عطش و تلیین طبیعت کند و ورق گل تازه سرخ چار من در خمره
کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزد و شبانروزی بگذارند و نیک بدست
بمالند و در دیگ کنند و بجوشانند تا بوی و طعم گل با آب دهد پس
صافی کنند و هر یکمن آب را دو من قند بجاشنی نهند و بقوام آرند
واگر بعد از آنکه صافی کنند ~~و هر یکمن آب~~ را چار من دیگر ورق
گل در آن آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند پس با قند بقوام آرند

آنرا شراب ورد مکرر کویند و اسهال و فایدهٔ او بیش بود شراب
فواکه مقوی قلب و معده و احشا بود و قی صفراوی را مفید بود
به و سیب ترش و سماق و امرود و انار ترش و زرشک و زعرور
و نبق متساوی بکوبند و آب آن بکیرند و با قند بقوام آورند ح شراب ریباس اسهال صفراوی
و حمیات حاده و تشنکی را مفید بود و مقوی معده باشد ریباس
بکوبند و آب آن بکیرند و با قند بقوام آرند شراب توث اوجاع
حلق را مفید بود و آنرا همچنین سازند شراب خشخاش سعال و نزله
و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود خشخاش بکوبند و در خرقهٔ
کتان بندند و در دیک سنکین اندازند و بجوشانند و هر دم بیرون
آرند و بدست میمالند تا شیرهٔ آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند
شراب لیمو مقوی قلب و معده بود و صفرا و تشنکی بنشاند قند را
جلاب سازند و بقوام آرند و زمان فرو کرفتن آب لیمو چندانکه
احتیاج باشد در وی ریزند و بزنند و فرو کیرند و شراب حماض
و نارنج چنین سازند شراب صندل صندل مقاصری بسوهان بسایند
و پنجاه درم از آن در یکمن کلاب شبانروزی بخوبیایند پس بآتش
نرم بجوشانند پس بدست میمالند تا با نیمه آید پس صافی کنند و با یکمن
قند بقوام آرند شراب نعناع غثیان و قی و فواق را مفید بود دیک رطل

نعنا

نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا بانیمه آید و با دو رطل قند بقوام
آرند **شراب** زوفا ضیق نفس و ربو و سعال را مفید بود و سینه از
اخلاط پاک کند انجیر سفید بیست عدد مویز طایفی پنجاه عدد و بنفشه
چار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنجدرم بیخ مهک زوفای
خشک هر یک هفت درم مجموع در دو من آب بجوشانند تا بانیمه آید
پس صافی کنند و با یکمن قند بقوام آرند **شراب دینارى** شرابی بسیار
منفعت است سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود
وادرار بول وتلیین طبیعت کند بیخ پوست بیخ کاسنی پانزده
درم تخم سه تخم پانزده درم ورق گل ده درم ریوند چینی سه درم
مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند و ریوند کوفته در خرقه بندند
و در دیگ اندازند تا با چار دانک آید پس با دو من قند بقوام آرند
واگر بعد از انکه بقوام آید ریوند کوفته بران ریزند و بزنند اقوی
بود **شراب بزورى** پوست بیخ کاسنی بیست درم پوست بیخ
رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم تخم کاسنی هفت درم
تخم رازیانه پنجدرم سه تخم ده درم مجموع نیم کوفته در دو من آب
بجوشانند تا بانیمن آید و با یکمن قند بقوام آرند **شراب غوره**
آب غوره بگیرند و بجوشانند تا بچهار دانک آید و دو درم قرنفل

پوست بیخ کرفس پنجدرم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کلی پانزده درم صح

یکمن

دران اندازند و با قند بقوام آرند شراب انجبار اسهال دموی ونفث الدم تر را مفید بود وکبد ومعده را تقویت دهد انجبار هفت مثقال قرظ
پنج مثقال صندل سفید وسرخ هریک چار مثقال صندل بسوهان بسایند
باقی بکوبند وبجوشانند وبا یکمن قند بقوام آرند نافع باشد شراب اسطوخودوس
امراض سوداوی وبلغمی را مفید بود اسطوخودوس پرسیاوشان
هریک ده درم عود الصلیب بیخ مهک کاوزبان رازیانه تخم کرفس
تخم خطمی هریک پنجدرم سپستان سی عدد مویز طایفی بیست عدد
بنفشه ورق کل هریک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا
بثلث آید وبا سه رطل قند بقوام آرند نسخه اخری صمم وسده دماغ را
مفید بود اسطوخودوس ده درم بسفایج پنجدرم بالنکو کاوزبان
همچنین قند یا عسل رطلی شراب افسنتین سقوط اشتها وضعف معده را
مفید بود افسنتین صد درم در پنج رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید
وصافی کنند وبه در خمیر کیرند وبریان کنند وآب آن بکیرند ثلث
رطلی وشراب عسل هریک نصف رطلی مجموع باهم خلط کنند وبقوام
آرند شراب بخته جوش جهة ضعف معده وکبد وباه ودرد پشت ومفاصل
وفالج ولقوه وکیرد باج وادرار بول آب انکور نیک مثقالی صد من کوشت
بره بچه فربه بیست من در دیک کنند وبجوشانند وعود ده درم

زعفران

۹

زعفران و مصطکی و خولنجان و جوز بوا هر یک پنج درم قرنفل و بسباسه
و زرنباد و سعد هر یک سه درم سلیخه زنجبیل دارچینی عاقرقرحا سنبل
هر یک درمی مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و میجوشانند
تا گوشت مهرا شود و بعضی با لنگو و نعناع نیز بریزند و لحظه لحظه آن
کیسه را بدست می مالند و می افشارند و بعد از ان فرو گیرند و صافی
کنند و مشک دو دانگ و عنبر یکمثقال در رطلی گلاب حل کنند و بر سر آن
ریزند و با پنجمن قند یا عسل بقوام آرند میبه ضعف معده و کبد
وقی و تشنگی را مفید بود به رسیده پاره کنند و از دانه پاک کرده باشند
و در هاون سنگین یا چوبین بکوبند و بیست من از ان آب بگیرند
و ده من شراب صافی بستانند و ثفل به شبانروزی دران بخیسانند
وصافی کنند و آن ثفل را بآب بشویند چنانچه دران هیچ طعمی نماند
و بریزند و آن آبها با هم در دیگ گلین بجوشانند تا با نیمه آید پس دیگربار
بپالایند و با پنجمن قند یا عسل در دیگ کنند و قرنفل دو درم قاقله
کبار و صغار و زعفران ریشه و دارچینی هر یک سه درم مصطکی و
زنجبیل هر یک درمی و نیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ اندازند
بدست هم و بهر دم می مالند تا قوت بآب دهد پس بیرون آرند و بقوام آرند
و یکدرم مشک در گلاب حل کنند و دران ریزند و بزنند [illegible] ربوب

نوع قمری
بك قم [illegible] ودم زیلق
ملقمه کن و با نمك [illegible]
و اب قاح سحق کن تا باك
شود بعده با يك [illegible]
و يك نمك سحق كن
و خل [illegible] بر بين و
تبيخ بده تا سم ساعة
بعده در [illegible] روز
كفچه حديد بالنار
ب النى ملايم تا اب
شود بعده يك [illegible]
تا [illegible] در شود [illegible]
و يك نمك سحق كن
و با خل خمير كن و
اين ملقمه را [illegible]
اين خمير [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ربوب فواکه چنان باشد که آب آن بگیرند وبی شیرینی بقوام آرند رب اجاص
التهاب وحمیات ویبوست طبع وعطش را مفید بود آلو بیار در آب
بجوشانند وصافی کنند وآن آب بجوشانند تا بقوام آید وبیشتر ربو
بدین طریق گیرند سکنجبین ساده حمیات حاده وتشنگی وسده را
مفید بود وقطع صفرا وبلغم کند سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب
ویکمن قند یا عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری بارد استسقا وسوء
القنیه وحمیات حاده را مفید بود تخم کاسنی پنج درم تخم سه تخم پانزده درم
پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنج درم ونیم کوفته در سه رطل
آب ورطلی سرکه بخیسانند شبانروزی وبعد ازان بجوشانند وثفل
بدست بمالند وصافی کنند وبایکمن قند ورطلی سرکه بقوام آرند سکنجبین
بزوری حار سده بگشاید وادرار بول کند ومعده را از فضلات پاک
کند تخم کرفس ورازیانه وکاسنی وکشوث وانیسون هر یک پنج درم
پوست بیخ رازیانه وکرفس وکبر هر یک هفت درم غافت ریوند چینی
هر یک سه درم چنانچه گفته شد بسازند سکنجبین بزوری معتدل تخم
کاسنی رازیانه کرفس هر یک سه درم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی
هفت درم پوست بیخ رازیانه پنج درم سکنجبین سفرجلی تقویت معده و
کبد کند واشتها آرد وسده بگشاید وناقه را مفید بود یکمن آب به ویکمن

قند

[illegible]

قند و شکر رطلی یا کمتر بحسب اراده بقوام آرند سکنجبین عنصلی ربو و سعال
بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و امراض بلغمی را مفید بود سرکه ویلثر غنس ص
عنصلی ده من شراب صافی دو من عسل سه من در ظرفی کنند و زنجبیل
و رازیانه و انیسون و حلتیت و عاقرقرحا و فودنه و سداب و فلفل
هر یکی ده درم تخم کرفس و کمون و قردمانا هر یک پنج درم نیم کوفته در میان
آن ریزند و هفته یک بگذارند بعد از آن صافی کنند و نگاه دارند سرکه
عنصل عنصل را بکارد چوبین بشکافند و خارج و داخل آن پاک کنند و
یکمن از آن با ده من سرکه شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین رمانی
حمیات محرقه و معده و کبد را مفید بود آب انار مز پنجمن آب زرشک
یا غوره یا ریباس یا سرکه بحسب اراده یکمن گلاب سی درم با هم بیامیزند
و هر یکمن از آن یکمن قند بچاشنی نهند و بقوام آرند سکنجبین ریوند
اوجاع و سده کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ریوند چار ده درم
غاریقون تربد بسفایج تخم کاسنی هر یک هفت درم زنجبیل یکدرم نیم
کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید و با چهار رطل
قند با قوام آرند لعوق سپستان سعال و خشونت حلق و ریه را مفید
بود و طبیعت نرم کند سپستان دویست عدد مویز طایفی دانه بیرون
کرده چهل درم مغز خیار شنبر پانزده درم در سه من آب بجوشانند

تا بیک کاسه آید و با رطلی شکر بقوام آرند لعوق زوفا ربو و سعال
مزمن را مفید بود و ریه و سینه را پاک کند ایرسا زوفا هر یک
پست درم در سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی قند
بقوام آرند لعوق سپندان سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند حب
الرشاد ده درم پنج مهک چار درم رازیانه انیسون هر یک سه درم
نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی عسل بقوام
آرند لعوق طباشیر سل و قروح ریه را مفید بود صمغ عربی قاقله هر یک
شش درم نشاسته کثیرا هر یک ده درم طباشیر چار درم جلغوزه
هفت درم تخم خیار هفت درم قند شصت درم بکوبند و با رطلی
عسل و بیست درم روغن بادام بیامیزند لعوق حلبه سعال و
خشونت حلق و حنجره را مفید بود صمغ عربی کثیرا نشاسته پنج
مهک هر یک ده درم مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر هر یک
پنج درم حلبه چار درم قند پست درم بکوبند و درمیان رطلی
شیره قند کنند لعوق عنصل سعال رطب و ربو را مفید بود
عنصل بریان کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون زوفا
هر کدام درمی بکوبند و درمیان رطلی عسل کنند لعوق جلغوزه قروح
ریه و نفث دم و سعال بلغمی را مفید بود جلغوزه مقشر کثیرا

ابرسا صمغ عربی هریک ده درم بزرگ بریان خرما دانه بیرون کرده
هریک هفتاد درم با هم بسایند و بروغن کاو چرب کنند و در
میان عسل گرم ریزند لعوق رب السوس سعال مزمن را
مفید بود رب السوس کثیرا مغز بادام تخم رازیانه مساوی
بکوبند و درمیان عسل ریزند مار الاصول فالج ولقوه و صرع
واستسقا واوجاع مفاصل را مفید بود پوست بیخ کرفس
ورازیانه هریک ده درم بیخ اذخر پنجدرم تخم کرفس رازیانه انیسون
هریک چار درم مصطکی سنبل تفاح اذخر حب بلسان اسارون
جنطیانا هریک دو درم عود بلسان بوزیدان هریک درمی سلیخه تخم
سپندان هریک سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده بیست درم در
سه من آب بجوشانند تا یکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند آخر
اختناق رحم را مفید بود و طمث بگشاید پوست بیخ کرفس
وکبر هریک هفت درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کرفس
ورازیانه وانیسون وزراوند وقنطوریون دقیق عود وفاانیا
حب الرشاد هریک سه درم مویز طایفی پانزده درم آخر خصاه
کلیه ومثانه را مفید بود بیخ کرفس وکبر هریک پنجدرم ماش
هندی تخم خیار هریک هفت درم پرسیاوشان بیازدشتی هریک

تمت شکسته ریت
شمس جار ماهیت
کر زر بکش داد بروی
بادش ماهی
اگر تو زر کنی
سرخی از مس باز
کداز سخت ده از
روی اخلاص
عیار کش ده ماهر
کرده بحلوای بعد
بفروش در بازار
چندون جنیی کرده
دیگر نبود

سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب
بجوشانند تا با ثلث آید و با رطلی قند بقوام آرند و پنج درم حجر
الیهود بکوبند و با آن بیامیزند آفسنده و برودت کبد و طحال
و برودت معده و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود بوست
بیخ کرفس رازیانه هر یک سه درم بیخ اذخر فقاح اذخر هر یک
پنج درم مصطکی سنبل هر یک دو درمی و نیم لک عود بلسان هر یک دو
درم باد آورد غافث پوست بیخ کبر افسنتین ورق گل هر یک سه درم
مویز طایفی بیست درم انجیر ده عدد در دو من آب بجوشانند
تا با یکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند کلقند مقوی معده و دافع
بلغم بود ورق گل سرخ یکمن در دست بمالند تا پژمرده شود و
یکمن قند جلاب سازند و بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند و
هر گاه کم میشود باز قند میریزند تا چهل روز بگذرد و گلنگبین
نیز چنین سازند بنفشه شکر سر بنفشه نیک بمالند و نیمن از ان انگبین
شیره قند بر سر کنند و در آفتاب نهند سیب مربا مقوی قلب و
معده بود سیب شیرین پنجاه عدد را پوست باز کنند و در دیک
سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند و به مربی نیز چنین سازند اما
آنرا پاره کنند و اندرون آن پاک کنند بادام مربی سه رطل و بنقصان

باه را مفید بود و با دام مقشر در دوشاب بجوشانند و سه روز بگذارند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند و مکرر عسل بجوشانند هلیله پرورده معده را تقویت دهد و دفع بخار و ریاح بواسیر و تقویت بصر کند و ذهن تیز کند و امراض سودائی را مفید بود هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و آب و خاکستر زر بر سر آن ریزند و هر سه روز آب و خاکستر تازه میکنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگی سنگین با کمی جو نیم کوفته میجوشانند تا جو پخته شود آنگاه هلیله بیرون آرند و در و سوراخها بکنند و در ظرفی چینی یا کاشی نهند و عسل کف گرفته با شیرهٔ قند بر سر آن ریزند و بگذارند و بعد از بیست روز باز عسل بران ریزند و یکبار دیگر بجوشانند زنجبیل پرورده زنجبیل بیست روز در آب بجوشانند آنگاه پاره کنند و در آب و عسل بجوشانند تا آب منتفی شود و در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند تا پرورده شود شقاقل مربی باه بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید بود شقاقل ده روز در آب بجوشانند پس بیرون آرند و با عسل بجوشانند و در ظرفی ریزند ترنج مربی مقوی معده و مفرح باشد ترنج را پاره کنند و ترشی ازان بیرون کنند و بعضی پوست آن نیز باز کنند

قلعی را زیبق خاکستر کنند و سکو کرده و علم فرفیون سحق و یک دم سن بدهد و چون شود استعمال کن را بورة و ملح قلب

بسله ه

از اسب ... نی ... و سفید ... و ... و ... و ... ... بجوشانند ... از ... ... و ... ... [illegible]

اما اگر باشد بهتر بود و در دیگ سنگین با آب و عسل بجوشانند تا مایه او نیست شود پس در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند جوز مربی مقوی باه بود جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست خارج و داخل ازان پاک کنند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند

باب ششم در جوارشات جوارش عنبر خفقان و سوء هضم و اوجاع رحم را مفید بود قاقله صغار و کبار بسپاسه دارچینی هر یک چار درم زنجبیل دارفلفل قرفه قرنفل قرفه قرنفل زعفران هر یک ده درم اشنه سنبل مصطکی هر یک دو درم جوز بوا پنج درم مشک یکدرم بکوبند و بیزند و بعسل بسرشند و شربتی مثقالی باشد جوارش سفرجلی مسهل مقوی معده بود و قولنج بگشاید و بادها بشکنند بر رسیده یک رطل پاره کنند و در ده من سرکه یا شراب بجوشانند و بعد ازان بکوبند و بیفشارند و صافی کنند و با دو رطل عسل بقوام آرند آنگاه زنجبیل و دارچینی و دارفلفل هر یک دو درم هیل و قاقله و زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقونیا ده درم تربد سی درم بکوبند و دران میان ریزند تا با هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و بر سر سنگی یا تخته که برای این کار باشد پهن کنند بعد از آنکه آنرا چرب کرده باشند پس بگذارند تا خشک شود

سه درم عنبر

دیگر کارد

ویکارد پاره کنند و شربتی پنجمثقال باشد اقو به را در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود و آنگاه چار درم ازان با یکدرم سقمونیا و نیمدرم فلفل و نیمدرم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی ازان یکدرم باشد سفرجلی قابض ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود به رسیده دو من کوفته در خل خمر بجوشانند چنانچه مهرا شود پس صافی کنند و بایکمن قند بقوام آرند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل هر یک چار درم تخم کرفس و نانخواه هر یک درمی زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند چنانچه گفته شد و شربتی مثقالی باشد جوارشن تمری قولنج و اوجاع معده را مفید بود بوره ارمنی کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل هر یک دو درم و نیم سقمونیا زیره بریان کرده پنجدرم مغز بادام برگ سداب هر یک ده درم بکوبند و خرما نیک دانه بیرون کرده بیست درم شبانروزی در خل خمر خیسانیده تا حل شود پس بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه بدان بسرشند شربتی پنجمثقال باشد جوارشن کافور ضعف معده و سوء استمرار و بلغم غلیظ را مفید بود فلفل جوزبوا زنجبیل دارفلفل دارچینی بسباسه قرفه نارمشک فرنجمشک قرنفل کافور زعفران مساوی بکوبند و بعسل بسرشند جوارشن عود تقویت معده و ازاله رطوبت و بلغم کند قاقله صغار کبابه قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران

شربتی یکمثقال

هریک درمی عود فلفل هریک پنجدرم بکوبند و با شیرهٔ قند یا عسل بیامیزند
شربتی یکمثقال آن سنبل تخم کرفس انیسون مصطکی هریک درمی عود سه درم
بسباسه بلیله کابلی قرنفل قرنجشک هریک دو درم و نیم جوز بوا
یکدرم عرماحو ریپه درم ورق گل قصب الذریره هریک دو درم جوارش
بسباسه برودت معده و سوء هضم و ریاح غلیظه و بواسیر را مفید
بود بسباسه قرفه قاقله صغار و کبار زنجبیل دارچینی دار فلفل اسارون
هریک پنجدرم فلفل قرنفل هریک دو درم جوارش مصطکی برودت معده
و کبد و ریاح و سیلان لعاب را مفید بود مصطکی هفت درم بکوبند
و با رطلی قند بقوام آرند جوارش کمونی حمیات بلغمی و سوداوی
و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود زیره کرمانی شبانروزی
در سرکه خیسانیده و خشک کرده بریان کنند و چهل درم از آن با ورق
سداب و فلفل و زنجبیل هریک سه درم بورهٔ ارمنی ده درم بکوبند و
با سه چندان عسل بسرشند شربتی یکمثقال جوارش بلادر ذهن و فکر
صافی کند و رنگ روی نیکو گرداند فلفل دار فلفل بلیله کابلی بلیله
آمله جند بیدستر هریک چاردرم قسط سعد حب الغار هریک پنجدرم
بیامیزند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه دو درم بخورند جوارش
انزرج هضم طعام کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند بوت

بکوبند و باعسل بلادر
و روغن گاو هریک
پانزده درم

دارفلفل

ترنج سی درم قرنفل جوز بوا فلفل خیربوا دارچینی زنجبیل خولنجان از هر یک
درمی مسک ح انگی بکوبند و بعسل بسرشند جوارش مغلیا ثا بواسیر
ومغص وزحیر رامفید بود حرف بریان کرده زیره در سرکه خوابانیده
بریان کرده هریک ح زمی مصطکی سه درم پوست بلیله کابلی بروغن
گاو بریان کرده نیمدرم بکوبند و بگلاب بسرشند جوارش سماق
اسهال بازدارد سماق ده درم دانه مورد پنجدرم دانه انار شیرین
وترش هریک سی درم صمغ عربی گلنار هریک سه درم بکوبند و
بگلاب بسرشند شربتی یکمثقال بود جوارش مشک ضعف خفقان و
قلب ومعده رامفید بود مشک نیم مثقال قاقله خیربوا قرنفل
زنجبیل دارفلفل عود هریک ده درم دارچینی سه درم زعفران دو درم
قند مقدار ادویه بکوبند و بعسل بسرشند جوارش سقنقور مقوی
باه وکلیه بود تخم بلیون وپیاز و شلغم واسپست وگندنا وجرجیر
وانجیر وترب هریک سه درم حبة الخضرا لسان العصافیر کنجد جلغوزه
حب الرشاد عنصل بریان کرده هریک سه درم زنجبیل ششقاقل
خولنجان دارفلفل هریک پنجدرم جوز بوا بهمنین هریک دو درم سقنقور
پنجدرم فانید بوزن جمیع ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم
باشد جوارش مسمن بواسیر وهضم طعام رامفید بود وقوة باه

زنجبیل و فلفل هر یک ده درم دار فلفل سه درم فانید یکمن و نیم جوز و
کنجد مقشر هر یک پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال
بود جوارشن شهریاران برودت معده و کبد را مفید بود و
قولنج بگشاید و طبع نرم کند شیطرج زنجبیل فلفل دار فلفل قرفه قاقله
صغار و کبار قرنفل سادج بسباسه مصطکی دارچینی سنبل سلیخه
تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم افیتمون تربد هر یک
دوازده درم سقمونیا ده درم قند شصت درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی پنج مثقال جوارش کندر وجع و برودت و ضعف یکمثقال
معده را مفید بود فلفل دار فلفل قرنفل جوزبوا هر یک سه درم
کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید
شل دویه بکوبند و بعسل بسرشند آخر کند رشصت درم فلفل دار
فلفل هر یک ده درم خولنجان زنجبیل هر یک دوازده درم جوزبوا
قرنفل هر یک پنج درم مسک نیم درم جوارشن فلافلی برودت و
اوجاع معده و سوء استمرار و حشار حامض و شهوت کلبیه و ریاح
غلیظه را مفید بود فلفل سفید و سیاه دار فلفل هر یک بیست درم سیساليوس
عود بلسان ده درم حماما سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس
سلیخه اسارون راسن سیالوس هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند

شربتی

شربتی دو درم بود باب هفتم در قرصهای مسهله و غیرها قرص

طباشیر طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را

مفید بود طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو هر یک درمی و نیم

نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کیترا هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب بنکو

ببرشند شربتی مثقالی بود آخر ورق گل سرخ ترنجبین هر یک شش درم

طباشیر کیثرا هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند و بآب ترنجبین ببرشند

قرص طباشیر معتدل حمیات حاده و لهیب و عطش را مفید بود

طباشیر زرشک ورق گل هر یک درمی و نیم تخم خیارین و کدو و کاهو

کاسنی و تورک و صندل هر یک نیم دانک بکوبند و بلعاب بنکو ببرشند

قرص طباشیر پست ورق گل پنج درم تخم حماض شش درم طباشیر چهار

درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم بکوبند و بگلاب ببرشند

شربتی مثقالی بود آخر صمغ عربی تخم حماض بریان کرده نشاسته هر یک

دو درم ورق گل سه درم طباشیر سماق زرشک گل ارمنی هر یک

درمی و نیم قرص زرشک کبیر حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را

مفید بود عصاره زرشک مغز سه تخم هر یک سه درم ورق گل ترنجبین

هر یک شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی

سنبل غافت روناس لک ریوند چینی هر یک دو درم زعفران یکدرم بکوبند

نرم ه

سرخ ه

درم کافور نیم ه

تخم کاسنی

وآب ترنجبین ببرشند اقراص غیر زرشک دانه پرون کرده پانزده درم تخم خیارین هریک سه درم ورق گل پنج درم ریوند چینی سنبل هریک درمی

بکوبند وبسکنجبین ببرشند قرص کهربا نفث دم ونزفیه را مفید بود خشخاش سفید مصطکی کهربا هریک ده درم زعفران دو درم بکوبند و

بآب ببرشند قرص کلنار اسهال ونزف دم را مفید بود سلیخه طین مختوم صمغ عربی متساوی بکوبند وبآب کلنار ببرشند قرص جکست

سده کبد وطحال را مفید بود تخم جنکشت وتخم کاسنی وتورک ومغز تخم کدو متساوی بکوبند وسکنجبین ببرشند قرص افسنتین سده کبد و

طحال وعسر بول وامراض بلغمی را مفید بود افسنتین تخم کاسنی تخم کرفس انیسون اسارون بادام تلخ متساوی بکوبند وبآب قراح قرص

سازند قرص ورد حمیات بلغمی وصفراوی را مفید بود ورق گل هفت درم عصارهٔ غافت طباشیر سنبل رب السوس هریک

درمی بکوبند وبآب ببرشند اقراص اوجاع معده وحمیات بلغمی را مفید بود ورق گل شش درم پنج مهک جار درم سنبل یکدرم قرص

ریوند حمیات مزمنه وامراض کبد وطحال را مفید بود ریوند چینی شش درم روناس لک هریک سه درم تخم کرفس انیسون عصارهٔ

غافت هریک دو درم بکوبند وبآب ببرشند قرص کافور حمیات

حاده

حاده و دق را مفید بود ورق گل شش درم صمغ عربی طباشیر هر یک
چار درم مغز تخم خیار کدو و تخم توزک و پنج مهک هر یک هشت درم
نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب
بکو ببرشند قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و رمد را
مفید بود بنفشه دو درم تربد یکدرم پنج مهک یکدرم هلیله زرد نیمدرم
رب سوس ده سعمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و باب ببرشند و این شربتی
باشد آخر بنفشه ده درم تربد پنج مهک هر یک سه درم بکوبند و
باب ببرشند شربتی سه درم باشد قرص کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید
بود تخم کرفس شهدانه هر یک شش درم رازیانه دو درم زعفران حب
بیست وده الصنوبر تخم حماض مغز بادام افیون هر یک سه درم حب کاکنج پنج
عدد تخم خیارین مقشر بکوبند و باب رازیانه ببرشند شربتی مثقالی ست درم ده
بود قرص خشخاش قروح ریه و درد سینه را مفید بود ورق گل
صمغ عربی هر یک چار درم نشاسته کیثرا پنج مهک هر یک دو درم
زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم طباشیر نیمدرم
قرصی که سل و نفث دم را نافع بود گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر یک
شش درم سرطان سوخته ده درم کیثرا طباشیر شادنج هر یک نیمدرم
پنج مهک سه درم بکوبند و باب کاوزبان ببرشند شربتی دو درم آخر

تخم خیارین مقشر چند درم تخم تودری پنج مصطکی هر یک چار درم طباشیر سرطان
سوخته هر یک دو درم نشاسته کتیرا هر یک درمی **باب هشتم در حبها**
حب ایارج تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکته و سبل
و غشاوه را مفید بود ایارج فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک درمی
غاریقون انیسون هر یک نیم درم شحم الحنظل نمک هندی هر یک
دانگی و نیم بکوبند و باب رازیانه بسرشند و آن شربتی باشد حب
ذهب اوجاع معده و امراض دماغ و ظلمت عین را نافع بود صبر
اسقوطری بیست درم بکوبند و باب قراح بسرشند شربتی دو درم
باشد حب شبیار صبر اسقوطری مصطکی عصاره افسنتین هر یک دو درم
سقمونیا شحم الحنظل هر یک درمی بکوبند و باب کرفس بسرشند شربتی
یکمثقال حب صبر اوجاع نقرس و مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود
و تنقیه دماغ و معده کند از بلغم صبر اسقوطری مثقالی تربد حب النیل
هر یک درمی غاریقون انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی
هر یک دانگی و نیم مقل کتیرا هر یک دانگی بکوبند و باب کرفس حب سازند
حب سورنجان مفاصل و عرق النسا را مفید بود صبر اسقوطری
تربد سفید ماهی زهره هر یک درمی سورنجان یکمثقال کتیرا شحم
حنظل هر یک دانگی حب النیل غاریقون هر یک نیم درم نمک هندی دانگی و نیم

بکوبند

بکوبند و باب کرفس بسرشند و این شربتی باشد حب بنفشه تنقیه دماغ از بلغم
و صفرا کند و ضعف بصر و معده را مفید بود بنفشه دو درم تربد یکدرم
رب السوس هلیله زرد هر یک نیم درم انیسون و انکی سقمونیا بریان
کرده نیم دانک بکوبند و باب قراح بسرشند و این شربتی باشد حب
اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید
بود هلیله زرد و کابلی هر یک پنجدرم تربد هفت درم صبر اسقوطری شش درم
اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون هر یک سه درم شحم الحنظل
یکدرم و نیم قرنفل فودنه هر یک درمی بکوبند و باب بسرشند و حب
سازند شربتی سه درم باشد حب مقل بواسیر و اوجاع مقعد را مفید
بود هلیله سیاه بلیله آمله هر یک دو درم بکوبند و مقل شش درم در آب
کنند تا حل شود و ادویه بدان بسرشند شربتی دو درم باشد حب
غافت حمیات بلغمی و سوداوی را مفید بود صبر اسقوطری هلیله
زرد عصاره غافت متساوی بکوبند و باب بسرشند شربتی
یکمثقال بود حب سکبینج نقرس قولنج و اوجاع امعا و بواسیر را مفید بود
و حیض بکشاید سکبینج تخم کرفس انزروت هلیله زرد هر یک پنجدرم
تربد بیست درم شحم الحنظل سه درم بکوبند و باب بسرشند شربتی
سه درم حب اسطمیخیقون صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از

کمیزه

ان و ق ت ب ب ا ه و ر
د ر و غ ن ا س س ت ن
ز ا ل ک ن ت ا ل ه د ذ
ع ان و ق ت ن ح ا ر
و ح د ی د ن ق ر ه
ش ل د ا س س

ن ه ع ی از شدم
ی ز ی ب ق م ح لول
م کر ر ب ر ن ج
ن و ی ز ی ب ق م
لول ب ز ن ی دو نوا
ن ش ب ت ا ح ک د
ب ر ن ج ن ا ل م ی
ش و د

م ک ر ر س ر ب
ا ر ک ن ی د و ر و
ی ح ل ز ی ب ق ر ی
ز ی د س ب م ح
ی ش و د

بلغم کند هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هریک سه درم
افتیمون پنجدرم ایارهٔ فیقرا ترید هریک هفت درم قرنفل یکدرم تخم
کرفس اسارون انیسون هریک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
یکمثقال بود آخر ترید دو درم صبر اسقوطری حب النیل هریک درمی
شحم الحنظل سقمونیا هریک دو دانک بکوبند وآب بسرشند شربتی مثقالی
بود حب افتیمون مسهل صفرا بود افتیمون دو درم غاریقون ترید سه درم
خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هریک
نمک هندی سه درم درمی بکوبند وآب رازیانه بسرشند واین شربتی
باشد آخر ایاره بسفایج هریک ده درم افتیمون سه درم غاریقون
نیمدرم اسطوخودوس هفت درم نمک هندی سه درم شربتی سه درم پنجدرم
باشد حب افاویه قولنج بگشاید و باد بشکند وطبیعت نرم کند زنجبیل
قرنفل دارچینی فلفل دار فلفل نار مشک مصطکی هریک درمی ونیم
سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند وحب سازند بمقدار
نخودی و هر حبی ازان نوبتی اسهال کند حب شیطرج اوجاع مفاصل
ولقوه وفالج رامفید بود وطمث بگشاید ترید ده درم صبر اسقوطری
بیست درم زنجبیل خردل سفید شیطرج وج هریک دو درم فلفل دار
فلفل عاقرقرحا هریک دو نیم فانید چار درم بکوبند وآب کنند تا

بسرشند

بسرشند شربتی سه درم باشد حب ایاره آخر علل سرد معده را مفید بود
ایاره فیقرا شش درم بلیله زرد چار درم نمک هندی دو درم و نیم
بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی دو درم و نیم باشد آخر ترید ایاره
فیقرا هر یک درمی نمک هندی نیم درم سقمونیا دانکی شحم الحنظل دانکی و نیم
بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی باشد حب السعال سعال را که از
حرارت بود مفید باشد مغز بادام مقشر و تخم خیارین مقشر نشاسته
صمغ عربی خشخاش هر یک درمی رب السوس دو درم باقلی سه درم بکوبند
و بلعاب بنکو بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی و در زیر زبان
نهند آخر سعال را که از برودت بود مفید باشد مغز بادام تلخ بر
پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس بیخ رازیانه متساوی بکوبند و
بلعاب بنکو بسرشند حبی که بوی دهن خوش کند جوز بوا قاقله قرنفل
قرنفل کافور دارچینی خولنجان هر یک درمی بکوبند مشک دانکی بگلاب ماورد
حل کنند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند آخر پوست ترنج ورق
ترنج فرنجمشک سنبل قرنفل جوز بوا تار مشک هیل زنجبیل کبابه بسباسه
سعد هر یک ده درم مشک یکدرم باب نهم در ایارجات
ایاره فیقرا امراض سر و معده و قولنج و مفاصل و فالج و لقوه
را مفید بود مصطکی زعفران حب بلسان سنبل اسارون سلیخه دار فلفل

ضماد مسهل چون بر شکم
ران ضماد نمایند اسهال
صفرا نماید و بر معده
اسهال بلغم نماید
و بر ورکین اسهال
سودا و بر ابهام
اسهال خون و از اسهال [illegible]
[illegible] سقمونیا
بکوبند و حنظل بقدر
نصف او و حلتیت [illegible]
بقدر حمص و زهره گاو
بقدر ربع و انبیر
تازه در [illegible] خنزیر
گرفته بجوشانند
تا امتزاج گیرد

شربت [illegible]
است جهت اوجاع
سینه و سرفه کهنه و [illegible]
درشتی [illegible] تنفس و صداع
معده و سده [illegible] مثقال
زنجبیل خشک ۷

و دارچینی عود بلسان هر یک دو درم صبر اسقوطری چار درم مجموع بکوبند و با هم بیامیزند و یکمثقال ازان استعمال کنند ایارهٔ جالینوس شحم حنظل غاریقون بصل الفار بریان کرده اشق سقمونیا هیوفاریقون هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل کمادریوس سلیخه فراسیون هر یک سه درم سکبینج زراوند طویل فلفل دارفلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون هر یک چار درم بکوبند و دو مثقال ازان شربتی باشد ایارهٔ لوغاذیا تنقیهٔ بدن از فضلات غلیظه لزجه کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و صرع و جذام و داء الثعلب و داء الفیل را مفید بود و اوجاع مفاصل و برص و بهق و سعفه و صمم و دوار و تغیر عقل و وسواس و امراض کلیه و مثانه را مفید بود شحم الحنظل نیم درم بصل الفار بریان کرده غاریقون سقمونیا حاشا وج حرتی سیاه بیخ بری هیوفاریقون فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج جند بیدستر فطراسالیون زراوند افسنتین فرفیون سنبل حماما زنجبیل خطیانا اسطوخودوس هر یک دو درم افتیمون کمادریوس مقل صبر اسقوطری هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چار مثقال بود یا جلابی از افتیمون و بسفایج و زوفا و پوست هلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس ایارهٔ روفس داء الثعلب را مفید بود و تنقیهٔ بدن از سودا و بلغم کند

در نسخهٔ دیگر مقل بسفایج افتیمون کمادریوس سلیخه نیست و باقیات هر یک چهار درم و شربتی یک مثقال

شحم الحنظل کادریوس هر یک بیست درم صبر اسقوطری پنج درم خولنجان
ده درم سکبینج جاوشیر هر یک بیست درم فطراسالیون زراوند مدحرج
فلفل ابیض سلیخه دارفلفل دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر هر یک دو درم
جنانچه گفته شد سازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود ایارج
ارکاغانیس امراض مزمنه و دوار و اوجاع مفاصل و جرب و کلب
کلب و تشنج و قولنج را مفید بود شحم حنظل بیست و دو درم فراسیون
اسطوخودوس سقمونیا فلفل دارفلفل خربق سیاه کادریوس هر یک
بیست درم بصل الفار بریان کرده صبر فرفیون زعفران جنطیانا
فطراسالیون اشق جاوشیر هر یک ده درم جعده دارچینی سکبینج
مر سنبل اذخر فودنه جبلی زراوند مدحرج هر یک دو درم جعده دار
چینی سکبینج بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال باشد ایارج
شیخ الرئیس خربق سیاه یکدرم شحم حنظل مثقالی صبر پنج درم ملح هندی
درمی و نیم غاریقون مثقالی حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی فلفل
سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال وج حماما اسارون حاشا حب بلسان
سعتر تخم کرفس دوقو تخم کرز هر یک سه درم گاوزبان ده درم تخم
شاهسفرم تخم فرنجمشک بالنکو تخم اترج نعناع هر یک دو درم افتیمون
درمی و نیم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال بود بعد از شش ماه

تخم کشوث پنج مثقال از هر یک ... سازند ... تخمها را هم کوفته ... کادریوس ... بقوام ... ده مثقال

بعد از شش ماه

ایارهٔ که مقوی بصر بود و صداع و علل معده و کبد و طحال را مفید بود
شحم حنظل دو درم کادریوس سلیخه فلفل سفید و سیاه هریک دو درم
صبر اسقوطری مرزعفران هریک درمی سقمونیا شش درم عصارهٔ
افسنتین دو درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی چار درم بود باب دهم
در سفوفها سفوف انار دانه ضعف کبد و معده و امعا و تشنگی و قی
و اسهال را مفید بود انار دانه بریان کرده پانزده درم زیرهٔ کرمانی
در سرکه خوسانیده بریان کرده خرنوب سماق دانه مورد پست کنار
آرد سویق شاه بلوط کشنیز بریان کرده قرظ هریک پنج درم بکوبند
و با هم بیامیزند آنچه انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مورد زیرهٔ
موصوف سویق پست کنار کشنیز بریان کرده خرنوب هریک پنج درم
سک رامک هریک دو درم و نیم سفوف مقلیاثا اسهال و مغص و
زحیر و ضعف معده و بواسیر را مفید بود سفوف بریان کرده سی درم
زیرهٔ موصوف ده درم بزرک تخم کنند تا هلیلهٔ سیاه در زیت خوسانیده
هریک پنج درم مصطکی دو درم بزرک تخم کنند مجموع بکوبند و مثقالی
باب سرد بخورند سفوف نشاسته اسهال و سحج را مفید بود بکو
مورد شک تخم شاهسفرم مجموع بریان کرده نشاسته صمغ عربی گل
ارمنی هریک ده درم بکوبند و پنج درم با گلاب بخورند سفوف سماق

اسهال و تشنگی را مفید بود و سماق انار دانه زرشک هر سه بریان کرده
هریک ده درم مورد دانه پنجدرم خرنوب سی درم صمغ عربی گلنار هریک درمی
بکوبند و مثقالی بخورند سفوف زرشک مقوی معده و حابس بود
زرشک و انار دانه و سماق بریان کرده نانخواه زنجبیل آرد سنو هر یک
ده درم بکوبند و استعمال نمایند سفوف بزور بادها بشکند نانخواه
کرویا انیسون تخم کرفس هریک دو درم قرنفل قاقله صغار زنجبیل
دارفلفل هریک نیم درم قند بیست مثقال آخر اشتها آرد و رنگ روی
نیکو کند و زنان حامله را مفید بود زرنباد تخم کرفس هریک درمی
نانخواه کندر هریک سه درم چند بید ستر نیم درم زیره کرمانی دو درم
کیچز دو درم قند بیست درم آخر سرعت خروج منی را که از حرارت
باشد مفید بود بنکو دو درم تخم تورک سه درم کشنیز یکدرم بکوبند
و مثقالی بخورند آخر لدغ عقارب را مفید بود ریوند چینی زراوند
طویل بیخ کبر عاقرقرحا هریک ده درم بکوبند شربتی سه درم باشد
آخر نقرس و وجع مفاصل را مفید بود سورنجان ده درم قند
پنجدرم زعفران دانگی آخر اوجاع و ضعف معده را نافع بود نعناع
قاقله سنبل برماحور سعد هریک دو درم مصطکی تخم کرفس ورق
گل کهربا هریک سه درم نمک اذخر هریک درمی بکوبند و سه درم بخورند

آخر فواق که از امتلا بود زایل کند فطراسالیون سعد کمون هر یک
سه درم آخرسده و صلابت طحال را مفید بود تخم کاسنی گزمازج
هر یک پنج درم تخم فنجنکشت یکدرم و نیم بکوبند و سه درم بخورند

باب پانزدهم در مطبوخات و نقوعات مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط رقیقه
بود و حمیات حاده را مفید بود سنا رمکی هفت درم بنفشه پنج درم کاسنی
نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه کیلی هر یک
بیست عدد تمر هندی ده درم ورق گل چار درم ترنجبین خیارشنبر
هر یک پانزده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود سنا پنج درم پنج
مهک سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر
بنفشه هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان
آلو سیاه هر یک بیست عدد خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم
مطبوخ افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض
سوداوی را نافع بود سنا پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی ده درم
ورق گل افتیمون هر یک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چار
درم بالنکو کاوزبان بلیله آمله اسطوخودوس بسفایج پنج مهک
تخم کشوث شاهتره هر یک سه درم تربد دو درم در یک رطل آب بجوشانند
تا با نیم رطل آید و در وقت فرو گرفتن افتیمون در خرقه کتان بندند

ودران

مویز طایفی ده درم مجموع هم
از افتیمون در یک رطل
آب بجوشانند
تا بادو رطل آید

ودران اندازند تا دو سه جوش بزنند پس ترنجبین پانزده درم و خیارشنبر
بیست درم دران حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ
باشد پوست هلیلهٔ زرد ده درم پوست هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ کابلی هریک
هفت درم بلیلهٔ آمله هریک چار درم مویز طایفی ده درم آلو سیاه ده عدد
گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس هریک سه درم بسفایج نیم کوفته
ده درم غاریقون یکدرم افتیمون ده درم آخر پوست هلیلهٔ کابلی و سیاه
و تمر هندی هریک ده درم بلیله آمله غافث افسنتین گاوزبان بالنگو هریک
چار درم آلو سیاه بیست عدد مویز طایفی بیست درم سنا رمکی هفت
درم اسطوخودوس کافیطوس بسفایج هریک سه درم رازیانه
قرنفل سادج هریک دو درمی تخم فرنجمشک دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند انیسون
وصافی کنند غاریقون صبر اسقوطری هریک درمی و نیم شکر ده درم ترنجبین
بر سر آن ریزند و بیاشامند مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق و صفراء
حاده دفع کند پوست هلیلهٔ زرد هفت درم تمر هندی مویز طایفی
هریک پانزده درم آلو سیاه عناب هریک ده عدد ورق گل پنجدرم
خیارشنبر پانزده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب و اوجاع صدر و سعال
را مفید بود سپستان پنجدرم عناب ده عدد پستان بیست عدد انجیر سفید ده عدد
مویز طایفی پانزده درم بیخ مهک سه درم پرسیاوشان تخم خطمی زوفا

ملح نفطی حجر لاژورد
هریک دو دانگ
شحم الحنظل دانگی ده

سورنجان

خبازی هر یک چار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم شکر ده درم مطبوخ
اخلاط محرقه و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود سنا بنفشه
ده درم هیچ مهک سورنجان روباه ترکب هر یک پنجدرم تربد را زیانه تخم کاسنی
بنفشه هر یک سه درم انجیر و عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد
گلقند خیار شنبر ترنجبین هر یک ده درم مطبوخی که حمیات محرقه
و ذات الجنب را مفید بود سنا رمکی بنفشه هر یک پنجدرم نیلوفر چار درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی و خبازی هر یک سه درم
شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم نقوع صبر صداع سوداوی را
مفید بود افسنتین ده درم صبر اسقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل
آب در ظرفی کنند و روز در آفتاب می نهند و شب در جای گرم و بعد
از سه روز صافی کنند و بیست درم از آن با ده درم روغن بادام
بیاشامند نقوع هلیله مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید بود
پوست هلیله زرد ده درم آلو سیاه عناب هر یک بیست عدد
سپستان سی عدد تمر هندی بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو
هر یک سه درم خیار شنبر ده درم ترنجبین ده درم در سه رطل آب
گرم شبانروزی بخوسانند و رطلی از آن بیاشامند نقوع فواکه
مسهل صفرا بود آلو سیاه کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد

آلوی ...

مزمزی

تمرهندی پست درم زرد آلو خشک سی درم ترنجبین و نبات هر یک ده درم
در یک رطل آب خوسانند نقوعی که ادرار بول و طمث کند تخم خربزه کوفته
هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دو درم و نیم بکوبند و با سه رطل
آب در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم ازان بیاشامند
آلو بقایای امراض حاده را مفید بود و عروق را از فضول پاک کند
آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه مویز طایفی پست درم تمرهندی
سی درم تخم کاسنی کشوث کشنیز هر یک سه درم نیم کوفته در ظرفی کنند
و آب بران ریزند و در آفتاب نهند و شب جای گرم نهند و بعد از سه روز
چهل درم ازان با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند

باب دوازدهم

در حقنها حقنه که در امراض حاده استعمال کنند انجیر ده عدد عناب
پست عدد سپستان سی عدد سنا هفت درم جو نیم کوفته ده درم سبوس
خشک هر یک کفی بنفشه پنج درم بجوشانند در پنج رطل آب تا با نیمه آید
و صافی کنند و شکر سرخ ده درم دران حل کنند و آبکامه و روغن بنفشه یا
کنجد بر سر آن ریزند و استعمال کنند حقنه که وجع پشت و قولنج را
مفید بود حلبه برگ هر یک ده درم عناب انجیر هر یک ده عدد
سپستان پست عدد خطمی خشک بابونه شبت هر یک کفی ناخواه رازیانج
هر یک سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با ثلث آید و صافی کنند

بوره نیمدرم نمک یکدرم مقل نیمدرم عسل و روغن کنجد هریک ده درم
باآن ضم کنند حقنه که برودت اعضاء سفلی را مفید بود مقل شق ورم وغیره
سکبینج هریک پنجدرم جاوشیر جندبیدستر هریک درمی نانخواه رازیانه تخم نیمدرم
کرفس سیالیوس هریک دو درم حلبه خشک شبث بابونه هریک هفت درم
در ۲ رطل شیر بز بجوشانند تا بثلثی آید وصافی کنند و باروغن کنجد رطل آب و آرد
و روغن گاو و عسل هریک ده درم بیامیزند و استعمال کنند حقنه
که حمیات حاده را مفید بود جو مقشر نیم کوفته خطمی بنفشه هریک کفی
عناب ده عدد سپستان مویز طایفی هریک بیست دانه روغن کنجد
و بنفشه و ترنجبین هریک ده درم نمک بوره هریک نیم درم حقنه
که نقرس و مفاصل را مفید بود شاهتره قیصوم زراوند بیخ
کبر قنطوریون ورق سپندان سعتر سورنجان حاشا هریک ده درم
شحم الحنظل مازریون هریک پنجدرم روغن کنجد بیست درم حقنه که نیمدرم
قولنج بلغمی را مفید بود خشک بابونه اکلیل الملک شبث هریک
کفی حلبه حرمل هریک هفت درم گندم بید انجیر خشک دانه مجموع نیم
کوفته هریک ده درم رازیانه تخم کرفس هریک درمی سپیوس
خطمی قنطوریون هریک پنجدرم انجیر ده عدد سداب تر سلق
هریک دسته عسل روغن زنبق و خیری ابکامه هریک ده درم بوره

ارمنی

مفید بود

ارمنی یکمثقال سکبینج یکدرم جاوشیر نیمدرم حقنه که سحج و قروح امعا را
پست کنار بلوط هر یک ده درم کلنار دانهٔ مورد ورق کل هر یک پنجدرم
ورق مورد دوازده درم با روغن کل ده درم بزنند و اقاقیا یکدرم
و بسّد و کاغذ سوخته هر یک دو درم نشاسته بریان کرده دم الاخوین
هر یک نیمدرم عصارهٔ لحیة التیس نیم درم بکوبند و با آن ضم کنند
حقنه که قولنج ریحی را مفید بود شحم الحنظل یکدرم قنطوریون باریک
پنجدرم ورق سداب فوذنه هر یک شش درم سعتر پنجدرم بجوشانند
و صافی کنند و عسل ده درم جند بیدستر و سکبینج و جاوشیر هر یک
نیمدرم با آن ضم کنند اخری بابونه شبث هر یک ده درم سداب خشک دانه سبوس
زیره بید انجیر هر یک هفت درم سکبینج سه درم مقل ازرق چهار درم شحم الحنظل یکدرم بوره نیم درم
روغن زیت پانزده درم حقنه که در امراض حاده استعمال کنند
عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چار درم انجیر ده عدد
خطمی سپوس هر یک کفی بجوشانند و آب چغندر سی درم روغن کنجد
بیست درم آبکامه ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند باب [illegible]
در شیافها و فرزجها شیافی که قولنج بگشاید جند بیدستر زهرهٔ گاو
و بوره قثاء الحمار متساوی بکوبند و شیاف سازند اخری بورهٔ ارمنی
نمک هندی شحم الحنظل متساوی بکوبند آخر ریاح غلیظه را مفید

بجوشانند و آب لسان الحمل پانزده درم زردهٔ بیضه بریان کرده ده درم ضم

آبکامه ده درم ضم

بود زهره گاو بوره قثاالحمار هریک دو درم بکوبند وبشکر
سرخ بسرشند آخر محرور المزاج را مفید بود و در عقب مسهلی
که تنقیه کند بکار برند ترنجبین پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی
نمک هریک دو درم بکوبند وبشکر معقود بسرشند آخر که قولنج
بلغمی را مفید بود سکبینج مقل بوره تخم الحنظل متساوی بکوبند و
بشکر سرخ بسرشند آخر در حمیات وامراض حاده بکار دارند
نمک هندی بوره خطمی متساوی آخر زحیر ورفتن خون از مقعد باز
دارد مرافیون کندر زعفران متساوی بکوبند وبآب کشنیز
بسرشند آخر مراقاقیا بزرالبنج صمغ عربی برنج بریان کرده هریک
درمی بکوبند وبآب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید و
اوجاع رحم را که از برودت باشد نافع بود کندر مقل قنه هریک
دو درم جاوشیر اشق زعفران جندبیدستر هریک درمی مصطکی
میعه روغن سوسن بابونه غار پیه مرغ وبط هریک سه درم صمغها
بگشانند وپیه بگذارند وباقی بکوبند وباهم بیامیزند وبصوفه بردارند
فرزجه که اختناق رحم را مفید بود پیه مرغ وبط وزعفران وسنبل
حماما مصطکی هریک درمی روغن بلسان وسوسن هریک سه درم
شمع شصت درم فرزجه که رفتن خون را مفید بود مراقاقیا هریک دو درم

ن و ع ی از ش[illegible] م س ی
ب ک ی ی ر د ه کو کرد
د د ط ح ل که س ر ب ب ا
ش د ا ی ن کو کرد را
ب ز ح ل ز ن ی د
ت از ح ل م کل س
ش و د ا ن و د ت
د ه ز ی ب ق ر و ی
ای ن ز ح ل م آ ا
ر ی ز ی ب ز ی ب ق
م ی ب ا ن ا ن د
ق ر ا ی ز ی ب د
ب ا س ت ا ت س
ع ی ک ن ی د
ز ی ب ق ب ا ل ا
م ی ا ی د ر د ب
ا ی ز ی ش ک ن
ی د و ب از ت س
ع ی د ک ن ی د ت ا
ف د ف ع ا ل و د
ت ز ی ب ف ف ر م ز

کلنار صدف سوخته نشاسته قرظ سوخته شب یمانی زعفران هریک یکدرم
افیون نیمدرم بکوبند وبآب بسرشند وبردارند اخرى اقاقیا ریوند
لادن زعفران کافور گل ارمنی متساوی بکوبند وبآب لسان الحمل
بیامیزند فرزجه که طمث بازدارد ورق گل پوست انار مورد
عوسج پوست طلع بجوشانند وباعصاره لحیة التیس استعمال کنند فرزجه
که ضعف رحم رامفید بود خب بلسان روغن ناردین هریک سه درم
قرنفل جوزبوا کتان سوخته هریک دو درم زیره دو درم جندبیدستر
نیمدرم فرزجه که ریاح رامفید بود تخم شبث کرفس سداب قند
سکبینج مصطکی زیره مرحاما قسط میعه سایله سنبل علک انباط اشق جندبیدستر
متساوی بکوبند وباروغن شبث ویابونه استعمال کنند فرزجه که دم
طمث بازدارد نیم درم شب یمانی نیم درم افیون بزرالبنج هریکی اکی فرزجه
مرداسنگ زاج کلنار طین مختوم گل ارمنی سرمه بکوبند وشیافه سازند وبردارند
فرزجه که فرج راگرم دارد تخم نار زیون گرم دانه بکوبند وبروغن زنبق
بیامیزند وبردارند فرزجه که فرج راتنگ وخوش کنند مشک وزعفران
در شراب بجوشانند وخرقهاء کتان دران اندازند تاآب برچیند وخشک
شود وآنرا پاره پاره کنند وبوقت حاجت پاره ازان بردارند بمیش
ازجماع فرزجه که فرج راتنگ کند قفاح اذخر یکدرم مازو دو درم

ابجد سی ر ر ن ا
ان لا ای ل ا ن ز ج بو
د فیرا ز ن بند ن ل ا
ابجا ل ن د

بکوبند و خرقه بشراب تر کنند و بآن بپالایند و خشک کنند و پاره از آن
بکار میدارند فرزجه که رطوبت فرج را باز دارد مازو تخم حماض هر یک
دو درم سرمه خبث الحدید هر یک نیم درم بکوبند و جفت و گلنار بجوشانند
و خرقه بدان تر کنند و بدین ادویه بپالایند و استعمال کنند باب چهاردهم
در روغنها روغن ناردین منافع بسیار دارد جمیع اوجاع و امراض
بارده را مفید بود و شرب و ضماد آن اوجاع اندرونی را نافع بود و
احتقان رحم بدان اوجاع رحم را و در احلیل چکانیدن کلیه و مثانه
را قصب الذریره ورق غار سعد عود بلسان ساذج اذخر راسن
ابهل مورد قردمانا مرزنجوش هر یک بیست درم بکوبند و در دیگی کنند
با شراب و آب چندانکه بر سر آن بایستد و پنج رطل روغن کنجد بران ریزند
و بآتش بجوشانند و صافی کنند و سنبل رومی و قرنفل و میعه نیم کوفته
کنند و با آب و شراب و این روغن صافی بجوشانند پس صافی کنند
و روغن بلسان شصت درم با آن ضم کنند و میجوشانند تا آب برود
و روغن بماند روغن قسط مقوی عصب بود و اوجاع بارده را مفید
باشد قسط قرقه اشنه ایرسا میعه ساذج هر یک ده درم مرنج درم
مجموع نیم کوفته شبی در سرکه خوسانند و در پنج رطل آب بجوشانند تا بار
آید و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند و میجوشانند تا آب برود

و روغن

و روغن بماند آنگاه قسط ده درم قلنه و سلیخه شش درم ورق مرماحوز شصت درم
نیم کوفته بشی و شراب ۲ رطلی و نیم خویسانیده و رطلی و نیم روغن کنجد
بر سر آن کنند و بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس صافی
کنند روغن مورد موی را برویاند و تقویت کند ورق مورد
تازه دوازده من بکوبند و در ده من آب بجوشانند و دو من
و نیم روغن کنجد بر سر آن ریزند و بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند روغن بابونه بابونه تازه بشویند و در سایه خشک کنند
و یک رطل از آن در ده رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند
و روغن افسنتین چنین گیرند آنچه بابونه گفتیم یا خشک یکمن در چهار من آب
بجوشانند تا یکمن آید و صافی کنند و با یکمن روغن کنجد بجوشانند
روغن گل ورق گل تازه یکمن بادام مقشر یا کنجد مقشر چهار من در
کیسه کنند و در زیر فراش کنند تا ورق گل خشک شود آنگاه
بادام را روغن گیرند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی رطلی
ورق گل بدست مالند و با یکمن روغن کنجد در شیشه کنند و با آفتاب بنهند
روغن بنفشه بادام بنفشه تازه یکمن با دو من بادام چنانچه گفته شد
سازد هند و روغن نیلوفر و نرگس و شقایق چنین گیرند روغن
کدو کدو را پوست بخراشند و مغز آن بدر کنند و بکوبند و آب بگیرند

و چار من ازان آب و یک من روغن کنجد بجوشانند روغن مصطکی ضعف

اورام معده را مفید بود و صلابات نرم کند یک رطل مصطکی در سه

رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا آب برود و روغن

بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن میجوشانند تا گداخته

شود روغن آمله تقویت و تسوید شعر کند آمله پوست بیخ صنوبر

مساوی نیم کوفته در آب بجوشانند و صافی کنند تا آنگاه که بار روغن

کنجد بجوشانند روغن غار دار الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود

ورق و حب غار در روغن شیره بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته

در آفتاب نهند روغن حسک عسر بول و درد کرده را مفید بود

زنجبیل چار درم حسک ده درم در رطلی آب بجوشانند تا با نیمه آید

و رطلی روغن کنجد بران ریزند و میجوشانند روغن زنبق امراض

بارده را مفید بود گل زنبق با روغن کنجد در ظرفی کنند و در آفتاب

نهند روغن یاسمین و خیری و اذخر همچنین کیرند روغن سوسن اورام

و صلابات نرم کند سلیخه قسط حب البان مصطکی هر یک ده درم

قرنفل قرفه هر یک پنج درم زعفران سه درم نیم کوفته با سی عدد

گل سوسن آسمانجونی ورق کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند

و در ظرفی کنند و در سایه بنهند و بعد از ده روز استعمال کنند روغن

سداب برودت کلیه و مثانه و رحم و استرخاء اعصاب و ریاح را مفید بود
نیم من ورق سداب در چهار من روغن کنجد و چهار من آب بجوشانند
تا روغن باقی ماند و روغن مرزنجوش همچنین گیرند روغنی که موی سطبر
و دراز کند ساذج حماما مازو و قسط هر یک سه درم لادن یکدرم زعفران
یکدرم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا بنیمه آید و صافی کنند
و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند آخر دانه مورد تخم کرفس
برگ مورد تخم چغندر گل شقایق پوست جوز تر لادن پرسیاوشان
متساوی بکوبند چنانکه گفته شد روغنی که بواسیر و امراض بارده را
مفید بود مقل ده درم اشق جاوشیر بسفایج حب البلسان مغز
بادام تلخ هر یک پنج درم و نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند
تا با رطلی آید و با رطلی روغن کنجد بجوشانند و استعمال کنند

باب پانزدهم در سعوطات و عطوسات و غراغر و سنونات سعوطی
که سهر و دماغ گرم را مفید بود آب کاهو روغن بنفشه یا نیلوفر شیر
زنان متساوی با هم بیامیزند و در بینی کشند آخر صداع گرم را
مفید بود طباشیر دو درم کافور نشاسته هر یک نیم درم بکوبند
و با روغن بنفشه بر کشند آخر صداع بارد و لقوه را مفید بود جندبیدستر
سترجا و شیر زعفران زهره کرگ متساوی بکوبند آخر جذام را مفید

بسایند آخر فالج و لقوه را مفید بود صبر شونیز بوره متساوی

بود و از فلفل ماميران شيطرج هريک درمی مشک طرامشيع فنجنکشت
هريک سه درم بکوبند و با روغن کنجد برکشند عطوسی که لقوه و فالج را
مفيد بود شحم الحنظل فلفل اسطوخودوس جند بيدستر کندش متساوی
بکوبند و در خرقه تنک بندند و ببويند آخر شونيز بوره جند بيدستر
شحم الحنظل فلفل هريک درمی کندش صبر هريک دو درم مرزنجوش
سه درم آخر کندش فلفل زنجبيل عاقرقرحا بوره نوشادر صبر دار
چينی مرزنجوش خربق سفيد جند بيدستر متساوی بکوبند آخر سبات
و صداع را مفيد بود خربق سياه مرزنجوش هريک ده درم اشنان
خردل کندش شونيز تخم کل هريک نيم درم مشک دانگی فلفل دار فلفل
هريک سه درم غرغره که فضلات از دماغ فرود آورد عاقرقرحا
زنجبيل دار فلفل هريک دو درم خردل فلفل هريک چهار درم انار
دانه نيم درم بکوبند و با سکنجبين عسلی بيامیزند و بدان غرغره کنند
غرغره که خناق و ذبحه را مفيد بود عدس کفی عناب ده عدد
رب تربک يکدرم بجوشانند و با ده درم آب کشنيز بيامیزند و
رب توت ده درم دران حل کنند غرغره که ذبحه و خناق را نفع دهد
و منفجر گرداند شير سی درم خمير ترش ده درم مرو رشک نيم درم
غرغره که سقوط لهات و اوجاع حلق را مفيد بود شبث ورق گل

عصارهٔ لحیة التیس در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند مضمضه
که درد دندان را مفید بود ورق غار یا حب غار در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند مضمضه که قلاع را مفید بود کشنیز خشک عدس
هر یک دو درم طباشیر یکدرم بکوبند و با آب کشنیز بیامیزند و
بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود
شب یمانی مازو هر یکی دو درم تخم گل چهار درم مر یکدرم بکوبند و با
ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبانرا مفید بود زنجبیل عاقر
قرحا فلفل خردل متساوی بکوبند و با آب گرم و سرکه بیامیزند
سنونی که دندانرا از چرک پاک کند شاخ گاو کوهی سوخته زبد
البحر هر یک پنج درم نوشادر اذخر مصطکی هر یکی دو درم و نیم
شادنه یکدرم عاقرقرحا سه درم بکوبند و بمسواک در دندان مالند
سنونی که دندان که سیاه شده باشد پاک کند قنبیل ده درم
فلفل چهار درم حماما سه درم ساذج هندی دو درم مازو سوخته
هشت درم سنونی صدف شاخ گاو کوهی سرطان مجموع سوخته
زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته سه درم
بکوبند سنونی که بوی دهان خوش کند و لثه سخت گرداند و
دندان پاک گرداند شیح جوب رز جو نیم سوخته ملح اندرانی زبد

البج هریک ده درم عاقرقرحا کبابه ثمره گز هریک پنجدرم شب یمانی
دو درم قرنفل یکدرم سماق چهار درم سنونی که لثه سخت کرداند
و رطوبت آن زایل کند کلنار فودنه نمک سوخته هریک ده درم
نوشادر دو درم مویزج سه درم مازو یکدرم سنونی که قروح لثه
و سیلان خون ازان بازدارد ثمر گزشک هریک سه درم لحیة
التیس طین مختوم ابهل هریک درمی دارچینی پنجدرم سنونی فودنه
ده درم شب یمانی پنجدرم سنونی که دندان متحرک سخت کند ساق
کاوکوهی سوخته ده درم نمک سوخته پنجدرم زعفران مرسینل
مصطکی سداب هریک دو درم سماق کلنار هریک درمی سنونی
که بن دندان سخت کند فحم عود گزمازج بوره ارمنی زبد البحر متساوی
سنونی که درد دندانرا که از برودت باشد مفید بود فلفل
ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا میویزج زنجبیل هریک
چار درم آخر میویزج پنج شبث قسط آخر که قلع اسنان کند
شب یمانی و ... متساوی بکوبند و بران دندان نهند چنانچه بدندان
دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که برآید آخر بیشتر در اطراف دندان
فرو برد و زاج و مازو و میویزج و شب یمانی و دار فلفل بستانند
و بشمع و قطران بسرشند و بر دندان نهند آخر عاقرقرحا

آخر شیر شونیز هریک دو درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند

در سرکه خوسانید چهل روز و بعد از آن بسایند و بیشتر در حوالی دندان
فرو برند و این دوا بنهند باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات و نطولات
طلایی که کلف و نمش را مفید بود پوست بیضه و اشنان با آب خربزه
پرورده آرد جو بیخ پوست نی عدس آرد باقلی فوفل زبد البحر
مامیران نخود بادام تلخ ایرسا حب بلسان زبد البحر راوند
مدحرج هریک ۲ درم فلفل تخم ترب کندش هریک درمی سرگین
کنجشک انزروت هریک ۲ درمی و نیم بکوبند و با آب سبوس بسرشند
طلایی که بهق سفید را مفید بود زرنیخ ده درم کندش شیطرج
هریک پنج درم بکوبند و بروغن زیت بسرشند طلایی که برص را
بر شیطرج خربق سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب روناس خردل
متساوی بکوبند و با سرکه و آب مورد طلا کنند طلایی که بهق
سیاه و سفید را مفید بود کندش خربق سفید مویزج سقمونیا
هریک ده درم شقایق بیست درم روناس شیطرج خردل ازریون
تخم ترب شحم الحنظل هریک هشت درم بکوبند و بسرکه بسرشند طلایی
که جرب را مفید بود کبریت فلفل مرداسنج چرک نقره زراوند
زهره متساوی بکوبند و زیبق در زیت بکشند و همه با هم بیامیزند
و طلا کنند در آفتاب و شش ساعت بگذارند پس با آب اشنان

[illegible] متساوی بکوبند [illegible] زعفران [illegible]

استاد عمل شمسی عاما
... ه دن وه مستال ...
... مس وه مستال
... تولہ گھڑا

بشویند طلایی که جرب و قوبا را مفید بود زرنیخ اقلیمیا زر صبر مر
اقاقیا حضض سعد شیاف مامیثا زعفران کل ارمنی بکوبند و آب
کشنیز سبز بسرشند ضمادی که اورام حاره کبد را مفید بود صندلین
بابونه اکلیل الملک هریک سی درم ورق کل قوفل بنفشه آرد جو
هریک چهل درم بکوبند و بروغن کل بسرشند و بران نهند ضمادی
که ضعف کبد و استسقا را مفید بود سنبل مصطکی افسنتین صبر حضض
فیلزهره لادن هریک دو درم عود چار درم بکوبند و شمع ده درم
بگدازند و ادویه بدان بسرشند ضمادی که حرارت قلب و کبد
را ساکن کند شمع سفید سی درم روغن کل و بنفشه هریک بیست درم
باهم بگدازند و در هاون کنند و با گلاب و تورک و آب کشنیز
و کاسنی و بوستان افروز و خل خمر نیک بسایند و بر ان موضع نهند
ضمادی که صلابت طحال را مفید بود مقل ازرق بیست درم
باقلی ترمس کرسنه نخود اکلیل الملک حلبه بزرک بابونه سنبل
هریک پنج درم اشق ده درم بکوبند و رطلی انجیر در سرکه خوسانیده
تا حل شود و این ادویه بدان بسرشند و اندکی روغن شبت و بابونه
با آن ضم کنند و طلا کنند و اگر اشق در خل خمر بگدازند و طلا کنند
مفید بود آخر انجیر سیاه پنجاه عدد در سرکه خوسانیده و قسط چار درم

بادام

بادام تلخ ده درم پنج کبر پنج درم بکوبند و با روغن خیری و آن سرکه و انجیر
بسرشند و در حال خلو معده طلا کنند و دو ساعت بگذارند
ضمادی که نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود بنفشه صندل سفید
مغاث خطمی بنکوار آرد جو سورنجان متساوی بکوبند و با روغن کنجد
و سفیدهٔ بیضه و سرکه بسرشند ضماد سلویه اگر بر فم معده نهند قی
آرد و اگر بر ناف نهند اسهال و اگر بر زهار نهند ادرار بول کند برنج
کابلی قثاالحمار هریک سه درم خربق سفید مرداسنگ هریک چار درم
پیه بز پنجدرم دردی زیت ده درم شمع پنجدرم باهم بیامیزند و استعمال
کنند ضمادی که کسر و خلع را مفید بود مغاث گل ارمنی هریک بیست
درم مر خطمی هریک ده درم اقاقیا پنجدرم بکوبند و با سفیدهٔ بیضه
بسرشند آخرماتش مغاث خطمی گل ارمنی صبر هریک ده درم شب یمانی
راسن کندر سک زعفران هریک پنجدرم بکوبند و آب مورد بسرشند
آخرماتش بیست درم لادن گل ارمنی هریک ده درم زعفران سه درم
بکوبند و آب گز و سرکه و گلاب بسرشند ضمادی که بستان را بر حال
بگذارد و بزرگ نکند آرد جو ودع سوخته متساوی بکوبند و بسرکه
بسرشند و هر ماه سه روز بیاپی طلا کنند ضمادی که شیر از پستان
کم کند دردی سرکه اکلیل الملک آرد باقلی آب فودنه بسرشند

ضمادی که ورم بستان را مفید بود حلبه باقلی جو خطمی کعک هر یک ده درم زعفران نیم درم بکوبند و بسفیدهٔ تخم مرغ بسرشند ضمادی که سعفه را مفید بود زنجار اشق زراوند مقل خردل زاج متساوی بکوبند و با روغن گندم و عسل و سرکه بسرشند ضمادی که سعفه مزمنه را مفید بود نمک سوخته زاج سوخته کبریت مازو زرد چوبه مرداسنگ زراوند نطولی که سهر و زکام گرم را مفید بود بنفشه تخم کاهو هر یک پنج درم نیلوفر پوست خشخاش ورق گل بابونه هر یک کفی بجوشانند و سر بدان فرو دارند و بر سر ریزند نطولی که صداع بارد را مفید بود بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبث هر یک هفت درم تمام ورق غار شیح هر یک چار درم آخر مالیخولیا را مفید بود بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی رویاترک خشخاش گل سفید بابونه هر یک پنج درم سپستان بیست عدد بجوشانند و سر بخار آن بدارند و آب صافی آن با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند ضمادی که صداع ریحی را مفید بود بابونه اکلیل الملک تخم کرفس رازیانه زیره سعتر مرزنجوش شبث سذاب متساوی بجوشانند ضمادی که قولنج و عسر بول و ریاح بارده را مفید بود خشک بابونه اکلیل الملک شبث حلبه رویاترک خطمی رازیانه سوسن

بنفشه پنج خشخاش هر یک کفی بجوشانند و دران نشینند باب هفدهم

در ادویهٔ عین عزیز که ابتدا از نزول و انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاوه را مفید بود و مقوی بصر بود و رطوبت عین زایل کند توتیا هندی توبال مس پس سوخته لولو ناسفته بسد ساذج اقلیمیا زر صبر اسقوطری سرطان بحری زعفران سنبل هر یکی دو درم شادنج مغسول شش درم فلفل سفید دار فلفل نوشادر هر یکی درمی و نیم مشک دانکی کافور نیم دانک نسخه اخری اقلیمیا زر توتیا صبر مس سوخته توبال مس شادنه مغسول هر یکی درمی و نیم مشک دانکی باسلیقون کبیر جرب و سبل و ظفره و دمعه و حکهٔ عین را مفید بود اقلیمیا زر و نقره زبد البحر هر یکی ده درم مس سوخته پانزده درم اندرانی ساذج نمک هندی اسفیداج رصاص فلفل دار فلفل جند بیدستر سنبل اثمد هر یک دو درم قرنفل یکدرم صبر اسقوطری نیمدرم شنه نمک هندی هر یک درمی مامیران نوشادر زردچوبه هر یک سه درم پوست هلیله زرد چار درم نمک طعام پست و دو مثقال عصارهٔ مامیثا نیمدرم نمک مسحق کنند تا همچو غبار شود باسلیقون صغیر اقلیمیا زر زبد البحر هر یک سه درم مس سوخته پنجدرم اسفیداج نمک اندرانی نوشادر جعده فلفل دار فلفل هر یک دو درم شحم الحنظل مر هر یک نیمدرم

قرنفل اشنه هریک درمی روشنایی سبل وظلمه وجرب وبیاض و
ظلمت ودمعه وغشارا مفید بود شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیا
فضه نمک هندی بوره ارمنی زنگار دار فلفل هریک جار درم فلفل
سفید وسیاه زبدالبحر هریک هشت درم صبر سنبل قرنفل هریک
جار درم زنجبیل هلیلج هریک دو درم زعفران نوشادر هریک درمی
تلیه حرمس سوخته شادنج هریک پنجدرم فلفل دارفلفل زعفران شحم الحنظل هریک
نیمدرم زنکار صبر بوره ارمنی هریک درمی اقلیمیا زرد دو درم کحل زعفران
خاریدن وتاریکی وآب ریختن چشم رامفید بود زعفران سنبل هریک
دو درم فلفل دانکی ونیم دارفلفل یکدرم نوشادر نیم درم مازوی
سوخته سه درم کافور نیم دانک کحل الجواهر مقوی بصر بود اثمد هفت درم
مارقشیشا پنجدرم اقلیمیا ذهب مغسول بسّد لولو ناسفته هریک
سه درم زعفران نیمدرم شادنه دو درم کحل سادج تقویت عین
کند ومژه برویاند سرمه شش درم مارقشیشا جار درم اقلیمیا
ذهب دو درم زعفران وبسّد هریک نیمدرم سادج یکدرم قرنفل
قیراطی لولو دانکی ونیم کحل سیحی ظلمت وحکه ودمعه رامفید بود
شادنه دو درم خون سیاوشان قاقله سک هریک دانکی
مس سوخته مازو هریک درمی سادج دو دانک سنبل ودار فلفل

هر یک نیم درم کافور نیم دانگ کحل توتیا بیاض را زایل کند زبد البحر
اقلیمیا ر ذهب سرکین سوسمار مرجان مرقشیثا سرطان بحری هر یک
چهار دانگ اثمد پنج درم شادنه لؤلؤ ناسفته هر یک نیم درم توتیای
هندی سه درم زنگار نوشادر فلفل دارفلفل سنبل قرنفل هر یک
دانگی و نیم ماميران نمک هندی هر یک دو دانگ کحل اغبر جرب و
قروح را مفید بود توتیا سه درم توبال مس یکدرم و نیم شیح سوخته
لؤلؤ اقلیمیا رزر و اقلیمیا نقره هر یک درمی کحل رمادی مقوی بصر
و ناشف رطوبت بود و جرب و سبل را مفید بود اثمد توتیای هندی
توبال مس شیح سوخته هر یک چار درم ماميران یکدرم کحلی که سبل را
مفید بود پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنجدرم فلفل سفید دو
درم نوشادر یکدرم شادنه مغسول ده درم برود حصرم جرب
و سبل و سلاق و دمعه را مفید بود توتیا کرمانی پوست هلیله
زرد هر یک پنجدرم زنجبیل دارفلفل هر یک سه درم و نیم آملج ماميران
هر یک دو درم بکوبند و باب غوره هفت روز بپرورند بعد از ان
خشک کنند و بسایند آنگاه توتیا زرد جوبه هر یک ده درم هلیله
زرد زنجبیل هر یک دو درم و نیم نمک هندی یکدرم برود بی
حرارت عین را ساکن کند اقلیمیا ر ذهب چار درم توتیای هندی

شیاف علائی از همین سازند

سرمه هر یک پنجدرم بسایند و بگلاب و خل خمر بسرشند و در خرقه کنند
و می شویند و میمالند بعد ازان خشک کنند و با دو دانگ کافور
سحق کنند برودی که رمد را مفید بود ساذج هندی مس سوخته افیون
بسباسه هر یک هفت درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا ذهب چهل درم اسفیداج
شصت درم بسایند برود اسود اوجاع چشم را مفید بود افیون
ده درم کافور دو درم سک یکدرم زعفران دو دانگ مر پنجدرم مسک
مس سوخته درمی اقلیمیا ذهب پنجدرم صمغ عربی چهل درم توتیار
هندی قاقله مرقشیثا هر یک درمی سرمه بیست درم نبات دو دانگ
حضض حمه کلنار ساذج هر یک انکی برود کافوری توتیا کرمانی
مغسول پنجدرم کافور دو حبه برودی که بیاض و رمد را مفید بود
اقلیمیا شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون کثیرا صمغ نشاسته
هر یک دو درم انزروت هشت درم ذرور اصغر کبیر اوجاع عین را
که از رطوبت بود مفید باشد انزروت بشیر خر پرورده پنجدرم
مامیثا دو درم صبر تخم گل زعفران هر یک نیمدرم افیون چار
دانگ ذرور ابیض رمد حدیث را مفید بود انزروت پنجدرم
نشاسته دو درم نبات صمغ عربی هر یک درمی ذرور اصغر
صغیر رمد صبیان و ریاح و ورینج را مفید بود انزروت پرورده

ده درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چار درم ذرور اصغر
کبیر سه درم باهم بسایند ذروری که رمد کهنه را مفید بود اسفیداج
اقلیمیا فضه هریک ده درم شادنه مس سوخته هریک سه درم و نیم
کثیرا شش درم بسُد و روح هریک دو درم صمغ عربی چار درم
افیون نیم درم لولو زبد البحر نبات نشاسته هریک چار درم
ذروری که ظلمت و دمعه و حکه را مفید بود آب رازیانه پنجاه درم
فیلزهره زهرهٔ کلنگ و خروس و کبک هریک سه درم مشک کافور
هریک نیم مثقال بسایند و در آب رازیانه پرورده کنند تا خشک
شود پس سحق کنند لکایا رمد را مفید بود انزروت پرورده
نشاسته نبات متساوی بسایند اکسیر ان قروح عین را مفید
بود شادنه مغسول لولو بسُد توبال برنج مس سوخته اقلیمیا ذهب
هریک دو درم سرمه مرقشیثا زبد البحر هریک درمی ذرور زردی
قروح عین را مفید بود شادنه مغسول شیح سوخته هریک ده درم
پوست بیضهٔ شترمرغ نشاسته نیم درم ذروری که بیاض را مفید بود
سرطان بحری اقلیمیا ذهب سرگین سوسمار شیح سوخته زبد البحر
متساوی الاجزا بسایند شیاف قیصر ظفره را مفید بود شادنه
دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هریک شش درم قلقطار سوخته

زنگار هر یک هشت درم افیون دو درم و نیم بکوبند و بسایند و بآب رازیانج
بسرشند و شیاف سازند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت
بسنگی بمالند و در چشم کشند شیاف دینار چون وجع و حرارت و ظفره
را مفید بود اقلیمیا ذهب اسفیداج هر یک ده درم کثیرا هر یک
پنجدرم لولو خون سیاوشان هر یک چار درم مس سوخته زعفران
نشاسته هر یک دو درم زرد چوبه یکدرم زرنیخ سرخ نبات افیون
اقاقیا هر یک نیمدرم بکوبند و بآب بسرشند و شیاف سازند
شیاف مرارات ظلمت و ضعف عین را مفید بود انزروت
صبر زعفران هر یک دو درم زهره کفتار زهره کبک روغن
بلسان هر یک درمی بسایند و بآب سداب بسرشند آخر زهره
عقاب و باشه و روباه و خرس و شباط مساوی بسایند و بآب
رازیانه بسرشند شیاف فیرنج ظفره و سبل و بیاض را مفید
بود کحل زنجار سادج هر یک درمی و نیم اقلیمیا دو درم اشق
سکبینج دار فلفل هر یک نیمدرم سکبینج بخیسانند و باقی بکوبند
و بدان بسرشند شیاف سود وجع و سبل را مفید بود اسفیداج
چار درم صمغ عربی کثیرا هر یک درمی اقاقیا مغسول پنجدرم
سنبل افیون هر یک چار دانک مر نیم درم شیافی که ورم عین و

رمد و دمعه را نافع بود و حرقت و سبل را مفید بود اقلیمیا
ذهب اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چار درم
و سنبل نشاسته هر یک درمی و نیم اقاقیا مغسول پسته
چار درم بکوبند و بآب زرد و یا تریک بسرشند شیاف ابیض حرقت
و ابتدا رمد را مفید بود صمغ نشاسته کثیرا هر یکی دو درم
اقلیمیا فضه درمی اسفیداج شش درم بکوبند و با سفیده تخم
مرغ بسرشند شیاف احمر رمد را مفید بود شادنه مغسول
شش درم صمغ عربی کثیرا هر یک پنج درم خون سیاوشان زعفران
هر یک نیم درم صمغ بخوسانند و باقی بسایند و بدان بسرشند
آخر جرب و سلاق و سبل و استرخا جفن را نافع بود شادنج
شانزده درم زنجار دوازده درم قلقطار سوخته هشت درم
شب یمانی دو درم مس سوخته چار درم بسایند و بشراب
بسرشند شیاف اخضر بیاض زایل کند زنجار درمی و نیم
اسفیداج اشق نشاسته صمغ عربی هر یک درمی بکوبند
و بآب سداب بسرشند آخر جرب و سبل و بیاض و آثار
قروح و غشاوه را مفید بود اقلیمیا فضه افیون هر یک درمی
اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق هر یک دو درم اشق بخوسانند

وادویه کوفته بدان بیرشند شیاف صغرا ابتدا از غشاوه را مفید
بود عنزروت شیاف ماميثا هریک هشت درم مربورق ارمنی
فلفل سفید هریک چار درم زرنیخ دو درم زعفران درمی ونیم آخر
غشاوه وسلاق را مفید بود ومژه برویاند ومقوی بصر باشد
اقلیمیا ذهب اقاقیا هریک پنج درم وروبخستج دو درم افیون
مرهریک نیم درم صمغ عربی زنجار هریک چار درم اثمد یک درم شیافی
که در ابتدا رمد مفید بود ووجع ساکن کند شیاف ماميثا هفت
درم زعفران افیون حضض صمغ عربی هریک دو درم کثیرا انزروت
هریک چار درم جند بیدستر درمی بسایند وبآب بیرشند وشیاف سازند
باب پنجم در مرهمها وذرورها مرهم دیاحلیون خازیر واورام
صلبه را به تحلیل برد مرداسنج ده درم بسایند وبابیست درم
روغن زیت بجوشانند پس لعاب حلبه وبزرک وخطمی هریک
بیست درم برسرآن ریزند وبجوشانند تا غلیظ گردد پس فرو گیرند
وبرهم میزنند تا نشانی پیدا کند مرهم کافور گوشت برویاند
وریش خشک کند شمع سفید واسفیداج هریک دو درم روغن
گل چار درم کافور دانگی سفیده تخم مرغ درمی باهم بیامیزند مرهم
باسلیقون گوشت برویاند زفت راتینج شمع هریک پنج درم

انزروت

قنه جار درم با زیت بکداز ند آخر مرداسنک خون سیاوشان

زراوند مدحرج هریک نیمدرم صبر زفت رومی را پنج شمع هریک

پنجدرم روغن کنجد پانزده درم مرهم زنجفر خنازیر و سرطان

رامفید بود مرداسنک پنجدرم قنه اشق هریک ده درم علک بطم

شش درم شمع ده درم زنجفر جهار درم با زیت یا روغن کنجد مرهم

سازند مرهم خل قروح را خشک کند و کوشت برویاند مرداسنک زردجوبه

ده درم با زیت و سرکه هریک جهار درم بسایند و دو درم

بسایند و با آن ضم کنند و بزنند مرهم زنجار کوشت زاید زایل

کند و قرحه خشک کرداند علک بطم را پنج هریک پنجدرم زنجار

دو درم با روغن زیت بیامیزند مرهم نوره آکله و حرقت

آتش را مفید بود آهک بشویند و با روغن زیت بیامیزند

آهک شسته جهل درم تخم جغندر و کرنب و شمع هریک سی درم

روغن کل نیم رطل مرهم زنبیل اورام صلبه و خنازیر و سرطان

و طاعون را مفید بود شمع را پنج مقل ازرق مرداسنک

هریک جار درم جاوشیر زنجار قنه هریک ده درم اشق هفت درم

زراوند طویل میعه هریک سه درم آنجه کوفتنی باشد بکوبند و با

بزیت بکدازند و مرهم سازند مرهم اسفیداج کوشت برویاند

شمع ده درم روغن گل پنجدرم بکداازند و اسفیداج ده درم با آن
بیا میزند مرهم قلقطار قروح فرمنه و سرطان و اورام جاسیه
را مفید بود پیه خوک و زیت هر یک رطلی مرداسنک نیم رطل
قلقطار چهل درم باهم بسایند مرهم شادنج ترنجی و شقاق و قروح
فرج و قضیب را مفید بود روغن گل و بنفشه هر یک بیست درم
شمع شش درم اسفیداج عصارهٔ لحیة التیس شادنهٔ مغسول
گل ارمنی هر یک دو درم افیون مصری پنجدرم مرهمی که گوشت
برویاند و قروح رطبه را خشک کند مرداسنک شش درم
کلنار و دم الاخوین سرمه زردچوبه خون سیاوشان شب سوخته
شب یمانی اقلیمیا رفضه هر یک درمی با شمع و زیت مرهم سازند
مرهمی دیگر مرداسنک ده درم بسایند و با سی درم زیت
بجوشانند پس کندر و قنه و انزروت و خون سیاوشان
و زفت هر یک دو درم بسایند و با آن بیا میزند مرهمی که احتراق
و قروح معده و گزیدن دواب را مفید بود مرداسنک یکدرم
اسفیداج پنجدرم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند و چون
از آتش فروگیرند سفیدهٔ تخم مرغ با آن بزنند مرهمی که بواسیر
را مفید بود شمع سفید و کوهان شتر گداخته هر یک پنجدرم زفت

٧	٢٢	٥	٨	٢٣
٦	١٢	١١	١٦	٢٤
[illegible]	١٧	١٣	٩	١
٢١	١٠	١٥	١٤	٢
٣	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]

عمل این لوح ٣ ٨
١١ و ٥ ١٦ و ٢
١٩ و ٧ ٥ ٢ این
بر ٢

رومی

رومی دو درم قطراسالیون درمی آب کنند تا ده درم مرهمی که
حرقت آتش را مفید افتد خبث نقره اسفیداج قیمولیا سنکبات
بوره مغسول روغن گل سفیده بیضه با هم بزنند مرهمی که گوشت
زاید ببرد و اورام منفجر گرداند دبق در آب خوب بیاشیده و باهم
چندان صابون در هاون بسایند و یا ربع آن زرد چوبه بیامیزند
دیگ بر دیگ دوایی اکال بود و عفونت و اکله و گوشت
زاید را زایل گرداند زرنیخ سرخ و زرد هر یک شش درم مُرّ دو
درم آهک آب نزده پانزده درم زنجار یکدرم بسایند و بخل
خمر بسرشند و قرص سازند و خشک کنند ذروری که گوشت
زاید بخورد آهک آب نزده ده درم زرنیخ سرخ و زرد قلقطار
هر یک دو درم کندر اقلیمیا رفضة خربق سفید هر یک سه درم بسایند
و بکه دارند آو آهک پنجدرم زاج دو درم قلقطار توبال پس
رصاص
مرداسنگ خبث حدید هر یک مثقالی ذروری که نواصیر و
قروح را مفید بود انزروت دم الاخوین مساوی ذروری
که گوشت برویاند و قروح خشک گرداند صبر ده درم کندر
گلنار هر یک پنجدرم ذروری که خون باز دارد و جراحات
خشک کند انزروت دم الاخوین گلنار کندر آخر که زخم شمشیر و
ذروری

کار درا مفید بود و خون بازدارد و مرصبر انزروت دم الاخوین
زنجار رانتیج اشق متساوی ذرور ی که قروح را مندمل کرداند صبر و
کلنار و سنج معسول اقلیمیا متساوی آقرصبر کلنار مرماز و زرد جوبه
باب نوزدهم در حلاوی و مسمنات حلوایی که تقویت دماغ
کند و فربه کند و ناقه را مفید افتد قند یکمن با چهار یکی آب در دیک
کنند و بجوشانند تا منعقد کردد پس بردارند و یک وقیه بادام
مقشر کوفته دران ریزند و بزنند و بر سر تخته پهن کنند تا خشک
شود حلوایی که کرده و باه را تقویت کند رطلی آرد سفید با یکمن
روغن کاو بریان کنند و سه رطل عسل و بیست درم کلاب و یکدرم
زعفران و رطلی آب باهم بیامیزند و بران ریزند پس خشخاش
و مغز پستق دران ریزند و فرو کیرند آخر اردشیه یکمن در سه رطل
آب و ده درم کلاب و یکرطل روغن کنجد بجوشانند پس دومن قند
بر سر آن ریزند و بیامیزند عصیده التمر مقوی باه بود خرمای خوب
از دانه پاک کرده دومن با دومن آب بجوشانند تا حل شود
پس فرو کیرند و بدست بمالند و بپالایند و بارطلی قند و رطلی
عسل و یکدرم زعفران بجوشانند و کعک خورد کرده پخته آن قدر
که باید دران ریزند و با یکمن روغن کنجد بریان کرده و جوز و بادام

وفستق

و پستق مجموع مقشر در ان میان کنند حلوای مسمن مغز بادام فندق
فستق و بن و جلغوزه و شهدانه بکوبند و بعسل بسرشتند و هر روز
مقدار بیست درم تا سی درم بخورند سعوفی که فربه کند با دام فندق
مغز بن کنجد خشخاش هر یک بیست درم کسیلا ده درم فانید
مثل مجموع بکوبند و بیست درم تناول کنند مسمنه دیگر که محرور را
مفید بود نخود شبانروزی در شیر گاو خوبیانند و سی درم ازان
با برنج سفید شسته و خشخاش و گندم و جو مقشر و بکسمات و قند
هر یک سی درم با دام مقشر پنجاه درم بکوبند و هر روز سی درم
تا چهل درم ازان در شیر بخوبیانند و بخورند و بکام روند مسمنه دیگر
نخود باقلی حرف سفید نانخواه هر یک ده درم کسیلا چار درم زیره
کرمانی فلفل هر یک درمی بکوبند و با مثل آن آرد سفید بسرشتند
و نیان بپزند و با شیره قند حسو سازند مسمنه دیگر فقاع جو گندم
بهمن زرنباد کثیرا خشخاش کهربا هر یک سه درم بکوبند و با آرد گندم
و شکر بیامیزند و هر روز سی درم بیست ازان با شیر و شکر و روغن حسو سازند
مسمنه که هزال که از اکل طین حادث شود باز دارد خشخاش کثیرا
بهمن زرنباد بکوبند و با شیر و شکر حسو سازند و بعد ازان بکام روند
حقنه که فربه کند کله میش فربه بپزانند و بکوبند و نیم رطل دنبه و

دو رطل شیر و نخود و برنج شسته و گندم هر یک دو رطل و نیم بکوبند
و بجوشانند مجموع تا مهرا شود و پنجاه درم از ان آب صافی کرده
با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند
بعد از آنکه دفع براز کرده باشند و بخواب روند و در ماهی پنج نوبت
چنین کنند که موجب فربهی باشد باب پنجم در متفرقات
و حابسات رعاف و غیره کاغذ سوخته شاخ گاو کوهی سوخته
انزروت گلنار خون سیاوشان کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا
مازوی سوخته شب یمانی هر یک درمی کافور دانگی بکوبند و در
بینی دمند آخر پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته
هر یک دو درم بکوبند و بآب مورد بسرشند و فتیله سازند و در
بینی نهند آخر کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی کافور هر یک پنج درم
زاج رامک لسان الحمل مازو سوخته بسرکه بازنشانند هر یک ده درم
عصاره لحیة التیس دیباج سوخته هر یک هفت درم کشنیز خشک سوخته
هشت درم بکوبند و بآب لسان الحمل بسرشند حابسات قی ادویه
که قی صفراوی بازدارد زرشک انار دانه سماق گلنار طباشیر
ورق گل دانه غوره هر یک درمی پوست فستق نیم درم بکوبند و
مثقالی از ان بآب سیب یا به خورند آخر قی بلغمی و سودایی باز دارد

ورق گل چهار درم زرشک سه درم نعناع پوست پسته مصطکی عود خام
سنبل سعد قرنفل قرنجشک زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هریک دو درم
بکوبند و دو درم ازان تا سه درم بخورند آخری که قی وهیضه را مفید بود
انار دانه ترش ده درم مصطکی نعناع هریک درمی در رطلی آب
بجوشانند تا به نیمه آید و صافی کنند و عود و سک هریک درمی بر سر
آن ریزند و صاف کرده بخورند آخری سک قرنفل سعد هریک
ده درم گلنار مازو پوست انار کندر هریک پنج درم افیون دانگی
بکوبند و ببرف بسرشند شربتی یکدرم باشد ادویه که اشتهای
گل خوردن قطع کند زیره کرمانی ناخواه انیسون تخم کرفس هریک
ده درم فلفل دو درم و نیم قرنفل پنج درم بکوبند و مثقالی بخورند
آخر قاقله صغار و کبار قرنفل زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هریک
سه درم قند سی درم بکوبند و چهار درم تا پنج درم بخورند آخر مصطکی دو درم
عود خام درمی زیره کرمانی نیم درم بکوبند و با ده درم گلنگبین بیامیزند
و بدو نوبت بخورند ادویه عرق اگر بوره ارمنی بروغن بابونه
حل کنند و در بدن مالند عرق آید و آب نیشکر نیز چنین بود آخر
عاقرقرحا در روغن کنجد بجوشانند و بمالند آخر زنجبیل و آب سیر و
و پیاز و اگر مازو کوفته با روغن گل در بدن [illegible] کنند عرق ببندد

آخر کل ارمنی و داسنک بروغن پرورده بسایند و آب مورد در بدن
مالند عرق باز دارد آخر گلنار مورد ماز و متساوی بکوبند و آب
غوره بمالند آخر کل ارمنی ورق گز بکوبند و با روغن مورد بمالند
ادویه که حامله شوند بهمن سرخ کتیرا سقنقور زهره گاو زرنباد
درونج هر یک مثقالی لولو نا سفته خردل سفید فلفل سفید هر یک
نیم مثقال بکوبند و بعسل بسرشند و سه روز بیابی بهر روز مثقالی
بخورند بعد ازان مجامعت کنند که موجب حمل شود فرزجات
مقل چار درم روغن بلسان دو درم جاوشیر پنج درم نرگس هر یک درمی
بکوبند عسل سه درم باهم بیامیزند و بصوفه بردارند فرزجه
پنیرمایه خرکوش و سرگین او ساق مرزعفران عود هر یک درمی
بکوبند و بعسل بسرشند و بردارند آخر زعفران حماما سنبل سادج
اکلیل الملک هر یک سه درم سادج ده درم قردمانا هفت درم
پیه بط و مرغ و شمع و روغن سنبل هر یک دو درم یا سفیده بیضه
بیامیزند و بعد از طهر بردارند بخورات که نافع بود موی خرکوش
سداب وارشیشعان متساوی بکوبند و بروغن گاو بسرشند
و در مجمره آتش نهند و بزیر گیرند بخوری آخر زرنیخ جوز سرو میعه
مروح باز [illegible] هر یک پنج درم حب الغار هشت درم بکوبند

وبشراب کهنه بسرشند حب سازند وبعد از طهر بدان بخیر کنند
دوایی که چون استعمال کنند جنین مسقط نشود زرنباد درونج
مازوجند بیدستر حلتیت طباشیر هریک درمی زنجبیل ده درم
قند دوازده درم مشک نیم مثقال بسایند وبعسل بسرشند
دو درم تا دو مثقال بخورند فرزجه که درین باب نافع بود
فطافیلون شیح هریک دو درم افیون نیم درم فلفل مر هریک
درمی بکوبند وبعسل بسرشند وپیش از مجامعت بردارند بخوری
که در استعمال آن استدلال جویند که زن حامله خواهد شد یا نه کندر
حب بلسان هریک دو درم مر یک درم ونیم میعه قرنفل دارچینی هریک
درمی سنبل چار درم سادج نیم درم بکوبند وبسرشند وحب سازند
ودر مجمره آتش نهند ودر زیر گیرند اگر بوی وبخار آن از دهان وبینی
بیرون آید آبستن میشود (خواهد شد) ادویه که مسکر باشد وگاه بود که جهة
اخراج پیکانی یا داغی یا شقی که حالت هشیاری طاقت نمی آرند
بدان احتیاج می شود افیون پنج درم خشخاش سیاه ده درم تخم
کاهو بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا یا رطلی آید ونیم
رطل گندم پاک بجوشانند تا آب نیست شود پس گندم خشک
کنند وبکوبند ومثقالی از آن هرکرا دهند بی خبر شود آخر خشخاش

میاه و تخم کاهو هر یک پنج درم بزر البنج دو مثقال بجوشانند و صافی
کنند و با قند بقوام آرند دو مثقالی مسکر بود و اگر آتشنه در
شراب بجوشانند بیخود کند و اگر خواهند که افاقتی بشود شبث
بجوشانند و بدهند یا رازیانه در شراب بجوشانند و بدهند و
اگر ازان متاذی شود تریاق اربعه یا تریاق کبیر بدهند و اگر
خواهند که مست زود هشیار شود سرکه کهنه با گلاب بدهند
یا دوغ گاو و یا برف یا شربتی از شراب غوره ببرف سرد کرده
و اگر چهار روز نان در شراب خیسانند و ازان شراب کسی را
بدهند دشمن شراب گردد و اگر مگس خشک شده دانگی بسایند
و در میان شراب کنند همین عمل کند و اگر سکبینج و مقل هر یک
مثقالی و شب یمانی و شیح و کعب خوک و رازیانه هر یک مثقالی
سوخته باهم بسایند و به آب رازیانه سرشته شوند و بر احلیل طلا کنند
و بگذارند تا خشک شود با هر که مجامعت کنند موجب دوستی شود
و اگر عسل و زنجبیل بر قضیب طلا کنند همین عمل کند و اگر اسفیداج و
ماميران و دندان پلنگ سوخته و سرگین کبوتر و زهره خروس
و اشنان سوخته هر کدام که باشد دانگی بسایند و زن بخود بر
دارد موجب دشمنی گردد و اگر با لنگو و گاوزبان و لولو

و بابیران و مرماحور و مرزنجوش و سعتر فارسی و عود خام و بسباسه هریک
مثقالی بکوبند و بشراب سیب بسرشند و مثقالی بناشتا بخورند کسی
که عاشق باشد بدهند عشقش زایل شود و اگر بهمن سرخ و طالیسفر
و بستان افروز و تخم تمام و کشوث و فنجنکشت و فراسیون و فاانیا
و فیصوم و کندش هریک مثقالی بکوبند و باب خبازی بسرشند
و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم ازان بسایند و کسی
را که عاشق باشد بدهند عاشق و محزون گردد و اگر علوق و
فراطین بکوبند و باروغن کنجد بر ذکر طلا کنند بعد ازانکه بسیار
مالیده باشند بزرگ شود و اگر قضیب بجیزی نو درشت بمالند
و بعد ازان زفت رومی باروغن یاسمین طلا کنند هم چنین بود و
اگر عاقرقرحا دو درم باده درم آب عنصل بسایند و بر ذکر طلا
کنند همین عمل کند و اگر شیر تر بشش در آفتاب نهند تا کرمی
چند دران اندازند و بر می دارند و بر ذکر می نهند و چون خشک شود
دیگری بر میگیرند و مکرر چنین کنند ذکر بزرگ شود و اگر عود و سعد
و راسن و مورد و قرنفل در امک هریک درمی مشک دانکی بسایند و صوف
بشراب تر کنند و باین بیالایند و بخود بردارند فرج تنک گرداند
و اگر مسک و سک و زعفران در شراب ریحانی بجوشانند و خرقه

کردند

بدان تر کنند و بردارند فرج گرم کند و اگر کبابه یا حلتیت در دهن

و آب آن در قضیب مالند موجب لذت شود و اگر فلفل و زنجبیل

یا سقمونیا با عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل کند والله اعلم بحقایق الامور

قد تم بلطف الله و حسن توفیقه تحریر هذه

الرسالة اللطیفه والنسخة الشریفه

بتاریخ پنجشنبه بیست و چهارم شوال

سنه ۹۵۹ تسع و خمسین و تسعمایه

۲

[illegible]

چنان ز باده شوق تو سرگران شده‌ام
که فارغ از خود و وارسته از جهان شده‌ام

الیمه جان بلب از محنت فراق ترا
اجل بجاست که مشتاق او بجان شده‌ام

گرفته در ... می کرد عمر زهر طرب
الم گشت این ... فاکدان شده‌ام

چنانکه تشنه بار زلال مشتاقست
بخاک پای تو مشتاق ... ارزان شده‌ام

از عشق تو بر دل ... ز یار عزت
عجب مباش اگر ... گران شده‌ام

ترا آفتابی و من در هوایت آن گردی که ذره ذره ز مهرت بر آسمان شده‌ام
بزلف او نتوان گفت حال دل اسلی
اگر چو شانه ز سر تا قدم زبان شده‌ام

~~[illegible] ... یا ... [illegible]~~

~~... ۲ تا ... [illegible]~~

۲ یک ... جلد ... یکجا ...

فائدة

وقف اعداد

دورة

